

# مجموعہ آثار منتخب

ناصر ایامیری

جلد دوم  
۲۰۲۱-۲۰۲۴

ناصر بابامیری

مجموعه آثار منتخب

جلد دوم

**2021\_2024**

- مجموعه آثار منتخب ناصر بابامیری، جلد دوم
- کمونیست
- صفحه آرایی و ویراستاری: سوما رادمنش
- طراحی و گرافیک روی جلد: یوسف علیپور
- مکان و زمان نشر: انتشارات آقای مرادی، کلن آلمان
- چاپ اول مارس 2024
- تیراژ ...
- شماره ثبت...

1. مقدمه 6
2. جزوه در نقد آیه های شبه لاسالی 7
3. یک جمعبندی از موقعیت طبقاتی کارگران و چشم انداز آتی! 61
4. مردم آزادیخواه ایران صندوقهای شکنجه و اعدام را دور خواهند ریخت 73
5. کارگران صنعت نفت و پتروشیمی در برابر یک آزمون تاریخی! 77
6. افغانستان در اسارت توحش اسلامی و توهم تحفه "دمکراسی 80
7. رژیم ایران به روی مردم بپاخاسته خوزستان علیه 84
8. اعتصاب کارگران نفت، مجتمع نیشکر هفت تپه و 86
9. فولاد، هفت تپه و هپکو اینگونه آبدیده 88
10. حکومت اقلیم کردستان عراق محل جولان 93
11. پاندمی کرونا موجب شده سونامی مرگ در اکثر 95
12. قتلهای فجیع و خاموش! 99
13. حکومت اقلیم کردستان عراق پاسخ مردم 101
14. جنگ برای زنده ماندن، مبارزه جهت 103
15. بایستی تابلوی بیدادگاههای بورژوازی 106
16. پیروزی چپ رفرمیست در انتخابات شیلی 108
17. جامعه ایران در محاصره سیل و رژیم سرمایه داران انگل 112
18. سکوت در برابر قتل فجیع موناها در شان 116
19. جنگ برای اعمال هژمونی قطبهای اقتصادی بر جهان 120
20. 1 می روز کیفرخواست پرولتاریای جهانی علیه سرمایه دار 129
21. باز نبردی نابرابر علیه رژیم ایران برای زنده ماندن 135
22. برج و باروهای سرمایه داران 137
23. جامعه ایران آگاه و هشیارتر از آنست شیوخ 139
24. سرنگونی انقلابی رژیم ایران متضمن عروج جنبش ماست! 141
25. مسبب اصلی فاجعه زلزله هرمزگان کسی جز رژیم نیست! 144
26. مبارزه متحدانه مردم سریلانکا برای رهایی نهایتاً رژیم را به زیر کشید! 146
27. فراخوان اعتصاب عمومی که پیامد آن به هزیمت! 148
28. کمپین راست پرو غربی در برلین آزمونی برای مصادره 150

29. کشتار فجیع مردم خاش 153
30. خیزش انقلابی سر باز ایستادن ندارد! 155
31. هر روز، روز جهانی منع خشونت علیه زنان است! 157
32. 16 آذر امسال و جایگاه جنبش دانشجویی! 160
33. آزادی گروگانهایمان سنبه پر زورتر میخواهد! 165
34. جانیان، خون پاشیدن به جامعه و اعدام گروگانها نجاتتان نخواهد داد! 168
35. به یاری زلزله زدگان بشتابیم! 170
36. «منشور مطالبات حداقلی تشکل های صنفی و مدنی ایران 172
37. سناریوی مسموم کردن دختران دانش آموز اوج درماندگی رژیم است! 179
38. هشت مارس روز کیفرخواست زنان و مردان آزاده 180
39. در نفی و افشای منشور ضد انقلابی راست پرو غربی! 186
40. یادداشتی پیرامون ارکسترای دلکک ها 187
41. کمون پاریس رعد و برق در آسمان بدون ابر نبود! 190
42. بازخوانی خیزشها (قسمت اول) 193
43. بازخوانی خیزشها(قسمت دوم) 199
44. بیش از دو هزار نفر بر اثر زلزله 207
45. تعرض رژیم فاشیستی اردوغان به 209
46. کارگران در تولید کوچک و بزرگ 213
47. کولبری و سوختبری ناچارا 216
48. تزهایی درباره نسل کشی در فلسطین و راه حل کمونیستی 220

مقدمه:

کتابی که پیش رو دارید، شامل 47 نوشته برگزیده از میان مجموعه نوشتارهای سیاسی و بیانیه ها و یادداشتهای هفته، چهار سال گذشته است. بهمین خاطر عنوان کتاب اول «مجموعه مقالات» به «مجموعه آثار منتخب» تغییر داده شد. جلد دوم کتاب، برگزیده مقالات تحلیلی و انتقادی از منظری کمونیستی پیرامون روندهای جهان، منطقه و ایران است. شروع را با انتشار نوشته ای نسبتا بلند یا جزوه ای بنا گذاشتم، که در واقع بیانیه سیاسی و مانیفستی میباشد، رویارویی و تقابل و جدال سازش ناپذیر دو اردو، اردوی کار و سرمایه، که اولی جنبش کمونیستی و کارگری آنرا نمایندگی و به پیش می برد، و دومی جنبشهای بورژوایی، در آن به تصویر کشیده شده است. در این مانیفست دو استراتژی سیاسی، دو افق، دو جنبش، دو پراتیک تماما متمایز و متضاد جهانی و منطقه و ایران که بی وقفه در جدال هستند، ترسیم شده، تا نشان دهد یکی چگونه میخواهد جهان را بسوی توحش و بربریت سوق دهد و دیگری در تلاش است تا دنیای وارونه سرمایه داری را بر قاعده برگرداند. و نشان دهد دنیای فارغ از استثمار و به انقیاد کشاندن بشریت، دنیای فارغ از مرز و محدوده، دنیای بدون وجود طبقات ممکن است. و به این اعتبار طبقه کارگر جهانی و کمونیزم برای رهایی خویش و کل بشریت از این مناسبات، راهی پیشارو ندارند، جز اینکه در این جنگ طبقاتی علیه بورژوازی و جهت تغییر جهان پیروز گردند. کما اینکه سایر نوشته ها نیز در خدمت همین چشم انداز و تبیین و در راستای چنین تغییری نگارش شده است.

این کتاب را به رفیق و هم‌رزم عزیزم سوما رادمنش که نه تنها در ادیت و ویراستاری نوشته ها کمک شایانی کرده، بلکه با همفکری تکیه گاه محکمی در پیمودن این مسیر دشوار نیز بوده است، و به دو فرزند عزیزتر از جانمان لئون و لورا تقدیم می کنم.

سپاس بی پایان حضور رفیق عزیزم یوسف علیپور که دوباره زحمت طراحی و دیزاین برگ دوم کتاب مجموعه آثار منتخب را نیز به عهده گرفت.

مایه خشنودیم خواهد بود، اگر نظر یا انتقادی به کتاب داشتید به آدرس ذیل ارسال نمائید.

21.02.2024

[babamiri.naser@gmail.com](mailto:babamiri.naser@gmail.com)

در نقد آیه های شبه لاسالی بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله و حکا!

به عنوان پیش درآمد نقل قولی از لنین

«ما تمام و کمال بر تئوری مارکس تکیه داریم: این تئوری برای نخستین بار سوسیالیسم را از پندارگرایی به علم تبدیل کرد و این علم را بر مبانی محکم مستقر ساخت و راهی را که باید به پیروی از آن این علم را به پیش برد و تمام اجزاء آن را تکمیل کرد، مشخص ساخت ... این تئوری وظیفه واقعی حزب انقلاب سوسیالیستی را توضیح داده و تاکید کرده است که وظیفه حزب برنامه پردازی برای نوسازی جامعه، موعظه خوانی برای سرمایه داران و دنباله روی از آنان درباره بهبود تدریجی وضع کارگران نیست، توطئه چینی نیست، بلکه سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری این مبارزه است که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و سازمان دادن جامعه سوسیالیستی هدف نهائی آن را تشکیل می دهد.»

بیانیه جناح راست رهبری کومله و حکا، در واقع فراتر از بیانیه سیاسی در یک کنفرانس حزبی است، بلکه بیشتر پیش نویس برنامه سیاسی حزبی منشویکی است که اگر نگوییم چند دهه است، لاقلاً از چندین کنگره پیش، کمیته مرکزی کومله جناح حداقلی حکا و در راسشان ابراهیم علیزاده برای آن نقشه پردازی کرده است. نهایتاً بعد از گذشت سالها از فرار و انکار از گسست نظری و اختلافات سیاسی، بندهای مانده به آخر پلاتفرم سیاسی را به عنوان «جایگاه چپ ایران» اختصاص داده و در نتیجه گیری و بحث حزبیت نه تنها بر وجود اختلاف سیاسی صحنه میگذارد بلکه سه دیدگاه را معرفی میکند. که البته این از شگردهای شناخته شده علیزاده است تا "مدال سانترا!" را همیشه بر گردن آویزد. اما چه اهدافی پشت این تاکتیک خوابیده در ادامه بحث به آن بر خواهیم گشت. بخش بیش از مضحک بیانیه اینست که جهت فریب اذهان عمومی و پیروانش، به شیوه فرمال زبان و فرم برنامه ای حزب کمونیست ایران در دهه های پیشین را بکار گرفته. این در حالیست که در همان آغاز مبانی نظری آن پیرامون «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» فرسنگ ها از خوانش و روح حاکم بر برنامه حکا که مبانی فکری و نظری آن متأثر از مانیفست کمونیست بود، فاصله دارد. آوردن چنین مقدمه ای و سر تیتیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» در شروع سند، تنها و تنها فیگور شناخت علمی و تاریخی پیرامون پدیده سرمایه داری بوده و بس. اما این اقدام در پی این صورت گرفته تا در بندهای بعدتر تشخیص اینکه بیانیه با تغییر مبانی نظری به سوسیال رفرمیسم و سوسیالیزم خرده بورژوازی فرو می غلطد برای خواننده عادی، دشوار باشد. خصوصاً با توجه به ترمی که در بیانیه تحت عنوان "چپ اجتماعی" و "چپ متحزب" لحاظ گردیده و فرض را بر این گذاشته در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی که مرز بندیهای سازمان واحزاب چپ و بعضاً کمونیستی نیز با گرایشات چپ و راست بورژوازی دستخوش تغییر گردیده، تشخیص سره از ناسره در این بیانیه سیاسی برای خواننده عادی سهل نباشد و به دام این خط مشی نوین بیانیه بیافتد. توجه کنید ببینیم از منظر رهبری کومله سند چه هست و چه نیست. آنها اینگونه در معرفی سند خود می نویسند:

«این سند در پی این نیست که در بستر شرایط کنونی گزارش جامعی از رویدادها و اتفاقات زمانه را ارائه دهد... و در پی آن هم نیست که شرایط پیچیده زمانه خود را بطور ساده انگارانه به تصویر بکشد و نسخه ای یقین گونه و آرزومندانه رهایی را از آن استخراج کند... بلکه به جای چنین رویگری، مراد این سند آنست که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران... بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند!»

تا جائیکه سند سیاسی در پی این نیست و در پی آن هم نیست، فی البداهه می تواند جنبه پوزتیو این بیانیه محسوب گردد. اما تدوین کنندگان، اساساً طی مقدمه و بدنبال آن تیتراژ «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» تلاش نموده اند به زبان کمونیستها دیدگاه جدید را به خورد خواننده دهند. بکار گرفتن صرفاً زبان و فرم نوشتار برنامه کنگره های پیشین حزب که مانیفست کمونیست در آن مبنا بوده و امروز هم کماکان ارزش علمی و تاریخی دارد (البته نه نزد این تیم جناح راست رهبری کومله و حکا) وسیله ای شده تا مراد اصلی سند و دیدگاه کنونیشان بسرعت لو نرود. این نوشته قصد دارد در سطوح مختلف وجوه تشابه بیانیه سیاسی کومله با آیه های لاسال را نشان دهد هر چند بضاعت سیاسی این بیانیه بشدت در این بعد زیر سوال است. اگر پیروان لاسال بخشا از سر عدم درک مانیفست کمونیست و شناخت از جایگاه علمی و تاریخی آن، حول "برنامه گوتا" جویای وحدت حزب بودند، اما لاسال خود برغم اینکه مانیفست کمونیست را از بر بود، تنها از سر کومه فکری یا عدم درک علمی و تاریخی از آناتومی اقتصاد کاپیتالیستی نبود به کمونیزم پشت کرد بلکه در برنامه و پراتیک کاملاً آگاهانه منافع رفرمیستی را نمایندگی کرد. برای نمونه در برنامه گوتا صدها عبارت توخالی نظیر "حاصل کار"، "قانون آهنین مرزها"، "توزیع عادلانه" و "اضمحلال نظام مزدی" و "بی کم و کاست"... بجای مفاهیم اقتصادی مشخص در مانیفست کمونیست نشانده بود، و تازه بخشا دستاورد خود لاسال هم نبودند، یا اگر بود به سیاق سایر اقتصاددانان کلاسیک دوران خود آنرا نشناخته بود. بدیهی ترین آنها مزد بود که لاسال معنایش را نمیدانست و ظاهر مزد را بجای سرشت واقعی آن اشتباه گرفته بود. حال اگر پیروان ابراهیم علیزاده نیز بخشا از سر عدم درک مانیفست کمونیست و شناخت از جایگاه علمی و تاریخی «بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله!» را پذیرفته اند، اما ابراهیم علیزاده در راس کمیته رهبری کومله که مانیفست کمونیست را از بر است، نمی تواند برغم آوردن چنین مقدمه ای و بدنبال آن بندهایی با تیتراژ لاسال گونه، دیدگاه کنونی را که از آندره گوندره فرانک آلمانی و سمیر امین به وام گرفته و عمدتاً دیدگاهشان پیرامون پدیده سرمایه داری ساده انگارانه، فاقد شناخت علمی و تماماً در تقابل با تبیین مانیفست کمونیست است، پنهان کند و خود را به مانیفیست کمونیست آویزان نماید. این طرح بدلیل اینکه در گرماگرم اختلافات و وجود دیدگاههای کاملاً متباین از سوی کمیته رهبری کومله خصوصاً علیه جناح مقابل سرهمبندی شده، زمان خواهد برد تا جنبه های واقعا زیانبار آن، کم و بیش هم روی



جامعه، و هم روی صفوف حزب تماما نمایان گردد و نتایج‌ات‌ا پیروان نسبتا آگاه و حتی بخشی از کادر رهبری و همفکران غیره حزبی عزیزاده که در این پروژه سهیم بوده اند، آنرا به دور اندازند.

چرا تیت‌ر سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ؟

این سند، تیت‌ر جدیدی برای بندی از بیانیه حزب کمونیست ایران در کنگره های پیشین تحت عنوان «سیمای کنونی جهان سرمایه داری» برگزیده تحت عنوان «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ». اینهم البته از ارزش و جایگاه این سند هنوز کم نکرده تا جائیکه مبانی نظری و روح حاکم بر سند را تماما دست کاری نکرده. مراجعه به شناخت و تبیین برنامه حزب کمونیست ایران و مصوبه کنگره هایش نه تنها حق مسلم رهبری کنونی کومله، بلکه حق همه آحاد جامعه نیز هست. و دقیقا این اسناد به همین منظور هم در دسترس عموم قرار گرفته اند تا بخش وسیعی از کارگران و فرودستان جامعه را به زیر پرچم خود جلب و نهایتا برای حرکت نهائی بسوی سوسیالیزم از طریق انقلاب کارگری به کف آورد. پس مراجعه رهبری کومله هم به این سند تا جائیکه در پی اهداف دیگری آنرا بکار نبسته ایرادی در آن نیست. اما وقتی ده ها پراگراف آنرا فاکتور میگیرد و دیدگاه جدیدی بر آن ناظر میگردد که هدفی متباین با برنامه حزب کمونیست ایران و کومله را تعقیب میکند این دیگر تحریف تاریخ یک جنبش معین است و مصادره کردن اسناد حزبیست و مجاز نیست.

بخشی از بیانیه سیاسی حزب کمونیست ایران مصوبه کنگره های پیشین با چنین تبیین و شناختی به سیمای جهان سرمایه داری می پردازد:

«خصلت جهانی نظام سرمایه داری به جنبش عظیم طبقه کارگر برای رهایی، ناگزیر خصلت جهانی می بخشد. مبارزه پرولتاریا علیه سرمایه داری مبارزه ای بین المللی است. اما طبقه کارگر هر کشور باید در وهله اول کار را با بورژوازی کشور خود یکسره کند. ما خود را بخشی از جنبش طبقه کارگر ایران و به این اعتبار یکی از گردان های ارتش جهانی طبقه کارگر میدانیم، و برای همان هدفی مبارزه میکنیم که کمونیستهای سراسر جهان پیشاروی خود قرار داده اند. این هدف که بوسیله خصوصیات بینادی جامعه سرمایه داری و روند تکوین و توسعه آن معین گشته است، برچیدن نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با سوسیالیزم است. نظام سرمایه داری منشاء و عامل بقای تمام مشقات و محرومیت‌های مادی و معنوی و موقعیت نا امن و نابسامان کارگران و توده های زحمتکش و تهی دست در سراسر جهان است. این نظام مسبب فقر و فلاکت و قحطی، بیکاری، بیخانمانی و جنگ، تبعیضات اجتماعی و بی حقوقی سیاسی، تبعیض نژادی، ستم ملی و ستم کشی زن، جهل، فحشا و اعتیاد و کلیه مصائب گریبانگیر توده ها است. خصوصیت اصلی این نظام کالا شدن نیروی کار و استثمار کار مزدی است. در این نظام بخش اعظم و عمده وسایل تولید و مبادله در مالکیت خصوصی و یا در تحت اختیار طبقه ایست که اقلیتی ناچیز را در جامعه در بر میگیرد و برای کسب سود هر چه بیشتر، اکثریت عظیم جامعه را که عمدتا از پرولترها و نیمه پرولترهائی تشکیل میشود که برای ادامه حیات دائما یا متناوبا ناچار از

فروش نیروی کار خویش هستند، استثمار میکنند. در این نظام هر قدر کارگران بیشتر و شدیدتر کار میکنند و به ثروت اجتماعی می افزایند، سرمایه قدرت اجتماعی بیشتری میابد؛ هر چه سرمایه قدرتمندتر میشود، توده های وسیع کارگر و زحمتکش به نابسامانی و محرومیت های اجتماعی عمیقتری دچار می گردند. رقابت و هرج و مرج تولید اجزای لایتهای تولید سرمایه داری هستند و دقیقا از درون و مجرای این هرج و مرج تولید است که قوانین کور اقتصادی جامعه سرمایه داری، خود را اعمال میکنند و نتایج و عواقب فلاکتبار خود را ببار می آورند. همراه با انباشت و تمرکز ناگزیر و روز افزون سرمایه، از یکسو استثمار توده های کارگر شدت می یابد و از سوی دیگر اقبال هر چه وسیعتری از تولید کنندگان خرد به ورشکستگی کشیده شده و به صفوف طبقه کارگر رانده می شوند و یا در شرایط فلاکتباری به سرمایه وابسته میگردند. همچنین بحرانهای اقتصادی ادواری و مکرر سرمایه داری که نتیجه اجتناب ناپذیر تضاد ذاتی این نظام یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی مالکیت بر وسایل تولید است، هر بار بمراتب به ابعاد مشقات توده ها می افزاید و شکاف میان کار و سرمایه را عمق و گسترش بیشتری می بخشد»

جا دارد این تبیین را با نمونه طراز اول لاسالی\_ برنشتاینی ابراهیم عزیزاده در بیانیه سیاسی کنونی مقایسه کنید تا روشن گردد، تفاوتها از کجا تا به کجاست .

«از آنجایی که طی کردن مسیر تاریخی زوال نظام سرمایه داری و به طبع آن محدود شدن ظرفیتهای این نظام در تامین نیازمندیهای انسان مداوما وضعیت بحرانی را می آفریند، دیگر نمی توان انسان عصر کنونی را به تسلیم و رضا واداشت. تنها در شرایطی می توان استثمارشدگان مناسبات کنونی را از اعتراض بر حذر داشت که نیازمندیهایشان تامین شود و زندگی شان از شکوفایی و توسعه مستمر باز نایستد. امری که در مناسبات نظام سرمایه داری قابل تحقق نیست. این بدان معنا نیست که نظام موجود تمام ظرفیتها و استعدادهای خود را برای از سر گذراندن و مهار کردن مشکلات و بحرانها از دست داده است و از تامین تمام نیازمندیهای انسانهای این عصر کاملا بازمانده است. این نظام کماکان از ظرفیتها و استعدادهای فراوانی برخوردار است که با اتکا به آنها می تواند بحرانهای خود را از سر بگذراند ، آنها را مهار کند و یا تخفیف دهد، در عین حال بخشی از نیازمندیهای بشریت را نیز تامین نماید. چنین وضعیتی هیچ منافاتی با این واقعیت ندارد که نظام سرمایه داری در عین حال و موازی با برخورداری از این ظرفیتها و استعدادها، پروسه زوال خود را نیز طی می کند و در دل همین مناسبات نیز پروسه یک نظم اجتماعی متفاوت می تواند شکل بگیرد. همزیستی و در عین حال جدال این دو پروسه (مرگ کهن و زایش نو) دوره گذاری است که بحرانهای متعدد و انباشت بیشتر مصائب را به دنبال خواهد داشت.»

«شناخت از منطق نظام سرمایه اری به عنوان مرحله ای از تاریخ و درک موقعیت عینی آن در هر دوره ای و از این رو شناخت از دشواریهای راه رهایی، نه به معنی گسست در طی کردن این راه نیست، بلکه

عینا به معنی عملی مسئولانه، خردگرایانه و انقلابی برای کار جدی و نتیجه بخش در فرایند یک پروسه تاریخی است؛ پروسه گذار واقعی از مناسبات نظام سرمایه داری.

بر اساس چنین منطقی است که در عصر کنونی چند روند موازی، اما در عین حال متناقض با هم، مشاهده می شوند که در آن از یک سو نظام جاری پروسه زوال خود را در زمینه هایی طی می کند و در زمینه های دیگری به رشد و توسعه خود ادامه می دهد. در دل همین شرایط هم است که تلاشی عملی برای ساختن یک نظام اجتماعی دیگر پیوسته در جریان است که اگر چه ماهیت و دورنمای آن هنوز روشن نیست، اما حاکی از حرکتی در تضاد با ماهیت وضع کنونی است.» (خط تاکیدها از من است)

این بخش سند زیر «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» هر چند آسمان و ریسمان زیاد کرده اما بسیارعامدانه از امکان امحای نظام سرمایه داری پرهیز میکند و تلاش نموده زوال آنرا خصوصا در دل همین شرایط برای خواننده غیرممکن جلوه دهد. به همین اعتبار این بیانیه رهبری کومله با نتیجه گیری های آموزه های سوسیالیسم علمی، ضرورت تاریخی تحول سوسیالیستی که شالوده آن بر این سه اصل استوار می باشد: 1. تضاد رشد یابنده اقتصاد کاپیتالیستی که آنرا بسوی فرو پاشی اجتناب ناپذیر سوق می دهد 2. اجتماعی شدن شتابان پروسه تولید 3. سازمانیابی فزاینده و آگاهی طبقاتی در حال رشد پرولتاریا که نقش موثر و فعالی در تحول و برپائی سوسیالیسم دارد، تماما بیگانه است. همه این آموزه های علمی سوسیالیسم که بر سه نتیجه گیری از انشکاف سرمایه مبتنی است را به وجود بحران در مناسبات سرمایه داری تخفیف میدهد. و از همین منظر می نویسد: این بدان معنا نیست که نظام موجود تمام ظرفیتها و استعدادهای خود را برای از سر گذراندن و مهار کردن مشکلات و بحرانها از دست داده است و از تامین تمام نیازمندی های انسانهای این عصر کاملا بازمانده است. و از آن به این نتیجه دلخواهانه می رسد که «در دل همین شرایط هم است که تلاشی عملی برای ساختن یک نظام اجتماعی دیگر پیوسته در جریان است که اگر چه ماهیت و دورنمای آن هنوز روشن نیست!» علنا سند کمیته مرکزی کومله مبانی اصلی کمونیزم را به کنار گذاشته و به همین اعتبار امکان تحقق سوسیالیسم نزد آنها در پرده ای از ابهام قرار دارد و هنوز ماهیت و دورنمایش روشن نیست. "اگر همه تجدید نظر طلبی بیانیه کومله را بشود در این تز خلاصه کرد که توسعه کاپیتالیسم بسیار تدریجی تر از آنچه تاکنون گمان می شد به پیش می رود، معنای عملی آن صرفا چیزی جز این نخواهد شد که تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا فعلا باید به تعویق بیافتد، و نهایتا از اینجا می شود نتیجه گرفت که مبارزه را می توان با سرعت ملایم تری به پیش برد! اما چنین کاری غیرممکن و یک نوع عوامفریبیست. چون آنچه را که بیانیه سیاسی کومله و خطی مشی نوین به زیر سوال می برد نه سرعت توسعه جامعه کاپیتالیستی، بلکه خود پروسه انکشاف جامعه کاپیتالیستی و نتیجتا امکان گذار به سوسیالیسم است نه چیزی دیگری!"

«تقسیم کار جهانی» از کدامین منظر!

بیجهت نیست بیانیه سیاسی رهبری کومله بگونه ای از منطق مناسبات سرمایه داری حرف می زند، انگار بشریت در زمان تنظیم بیانیه سیاسی کومله، تقسیم کار نظامهای پیشا سرمایه داری را پشت سر نهاده، و تازه وارد دوره پیدایش سرمایه داری و انباشت اولیه گشته! به همین اعتبار تمام زور خود را زده اند تا روح حاکم بر مانیفست را در کالبد تحلیل و خوانش امروزیشان بدمند. شاید جامعه هم ایندرجه از شناخت و دانش بیانیه پیرامون منطق سرمایه داری را مرهون مبانی نظری تدوین کنندگان سند باشد!

اینبار باید دید، سند برای اینکه پیرامون منطق نظام سرمایه داری قلمفرسایی کند، چرا «تقسیم کار» را سر تیر یکی از بندهای بیانیه کرده است. در حالیکه لااقل علیزاده در تیم خود در این حد به متد مارکس آشناست، مارکس وقتی درباره تقسیم کار حرف می زند میگوید بعد از تقسیم کار یک قشر معین بمتابه طبقه ای، صاحب ابزار تولید شدند و اقشاری هم فاقد آن. اما فراموش نگردد، مارکس درون این تقسیم کار تقابل و تضاد را می بیند و برجسته میکند. مارکس از کمون اولیه سخن میگوید. زمانیکه همه انسانها برابر بوده اند و نابرابری و تقسیم کاری در میان نبود. اما بقول مارکس بعد از کمون اولیه یعنی زمانیکه خانواده بوجود میآید، اولین تقسیم کار شکل میگیرد. اتفاقی نیست بیانیه کومله چنین جایگاهی در تبیین خود در بررسی منطق سرمایه داری بمتابه مرحله ای از تاریخ قائل نیست. بلکه جایگاه تقسیم کار را در شناخت از سرمایه داری و انکشاف آن، بجای تضاد طبقاتی برجسته میکند. این در حالیت که علیزاده اگر از مطالعات تاریخی هر چیزی را به فراموشی سپرده باشد اینرا خصوصا در این اثنا بخاطر دارد: «تقسیم کار نقطه آغازین تئوری رشد اقتصادی آدام اسمیت است!». پیرامون تقسیم کار از آدام اسمیت پدر علوم اقتصاد کلاسیک بورژوازی تا امیل دورکیم، فردریک تیلور، فورد و سایر نظریه پردازان، اقتصاددانان و جامعه شناسان بورژوازی کم قلمفرسایی نکرده اند، اما مارکس از منظر دیالکتیک تاریخی و علم کمونیزم تماما متمایز از آنها آناتوم اقتصاد سیاسی را در آثار شگرف خود بسیار داهیانه ضمن تشریح و نقد ریشه ای آن به راه حل امحای این نظام نیز پرداخته است. هرچند علیزاده تبیینی که از تقسیم کار ارائه میدهد مبانی نظری و فکری آنرا از آدام اسمیت گرفته اما نظر تقسیم کار امیل دورکیم را که سیر روند تکامل سرمایه داری در آن شکل بروز شده تری را داراست آنرا مرجع قرار میدهد و به استنتاجات ایشان آویزان میگردد. به این اعتبار در مورد منطق سرمایه داری و بحران های این نظام نیز به نتایجی مشابه امیل می رسد. علیزاده به سیاق آدام اسمیت و دورکیم میخواهد تقابل و تضاد کار و سرمایه و وجود بحرانهای مناسبات سرمایه داری را نتیجه بلافصل تقسیم کار جلوه دهد . حال بخوانید از بیانیه کومله: «مشهود است که در نظام اقتصادی سرمایه داری افراد نقش معینی در ساختار تولید دارند و بر اساس این نقش نهایتا طبقات اجتماعی تمایز یافته اما به هم پیوسته شکل می گیرند که کارکردهای لازم را برای حفظ نظم کنونی را دارا می باشند. طبق منطق مناسبات سرمایه داری، این طبقات در فرایند تولید کالا و سوخت و ساز فعالیتهای مرتبط به این فرایند هویت و منافع

مشترک پیدا می کنند که آنها را به رفتار مشترک جهت حفظ این منافع سوق می دهد. وجهه دیگر منطق نظم اقتصاد سرمایه داری تخصص یافتگی نقشها و مبادله این تخصص با کالاهای مورد نیاز فرد دارای تخصص است. این افراد که در ساختار تولید و در یک تقسیم کار معین دور هم جمع می آیند تا کالایی را تولید کنند، اغلب دارای نقش و مسئولیت تخصصی معینی در فرایند تولید می باشند. به این ترتیب، تقسیم کار و تخصص بخشی لاینفک از نظم اقتصاد سرمایه داری را تشکیل می دهند که همسو با رشد و توسعه آن برجستگی بیشتری پیدا کرده اند.»

به این چکیده نظر اسمیت در باره تقسیم کار توجه کنید تا بیشتر عمق انحراف بیانیه سیاسی کومله را متوجه شوید:

« اسمیت با تاکید بر اهمیت تقسیم کار (تخصصی شدن مشاغل) و قانون انباشت سرمایه به عنوان عوامل اولیه کمک کننده به پیشرفت اقتصادی سرمایه داری، تئوری اقتصادی خود را شکل داده است. او اعتقاد داشت «تقسیم کار» موجب افزایش مهارت ها و بهره وری افراد می شود و باعث می شود تا افراد بتوانند تولید بیشتری داشته باشند و سپس آنان را مبادله کنند. برای مبادله نیز لازم است که بازارها توسعه یابند تا افراد بتوانند مازاد تولید خود را بفروشند.»

در حالیکه از منظر کمونیستها اساسا پیدایش طبقه نو ظهور و رشد و متشکل گشتن پرولتاریا، رشد فزاینده تضادها و رشد و توسعه فزاینده تولید اجتماعی است، منجر به انکشاف سرمایه داری میگردد که تقسیم کار سرمایه داری آنرا ساختارمند کرده است .

باز در ادامه بیانیه کومله میخوانید :

«البته تقسیم کار و تخصص تنها به حوزه اقتصاد محدود نمی شوند، بلکه به تمام حوزه های دیگر جامعه تسری یافته اند. در نظم اجتماعی کنونی هر یک از سازمانها و نهادهای سیاسی، فرهنگی، دینی و انواع موسسات و نهادهای دیگر، هر کدام نقش معینی را در چرخه مداوم در حال گردش این نظم ایفا می کنند و در حفظ آن سهیم هستند. به عنوان مثال سازمانهای سیاسی با تخصص خاصی جایگاه حاکمیت سیاسی و موقعیت دولت را محفوظ می دارند و به آن مشروعیت ایدئولوژیک می دهند. نهادهای فرهنگی با خبرگی خاصی فرهنگ رایج را بازتولید می کنند و به آن سرشت «ابدی و مقدس» می بخشند. نهادهای دینی نیز نقش تولید و بازتولید تخیلات و خرافات را ایفا می کنند و به حاکمیت دولتی و مناسبات اقتصادی و فرهنگی مشروعیت «آسمانی» می دهند. به این ترتیب، هر یک از این عرصه ها، ضمن تخصصی و متمایز بودن نقشهایشان، به همدیگر وصل و وابسته اند و طبق یک تقسیم کار پیشرفته در سطوح بالا و تنگاتنگ با هم نظم موجود را حفظ می کنند. منظور این نیست که تمام افراد، طبقات، احزاب و نهادهای اجتماعی این نقش را طبق خواست و انتخاب خود، و یا طبق یک نقشه از قبل ریخته شده و عامه فهم ایفا می کنند و اگر بخواهند می توانند از موقعیت خود خارج شوند. غالباً نظم موجود این نقشها را اجتناب ناپذیر می کند و تغییر در آن مستلزم به هم ریختگی کل نظم موجود است..» .

کوتاه فکری اقتصادی مبتذل در این بیانیه بیش از اینکه به استادشان لاسال شباهت داشته باشد با پست مدرنهای امروزی هم مخرج است. اما ببینید چگونه یک نمونه طراز اول دیگر لاسالی و برنشتاینی، مبنای فکری میشود تا سوسیالیسم را به ابتذال بکشاند. بیانیه با انتقال مفهوم کاپیتالیست از حوزه تولیدی به روابط مالکیتی، و با سخن گفتن از "افراد منفرد" بجای شرکتهای عملاً مسئله کاپیتالیسم را از حوزه تولید به روابط مالکیتی تبدیل میکند. عبارتی دیگر رابطه کار-سرمایه را به رابطه غنی و فقیر تغییر میدهد. در حالیکه در برنامه حکما به هیچ وجه جایی سراغ ندارید، این تصویر مکانیکی را ارائه داده باشد که مناسبات حاکم بر جامعه رابطه ای یک به یک با سازمان کار - تکنیک کار و یا چگونگی سازماندهی نیروی کار - دارد!

در بیانیه سیاسی باز میخوانید:

« امروز دیگر مفهوم "دولتهای دست‌نشانده" در حافظه جامعه جهانی مفهومی بیگانه نیست، زیرا تغییر دستگاه حاکمیت سیاسی در کشورهای پیرامون از طرف قدرتهای جهانی به روشی معمول تبدیل شده است که هر از گاهی فجایع ناشی از آن را مشاهده می‌کنیم. این نظم و تقسیم کار جهانی و تبعات آن همواره اعتراضات توده‌ای را در پی داشته است، اعتراضاتی که اغلب در خیزشهای مردمی علیه حاکمان سیاسی در کشورهای پیرامون خود را نشان داده است. اما این اعتراضات نه از لحاظ کیفیت و نه از لحاظ کمیت در سطحی نبوده اند که به چالشی جدی برای نظم تقسیم کار جهانی تبدیل شوند. خیزشهای توده‌ای معروف به "بهار عربی" نمونه بارز چنین اعتراضاتی بود. کشورهایی که دستخوش این اعتراضات بودند بدون استثنا نقش معینی در نظم تقسیم کار جهانی ایفا می‌کنند که طبق آن محصولات طبیعی خود را به بازار جهانی عرضه می‌کنند و با درآمد حاصل از فروش آن، از پایه‌ای ترین کالاهای مصرفی گرفته تا پیشرفته ترین لوازم نظامی را از کشورهای پیشرفته وارد می‌کنند، بدون اینکه این مبادله و سازوکار بطور گسترده منجر به توسعه اقتصادی و پیشرفت تولیدی آنها در سطح کلان شود. به عبارتی، اقتصاد تولیدی آنها عمدتاً به استخراج کالاهای طبیعی محدود می‌شود که البته حتی این عرصه از تولید هم به تکنولوژی کشورهای پیشرفته وابسته است.»

بیانیه وقتی به جایی می‌رسد که مبحث طویل تقسیم کار، باید برایش کاربرد عملی داشته باشد فراموش میکند در سند سیاسی، جایگاهی برای تضاد طبقاتی در برابر تقسیم کار جهت انکشاف سرمایه داری قائل نبوده، اما وقتی نوبت به تغییر نظم و تقسیم کار جهانی می‌رسد، جالب است یکپهلو به فکر اعتراض طبقات ناراضی از وضع موجود می‌افتد که اغلب در خیزشهای مردمی علیه حاکمان سیاسی در "کشورهای پیرامونی" خود را نشان داده اند. بدنبال این دوگانگی تازه یک تناقض بزرگتر را هم با خود حمل میکند و گله مندانه می‌گوید این اعتراضات نه از لحاظ کیفیت و نه از لحاظ کمیت در سطحی نبوده اند که به چالشی جدی برای نظم تقسیم کار جهانی تبدیل شوند. اما پشت بند آن مشخص می‌کند که نقش مبارزه طبقات در انکشاف سرمایه داری تا اطلاع ثانویه، فرعی است و نمی‌تواند منشاء اثر باشد، چونکه از پایه‌ای ترین کالاهای مصرفی گرفته تا پیشرفته ترین... بدون اینکه این

مبادله و ساز و کار بطور گسترده منجر به توسعه اقتصادی و پیشرفت اقتصاد تولیدی در این کشورها گردد و به سطح کلان برسد، امکان آن نیست جایگاه واقعی خود در تقسیم کار جهانی را بیابد. پس مبارزه طبقاتی در این کشورهای پیرامونی کمیتا و کیفیتا به درجه ای نرسیده و چون هنوز ساز و کار مبادله در آن فراهم نیست و عدم توسعه این درجه از وابستگی به کشورهای پیشرفته در آن حاکم است و ناتوان از تغییر در نظم تقسیم کار جهانی است، راه بجایی نمی برد. تنها مراد سند زمانی حاصل خواهد شد که این ساز و کار را برای تقسیم کار و مبادله در سطح بین المللی مهیا نمود. این نتیجه عملی درافشانی بیانیه است .

باز در ادامه سند میخوانید:

«در این میان کشورهایی که از یک سو دارای ظرفیت و استعداد تولید کالاهای پیشرفته و تکنولوژی لازم برای تولید این کالاها نیستند، و از طرف دیگر منابع طبیعی امکان بقا را به آنها می دهد، همواره در موقعیت وابستگی بیشتری به کشورهای تولید کننده و صادر کننده فناوری های پیشرفته قرار دارند. در عصر کنونی چنین مناسباتی به نیاز مبرم نظم بین المللی تبدیل شده است، لذا به دشواری می توان از یوغ آن رها شد. مناسباتی که عملا مضمون مفاهیمی همچون «استقلال ملی» و «خودکفایی اقتصادی» را تغییر داده است. به بیان دیگر، برای هیچ کشوری، بخصوص کشورهای حاشیه ای، دیگر مقدور نیست، حتی اگر هم بخواهند، در چهارچوب نظم موجود به استقلال و خودکفایی به معنی کلاسیک آن دست یابند.»

حتما همه بخاطر میاورید بیانیه سیاسی در مقدمه اشاره کرده بود مراد این سند آنست که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران ...بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند! با چنین وصفی از دیدگاه بیانیه دیگر اکنون بخوبی نمایان است، رهبری کومله هر چند در ظاهر تلاش دارد با زبان برنامه حزب کمونیست ایران پیرامون «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» حرف بزند اما نمی تواند کتمان کند تماما از دیدگاه کمونیسم علمی ناظر بر برنامه حزب کمونیست ایران فاصله گرفته. آنها نه اینکه فراموش کرده اند بلکه شدیداً با مبانی فکری در رئیس برنامه حزب کمونیست ایران پیرامون پدیده سرمایه داری در تقابل می افتند. خصوصا آنجا که در برنامه حزب به تفصیل در مورد انواع سوسیالیسم های ارتجاعی و خرده بورژوائی و بورژوائی که امروز یا دیگر موجود نیستند یا موارد پیچیده تری از آنها بوجود آمده اند و آندره و سمیرامین نمونه تیپیک آنند نیز صحبت میکند. اما بیانیه سیاسی کنونی کومله برای اینکه این عقبگرد تاریخی را موجه جلوه دهد، کاری کرده کارستان. بجای تاثیر از مائوتسه تونگ در گذشته، دیدگاه همانم آن در اروپا آندره و سمیر را که دیدگاهی به روز شده تر دارند و اتفاقاً هر دو مکاتبی را نمایندگی میکنند که با کمونیسم علمی مارکس متمایز و بخشا علیه آنند، مرجع قرار داده، بدون اینکه بگویند دیدگاه بیانیه را از آنها به وام گرفته است.

جهت اینکه خواننده بهتر متوجه این گردد بیانیه سیاسی کومله مبانی نظری خود را از کجا آورده جا دارد رئوس دیدگاه سمیر امین را یادآوری کنم .

اوایل یکی از پیراوان نظرات مائوتسه تونگ بود و سالها بعد تحت تاثیر نظریه پردازانی همچون آندره گوندیره فرانک اقتصاددان و جامعه شناس آلمانی رویکردش را تغییر داد. سمیر یکی از بنیانگذاران تئوری وابستگی است. پیرامون مقولاتی مهم چون «انباشت در مقیاس جهانی»، «بحران در امپریالیسم»، «قانون ارزش و ماتریالیسم تاریخی»، «طبقه و ملت به لحاظ تاریخی و در جریان بحران جاری»، «عدم توسعه در کشورهای آفریقایی و جهان سوم» و «امپراتوی هرج و مرج... تحقیق کرده و آثاری از خود بر جایی گذاشته است. دو اثر ایشان بیشتر از سایر تالیفاتش مورد توجه قرار گرفته و طرفدارانش را بخود جلب نموده، یکی کتاب «سرمایه داری در عصر جهان شدن» و دیگری «اروپامداری، نظریه فرهنگی سرمایه داری مدرن». باید اضافه نمود سمیر امین یکی از پرکارترین تئوریسین "جهان سومی" بود که خصوصا میان ناسیونالیستها و طرفداران شوروی سابق و این اواخر در بین چپهای رویگردان از کمونیسم مارکس طرفدارانی یافت و تا آخرین دم حیات خود لحظه ای از تلاش و فعالیت باز نایستاد. "تئوری جهان سوم" سمیر با تقسیم بندی جهان به کشورهای حاشیه، پیرامون و مرکز، اساسا مدل جدیدی از انباشت، و به این اعتبار توسعه در تولید و مبادله را بدست میدهد که با مدل انباشت سرمایه داری معاصر متباین است. سمیر در این مدل جدید، شناخت تاریخی دیالکتیکی مارکس از انباشت سرمایه داری را به عدم توسعه یافتگی صنعتی و تحول تکنیکی تقلیل میدهد. این دیدگاه مکانیکی است از این نظر جایگاه از پیش تعیین شده برای تحولات تکنیکی و دینامیسم توسعه در انکشاف سرمایه داری قائل است .

سمیر امین: «رشد در مرکز را می توان توسعه یافتگی نامید زیرا بخش های مختلف اقتصادی در ادغام و هماهنگی با هم به سر برده و توسط مکانیسم هایی چون تطبیق و تعدیل دستمزدها و انتقال کار از بخش های کمتر بارآور به بخشهای بیشتر بارآور تنظیم می شود. در صورتی که رشد در پیرامون توسعه یافتگی نیست بلکه در عوض "مکانیسمی از در هم پاشی" است که در نتیجه تحت سلطگی بخشهای ما قبل سرمایه داری و یا نابودی بعضی از آنها، بدون جایگزینی بوسیله بخشهای سرمایه داری نوین بوجود می آید. چنین در هم پاشی هایی از ساختار پیرامون از آنجایی که نیروی محرکه اقتصاد کشورهای پیرامونی داخلی نیست، ادامه می یابند.»

در بیان واقع سمیر و پیروانش هر چند سعی بر این داشتند روند تکاملی سرمایه و دوره بندی های تاریخ را تشریح کنند که این بخودی خود ایرادی در آن نیست و حتی میتواند سودمند باشد. اما ایرادی جدی این تقسیم بندی جهان به حواشی، پیرامون و مرکز و بدست دادن چنین مدلی از انباشت، ناشی از این است امین میخواهد از طریق صرفا سازمان فن آوری و تکنیک مناسبات تولید اجتماعی، بحرانها و انکشاف سرمایه داری را توضیح دهد.



حال با این شناخت مقدماتی از سمیر امین درافشانی بیانیه سیاسی را بخوانید تا مرجع نظری آن روشنتر گردد:

«چنین منطقی، یعنی تقسیم کار و کسب موقعیتهای متمایز و تخصصی را، می توان به بلوک بندی های جغرافیایی هم تعمیم داد. علاوه بر کشورها، هر یک از بلوک بندی های جغرافیایی متشکل از مجموعه ای از کشورها نیز (مثلا اروپای غربی، خاورمیانه ...) نقش معینی در حفظ نظم موجود ایفا می کنند. از این جهت دهه هاست که دیگر معنا و مفهوم آنچه "توسعه یافتگی و استقلال ملی" نامیده می شود با آنچه "جهانی شدن" نام گرفته است در هم تنیده شده است. هر طرحی برای توسعه و پیشرفت و یا به اصطلاح استقلال در سطح یک جغرافیای معین، لاجرم باید در ارتباطی تنگاتنگ با جایگاه این جغرافیا در نظم و تقسیم کار جهانی تعریف شود و بر اساس معیارهای این نظم تعیین تکلیف کند. به همین دلیل است که غالباً در حوزه اقتصاد بین المللی فرایندی را مشاهده می کنیم که طبق آن کشورها و بلوک بندی های جغرافیایی به متخصصان تولید کالاهای معینی تبدیل می شوند که برای آنها یا مزیت نسبی و یا مزیت مطلق را به همراه دارند. مثلاً تعدادی از کشورها عمدتاً به تولید و صادرات تکنولوژی، ماشین آلات و نرم افزارهای پیشرفته و ارائه خدمات در این زمینه روی می آورند، زیرا تولید چنین کالاهایی برای آنها، ضمن برتری در درآمد حاصله از فروش آنها، به دلیل تصاحب دانش تولید این نوع کالاهای، موقعیت منحصر بفرد و برتری را برای خود کسب می کنند. اما تعداد دیگری از کشورها بر اساس همین منطبق از مزیت مطلق برخوردارند و تولید و صادراتشان عملاً محدود می شود به منابع طبیعی و زیر زمینی، زیرا استخراج و صادرات این کالاهای، ضمن پروسه نسبتاً کم هزینه تر و ساده تر تولید و صادرات آنها، منبع درآمدهای کلان هستند. از این رو هر دسته از این کشورها عملاً نقش تخصصی تری در نظم اقتصاد جهانی پیدا می کنند و اغلب به تنهایی قادر نیستند خود را از چرخه این نظم خارج کنند.»

به هر میزان که خوانش جدید بیانیه سیاسی کمیته مرکزی از سمیر امین کپی برداری میکند، به همان اندازه از برنامه حزب کمونیست ایران و بیانیه های سیاسی کنگره های پیشین حکا دور و دورتر میشود. اکنون پاراگرافی از بیانیه حزب کمونیست ایران از دهه های پیشین را بخوانید تا تفاوت فاحش مبانی نظری سند کمیته مرکزی مصوبه کنفرانس 13 مسلم تر گردد.

« نظر به ویژگی های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورهای مختلف، کمونیستها برای رسیدن به هدف نهائی و مشترک خود ناگزیرند در هر کشور مبارزه برای اهداف فوری متفاوتی را در دستور کار خود قرار دهند. امپریالیسم بنا بر ماهیت خود تقسیم بندی پایه ای عمده ای در جهان بوجود آورده است: کشورهای امپریالیست و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که مبارزه طبقاتی در هر یک از آنها از شرایط خامی خود برخوردار است. رئوس کلی این تفاوتها بقرار زیر است: در سطح اقتصادی، امپریالیسم در کشور تحت سلطه شدیدترین شرایط استثمار را بر طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش اعمال میکند، در حالیکه در کشور امپریالیست دقیقاً به اکتفاء همین استثمار و حشیانه و کسب سودهای

کلان پایه های مادی ایجاد اشرا فیت کارگری یعنی بخشی از طبقه کارگر که مستقیم و غیر مستقیم از این فوق سودبهره مند میشود را بوجود میآورد . در سطح سیاسی، در کشور تحت سلطه، دیگر توده های زحمتکش این قابلیت را دارند که در کنار طبقه کارگر به مبارزه، انقلابی کشیده شوند، در صورتیکه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بخش معینی از خود طبقه کارگر یعنی اشرافیت کارگری خصلت انقلابی خود را ازدست میدهد و به پایه مادی نفوذ و بقای ایدئولوژی بورژوائی در طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی آن بدل میگردد . امپریالیسم در کشور تحت سلطه عمدتاً با تکیه بر دیکتاتوری عربان ونف دمکراسی در تمام ابعاد آن، حاکمیت بورژوازی را سرپا نگاه میدارد، حال آنکه در کشورهای امپریالیست نفوذ وسیع جریانات رویزیونیستی، رفرمیستی و اپورتونیستی در جنبش طبقه کارگر به بورژوازی امکان میدهد تا شکل دمکراسی بورژوائی را بمثابه پوششی برای اعمال قهر طبقاتی خود همچنان حفظ کند. با اینکه در کشورهای سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم نیز سوسیالیسم تنها یاسخ انقلابی و قطعی به سرمایه داری محتضر عصر امپریالیسم است ، اما تحقق آن در بین کشورها از طریق یک سلسله انقلابات و قیام های بوقوع می پیوندد که به اشکال مختلف راه تسخیر نهائی قدرت توسط پرولتاریا را هموار میکنند، لذا جنبش ها و انقلابات دمکراتیک و رهائیبخش در کشورهای تحت انقیاد امپریالیسم، نظیر مبارزات انقلابی ملل تحت ستم در سر جهان برای کسب حق تعیین سرنوشت ، همگی در عصر کنونی نیروی ذخیره و اجزاء بالقوه انقلاب سوسیالیستی جهانی پرولتاریا بشمار میروند».

در نقد آیه های شبه لاسالی بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله و حکا!

(قسمت دوم)

اکتبر 2021

در قسمت اول نقد، بعد از پیش درآمدی کوتاه با نقل قولی از لنین، نوشته به این پرداخت که در وهله نخست زبان و فرم بیانیه سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حزب را مختصراً تشریح کند، تا بهتر نشان دهد محتوا اساساً بر چه پایه های نظری استوارست و اهداف اصلی مصوبه را نشان دهد. بعداً به نقد گسست نظری بیانیه سیاسی از مبانی کمونیزم علمی پرداخت که اسم کنفرانس سیزدهم کومله را با خود حمل میکند. بدنبال آن نقد روی مباحثی که سند رهبری کنونی کومله با تیتراهای مختلف عنوان و آنها را باز کرده بود، آنها را شکافت تا نشان دهد وجه تشابه سند جناح راست کومله و حکا پیرامون تبیین از اقتصاد کاپیتالیستی با آیه های شبه لاسالی در چیست. عنوان بعد از مقدمه بیانیه سیاسی تحت عنوان «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ» در قسمت اول با تیترا «چرا تیترا سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ؟» مورد نقد قرار گرفت. سپس طی رفرنسی از سند کنگره های پیشین حزب کمونیست ایران و مقایسه آن با افق و دورنمایی که بیانیه سیاسی کنفرانس سیزدهم کومله (بخوانید پیش نویس کنگره منشویکی که در راهست) تشریح کردم که چرا تیترا سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ یک نمونه تراز اول آیه های لاسالی است.

بدنبال آن در تیترا دیگر تحت عنوان «تقسیم کار جهانی از کدامین منظر» تلاش نمودم به شیوه ای کنکرت بحث سند سیاسی کنفرانس جناحی را با تیترا «تقسیم کار جهانی» باز کرده بود طی نقد گسست نظری این گرایش در کومله و حکا را نشان دهم.

در قسمت اول تشریح نمودم، مبحث تقسیم کار از منظر آدام اسمیت و حتی پیراون امروزیش والاترین جایگاه را در منطق انکشاف سرمایه داری بخود اختصاص داده. در حالی که شالوده سوسیالیزم بر سه نتیجه گیری از انکشاف سرمایه داری مبتنی است: «1. تضاد رشد یابنده اقتصاد کاپیتالیستی که آنرا بسوی فرو پاشی اجتناب ناپذیر سوق می دهد، 2. اجتماعی شدن شتابان پروسه تولید 3. سازمانیابی فزاینده و آگاهی طبقاتی در حال رشد پرولتاریا که نقش موثر و فعالی در تحول و برپائی سوسیالیزم دارد». و بیانیه سیاسی کومله آگاهانه این سه نتیجه گیری را به سطح تغییر در رویه تقسیم کار و نهایتاً قابلیت و امکان مهار بحران سرمایه داری تخفیف داده و دورنمای سوسیالیزم را ناروشن و مبهم ترسیم نموده بود. عزیزاده هم گفتم به روال امیل تقسیم کار جهانی کل افق و مبانی نظریش را فرا گرفته. و برای توضیح پدیده های نظام سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ همه مبانی علمی شناخت از اقتصاد کاپیتالیستی و انکشاف تا راههای امحای آن از راه انقلاب سوسیالیستی را کنار گذاشته و اساساً سوسیالیزم را نیز از دستور کار تماماً خارج نموده.

قبل از اینکه از سند سیاسی کنفرانس جناحی کنفرانس سیزدهم فاکت بیاوریم جا دارد خاطر نشان کنم که برنامه های پیشین حکا از کنگره موسس و چندین کنگره بعدتر که هنوز جناح راست کومله و حکا از کمونیزم گسست نکرده بودند، مبانی نظری آن متکی به علم کمونیزم و پراکسیس انقلابی بوده. از این منظر در برنامه حزب کمونیست ایران یکی از رؤس مهم برنامه ای خود را به مرزبندی بسیار روشن با گرایشات سوسیالیزم خلقی، سوسیال رفرمیسم و همه نحله های سوسیالیزم و کمونیسم خرده بورژوازی و بورژوازی اختصاص داد. بخشی اساسی از رؤس برنامه ای حزب با روح حاکم بر مانیفست کمونیست که تجارب کمون پاریس نیز در آن لحاظ شده بود، به شیوه ای نوین با متون نظری مارکس از سوسیالیزم علمی و بر همان شالود های سوسیالیزم علمی تدقیق گردید که سوسیالیزم چه نیست و چه هست؟

برنامه حزب روشن کرده بود مبانی علمی سوسیالیسم که بر همان سه نتیجه گیری از انکشاف سرمایه داری مبتنی است که فوقا اشاره شد. از همین منظر روشن نمود سوسیالیزم علمی چه نیست. سوسیالیزم تزه های انحرافی و ریزیونیستی که در جنبش کمونیستی همچون سمی عمل کرده، نیست. سوسیالیزم علمی شالوده آن بر رشد نیروی مولده متکی نیست، سوسیالیزم علمی تئوری خلاصی از وابستگی اقتصادی نیست، سوسیالیزم علمی صنعتی کردن ملی نفت نیست، سوسیالیزم علمی خودکفائی اقتصادی نیست ... اما حال بیانیه سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حزب را نگاه کنید ببینید در این تز کشف آدام اسمیت و شاگردانش امیل دورکیم و ... که تقسیم کار را برجسته کرده اند توسعه اقتصادی و وابستگی اقتصادی چه جایگاهی را در شناخت و تشریح منطق سرمایه داری اشغال کرده است تا به ریشه این گسست بیشتر واقف گشت.

تدوین کنندگاه مصوبه کنفرانس سیزده می نویسند:

« از آنجاییکه در نظم کنونی تقسیم کار جهانی جایگاه بسیاری از کشورهای جهان نه تولید به شکلی که ذکر آن آمد، بلکه وابسته بودن به تولید یک محصول اساسی است، یک اقتصاد تک محصولی شکل می گیرد که نه نیازی به نیروی کار متخصص فراگیر دارد، نه پیشرفت در سایر عرصه های تولید را می طلبد و نه بخش عمده جغرافیای یک کشور را پوشش می دهد. به این معنی، بیشتر نیروی کار در این کشورها پراکنده، غیر متمرکز، بدون سازمان و فاقد تخصص است. بجز عرصه تولید تک محصول، سایر عرصه های تولید اغلب نقشی برجسته در کسب درآمد ملی ندارند و وجود آنها متزلزل و ناپایدار است و به همین دلیل نیروی کار فعال در این عرصه ها از هیچ نوع امنیت شغلی برخوردار نیست. این نیروی کار، به دلیل تعطیلی مداوم و یا کاهش تولید، به خیل بیکاران مطلق رانده می شوند تا بعد از مدتی سرگردانی در بازار کار در بهترین حالت بطور موقت در عرصه دیگری، که عمدتاً به تخصص نیاز ندارد، با شرایطی بدتر از قبل، به فروش نیروی کار خود پردازند. علاوه بر اینها، در نتیجه چنین وضعیتی

نیروی کار مهاجر درون کشوری پدیدار می شود که از مناطق حاشیه ای به مناطق محدودی در مرکز مهاجرت می کند زیرا فرصت اشتغال در مناطق حاشیه ای کشور ناچیز و یا محدود است. به بیان دیگر چنین وضعیتی بافت طبقاتی را طوری شکل می دهد که هویت سازی طبقاتی، وحدت طبقاتی، آگاهی و سازمان یافتگی طبقاتی، ککه با حضور در فعالیتهای تولیدی و متمرکز بودن نیروی کار در این فعالیتهای میسر می شود، با چالش های فراوانی مواجه می شود» .

لازم میدانم نکته ای مهم را یادآوری کنم، در این قسمت نیز به روال قبل نقد تنها به مبانی نظری بیانیه می پردازد نه بحثی که علیزاده ضمن کش و قوسهای زیادی از بحث «تقسیم کار جهانی» استنتاج سیاسی و بخشا عملی کرده در دل اوضاع پیشارو. البته نه اینکه این استنتاجات سیاسی و عملی کم ارزشند و به آن نقد وارد نیست بلکه تنها به این دلیل بوده، نقد اولویت اصلی را تمرکز روی گسست نظری و فکری این گرایش از کمونیسم و درغلتیدن آن به افق و جنبش سوسیال فرمیسم جهانی، گذاشته است. به عبارتی دیگر با نشان دادن اینکه سند سیاسی کنفرانس جناحی بر مبانی نظری کمونیسم تدریجی و سوسیال فرمیسم استوارست حتی آنچه را در بررسی خود حول پدیده و رویدادها جاری منعکس نموده اگر فرضا حاوی درجه ای از واقعیات هم باشد، اما به دلیل اینکه هدف را بر انحراف کل حقایق و شناخت علمی از اقتصاد کاپیتالیستی بنا گذاشته و عملا در راستای حفظ نظم موجود و به تمکین واداشتن طبقه پرولتار قدم بر میدارد، فاقد ارزش تاریخی و علمی ارزیابی نموده. و خصوصا آنجا که توسط ایدئولوگ و نظریه پردازان و امکانات وسیعی که بورژوازی جهانی در اختیار این جنبش جهانی گذاشته، نقشه پردازی میکنند تا پرولتاریای جهانی و فرو دستان تحت ستم را از شناخت ریشه ای انکشاف سرمایه داری و طی نمودن مسیر امحای این مناسبات از طریق انقلاب سوسیالیستی که پرولتاریا و کمونیستها ستون فقرات آن باشد ناامید و بشدت دور کنند و در یک کلام کمونیسم را به آینده نامعلوم محول نمایند، اینجاست که بیش از پیش دم زدن متظاهرانه شان از سوسیالیسم چهره واقعی خود را نشان میدهد و نقاب از چهره نیمی شیاد و نیمی پیغمبرگونه آنها می افتد.

حال جهت ورد به ادامه بحث این تیتربیانیه کنفرانس جناح راست کومله و حکا یک مرور تاریخی کوتاه مبانی نظری پیشکسوتان این گرایش ما را جهت درک جامع تر از خاستگاه و ریشه های این گسست از کمونیسم علمی بیشتر یاری میکند.

رویکرد کائوتسکیستهای روسی یا منشویکهای نظیر آکسلرود، اسپکتاتور، حتی مارتف که مبانی نظریشان را غالبا از کائوتسکی به وام گرفته بودند با همان متد ایشان البته نه با آندرجه از نبوغ کائوتسکی که از دوران پدر کمونیسم علمی برایش مانده بود بلکه تا آنجا که بضاعت تئوریکشان قد میداد و از پدر سوسیالیسم تدریجی کائوتسکی و برنشتاین آموخته بودند جهت به انحراف کشاندن کمونیسم بهره گرفتند. حتی کائوتسکیست های روسی یا منشکویها چه قبل از انقلاب 1905 و چه خصوصا در سالهای مشرف به انقلابهای فوریه و اکتبر 1917 از همدستی با لیبرالها کوتاهی نکردند.

کائوتسکیست های روسی یا منشویک ها اتفاقی نبود در این نظریه، که روسیه به عنوان کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده و عمدتاً کشاورزی است، برای انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا بشدت ناآماده است با کائوتسکیتهای آلمانی هم رای بودند. این نظریه وقتی بیشتر بسط پیدا میکرد اینگونه معنا میشد، روسیه هنوز توسعه نیافته است و وابسته به اقتصاد غرب است! رشد نیروهای مولده در حاشیه و پیرامون و حتی مرکز چنان ارتقاء نیافته که بتوان انقلاب پرولتری را بفرجام برساند...همه آسمان و ریسمانهای شبه تئوریک پیروان کائوتسکی و اس ار ها نیز بر این نظریه استوار بود که در روسیه تنها و تنها انقلاب بورژوازی قابل تحقق است. نظریه ای که از سوی جناح اپورتونیستی جنبش کارگری روسیه، و منشویک ها به رهبری "داهیان" آکسلرد و دان جهت به بیراهه بردن انقلاب پرولتری سرسختانه در تلاش بود و از معبد سوسیالیسم تکاملی کائوتسکی تغذیه میکرد.

سوسیال فرمیستهای امروزی در عرصه جهانی جدا از آموزه ها و تجارب افزون بر یک قرن پیشکسوتان اپورتونیست و ریزیونیستی خود علیه دور زدن انقلاب پرولتری و تحقق سوسیالیسم همه امکانات سرمایه داری محتضر را نیز در اختیار دارند. بخوبی از پیشکسوتان تاریخی خود آموخته اند چگونه پیوندهای اقتصادی جهانی سرمایه را به گونه ای ترسیم کنند که تمامی کشورهای مدرن چون اعضای یک پیکر واحد و یکپارچه به نظر برسند. در همان حال تشخیص آنرا هم دارند که "کشورهای حاشیه" با بافت روستایی و بافت کمتر دست خورده "اقتصاد طبیعی" و حتی مسائل بجا مانده از مناسبات پیشین تابع تحولات بین المللی و "تقسیم کار جهانی" است. اما این تغییرات بنیادی از منظر کمونیستها در چهارچوب مناسبات کنونی قابل حل نیست. ولی باوجود این جنبش سوسیال فرمیستها، نظریه عدم توسعه و وابستگی کشورهای حاشیه و پیرامون را مدام پیش میکشند بدون اینکه بفهمند این پاشنه آشیل سوسیال فرمیستها در قدیم و پیروانان امروزشان بوده و هست. این دکترین بیانگر این تلاش است که گریبان خود را از مسئولیت در قبال انقلاب پرولتاریا خواه در کشوری که خود زندگی میکنند، خواه در سایر نقاط جهان تماماً رها سازند و در ضمن پیوندهای بین المللی انقلاب پرولتری را انکار کند و سوسیال دمکراسی را نوید بدهد. اکنون می رسیم به بند دیگر از بیانیه سیاسی جناح راست کومله و حکا تحت عنوان «افغانستان به عنوان نمونه»

در آغاز این بیانیه میخوانید:

«رویدادهای اخیر افغانستان و به قدرت بازگرداندن گروه افراط گرای طالبان نمونه ای زنده و امروزی از عملکرد نظم تقسیم کار جهانی و تاثیر آن بر بافت اجتماعی و سیاسی درون جوامع توسعه نیافته بدست می دهد. رویدادهای اخیر افغانستان نشان داد که چگونه واپسگرایی سیاسی، ساختار اقتصادی نامولد و ساختار اجتماعی پیشامدرن متکی به هویتهای غیر طبقاتی از یک سو و دخالتگری قدرتهای امپریالیستی از دیگر سو، مانع رشد نیروهای پیشرو اجتماعی شده اند که به نوبه خود زمینه را برای واپسگرایی بیشتر

داخلی و دخالتگریهای بیشتر خارجی فراهم آورده است. یعنی همان دور باطلی که قبلا سخن آن آمد

افغانستان طی سالهای موجودیتش به عنوان یک کشور، حامل میراث ریشه دار فرهنگ طایفه‌ای، اتنیکی و الیتی بوده است و ساختار اجتماعی جهان نوین را، از نوع گسترش شهرنشینی، دولت مرکزی، اقتصاد صنعتی و تولید متمرکز، تردد نیروی کار در مراکز تولید، توسعه اقتصادی در همه بخشهای کشور، ساختار قضایی کشورشمول و امکان تحصیلات بالا را تجربه نکرده است. بر همین اساس روبنای سیاسی و فرهنگی آن هم تحت تاثیر این مناسبات اقتصادی به درجات زیادی واپسگرا و عقبمانده نگه داشته شده است. دست نخوردگی اساسی در زیربنای اقتصادی جامع، حفظ روبنای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را در پی داشته است. پیداست این گفته به معنای آن نیست که ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه در طول زمان دست نخورده باقی مانده است، بلکه به این معناست که شکوفایی و توسعه ساختار اجتماعی تابعی است از شکوفایی و توسعه ساختار اقتصادی و بهبود زندگی مادی مردم.»

چهارچوب نظری بیانیه سیاسی پیرامون «افغانستان به عنوان نمونه» را که از بحث تقسیم کار جهانی استنتاج شده را با بیانیه حزب کمونیست ایران در دهه نود میلادی و گشودن نظم خونین جهانی مقایسه کنید تا سیر عقبگرد این "چپ اجتماعی" که افکش را به جناح چپ بورژوازی گره زده بیشتر عیان گردد.

بخوانید از بیانیه سیاسی حکا در اوایل دهه نود میلادی که اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش و دیوار برلین فرو ریخته از چه منظری مبحث "نظم نوین جهانی" را ترسیم میکند:

« امروز دیگر رسانه‌ها و سیاستمداران و سخنگویان بورژوازی آمریکا و موتلفینش خود رسماً اعلام میکنند که برخلاف تمامی تبلیغات تاکنونی و تمام عوامفریبی‌ها و تحریکاتشان در مورد حق حاکمیت کویت، جدال دموکراسی و دیکتاتوری و دفاع از موازین حقوق بین‌الملل و غیره، اشغال کویت توسط عراق جز بهانه‌ای برای شکل دادن به یک "نظم نوین" امپریالیستی بدنبال سقوط بلوک شرق نبوده است. هزاران تن بمبی که هر ساعت بر سر مردم زحمتکش یک کشور ریخته میشود راه این نظم نوین را هموار میکند. امروز هرکس که اندک شناختی از تاریخ سرمایه‌داری و سابقه امپریالیسم و میلیتاریسم داشته باشد عروج دور جدیدی سلطه طلبی و تجاوزگری آشکار قدرتهای امپریالیستی را در پس این جنگ به روشنی میبیند. دنیای پس از جنگ سرد و تعادل جدیدی که قرار است بدنبال حذف بلوک شوروی از صحنه برقرار شود در دل این جنگ تعریف میشود. چند و چون این نظم نوین را، از اجساد انسانهای بیگناهی که مسیر تاکنونی آن را پوشانده است بخوبی میتوان دریافت. مسئولیت اشغال کویت و مصائب ناشی از آن با عراق است. اما جنگ امروز دیگر تماماً محصول آمریکا و سلطه جویی جهانی ابر قدرتی است که به زعم خود فرصتی برای جلوگیری از اضمحلال و افول خود در برابر واقعیات دنیای معاصر پیدا کرده است.

بحران و جنگ در خاورمیانه صحنه دیگری برای نمایش ریاکاری سرمایه‌داری و سیاستمداران و رسانه‌های آن بوده است. حقایق این سلطه طلبی آشکار را از مردم پنهان داشتند. جهان را در مدت کوتاهی برای این مردم کشتی آماده کردند. دولتهایی که هر روز دست نوازش بر سر اسرائیل و جنایاتش علیه مردم فلسطین میکشند و رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی را زیر چتر حمایت خود قرار داده‌اند، اشغالگران گرانادا و پاناما، مسببین نسل کشی در ویتنام و تنها بکارگیرندگان بمب اتم علیه مردم در تاریخ بشر بناگاه مدافع انسانیت و حقوق بین‌المللی از آب درآمدند. به اسم مقابله با تجاوز عظیم‌ترین تجاوز نظامی تاریخ معاصر را سازمان دادند. به اسم مقابله با دیکتاتوری دهها هزار تن بمب بر سر مردم زحمتکش عراق ریختند. به اسم نابودی سلاحهای کشتار جمعی میلیونها انسان بیگناه را به خوکچه آزمایشگاه مدرن‌ترین و این جنگ جنگی علیه بشریت است. علیه هر جلوه‌ای از تمدن و آزادی و پیشرفت. این جنگی پیشگیرانه است علیه بشریت کارگر و بیحقوقی که از رخوت دهه هشتاد بیرون میاید. این جنگی است علیه همه کسانی که در فروپاشی نظم امپریالیستی پیشین جهان راهی برای آزادی و برابری و انسانیت جستجو میکنند. این جنگ یش پرده سرکوبهای فرداست. این جنگ اولتیماتومی است که معماران نظم ارتجاعی نوین به جنبش‌های کارگری و حق طلبانه در هر گوشه جهان میدهند.»

اکنون به این تبیین بیانیه جناح راست در سر تیترا «افغانستان به عنوان نمونه» توجه کنید:

« نقش آمریکا و دول امپریالیستی در مناقشات جهان، بخصوص در کشورهای توسعه نیافته خاورمیانه را نه با تحلیل‌های سطحی "خیانت کرد" و یا "شکست خورد"، بلکه با درک منطق نظم تقسیم کار جهانی و نقشی که بلکوبندی‌های جغرافیایی و کشورهای مختلف در این نظم دارند می توان توضیح داد. نظمی که دیگر از پیشرفت و توسعه کشورهای پیرامون بی نیاز است و چه بسا آن را به عنوان تهدید تلقی می کند. البته می توان این گفته را پذیرفت که اگر آمریکا و قدرتهای هم‌پیمانانش می توانستند از دولت محمداشرف غنی دولتی قدرتمند و متمرکز بسازند دیگر نیازی به بازگرداندن طالبان به قدرت نمی دیدند. ممکن است در این گفته هم واقعیتی نهفته باشد که دولت آمریکا این توهم را داشت که می‌تواند طوایف، عشایر، والیان و گروه‌های جنگجوی مختلف را زیر یک سقف جمع کند و از آنها دولت "ملی افغانستان" را بسازد بدون اینکه به ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشور دست بزند. به همین دلیل ممکن است واقعیتی هم در این گفته نهفته باشد که آمریکا با کشف اشتباه خود بالاخره طالبان را دارای بهترین ظرفیت برای به نتیجه رساندن پروژه نیمه کاره خود دانست. اما هیچ کدام از این تحلیلها و احتمالات نه به معنی "خیانت" و نه به معنی "شکست" می‌باشد، بلکه به معنی حفظ یک نظم معین جهانی است که به آن نه "خیانتی شده و نه "شکست" آنچنانی تحمیل شده است.



اتفاقا آمریکا اگر می ماند ممکن بود در آینده شکست بخورد، به این معنا که ممکن بود بطور نسبی فضا برای شکلگیری نیروهای اجتماعی پیشرو فراهم تر شود. به عنوان مثال در همان فضای نسبتا متفاوت ۲۰ سال گذشته، زنان زیادی به تحصیلات و کسب درآمد از طریق نیروی کار خود روی آوردند. جوانان زیادی به منظور روی آوری به زندگی نسبتا مدرن مساجد را به قصد فعالیت در فضای اینترنتی و دانشگاهی رها کردند. اگر چه فعالیت اقتصادی به مشاغل خدماتی و اداری محدود ماند که از طریق دلارهای بادآورده تامین مالی می شدند، اما همین هم باعث شد که بخش چشمگیری از ساکنان شهرهای بزرگ درآمد مستقلی را کسب کنند. این روند میرفت تا بخشی از مناطق پیرامون شهرهای بزرگ را هم در بر بگیرد و به تدریج مناسبات و تعلقات واپسگرای خانوادگی، قبیله ای و مذهبی را به چالش بکشد. چنانچه در یک پروسه زیرساخت اقتصادی هم بطور نسبی درجه ای از توسعه را به خود می دید، آن موقع ما می توانستیم شاهد ظهور یک طبقه کارگر صنعتی، سرمایه داری مولد و خرده بورژوازی شهری شویم و از این رو هویتها و تضادهای طبقاتی جایگزین هویتها و تضادهای کنونی شود. در چنین آینده ای آمریکا و دولت دست نشانده اش با فعالین جنبشهای رادیکال اجتماعی در کف خیابان، کارخانه ها و دانشگاهها مواجهه می شدند که با توقع و انتظارات بالایی سهم بیشتری را از مزایای زندگی می خواستند، نه با گروهی متعصب با ریش و عمامه و نعلین که می شد اعضای آن را با موشک و پهپاد از سوراخ غارها بیرون کشید. چنین دگرگونی ای را می شد به معنی شکست برای قدرتهای جهانی تلقی کرد، زیرا سیر تحولات برخلاف نظمی می بود که آنها حافظش هستند.» (خط تاکیدها از من است)

بیانیه سیاسی بعد از عنوان «تقسیم کار جهانی» سر تیترا «افغانستان به عنوان نمونه» که در آن وضعیت اقتصادی و سیاسی افغانستان و سایر کشورهای مشابه و ایران هم با درجه ای خفیف تر (البته در سر تیتری مجزا با تز کشف «کهنه در حال زوال و "نو" هنوز توان زایش ندارد») از کشورهای ذکر شده، مورد بررسی قرار داده و تصویری از ساختار اقتصادی و سیاسی حاکم بر آنها میدهد با دقت جامعه شناسان و آکادمیسین های بورژوازی که با تحقیقات میدانی روی ساختارهای تودرتوی چنین کشورهایی متمرکز میشوند. بسیار هدفمند افغانستان را به عنوان نمونه در این تقسیم کار جهانی بر می شمارد. چرا که پس از اشغال افغانستان از سوی آمریکا و متحدینش نیز امنیت و آسایش در این کشور بدلیل کشتارهای هر روزه ناشی از انفجار بمبهای تروریستی و جنگهای نیابتی برایشان از رویاهای دست نیافتنی بود. و اکنون با عقب نشینی نیروهای آمریکا و بازگشت طالبان زندگی جهنمی بمراتب بدتر از دهه های گذشته را برای آنها ببار خواهد آورد... و از این منظر بیانیه سیاسی ضمن صغری و کبرای فراوان نه تنها کشورهایی را که در وضعیت مشابه عراق به سر می برند، آینده پیش رویشان را بدلالی که در ساختار سیاسی و اقتصادی عقبمانده آنها بر می شمارد تیره و تار نشان میدهد، بلکه غیرمستقیم میخواهد جامعه ایران را نیز دچار هراس از وقوع انقلاب کند. دامن زدن به این توهم که با توجه به اینکه "کشور ایران نیز هر چند پیشرفته است اما توسعه نیافته است و بدین معنا که معیارهای یک

اقتصاد سرمایه داری توسعه یافته امروزی را بر آورد نمیکنند"، بعید نیست در صورت وقوع انقلاب ایران نیز به سرنوشت کشورهای منطقه گرفتار نیاید! این چهارچوب نظری از منظر سوسیال رفرمیسم جهانی تقسیم کار جهانی را در حد بضاعت تئوری و سیاسی فهمیده و از منظر منافع این جنبش به ارزیابی و استنتاجات سیاسی و عملی می رسد نمی تواند گرایش واقعی خود را حتی آنجا که عوامفریبانه در مورد انقلاب و سوسیالیزم حرف می زند پنهان نماید.

بیانیه سیاسی با همان چهارچوب نظری «تقسیم کار جهانی» که از پیشکسوتان این دوکترین در صف بندی جهانی به وام گرفته، اساسا موقعیت عمومی افغانستان و کشورهای مشابه آن در خاورمیانه را در دو سطح عمده مورد ارزیابی قرار میدهد. نخست پیرامون ساختار اقتصادی و سیاسی بشدت عقبمانده این کشورها قلمفرسایی می کند که از یکسو بدلیل ساختار درونی «پیشا مدرن!» و از دیگر سو "تحت سلطه" بودن و "توسعه نیافتگی" و "عدم رشد نیروی مولده" و غالبا تک محصولی بودن این کشورها نتوانسته بخشهای حاشیه ای و پیرامونی را لاقل به سطح مرکز ارتقاء دهد و این مانع رشد آگاهی طبقاتی گشته است و الاخر. اما در سطح دیگر بحث مشکل را در ناتوانی کشورهای سرمایه داری میداند که نخواسته اند و نه تمایلی به این داشته اند ملزومات توسعه اقتصادی و رشد و بالندگی کشورهای تحت سلطه را تامین کنند. بیانیه سیاسی وقتی بحث را در این دو سطح باز میکند بیشتر نمایان میگردد بحث تقسیم کار جهانی که مبانی نظری آن جهت توضیح پدیده های سیاسی و عملی مرتبط به آنست به چه کار می آید. بیانیه وقتی این دو سطح بحث را میشکافد به این نتیجه دست می یابد که هم این کشورها ملزومات رفتن بسوی اعتلای انقلابی را ندارند، چرا که کشورها "توسعه نیافته" و "تحت سلطه" هستند و هم کارگران بجز در مرکز که حول اقتصاد تک محصولی متشکل هستند در سایر نقاط کشور بشدت پراکنده اند... در سطح دوم نیز علنا میگوید کشورهای امپریالیستی بدلیل عقبگرد تاریخی اگر هم بخواهند نمی توانند ملزومات رشد نیروهای مولده در این کشورها را ایجاد کنند و در این ایستگاه حاج و واج متوقف میشود که گرایشی را که نمایندگی میکند، به کجای این «تقسیم کار جهانی» که در مورد آن قلمفرسایی کرد، آویزان کند، تا قابل توضیح باشد.

نهایتا بیانیه سیاسی اینگونه سر تیترا را به پایان می برد:

«درسی که باید از اتفاقات اخیر افغانستان آموخت تنها این نیست که نباید به قدرتهای جهانی امید بست و یا صرفا به افشاگری علیه آنها بسنده کرد و حق به جانب گفت: "مگر نگفتیم!" این صورت ساده و بدیهی یک موضوع پیچیده تر و دشوارتر است. درس عمیق تری که لازم است از این رویدادها آموخت این است که، بدون توسعه زیرساختهای اقتصادی و بهبود نسبی زندگی مادی مردم، بدون رشد نیروهای پیشرو در دل چنین تغییراتی، بدون شکل گیری نیروی سیاسی رادیکال با پایه اجتماعی که بتواند اعتراضات توده ای و آزادیخواهانه را سازماندهی و رهبری کند، روبروهای جامعه، از نوع ساختار سیاسی واپسگرا و استبدادی، فرهنگ عقب مانده، مذهب و هویتهای غیر طبقاتی از یک طرف، و دخالتگریهای

قدرتهای خارجی از طرفی دیگر، همچنان سرنوشت جوامع را رقم می زنند. چگونگی رسیدن به این ملزومات کار فشرده عملی و فکری انسان سوسیالیست و مبارز را می طلبد تا بر اساس مختصات هر جامعه ای در هر زمان و مکان معینی به آن پاسخ مشخص دهد. به بیان دیگر نمیتوان نسخه ای را برای فراهم آوردن این پیششرطها پیچید که در همه شرایط، زمان و مکان منشا اثر باشد.

اگر چه بیان این واقعیت ممکن است ما کمونیستها را از تحلیلها و خوانشهای ساده و نسخه های راحت طلبانه رهایی محروم کند و بجای آن زحمت و سخت کوشی بیشتری را بر دوشمان بگذارد، اما این سخت کوشی پیش شرط کسب درک بهتری از پیچیدگی و منطق نظم کنونی است. درکی که به نوبه خود برای اتخاذ وظایف منطبق با نیازمندیهای مبارزاتی در هر زمان و مکان مشخص، و اتخاذ اولویتهای منطبق با ظرفیتهایمان، ضروری و حیاتی است. چنین رویکردی پیچیدگیها را بیشتر قابل فهم میکند، انجام وظایف را محتملتر میکند، اولویتهای را غنیتر و اهداف را قابل دسترس تر میکند.»

تدوین کنندگان بیانیه سیاسی عقب نشاندن نیروهای آمریکا از افغانستان و راه باز کردن برای بازگشت طالبان را دیدیم بر متن تقسیم کار جهانی چگونه تبیین کردند. اما متوجه این نیستند که این کار بست نظری از پایه و اساس جهت بررسی و ارزیابی از تقسیم کار جهانی گامها عقب تر از هم جایگاه تقسیم کار جهانی است که بر متن شرایط پسا جنگ سردی شکل گرفت، و خود از بیخ و بنیاد شکننده بود، و هم تغییر رویکرد کنونی مورد نظر آمریکاست. به این معنا که شکست رویکرد آمریکا در عرصه تقسیم کار ریشه در گذشته دورتری دارد. در پی جنگهای ویرانگر جهانی اساسا بخش عمده ای از زیر ساختهای اقتصادی کشورهای شکست خورده و حتی فاتح جنگ به ویرانه تبدیل شدند و ده ها میلیون انسان کشته، مجروح و آواره شدند و بزرگترین جنایت و هولوکاست در تاریخ بشریت بوقوع پیوست که مسبب و بانی آن بورژوازی و نمایندگان سیاسی آنها در قدرت بودند. مبرهن بود، این دو جنگ ویرانگر نتیجه قدر قدرتی دول امپریالیستی برای گسترش قلمرو خود و تسخیر هر چه بیشتر بازار جهانی جهت تامین منافع سودجویانه سیری ناپذیر بود. اما پس از پایان دو جنگ جهانی بورژوازی و نمایندگان در قدرت با دو رویکرد مجزا جهان دو قطبی را شکل دادند. قطبی تحت هژمونی آمریکا و قطب دیگر اتحاد جماهیری شوروی و بلوک شرق بود. آمریکا در بلوک غرب که کمترین آسیب را در این دو جنگ نسبت به سایر کشورهای درگیر دیده بود در برابر رویکرد جهانی دیگر اتحاد جماهیری شوروی سابق و اقمارش بزرگترین فرصت تاریخی برایش فراهم گشت تا بازسازی زیر ساختهای صنعتی ویران شده بخش زیادی از ده ها کشور در دو سوی جنگ جهانی را به عهده بگیرد و توان نظامی و تسلیحاتی به تحلیل رفته آنها را جبران نماید. این امر موجب گشت آمریکا عرصه را برای، سرمایه مالی، تجاری و بازرگانی و تسلیحانی خود وسیعا باز کند. در ابعاد اقتصادی توانست طی اینمدت کوتاه، راه یک قرن در شرایط عادی را جهت انکشاف سرمایه داری بییماید. بر متن موقعیت و شرایط جنگ سردی توانست سیادت

اقتصادی خود نه تنها بر اروپا بلکه حتی بخشی از کشورها در بلوک بندی اتحاد جماهیر شوروی سابق و آنسوتر را نیز که بشدت در این جنگها آسیب دیده بودند تامین کند. اما قطب دیگر اتحاد جماهیر شوروی سابق و اقمارش بودند که بر متن اوضاع جنگ سرد، یکدوره کوتاه باوجود اینکه زمانی زیادی از جنگ ویرانگر نگذشته بود یک رونق نسبی را ایجاد کرد بگونه ای که نسبت به کشورهای منطقه ای در وضعیت مناسبتری بسر می برد. حتی در این سالها مدعی بود تولید ناخالص ملی آن از آمریکا هم پیشی گرفته. اما دیری نپائید با کشیده شدن به مسابقه تسلیحاتی و گسترش ابعاد آن به توسعه یک بعدی و بازماندن آن از توسعه در ابعاد دیگر کشور را با رکود شدید مواجهه کرد. تولید ناخالص ملی دهه شصت و دهه هفتاد به کمتر از 3٪ رسید و در دهه پایانی عمر به کمتر از 1.5٪ سقوط کرد و با تشدیدتر کردن حلقه های محاصر اقتصادی از سوی آمریکا و غرب سال به سال وضعیتش رو به نابسامانی بیشتر گذاشت. سطح زندگی و رفاه عمومی بشدت افت کرد. طبقه پرولتاریای انقلابی نیز از همان موقعی که رفرمیستها و ناسیونالیست عظمت طلب روسی به رهبری استالین قدرت را قبضه کردند، عملا از ایفاء نقش تاریخی خود در برپائی حکومت جمهوری سوسیالیستی کنار گذاشته شدند و رژیم اتحاد جماهیر شوروی را علیه منافع خود دیده و روز به روز بیشتر با آنچه اتحاد جماهیر شوروی اسم گرفت، بیگانه شدند. این امر موجب گشت سلسله خیزشها و نارضایتی ها به وضعیت فلاکتبار نیز عمیقتر و اوج بیشتری بگیرد. نهایتا این عوامل با پاره ای دیگر مسائل داخلی و خارجی همگی دست به دست هم دادند و اتحاد جماهیر شوروی را عملا به نابودی کشاند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آمریکا و غرب نه تنها از تبلیغات جنگ سردی خود علیه کمونیسم دست بر نداشتند، بلکه زرادخانه خود را صد مرتبه بیشتر علیه کمونیسم تسلیح کردند. شکست اتحاد جماهیر شوروی سابق بی ربط به کمونیسم را عامدانه شکست کمونیسم جار زدند و جشن گرفتند. آمریکا پایان جنگ سرد را خاتمه جهان دو قطبی و آغاز سیادت آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت بلامنازع جهان اعلام کرد. خیال پردازی خام اعاده رهبری جهان از مبانی نظری سیاستمداران بورژوازی و تئوری پردازان آمریکایی و غربی نظیر کسینجر و فوکویاما...تغذیه میکرد و نقشه راه عملی آن پروژه نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا بود که روی اتحادیه اروپا و قلدریهای نظامی ناتو که در دوران جنگ سرد تشکیل شده بود اساسا سرمایه گذاری کرده بود.

بحث اینست آن تقسیم کار جهانی که بعد از جنگ سرد به رهبری آمریکا انجام شد از پایه و اساس شکننده بود و حتی از منظر اقتصاددانان جناح چپ بورژوازی و تئوری پردازانش، خلاف منطق سرمایه داری بود. تقسیم کار جهانی بعد از جنگ سرد بسیار خیال پردازانه بود چرا که به آن اتحاد درونی یکپارچه و قدرتمند که آمریکا بواسطه اتحادیه اروپا و ناتو در دهه های نخست دوران جنگ سرد در برابر اتحاد جماهیر شوروی سابق ایجاد شده بود، آنهم دلایل معین داشت، خود را متکی کرده بود. افقی که نظم نوین جهانی را برای خود ترسیم کرده بود روی این اتحاد درونی سرمایه گذاری کرده بود که

لااقل از دهه هشتاد میلادی و بعدا در آغاز دهه نود میلادی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمارش تماما مسجل گشت، بشدت شکننده تر و مدام رو به افول بود. صرفنظر از اینکه آمریکا پس از جنگ سرد، چه خیال پردازیهایی را در سر داشت و چه جایگاهی در «تقسیم کار جهانی» برای خود قائل بود، بعینه دیدیم جهان نه تنها تک قطبی نشد بلکه چند قطبی گشت.

"اگر سیاست جهانی در دوران دو جنگ جهانی به صحنه درگیریهای تهدیدآمیز بدل شد، دلیلش آن نبود که کشورهای جدیدی میبایست به تصرف کاپیتالیسم درآورده شوند، بلکه دلیلش این بود که تضادهای انکشاف سرمایه داری خصوصا در اروپا به سایر کشورهای جهان ریشه دوانید و در سایر نقاط جهان نیز بروز بیرونی یافتند." دیگر چنین نبود که در یک سو کشورهای کاپیتالیستی و در سوی دیگر کشورهایی با "اقتصاد طبیعی" و "تک محصولی" یا "توسعه نیافته" قرار گرفته باشند و خود را علیه یکدیگر، تسلیح و بسیج کنند، بلکه این دولت ها بودند که در نتیجه انکشاف کاپیتالیستی به جنگ کشیده شدند. جنگ هایی که فاجعه بارتترین حوادث تاریخ بشر را رقم زدند و حیات اقتصادی بخش وسیعی از کشورها در دو سوی جنگ را به ورطه نابودی کشاندند. البته این بدان معنا نیست اکنون که چین، و روسیه و ژاپن کمتر از غرب و آمریکا رویه "سیاست میلیتاریستی ارتجاعی" که دیگر در معنای بورژوازی هم فاقد خصلت انقلابیست را در دستور کار ندارند، آنرا برای همیشه از دستور کار خارج کرده اند. "چرا که آنچه میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری میکند از سه زاویه معنا دارد: «اولا، وقتی که منافع "ملی" شان با منافع "ملی" سایر گروهها به رقابت می افتد، ثانیا بخاطر قابلیتی که سرمایه گذاری در این عرصه برای امور مالی و سرمایه صنعتی دارد، ثالثا بمتابه ابزار سلطه طبقاتی بر اردوی کار داخل کشور. نکته مهم اینست این منافع در خود هیچ چیز مشترکی با پیشرفت وجه تولید کاپیتالیستی ندارند."

قطبهای چین، روسیه و ژاپن و اقمارشان از عواملی که منجر به شکست اتحاد جماهیر شوروی گشت نخست با تجربه آموختند برای اینکه در آینده به سرنوشت مشابه آن گرفتار نشوند، رقابتهای تسلیحاتی و سرمایه گذاری در بعد میلیتاریستی را بایستی به گونه ای پیش ببرند که آنها را از سایر ابعاد توسعه و پیشرفت اقتصادی باز ندارد! ثانیا این درس را هم گرفتند که "سیاست میلیتاریستی مدرن!" که در قرون و دهه های گذشته در معنای بورژوازی آن خصلت انقلابی داشت، دیگر فاقد آنند و باید با رویکرد غرب که بواسطه قلدریهای ناتو روی آن می کوبد فاصله بگیرند. بجز در موارد معین که میزان دخالتگریهای سایر دول امپریالیستی "منافع ملی" آنها را با خطر جدی مواجه کند و گر نه حتی المقدور از آن دوری کنند. و فوقا اشاره شد آنچه میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری میکند یکی این بود "منافع ملی" آنها تهدید شود. و جالب آنکه همه عواملی که میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری می کند هیچ وجه مشترکی با پیشرفت و تولید کاپیتالیستی ندارد. یعنی رویکرد قطبهای آسیایی از زوايه انکشاف کاپیتالیستی تجربه جنگها و شکستها به آنها این درس را نیز داده

بایستی تا جایی که در چهارچوب همین مناسبات قادر به انکشاف کاپیتالیستی هستند، رویکرد تقسیم جهان به اعاده رهبری امریکا را که بنوعی خلاف منطق درونی سرمایه داری عمل میکنند با چالش عظیم مواجهه کند. کما اینکه چین و روسیه از یکسو از طریق سرمایه گذاریهای نجومی و دادن وامها به کشورهای آمریکای لاتین بازاری را تسخیر و ریاضت اقتصادی مرگباری را به این کشورها اعمال کرده که قبل از هر چیز دود آنها به چشم طبقه کارگر میلیونی و محرومان این جوامع فرو می رود و از دیگر سو چین هم که رشد صنعتی، تجاری، تکنیکی و فن آوری در عرصه اقتصادی و نظامی را روی دوش طبقه کارگر صدها میلیونی با استثمار شدید بنا کرده عملاً دارد بخش عمده ای از سرمایه های مالی آمریکا را می بلعد و از اینطریق شاخه های تولیدی در بازار داخلی آمریکا را نیز با چالش بزرگ مواجهه کرده.

رویکردی که وقتی دولت ترامپ نتوانست راه رشد صنعتی و تجاری آنرا سد کند از دو طریق به مقابله با آن برخاست. نخست سعی کرد منافع ملی این کشورهای سرمایه داری را در منطقه هدف بگیرد. حمایت آمریکا از تایوان و همکاری تسلیحاتی با آن در برابر چین آن اهرم فشار است که نه تنها تایوان بلکه سایر کشورهای بلوک چین را میخواهد علیه منافع وی تحریک کند. دیگری اتخاذ "سیاست گمرکی ارتجاعی" دولت ترامپ و تیمش بود تا مانع رشد رقیب خود در عرصه اقتصادی گردد. سیاستی که اگر نگویم یک قرن بیشتر است حدود یک سده است دیگر از نقطه نظر اقتصاد کاپیتالیستی مانعی بر سر راه رشد سایر کشورهای صنعتی نیست. "از آنجا که شاخه های متنوع صنعتی امروزه به یکدیگر تمام وابسته هستند، وضع کردن تعرفه های گمرکی بر یک کالا، الزاماً موجب بالارفتن قیمت تولید سایر کالاها در داخل کشور شده و مانع توسعه صنعتی می شود." سیاستی بغایت ارتجاعی که دولت ترامپ و تیم اقتصادی ناسیونالیست عظمت طلب آمریکای پشتش بود، اما نه تنها نتوانست سد راه رشد اقتصادی چین در عرصه تجاری و شاخه های از تولید گردد که این سیاست را خواست اعمال کند، بلکه بحران در داخل آمریکا را خصوصاً در همان شاخه های تولید تشدید نمود و متعاقباً وادار به عقب نشینی مبتضحانه از آن شد. یا بستن معاهدات اقتصادی با کشورهایی که در بلوک بندی این قطبهای اقتصادی واقع شده اند تا از هم پیمانی با این قطبهای آسیایی خارجشان کند.

روسیه و ژاپن هم که رویکرد مشابه چین را در انکشاف کاپیتالیستی پیش گرفته اند، بیشتر تلاش دارند چالشهای سیاسی و نظامی و بعضاً اقتصادی تا کنون ایجاد شده توسط آمریکا در بلوک بندیهای آنها را که منجر به تهدید "منافع ملی" آنها گشته را بیشتر با رشد اقتصادی و تسخیر بازار جهانی پاسخ دهند و به چالش بکشند. تا حتی المقدور از درگیری نظامی خود را دور نگه دارند. در این باب میشود به سرمایه گذاریهای معنوی و تسلیحاتی آمریکا و غرب که به بهانه های مختلف به کشورهای اقماری روسیه نظیر اکراین، "روسیه سفید"، آذربایجان و ارمنستان... اختصاص میدهد تا از اینطریق کمشکسها بر سر پدیده ها و مسائل بجا مانده از قرن بیست و در متن جنگ سرد را که هنوز هم که هنوز است

حل نشده باقیمانده اند بیشتر و بیشتر تشدید کند و آنرا همچون اهرمی فشاری علیه آن بکار ببندد. تحت فشار قرار دادن مداوم ژاپن از طریق چندین مرتبه بالا بردن هزینه ی پایگاههای نظامی آمریکا در خاک آن کشور که به منظور تامین حفظ امنیت ملی این کشور مستقر شده.

عقب نشینی پایگاه های نظامی آمریکا از افغانستان، عراق و سوریه ...تابع تغییر رویکرد آمریکا و غرب در سطح جهان است نه بلعکس. رویکردی که آمریکا اینبار با تمرکز و مانورهای نظامی بیش از پیش در پایگاههای ناتو و آبهای آزاد در بیخ گوش قطبهای جهانی به عنوان بخشی از نقشه راه بکار خواهد گرفت، جهت پاسخ به چالش عظیمی که در عرصه انکشاف کاپیتالیستی چین، روسیه و ژاپن و اقمارشان، برای آنها ایجاد کرده اند. تهدیدی که میتواند با یک اشتباه در محاسبات، به فجایعی بسیار هولناک تر از جنگهای جهانی منجر گردد و نصف بیشتر کره زمین را با خاک یکسان کند تا سیادت بورژوازی از اینراه بر جهان تامین گردد!

در بیان واقع "نظم نوین جهانی" به منظور تغییر جغرافیایی سیاسی جهان که با پلاتفرم سیاست میلیتاریستی بشدت ارتجاعی خواست جهان را نظم کاپیتالیستی بدهد، تا به امروز در جای جای جهان جز ویرانی و کشتار و آوارگی میلیونی انسانهای بی تاوان حاصلی در پی نداشت و حتی آمریکا و غرب را از رسیدن به اهداف واقعیشان که انکشاف کاپیتالیستی و عروج اقتصادی و نظامی با استثمار هر چه افسار گسیخته تر بر کرده طبقه کارگر میلیونی بود، در مقیاس با رویکرد سایر دول امپریالیستی باز داشت. این اتحاد درونی شکننده، و سیاست میلیتاریستی با اتکاء به قلدریهای نظامی ناتو فکر میکرد میتواند با چالشهای سیاسی که بر سر راه رقبای جهانی خود در خاورمیانه بوجود می آورد به سیاق قرون پیشین می تواند مانع راه رشد آنها گردد از یکسو. و از دیگر سو با بمبارانهای وحشیانه و خاک کشورهای نظیر کویت را به توبره کشیدن در خلیج یک و اشغالگریهای دهه بعد تحت عناوین مختلف همچون جنگ علیه دیکتاتوری، جنگ علیه تروریسم....سلسله خیزشها و انقلابهای احتمالی را با بواسطه آن از محتوا تهی و از سر راه بردارد. و ملزومات انکشاف سرمایه داری را نه تنها در این منطقه بلکه در کل جهان، در خیال خام خود، راسا بعهده بگیرد. اما آن اتحاد بشدت شکننده و قلدریهای ناتو سال به سال تا به امروز حتی از نظر طرفداران سابقش رو به افول بوده. و سایر قطبهای جهانی بعد از جنگ سرد خصوصا چین، روسیه، ژاپن و اقمارشان در تامین ملزومات انکشاف سرمایه داری بدون نیاز آنچنانی به قدر قدرتی نظامی و توسل به نوع میلیتاریزم ارتجاعی ناتو، توانسته اند با عرصه های صدور سرمایه، رشد تجارت و بازرگانی و سرمایه های عظیم مالی با بهره کشی مزدی افسار گسیخته از گرده پرولتاریای جهانی، میدان را بر غرب و آمریکا تنگ و تنگ تر کنند و عباراتی بازار جهانی را تا حدودی زیادی به تسخیر خود در آورند و اعاده رهبری آمریکا بر جهان را عملا دور بزنند.

از این نظر پدیدها و وقایع سیاسی و روندهای جاری در خاورمیانه نیز تابعی از کل منطق سرمایه داری جهانی هستند. به این اعتبار بایستی در شکل پایه ای و از منظر کمونیستی چالش و بن بستهای آن

مورد بررسی و ارزیابی و قابل توضیح و تبیین باشد که دلایل ریشه ای شکست استراتژی آمریکا و غرب برخاسته از چه عواملی جهانی و منطقه ای هستند. عامل شکست نظم نوین جهانی را نمیشود در نبود پروژه توسعه غرب و آمریکا برای تغییر در اقتصاد عقبمانده افغانستان و کشورهای مشابه آن در خاورمیانه و اقتصاد بیشتر طبیعی و بافت عشره ای و روستایی آنها معنا کرد و توضیح داد. کمالینکه نمیشود برای توضیح آن با مبانی نظری تنها صد و خرده ای سال پیش منشویکها نیز متکی شد که برای دوران خودش حتی تئوری رمانتیستی اقتصادی بود. چه برسد به سرمایه داری محض که تکوین پیدا کرده و این فاز تاریخی را از لحاظ منطق سرمایه داری پشت سر نهاده. ما در قطبهای دیگر جهانی اعم از چین، روسیه و ژاپن نیز که رویکردی متفاوت از آمریکا را در انکشاف سرمایه داری پیش گرفته اند و همین هم عاملی گشته تا بنوعی بازار جهانی را تسخیر و میرود آمریکا و غرب را در این میدان به زانو در آورند، بخشا شاهد کشورهای "توسعه نیافته!" با "اقتصاد بیشتر طبیعی!" دست نخورده و ساختار سیاسی و اجتماعی عقبمانده هستیم. بقایایی از اشکال مناسبات پیشین که سرمایه داری در چهارچوب این مناسبات قادر به حل آنها نیست. بیانیه سیاسی از این لحاظ هم از سوسیال رفرمیستهای تازه به دوران رسیده سالهای شروع پسا جنگ سرد عقبتر است که آنزمان در پی تحولات جهانی و تقسیم دوباره جهان افق خود را به جنبش رفرمیستی گره زدند و پایان کمونیزم را جشن گرفتند.

اکنون بخوانید از سر تیترا کشف بیانیه، تحت عنوان «"کهنه" در حال زوال است "نو" هنوز ناتوان از زایش» مروری اجمالی بر وضعیت جامعه ایران:

«ایران کشوری پیشرفته اما توسعه نیافته است. پیشرفته بدین معنا که بتدریج دگرگونی را بخود دیده است و در سیر تاریخ ۱۰۰ سال گذشته ساختارهای اجتماعی و بافت طبقاتی آن دستخودش تغییرات اساسی شده اند. اما توسعه نیافته است، بدین معنا که معیارهای یک اقتصاد سرمایه داری توسعه یافته امروزی را برآورد نمیکند و از لحاظ ساختار ایدئولوژیک، حقوقی، اداری و سیاسی فاصله زیادی با جهان توسعه یافته دارد. از لحاظ اقتصادی ایران کماکان مبتنی بر اقتصادی نامولد، غیرمخترع، فاسد و رانتهی است. حاکمیت در آن از لحاظ سیاسی مستبد و مبتنی بر ایدئولوژی مذهبی است و از لحاظ فرهنگی کماکان عادات و رسوم عقبمانده در آن رایج است. بنابراین جامعه ایران با روندهای گاه متناقض اما بهم پیوسته روبروست که پیچیدگی خاصی را به این جامعه بخشیده است.

با کشف نفت در ایران در سال ۱۲۸۷ اولین صنعت پیشرفته در این کشور پایه گذاری شد. صنعتی که از آن زمان تاکنون شاهرگ اقتصاد این کشور محسوب میشود و مانع باز ایستادن تپش قلب این اقتصاد شده است. اگر چه این عرصه از اقتصاد به سرعت پیشرفت را به خود دید و در مدتی کوتاه در اقتصاد جهانی ادغام شد، اما در عین حال بر پیشرفت سایر ظرفیتهای تولیدی کشور تاثیر منفی گذاشت و به حاکمان شاهنشاهی و بعدا هم اسلامی یاری رساند تا با اتکا به درآمد حاصله از فروش فرایندهای این



محصول هزینه های حاکمیت خود را تامین کنند و خود را از توسعه سایر بخشهای اقتصاد تولیدی بی نیاز بدانند. برای چندین دهه بعد از کشف نفت و پیوستن این صنعت به اقتصاد جهانی، بخشهای دیگر اقتصاد، بخصوص بخش کشاورزی که بیشترین نیروی کار را در خود گرفته بود، از شاخصهای تولید پیشرفته محروم بود و بدون استفاده از علم و ابزارهای پیشرفته به فعالیتهای خود ادامه میداد.»

اینکه بیانیه سیاسی در آغاز پاراگراف اول نوشته: «ایران کشوری پیشرفته اما توسعه نیافته است. پیشرفته بدین معنا که بتدریج دگرگونی را بخود دیده است... اما توسعه نیافته است، بدین معنا که معیارهای یک اقتصاد سرمایه داری توسعه یافته امروزی را بر آورد نمیکند» تنها و تنها آیه یاس خواندن برای وقوع انقلاب است. این بیانیه سیاسی شدت با وضعیت متحول ایران بیگانه است. خصوصا پیشرویهای مبارزاتی در یکدهه اخیر را که با خیزشها و اعتصابات مداوم سراسری کارگران و سایر اقشار فرو دست جامعه را شخم زده اما هنوز بدلائل معین به نتایج نهایی مطلوب کارگران که رهایی کامل از انقیاد و استثمار است نرسیده یا نمیبیند یا می بیند و آنرا تا سطح مبانی نظریش تخفیف میدهد. بیانیه ظرفیتهای مبارزاتی و سیاسی این انفجار بزرگ اجتماعی را میخواهد با نظریه "توسعه نیافتگی"، "عدم رشد نیروی مولده در حاشیه و پیرامون و راه رشد غیرسرمایه داری توضیح دهد. و در قسمت اول نوشته منسوخ بودن خاستگاه این نظریه مورد نقد قرار گرفت. بیانیه چون جایگاهی برای انقلاب از منظر کمونیستی در افق خود قائل نیست دوره رو به اعتلای انقلابی را نیز میخواهد بشدت کمرنگ نشان دهد و از این نظر مینویسند: «کشور ایران برغم اینکه پیشرفته است اما بدلیل توسعه نیافتگی» هنوز ملزومات تحقق انقلاب و برپائی سوسیالیسم در آن نابهنگام است. علنا انکار میکند ما در دوره رو به اعتلای انقلابی بسر میبریم. انکار میکند ما در دوره گسترش و تعمیق هر چه بیشتر کشمکش، رویارویی و جدالهای سیاسی و طبقاتی بسر می بریم که روز به روز زمینه های رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به میدان انقلاب را روی زمین سخت و سفت این تقابلات دوران ساز - گاهی با احتیاط و گاهی تعرضی نظیر خیزشهای دی ماه و آبانماه و اعتصابات در جنبش کارگری ایران در بخش های پتروشیمی، نفت، هفت تپه، فولاد اهواز ... جنبش رهایی زن، جنبش دانشجویی ... برغم همه سرکوب عنان گسیخته چنان با سرعتی خیره کننده - در حال پیشروی است و در حال در هم کوبیدن دیواری اختناق است که تصور آن دشوار است. ما دقیقا در دوره ای هستیم که مبارزات هر روز کارگران و فرودستان جامعه که هیچ نفعی در ادامه بقای این نظام ندارند با همه فراز و فرودهایش به پیش می تازد و جامعه کهن را شخم می زند تا هر آنچه از جامعه پیشین که مهر "مناسبات بردگی مدرن" و از خود بیگانگی انسان را بر پیشانی خود دارد، زیر و رو کند، و مهر دوران انقلاب نوین به دور از هر گونه تبعیض و نابرابری را بر آن حک کند. دوره ای که تنها پیشاهنگان طبقاتی با برنامه از پیش آماده برای سازماندهی نوین جامعه به میدان انقلاب می آیند نه سوسیال فرمیستها و ناسیونالیستها. دوره ای که متقابلا بخشهایی از جامعه کهن نیز با اتکاء به قدرت حاکمه رو به زوال و شرکایشان، تلاش میکنند پشت آخرین سنگرهای باقیمانده مقاومت کنند، و این مناسبات و مظاهر جامعه کهن را حفظ و پاسداری کنند. دوره رو به اعتلای انقلابی،

دوره اتکا به نهاد و ارگانهای برخاسته از اراده کارگران و کمونیستها و توده های فرودست است که اکثریت جامعه میباشند و میخواهند کل جامعه را از قید و بند مناسبات کنونی رها سازند. دوره ای که کمونیستهای راستین عملا در سازماندهی و هدایت جامعه نقش ایفاء کنند، و پراتیک و استراتژی کمونیستی بر فعل و انفعالات جنبشی آنان مسلط گردد. در یک کلام دوره ای که پرولتاریای مدرن در مرکز تحولات اعتدالی انقلابی باشد و به موتور محرکه تغییر بنیادین در جامعه تبدیل گردد، یقینا نه تنها دوره تلاش برای سرنگونی انقلابی رژیم رو به زوال را کوتاهتر و کم هزینه تر خواهد نمود، بلکه مراحل بعد از آن یعنی دوره گذار به سوسیالیسم و کمونیسم نیز بسیار کم دردسترتر و کم هزینه تر پیش خواهد رفت. دوره ای که همین امروز هم به تدوین کنندگان بیانیه نشان میدهد که «تز کشف» «کهنه» در حال زوال است و «نو» هنوز ناتوان از زایش» «مروری اجمالی در مورد وضعیت جامعه ایران، وارونه گویی بیش نیست و «نو» هم اکنون در حال زایش است!

از این منظرست باید گفت بحث کشف تدوین کنندگان مصوبه جناح راست کومله و حکا پیرامون «تقسیم کار جهانی» نه تنها در مقایسه با مبانی نظری کنگره های دهه های گذشته خود، گسست نظری کرده، بلکه حتی از پیشکسوتان و اقتصاددانان بورژوازی پیشین نیز که این تئوریهای را به وام گرفته اند گامها عقبتر هستند. پدر بنیانگذار سوسیالیسم تدیجی کائوتسکی و ادوارد برنشتاین نیز از آموزه های لاسال آموختند چگونه با انحراف در بنیانهای نظری کمونیسم علمی و از محتوا تهی کردن تحول انقلابی هر کدام به سهم خود خسارهای غیرقابل جبرانی را به جنبش کارگری و جنبش کمونیستی در دوران خود وارد کنند. اگر دورانی کائوتسکیستهای آلمانی یا منشویکها روسی و حتی اس ار ها از مبانی نظری این رهبران به شیوه کمیک تغذیه میکردند دیگر امروز باز گشت به این خاستگاه تاریخی و فرو غلتیدن به سوسیال دمکراسی مضحکه ای بیش نیست. از نظر تدوین کنندگان بیانیه نیز چون کشور روسیه بیشتر دارای «اقتصادی طبیعی» و «بافت روستایی» بود، لابد انقلاب پرولتری در روسیه نابهنگام و برپائی سوسیالیسم خیال پردازی بیش نبوده است! تدوین کنندگان بیانیه بعد از بیش از یک قرن باز شیپور را از سر گشاده می زنند. جالب اینجاست به سیاق پدر سوسیالیسم تدیجی وقتی از تقسیم کار جهانی حرف می زنند آنرا بشکلی پیکری یکپارچه ترسیم میکنند که رفع عقبماندگیها را منوط به راه حل بین المللی قلمداد میکنند و آنرا امری تدیجی میدانند. اما بدنبال آن یک تناقض بزرگ دیگر را با خود حمل میکنند که سرمایه داری دیگر نه نیازی به ایجاد توسعه و رشد نیروهای مولده در این کشورهای تحت سلطه (اسم رمز نیمه مستعمره) که به لحاظ اقتصادی و ساختار سیاسی «پیشا مدرن» (اسم رمز کشورهای غیرسرمایه داری) ندارد و اگر هم بخواهد توانایی آنرا ندارد. تزی که پشت این همه آسمان و ریسمان «کشورهای تحت سلطه» و «پیشا مدرن» خوابیده استنتاج سیاسی و عملی از آن اینست بایستی به فرمیسم ملحق شوند چرا که نه انقلاب و نه سوسیالیسم شانس برای پیروزی ندارد. به این دلیل بسیار ساده مگر میشود با «اقتصاد تک محصولی» و «عدم رشد نیروهای مولده» و «توسعه نیافتگی»، «وابستگی اقتصادی» طبقه کارگر در حاشیه و پیرامون نامتشکل و کم آگاه

را با کارگران در مرکز که کم و بیش به درجه ای از تعالی و رشد طبقاتی و تشکل رسیده اند پیوند زد؟! مگر میشود طبقه کارگر کردستان را که کمتر لوله های دود کش کارخانه ها در آن دیده میشود به مرکز وصل کرد؟! مگر میشود آذربایجان و سیستان و بلوچستان را بدلیل وجود اقتصاد طبیعی به پرولتر بخشهای دیگر ایران مرتبط کرد و انقلاب کارگری را در چشم انداز قرار داد؟! سند سیاسی کنفرانس جناح راست کومله و حکا حتما سر بر آوردن سلفیسم در کردستان را به گوشه ای از رشد بورژوازی تجاری دهات اطراف اورمانات و کرمانشاه ربط میدهد و یک گوشه اش میخواهد بگوید که اینها دارند راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی میکنند. تا اینجا بیانیه سیاسی رئوس برنامه ای حکا و کومله در دهه های پیشین حول نقد مبانی نظری سوسیالیسم خلقی و سوسیال رفرمیستها را یکباره بدور می اندازد. و افقی را که کمونیستها طی برنامه با انقلاب پرولتری و برپائی سوسیالیسم جهت برون رفت از مناسبات بورژوازی پیش روی جامعه گذاشته و ترسیم نموده اند به زبان الکن آنرا تا سطح برنامه سوسیال دمکراسی جرح و تعدیل میکنند. در یک کلام انقلاب پرولتری ناپهنگام و سوسیالیسم محال است بجای برنامه پیشین مینشیند.

این جمله رزا لوکزامبورگ بیان حال مبانی نظری جناح راست کومله و حکاست :

«اگر صحت دارد که تئوریه‌ها، تصاویر پدیده های جهان مرئی در مغز انسان هستند، در رابطه با تئوریه‌های لاسال و برنشتاین و پیراونانشان، باید افزود که این تصاویر تماما معکوس اند.»!

در قسمت سوم و پایانی مختصرا به دو تیتیر دیگر تحت عناوین « جایگاه چپ ایران » و « جایگاه حزب کمونیست ایران » از بیانیه سیاسی کنفرانس خارج کشور کومله و حکا می پردازم.

در نقد آیه های شبه لاسالی بیانیه سیاسی کمیته مرکزی کومله و حکا!  
(قسمت سوم و پایانی)

در این قسمت لازم میدانم قبل از هر چیز به خاستگاه تاریخی بحث دسته بندی "چپ" و "راست" و "میانه" مختصر اشاره ای کنم، تا بهتر متوجه جایگاه اجتماعی و پراتیکی این مفاهیم و واژگان باشیم. مقوله "چپ"، "راست" و "میانه" نیز جزو آندسته از واژگان، مفاهیم و مقولات هستند که به تنهایی چیز زیادی را بیان نمی کنند. به همین خاطر ضروریست معنایی تاریخی و پراتیک اجتماعی این واژگان و مفاهیم که خود محصول عروج سرمایه داری هستند، روشن نمایم. برای اولین بار در تاریخ، در انقلاب کبیر فرانسه سه واژه "راست"، "میانه" و "چپ" معمول گشت. نمایندگان کنسرواتو طرفدار سیستم پادشاهی در سمت راست رئیس مجلس ملی، و نمایندگان لیبرال در وسط و نمایندگان جمهوریخواه و انقلابی (نظیر سوسیالیستهای تخیلی، رابرت اوئن، شارل فوریه و سن سیمون) در سمت چپ می نشستند. این دسته بندی در گذر زمان و در مکانهای مختلف خصوصا با رشد پرولتاریا دچار تغییر و دگرگونی زیاد شد، بویژه با تشدید تضادهای طبقاتی و به این اعتبار منافع متباین، حتی بورژوازی از آن بنفع خود میخواست بهره برداری کند. اما از این نظر که این دسته بندی گرایشات درون جامعه، خود دست ساز بورژوازی بودند در انقلاب کبیر فرانسه و دهه ها بعد سوسیالیستهای تخیلی و حتی آنارشویستها و کمونیزم بورژوازی و خرده بورژوازی این عصر را نیز در بر میگرفت و آنها در این دسته بندی در جناح چپ جامعه قرار میگرفتند. یعنی دسته واژه چپ آنقدر گل و گشاد بود که از جمهوری خواه تا سوسیالیست تخیلی و آنارشویست ...آندوره را در خود جا میداد. اما با پیدایش کمونیزم علمی از سوی مارکس و انگلس و مرزبندی آن به سوسیالیزم تخیلی و کمونیزم خرده بورژوازی و بورژوازی بود که کمونیزم بر شانه های تئوری ماتریالیسم تاریخی-دیالکتیک مارکس استوار ایستاد و جایگاهی علمی خود را نشان داد که از این منظر و تنها از مسیر کمونیزم متکی به دانش طبقاتی و پراکسیس انقلابی است که میشود دنیای واژگونه را تغییر داد و بر قاعده نشاندا! کمونیزم بمثابه علم رهایی بشریت از قید نظام بردگی مزدی! رهایی از مناسبات بورژوازی! کمونیزمی که ستون فقرات آن طبقه کارگر و کمونیستها هستند. کمونیزم علمی که هیچ نیازی به جرح و تعدیل افقش ندارد. کمونیزمی که بدور از اراده گرایی صرف، به نیروی تحول بخش دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا برای گذار به انقلاب سوسیالیستی متکی است. کمونیزمی که نیاز ندارد خود را در دسته بندیهای ساخته و پرداخته بورژوازی تعریف کند. نیازی ندارد سقف کمونیزم را تا سطح افق از پیش تعریف شده بورژوازی تخفیف دهد و پایین آورد. کمونیستهای علمی، ایندسته بندیهای "چپ" و "راست" و "میانه" را تنها روی معنای تاریخی و پراتیک اجتماعی آنها بحث و جدل میکنند تا آنجا که کمونیزم را به بیراهه نبرند. نه کمتر نه بیشتر. نه اینکه در گذر زمان چه تعبیری اینجا یا آنجا از این واژگان و دسته بندیهای آن کرده اند. چون لااقل از دوران مارکس به اینسو هم خود این مفاهیم بنوعی وارد ادبیات سیاسی حتی احزاب کمونیستی در سراسر جهان شد. و مارکس هم که میدانست بعید نیست این دسته بندی بمرور حتی جنبش کمونیستی و

جنبش کارگری را متاثر نکند، دقیقا به این خاطر مارکس بعید نمی دید، بویژه جنبش کارگری که محل تلافی گرایشات مختلف هم هست، و بدلیل کمبود آگاهی و شناخت از منافع طبقاتی و سیاسی خود این بحث چپ برایش میدان جاذبه بیشتری ایجاد کند، و از افق رهایی از طریق تحقق انقلاب کارگری و برپائی سوسیالیزم دور گردد. و از این منظر وظایف و تکالیف کمونیستها و پیشروان کارگری چه در عرصه درون جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را دشوارتر نماید و میدانست این بزرگترین حربه در دست دشمنان طبقاتی خواهد بود، تا صفوف این دو جنبش را با آن دچار تشت و تزلزل کنند. و از این منظر خصوصا به کمونیستها توصیه میکرد که ما کمونیستها نباید خود را در برابر سایر احزاب کارگری قرار بدهیم، که بخشا کمونیست نیستند، اما مبارزه برای رهایی از قید بردگی مزدی را امر روتین خود میدانند، و لو در تبلیغ تلاش می کنند، بیشتر افق چپ اجتماعی را بجای کمونیزم میان پرولتاریا ترویج کنند، مگر آنجا که با بورژوازی علیه منافع طبقه پرولتاریا و کمونیستها وارد عمل گردند. و اتفاقا بورژوازی با تسلط ایدئولوژیک و ترمولوژی مبارزه برای "آزادی" و "رهایی انسان" در چهارچوب مناسبات بورژوازی که در بهترین حالت دمکراسی بورژوایی است، خواست افق "چپ اجتماعی" را بجای کمونیزم در جامعه بنشانند. و از اینطریق افق طبقه پرولتاریا و فرودستان را در قلمرو معینی که به سیادت بورژوازی لطمه نزند تعریف کند. کمونیستها و پرولتاریای جهانی و محرومان بجای چشم انداز تحزب کمونیستی، افق چپ اجتماعی و چپ تحزب یافته را ترسیم کنند!

خصوصا از اینترناسیونال دوم به اینسو که کمونیزم بورژوازی و سوسیال رفرمیستها در صفوف جنبش کارگری و کمونیستی توانستند به تناسب قوای جدیدی برسند، تمام زور خود را زدند تا کمونیزم علمی را تا سطح افق احزاب سوسیال رفرمیست، کمونیزم بورژوایی و خرده بورژوایی پائین آورند. ایندسته بندی چپ و راست بنوعی در سوسیال دمکراسی روسیه و صف منشویکها خصوصا و حتی بخشا بلشویکها هم مورد مناقشه جدی واقع شد که لنین قاطعانه جلو آن ایستاد. و کتاب «بیماری کودکی چپ در کمونیزم» را در نقد این انحراف در کمونیزم به رشته تحریر در آورد.

در دوره جنگ سرد و پسا جنگ سرد هم بورژوازی جهانی با تمام قوای زرادخانه ای خود، کمونیزم را از هر نظر مورد هجوم و حتی حذف قرار داد! متاسفانه بخشی از رهبران در صفوف جنبش کمونیستی و حتی کارگری زیر این هجومه عظیم دوام نیاوردند، مغلوب گشتند و به راست چرخیدند و در بهترین حالت به صف سوسیال دمکراسی در جناح چپ بورژوازی اسباب کشی کردند. کم نبودند احزاب کمونیستی در سراسر جهان که طی ایندوره نه تنها برنامه و استراتژی خود را شدیداً جرح و تعدیل کردند، بلکه اسم حزب کمونیستی را برداشتند و اسم «حزب چپ» یا «سوسیال دمکرات» بر خود نهادند. تاریخ گواه اینست بخشی از کمونیزم ایران دانش و دستاوردهای کمونیزم پراتیک و متکی به دانش طبقاتی، آزمون شده از کمون پاریس و انقلاب اکتبر روسیه و متون مارکس، انگلس و لنین پشتوانه نظری و عملکردشان گشت، در مبارزه جهت برپائی انقلاب پرولتری، نه در سالهای قبل از

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نه بعد از آن نه تنها مغلوب این هجوم وسیع بورژوازی جهانی نشدند، بلکه کمونیزم مارکس را از زیر خروارها تعبیر خرده بورژوازی و بورژوایی از کمونیزم طی دهه های گذشته بیرون کشیدند. قاطع ترین و پیگیرترینشان در سطح ایران و به جرات می توان گفت حتی در سطح منطقه همان کمونیستهایی بودند که بعدا موسس حزب کمونیست ایران نیز بودند. به این معنا:

"اگر مانیفست کمونیست اعلام داشته بود که "انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل گسستن رشته های پیوند با مناسبات مالکیتی است که میراث گذشته است، شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکاملی خود با ایده هایی که میراث گذشته است به قطعی ترین شکل قطع رابطه کند"، امروز، در عصر رواج منحط ترین ایده های ریزیونیستی باید اعلام نمود که "انقلاب کمونیستی در گرو ایجاد آن چنان حزبی است که خود بدو بر بستر گسست قطعی با ایده های ریزیونیستی که میراث شکست های گذشته جنبش کمونیستی اند، متولد شود و تکامل یابد." در بیان واقع حزب کمونیست ایران که رزمنده ترین و پیگیرترین عناصر کمونیستی و بخشا کارگری را زیر پرچم کمونیزم پراتیک گرد آورد، از این جنس بود."

اینکه دورانی بنیانهای کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی جهت نمایه استراتژی، برنامه، افق، سبک کار و سنت این حزب بود اما بمرور کمرنگ و کمرنگتر شد و حتی بخشا به کنار گذاشته شد و ابراهیم علیزاده نقش برجسته ای در این نقشه پردازی داشت، بحث مجزا می خواهد که ابراهیم علیزاده در این عرصه نیز آیه ها و حدیثهای مفصل دارد. برای نمونه برداشتن "فرمول «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» که تنها بیان تاریخا مشخص تر و علما دقیقتر وظایف پرولتاریا در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بود". و یا تدریجا سقف کمونیزم علمی را پائین آوردن و برنامه حکا را دور زدن و جرح و تعدیل در آن تا سطح برنامه لیبرالها و سوسیال رفرمیستها. دور افتادن از ادبیات کمونیستی و روی آوری به "گفتمان چپ اجتماعی" و "چپ علی العمومی تحزب یافته"! برخورد مماشات جوپانه با مذهب و ناسیونالیزم بجای نقد عمیق!...

حال خاستگاه تاریخی چپ و راست را مختصر شناختیم باید بینیم دو ترم "چپ اجتماعی" و "چپ تحزب یافته" که هیچکدام کشف و خلق تازه ای نیستند در چپ ایران چه کاربرد سیاسی و عملی برای تدوین کنندگان بیانیه سیاسی و در راستان ابراهیم علیزاده دارد!

اما نخست میرویم سراغ بیانیه سیاسی تا ببینیم از کدامین منظر به «جایگاه چپ ایران» می پردازد:

«چپ ایران را می توان به دو بخش تقسیم کرد. چپ اجتماعی و چپ تحزب یافته. منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات، تمایلات و رفتارهایی است که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند و در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند. این بخش از چپ جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند

تغییر و تحولات این جامعه دارد و عملاً تنها گرایش و نیروی اجتماعی است که می تواند جامعه را به سوی دگرگونی مثبت سوق دهد. عملکرد و آرمانهای این چپ در دل جدالهای درون جامعه و در بطن مبارزه روزمره شکل می گیرد، ارتقاء پیدا می کند، تغییر می کند، متحمل عقبنشینی می شود تا از نو خود را بیابد و قدرت بگیرد. این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویان و معلمان پیشرو، مدافعان حقوق کودکان و مدافعان محیط زیست رویت کرد. دغدغه های این بخش از چپ مسائل حاد زندگی، موانع پیش روی مبارزات و کسب دستاوردها و فتح سنگرها در بستر یک مبارزه و زندگی اجتماعی زنده است. این بخش از چپ اهداف کوتاه مدت و دراز مدت خود و نیز آرمان و اهداف نهایی را در متن همین مبارزه و زندگی روزمره، به تدریج و به شکل نقادانه ای استخراج می کند و نبض خود را به نبض جامعه پیوند داده است. به همین دلیل این چپ، ضمن دوراندیشی، جهت داری و آرمانگرایی، خود را درگیر آنچه امروز معضل جامعه است کرده و از مسائل حاد اجتماعی غافل نیست و ارزیابی از خود را در پژواک اجتماعی عملکردهای خود جستجو میکند. با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجهه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه همین چپ اجتماعی است. با این حال چپ اجتماعی از دو کمبود اساسی رنج میبرد. اول، سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزبیبی سیاسی. «خط تاکیدها از من است»

حتماً بخاطر دارید در قسمت اول در دو تیتراژ «سرمایه داری به عنوان مرحله ای تاریخ» و «تقسیم کار جهانی» که بحث حول مبانی نظری میگشت با فاکت نشان دادم که وجه تشابه تدوین کنندگان بیانیه سیاسی با آیه های لاسالی در چه بود. گفتم این سند هم نظیر لاسال ده ها عبارت توخالی نظیر "توزیع عادلانه"، "حاصل کار".... «بی کم و کاست» را بجای مفاهیم مشخص در مانیفست کمونیست بکار می برد. و گفتم چون لاسال نیز بخشا آنها را از دیگران به وام گرفته بود نظیر "قوانین مزد آهنین" حتی خودش معنایش را نمیدانست. نمونه ایش مزد بود که لاسال ظاهر آنرا بجای سرشت واقعی آن اشتباه گرفته بود. اینبار سند سیاسی در بحث جایگاه چپ ایران بجای عبارتهای تهی اقتصادی، عبارات سیاسی و اجتماعی را با "درایت و نبوغی!" که از لاسال به وام گرفته اند کنار هم چیده اند که ظاهری بسیار فریبنده دارد خصوصاً برای خوانندگانی که با بارمعنایی و تاریخی این جملات بخوبی آشنا نباشند.

حال نمونه شبه لاسالی دیگر از بیانیه سیاسی: «منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات، تمایلات و رفتارهایی است که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند و در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند». تدوین کنندگان بیانیه سیاسی پدیده نوظهوری را "کشف" کرده اند که خودشان علناً میگویند گرایشات و تمایلات و رفتارهایی..... که اینچنین است و آنچنان است! فرض میگیریم این "چپ اجتماعی" که بیانیه سیاسی در معرفی آن قلمفرسایی می کند: «منظور از چپ اجتماعی آن گرایشات،

تمایلات و رفتارهایی است... که در درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند. «همه صحیح باشد جهت اقتدا کردنشان به آن. اما این گرایشات و تمایلات و رفتارهایی که اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند، نخست هنوز پدیده ای موهوم است که بجز تدوین کنندگان بیانیه سیاسی کمتر خواننده ای میداند کیانند؟! کماینکه بیانیه سیاسی روشن نکرده از کجا باید فهمید اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند؟! ثنیا اینهم معلوم نیست وقتی کارگران نمیدانند این گرایشات و تمایلات و رفتارها که بعید نیست خاستگاه طبقاتی و منافع متضاد داشته باشند این چپ اجتماعی گل و گشاد چگونه این گرایشات را با هم آشتی داده! البته بیانیه سیاسی بعدا که از ترم دیگر تحت عنوان "چپ تحزب یافته" سخن میگوید روشن میشود مبانی نظری خود را میخواهد از زبان چپ اجتماعی بیان کند. و از این منظر است که با اطمینان حتی به نیابت از جامعه می گوید: «که از درون جامعه از سوی کارگران... در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند!؟».

اصلا اتفاقی نیست در سراسر این بیانیه سیاسی کنفرانس خارج کشور جناح راست کومله و حکا، بجز مواردی که اسم حزب کمونیست ایران آورده شده است، دیگر شما هیچ جا به کلمه کمونیزم و محتوای کمونیستی برخورد نخواهید کرد! کما اینکه وقتی از منظر پدر معنویشان آدام اسمیت تقسیم کار برجسته ترین جایگاه را در انکشاف کاپیتالیسم دارد در بیانیه سیاسی بحث از تضاد طبقاتی بندرت موجود است بجز چند مورد نادر که آنهم به عنوان راه گریز در بیانیه به آن آویزان شده اند! بیانیه سیاسی که به حکم اینکه انقلاب کارگری خط قرمز آنست، اگر جاهایی از انقلاب مجبور است اسم ببرد تنها و تنها "انقلاب همگانی" را مد نظر دارد.

چپ اجتماعی از منظر کمونیستها نیز محل تلاقی انواع گرایشات و تمایلات است، و دقیقا از این منظر وقتی بخواهد به آن بپردازد خلاف آنچه بیانیه سیاسی با رفت و برگشت ذهنی میان گرایش خود این چپ اجتماعی به استنتاجات سیاسی و عملی می رسد، به شیوه زمینی و واقعی گرایشات و تمایلات درون این چپ اجتماعی مورد نظر بیانیه سیاسی را که بخشا با منافع کارگران و اقشار فرودست نامتباين است و به همین اعتبار پراتیک و عملکرد معین را داراست، خم میشود و نشان میدهد. و ضمنا از منظر کمونیستی تلاش میکند آنبخش از چپ اجتماعی که زیر یوغ دیکتاتوری و اختناق و برغم همه محرومیتهای زندگی تلاش کرده اند و میکنند سقف دانش طبقاتی و سیاسی خود را ارتقاء دهند و پیروزی خود در مبارزه را در گرو پیروزمند شدن جنبش کمونیستی و کارگری ببینند، جلب کند، بلکه حتی تلاش میکند با تغییر تناسب قوا بنفع طبقه کارگر سایر بخشهای این چپ اجتماعی در جامعه را نیز به زیر پرچم خود جلب و نهایتا برای حرکت نهائی بسوی سوسیالیزم از طریق انقلاب کارگری همراه کند. تصویری که ابراهیم علیزاده سر بسته از چپ اجتماعی میدهد درست بر عکس اینست. در این قسمت از نوشته اساسا تلاش شده که نشان دهد ابراهیم علیزاده وقتی میگوید «چپ تحزب یافته»



هدف اصلیش کمونیست‌هاست اعم از متحزب و حتی نامت‌حزب که مورد هجوم و نفرین تدوین‌کنندگان بیانیه سیاسی قرار می‌گیرند. ترم چپ اجتماعی که تدوین‌کنندگان سند آنرا معرفی کردند، حربه نوین در دست آنان شده تا بواسطه آن افق کمونیستی را تا سطح افق "جنبش همه با هم" و به این اعتبار "انقلاب همه با هم" که چپ اجتماعی در صدر آنست، پائین بکشند....

بدنبال آن دوباره در معرفی این "چپ اجتماعی" می‌نویسند: «این بخش از چپ جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند تغییر و تحولات این جامعه دارد و عملاً تنها گرایش و نیروی اجتماعی است که می‌تواند جامعه را به سوی دگرگونی مثبت سوق دهد». وقتی گرایش‌ها و تمایلات و رفتارهای این چپ بنا به تعریفی که سند سیاسی از آن کرده، طبقات را به واسطه قدرت ماورا طبقاتی به هم آشتی می‌دهد این چپ از نظر آنها: "جایگاه ویژه ای در جامعه ایران و روند تغییر و تحولات این جامعه دارد...." آنچه روشن است بیانیه سیاسی به افق گرایش‌ها و تمایلات و رفتارها آویزان می‌شود که در تقسیم بندی کشف سند سیاسی به "چپ اجتماعی" از آن یاد شد. و بیانیه سیاسی در معرفی نهایی خود در مورد این چپ اجتماعی اذعان می‌دارد: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجهه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است.» افقی که با انقلاب کارگری و برپائی سوسیالیزم تماماً بیگانه است و از افق برنامه احزاب لیبرال و سوسیال‌رفرمیست‌ها فراتر نمی‌رود! تقسیم بندی از جامعه که اگر فرض بر آن باشد کاذب نباشد حتی در سند بی‌هویت است و اتفاقاً به شیوه ای دارند مبانی نظری و فکری خود را از زبان این چپ اجتماعی بیان میکنند.

باز می‌خوانید: «این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویان و معلمان پیشرو، مدافعان حقوق کودکان و مدافعان محیط زیست رویت کرد.» چقدر این چپ اجتماعی پدیده نوظهوریست که همه جا هست و حضور دارد و مهمتر از همه ملغمه ای از گرایش‌ها، تمایلات و رفتارهایی است که باید از سند سیاسی بپذیریم اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی دارند! و به این اعتبار هم از بیانیه سیاسی بپذیریم این چپ اجتماعی را میتوان در اعتراضات کارگری، زنان.....رویت کرد!

سند سیاسی در تعریف و توصیف نهایی خود از این "چپ اجتماعی" می‌نویسد: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجهه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است. با این حال چپ اجتماعی از دو کمبود اساسی رنج می‌برد. اول، سازمان و شکل مستقل و دوم تحزیبایی سیاسی.» حقیقت اینست این سند بسیار

آگاهانه در معرفی «چپ اجتماعی» مورد نظر خود یک پاراگراف با عبارات مطمئن مینویسد و این بخش جامعه را که از نظر تدوین کنندگان سند گرایشات و تمایلات و رفتارها در آن جمع هستند، بطور سربسته تحویل خواننده میدهد. اما در عوض در معرفی "چپ تحزب یافته" که مراد سند کمونیستهای متحزب و حتی غیر متحزب هم هست سیاه روی سفید شروع به کشف و شهود در مورد آنان میکند. بیانیه سیاسی بطور اعجاب آوری تبدیل میشود به تحقیق میدانی جامعه شناسانه و روانشناختی روی کمونیستها! و چون تیم محقق امکان اینرا نداشته که نظیر انستیتوهای بورژوازی به صفوف احزاب وارد شود و صدها سوژه را تست بگیرد و به "نتایج علمی" دست یابد مجبور شده است فرافکنی کند و کار ارزیابی و تحقیقات شبه علمی آن ذهنگرایی پوچ از آب در آید! یعنی تمام ویژگیهایی که از «چپ تحزب یافته» بخوانید کمونیستهای متحزب بر میشمارد بازتاب گوشه ای و تنها گوشه ای از جایگاه مناسبات این گرایش است علیه جناح چپ و نفرت پراکنی که علیه کمونیستهای بیرون از خود تولید و باز تولید میکند و ابراهیم علیزاده در راس آن ایستاده است!

بخوانیم از بیانیه سیاسی در مورد "چپ تحزب یافته":

« منظور از چپ متحزب آن بخش از چپ است که در احزاب سیاسی متشکل شده است. این بخش از چپ در فرایند تاریخ خود با مشکلات و معضلات عدیده ای در حیطه توانمندی عملی، کسب مقبولت اجتماعی، نواندیشی سیاسی و سازگاری با تغییرات جهان پیرامون مواجه بوده است. مشکلاتی که به نوبه خود نقش بسزایی در عقب نشینیها و پسرفتهای اجتماعی، از جمله سازمان نیافتگی چپ اجتماعی، گسستههای فرهنگی، از دست دادن فرصتها و تحمیل عقبنشینی در مسیر مبارزات کارگران و سایر اقشار تحت ستم جامعه داشته است. علیرغم جانفشانیها و فداکاریهای ارزشمند، ناتوانی و کاستیهای چپ متحزب موجب محروم شدن چپ اجتماعی از رهبری سیاسی کارآمد شده که به نوبه خود سبب گسست در وقوع تغییرات رادیکال در کل جامعه شده است. نیاز مبرم چپ اجتماعی به رهبری سیاسی و تحزب یافتگی از یک طرف و ضعف چپ تحزب یافته در پاسخ به این نیاز، آن شکافی است که جنبش چپ را پراکنده کرده است و از ظرفیتهای آن کاسته است. این دو بخش چپ در واقع مکمل همدیگرند و بدون همگرایی و پیوند عمیق هیچکدام به تنهایی قادر نخواهند بود در مورد نیازمندیهای گذار جامعه از وضعیت کنونی حق مطلب را ادا کنند. گذشته از عوامل سرکوب و خفقان به عنوان مولفه مهم پیشامد چنین شرایطی، رویکردهای نابخردانه چپ تحزب یافته بیشترین سهم را در آفریدن این شکاف داشته است.»

تدوین کنندگان سند و خصوصا ابراهیم علیزاده تا قبل از اینکه این مصوبه بیرون بیاید و دست به "ابتکار عمل" بزنند که چپ ایران را به دو بخش تقسیم کنند جزو بخش چپ متحزب بوده اند. میخواهد بگوید ببینید ما برغم اینکه خود نیز جزو بخش دوم این تقسیم بندی هستیم، چقدر بیرحمانه حتی به نقد خود نیز کمر بسته ایم. اما اساسا قضیه این نیست. بحث اینست بیانیه سیاسی ترم چپ اجتماعی را در

برابر ترم "چپ متحزب" تا عرش اعلامی برد تا با آن نه چپ تحزب یافته بلکه کمونیستهای متحزب و غیر متحزب را نیز با آن نفرین کند و از آنها شیطان بسازد!

ضمنا بسیار منصفانه اذعان میدارد این چپ اجتماعی با همه توانایی و ظرفیتهایی که دارد از دو کمبود اساسی رنج میبرد. اول، سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزبیبی سیاسی". و به این اعتبار علیزاده با نفرین کردن چپ تحزب یافته بخوانید تحزب کمونیستی اعلام میدارد حزب نوین ایشان در آینده نزدیک که انحلال حزب کمونیستی ایران را قطعی نمود به سهم خود آماده است "چپ اجتماعی" را با تحزب سیاسی آشتی دهد تا از «اول سازمان و تشکل مستقل و دوم تحزب یابی سیاسی که دو کمبود عمده آنست، رنج نبرد!

ترم "چپ اجتماعی" مورد نظر ابراهیم علیزاده ورژن جدید ترم "چپ سنتی"، "چپ خلقی"، "چپ پوپولیستی" است که کمونیزم بورژوازی و خرده بورژوازی ایران آنرا دهه ها بود نمایندگی میکرد و در همان سالهای نخست انقلاب 57 از سوی کمونیستهای متکی به کمونیزم مارکس و کمونیزم پراتیک مبانی نظری، پراتیکی و سبک کار و سنت آن مورد نقد قرار گرفت. اتفاقا حزب کمونیست ایران یکی از جوهری که فلسفه وجود آنرا ضروری نمود این بود باید جنبش کمونیستی و کارگری ایران را به مسیر اصلی که کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی است، برگرداند. جنبش کمونیستی و کارگری را از زیر آوار خروارهای تعابیر ریزیونیستی و اپورتونیستی از کمونیزم بیرون بکشد و چشم انداز کمونیزم علمی را بروی جامعه بگشاید! رسالت عظیم تاریخی که در حد توان و ظرفیت آنزمان برغم فضای مختنق سیاسی و انواع محدودیتها، از سوی پیگیرترین و عزم جزم کرده ترین عناصر کمونیستی و بخشا کارگری از جنس کموناردها و بلویشکی ها انجام شد و این ترم "چپ سنتی" ... زیر خروارها بحث و نوشتار تئوریک در باب نقد مبانی نظری و فکری ریزیونیسهای اردوگاه سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و علت شکست انقلاب اکتبر در چهارچوب تجربه انقلاب در روسیه نه برشمردن علت‌های این شکست تا انتقاد سوسیالیستی به مبحث دو قطبی کاذب سوسیالیزم در یک کشور آری یا نه؟!....(همه عمدتا در بسوی سوسیالیزم نشریه تئوریک ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و حتی جزوه و کتابها چاپ گردیدند) و دوشادوش کار هرکولی پراکسیس های انقلابی کمونیست پیگیر نظیر صدیق کمانگرا، منصور حکمت، جعفر شفیعی، ایوب نبویها و غلام کشاورز و جمال چراغ ویسیها... و هزاران کادر و چهرهای شناخته شده کمونیست و کارگری توانمند، مغلوب و بنوعی مدفون نمود و پایگاه طبقاتی و سیاسی آنها بشدت ریزش کرد. عروج کمونیزم مارکس در ایران که به جرات می توان گفت نه تنها افق جنبش کمونیستی و کارگری ایران را بلکه جنبش کمونیستی و کارگری عراق و افغانستان را نیز بنوعی متاثر نمود. کمونیستهایی از جنس کموناردها که در میان کادر و رهبری حزب کمونیست ایران دغدغه های بزرگ برای تغییر جهان داشتند و تنها به محل کار و زیست در کشور خود محدود نبود! حتی مبانی فکری اقتصاددان و نظریه پردازان اروپایی و آمریکائی نظیر پل سوئزی و بتلهایم را که هر دو از نقد

جامعه آلمان شوروی به انکار خصلت سوسیالیستی انقلاب اکتبر رسیده بودند و به شیوه ذهنی و مکانیکی پیرامون این پدیده شگرف تاریخی به استنتاج دیگری دست یافته بودند را به شیوه ی موجز به نقد کشیدند. منصور حکمت در میان کمونیستها در ایندوره جایگاهی برجسته و غیرقابل انکار دارد! اینکه بعدا تحولات منطقه ای و جهانی بگونه ای تغییر کرد که این تناسب قوا به زیان جنبش کمونیستی و کارگری در یک مقطع تغییر کند و حتا بخشا این عناصر کمونیستی در مبانی فکری و نظری خویش و حزبشان تجدید نظر کنند موضوع دیگریست که خود بحث مجزا و مفصل تر می طلبد.

اما ابراهیم علیزاده سالها مترصد نشسته بود تا در "تقسیم کار جهانی" تناسب قوا بنفع گرایشی که ایشان نمایندگی میکند عوض شود. و به ارزیابی امروزی از رویکرد عمومی جهان برسد و با دیدگاه چپ اجتماعی مبانی نظری خود را بیان کند. تدوین کنندگانه سند طی سر تیتراهای "سرمایه داری به مثابه مرحله ای از تاریخ"، "تقسیم کار جهانی" و خصوصا در تیترا "افغانستان به عنوان نمونه" به شیوه اعجاب انگیز تمام مبانی فکری "چپ سنتی" و "سوسیالیزم بورژوازی و خرده بورژوازی" که با شناخت رمانتیستی اقتصاد سرمایه داری از تئوری پردازان بورژوازی برایشان مانده بود، یکجا همه را به روز کردند، و به نمایش گذاشتند! و طی این مباحث استدلال کردند امکان و زمینه های رشد برای کمونیستها و کارگران جهت برپائی انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیزم دورنمایی ناروشنی دارد. و از این منظر کمونیستهای متحزب صفوف خود را به گرایش "چپ سنتی" متهم میکنند. در صورتیکه مادر همین گرایش امروزی علیزاده و پیروانش، در سال های اواخر دهه پنجاه و بویژه دهه شصت زیر خراوارها نقد تئوریک نوزادهایش را به حال خود راه کرد. چون وظیفه تاریخی تمام شده بود در آندوره! این گرایش متاثر از روند جهانی، اتفاقا آلمان نیز چون در رمانتیسم اقتصادی بسر می برد عاجز از درک و تبیین انکشاف کاپیتالیستی بود. در رویاهای خرده بورژوایی و بورژوایی اقتصادی خود غرق بود، بگونه ای که پایگاه طبقاتی دهه های پیشین خویش را نیز از دست داد. لذا به انزوا و حاشیه افتاد و بتاریخ پیوست. دقیقا گرایشی که ابراهیم علیزاده و پیروانش نمایندگی می کنند نوزاد به جا مانده از آندوره است که اکنون بزرگ شده و از سر خام اندیشی در متن اوضاع جهانی بیشتر به شیوه ای ذهنی، ارزیابی دلبخواهانه وارونه از کمونیستها بدهد و حتی به نیابت از کل "چپ اجتماعی" کیفرخواست علیه کمونیستها صادر کند. از این منظر در مقدمه بیانیه سیاسی آورده است: «مراد این سند آن است که در بطن شرایط عینی و واقعی کنونی دیدگاهی را برای خوانش و درک وضع کنونی به دست دهد و با چنین دیدگاهی بطور مشخص به موقعیت جامعه ایران، موقعیت جنبش چپ ایران و جایگاه حزب کمونیست ایران و تشکیلات خارج آن بپردازد و بر این اساس مهمترین وظایف را تعیین کند». اگر نمیشود این ترمی را که زیر خراوارها مباحث و نقد تئوریک مدفون شده و به تاریخ پیوسته دوباره برگرداند نقشه پردازی میکند نخست کمونیستهای صفوف خود را حذف کند چون در آینده نزدیک رسما به گرایشات و تمایلات و رفتارهایی که تحت عنوان ترم "چپ اجتماعی" مطرح نمود، شیفت خواهد کرد. به همین اعتبار است "چپ اجتماعی" مطلوب خود که از سازمان زحمتکشانیها تا حزب

دمکراتها... و موش کورهایی که چندین دهه است پشت خاکریز ضدیت به کمونیزم به انتظار چنین روزی نشسته بودند، همه را در برابر کمونیستها علم می کند و تا عرش اعلا می برد.

ببینید سند سیاسی جناح راست کومله و حکا برای چپ اجتماعی که تبلور گرایشات و تمایلات و رفتارهای مورد نظر آنهاست چگونه چپ تحزب یافته یعنی کمونیستها را مورد هجوم قرار میدهد:

«فقدان دغدغه های مرتبط به رویدادهای عینی اجتماعی»، «بی اعتنائی نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین»، «رویگردانی از نواندیشی و ارتقاءگرایی و بجای آن رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید»، «هویتهای کاذب جمعی و بستن فضای شکوفایی فردی»، «بی اعتنا بودن به علم و بجای آن متوصل شدن به تخیل و افسانه» و نهایتاً «مرجعیت پروری و عدم موضع نقادی نسبت به آن».

«بر خلاف چپ اجتماعی که افکار و آرمانهایش را زندگی اجتماعی و پدیده های مربوط به این زندگی شکل میدهد، چپ متحزب آرمان و اندیشه خود را در دنیای ذهنی می پروراند، از منظر همین ذهن به آینده ای آرمانی خیره می شود و علیرغم هر تفاوتی که تراوشات ذهنی وی با وضعیت عینی جامعه داشته باشد، در این دنیای ذهنی درجا میزند. به بیان دیگر، عقاید سطحی و صرفاً آرمانی جای فهم عمیق از زندگی و مناسبات عینی اجتماعی را میگیرد. به همین دلیل اعلام وفاداری روزمره به آرمانها و بازگو کردن این آرمانها بطور شعاری و حماسی خود به هدف اصلی و سنجشی برای قضاوت تبدیل میشود. این قطع ارتباط میان زندگی اجتماعی و آنچه در ذهن چپ تحزب یافته می گذرد به شدت موقعیت احزاب سیاسی را تضعیف و آنرا از نیروی اجتماعی خود محروم کرده است. بی اعتنا بودن به تاثیر گذاری بر جامعه و عدم تاثیرپذیری از محیط پیرامون خود، عملاً چپ متحزب را درونگرا و خود محور کرده است، به شکلی که از جهان پیرامون خود هراس دارد. از هر فرد و جمع و شرایط اجتماعی که با آنچه در ذهن وی میگذرد مطابقت نداشته باشد، دوری میورزد و چنین خود منزوی کردنی را نمادی از «رادیکالیسم» محض میپندارد...»

ابراهیم علیزاده سالهاست دیگر اینرا پنهان نکرده که در صف بندی جهانی خود را با کدام افق و جنبش اجتماعی تداعی میکند. تدوین کنندگان در بیانیه سیاسی با توجیه اینکه آنها نظیر کمونیستها "نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین بی اعتنا نبوده اند" در دنیای واقع نیز نشان داده اند در عمل متحد راستها و ناسیونالیستها هستند. تدوین کنندگان بیانیه قدرمسلم حق دارند کمونیستهای را مورد نقد جدی قرار دهند و علل و عوامل پیشروی و پس رویهای تاریخی آنها را بررسی کنند و اتفاقاً این به بالندگی همان چپ اجتماعی مورد نظر بیانیه سیاسی علیزاده هم یاری می رساند. کمونیستهای متحزب و غیر متحزب نیز هیچکدام منکر این نبوده اند که هنوز نتوانسته اند بدلائیل عدیده ارتباط ارگانیک با جنبش کمونیستی و کارگری در درون جامعه را چنان برقرار کنند تا توانایی جابجایی نیرو در مقیاس

توده ای را داشته باشند و همه ظرفیتهای جنبش کمونیستی و کارگری را جهت برداشتن موانع بر سر راه انقلاب کارگری و کمونیستی را بکار اندازند. و اتفاقاً یکی از دلایل شرایط پیش رو که کمونیستها پراکنده هستند به این عامل بر میگردد. اما علیزاده به جای وارد کردن نقد از این زوایه کل فلسفه وجود کمونیستهای متحزب را با فرافکنی و با تحقیقات میدانی که حتی فاقد معیارهای انستیتوهای روانشناختی و جامعه شناسی بورژوازی است، زیر سوال می برد! ابراهیم علیزاده برای نقد کمونیستهای متحزب بجای اینکه از زمینه ها و امکانهای موجود در جامعه حرکت کند و انوقت روی عدم توانایی و کارایی ما کمونیستها به قضاوت بنشیند از ذهن کنکاشگرانه خود حرکت میکند و از تحزب کمونیستی شیطان می سازد که ناتوانند....

این یک نمونه تیپیک خود تدوین کنندگان سند سیاسی است بخوانید: «چنین است که چپ تحزب یافته مشروعیت خود را نه از تاثیرگذاری بر شرایط و رویدادهای معین در متن مبارزات و زندگی اجتماعی، نه در رابطه اش با چپ اجتماعی و سهمیم شدن در زندگی و مبارزات آن، بلکه در ذهن خود سراغ می گیرد.» اما دقیقاً این علیزاده است که بشدت از ذهن خود سراغ پدیده های پیرامونش از جمله تحزب کمونیستی می رود. بجای اینکه از شناسایی فرصتها، تشخیص موانع و واقعیات و محدودیتهای موجود در آن برای مبارزه حرکت کند و بعد به نقد کمونیستهای متحزب برسد وارونه گویی می کند! از این منظر دوباره باید گفت: "اگر صحت دارد که تئوریهها، تصاویر پدیده های جهان مرئی در مغز انسان هستند، در رابطه با مبانی نظری تدوین کنندگان بیانیه سیاسی، باید افزود که این تصاویر تماماً معکوس اند!"

ابراهیم علیزاده و تیمش برای گسست نظری از کمونیزم سالهاست روی این پروژه خشت روی خشت میگذارند و بسیار تدریجی و با تامل در سطوح معینی برای آن بستر سازی کرده اند. نخست به شیوه بیشتر شفاهی در برنامه های تلویزیونی و مدیای اجتماعی زمینه های شکلگیری و تاریخچه نه تنها حزب کمونیست ایران و کومله بلکه حتی جنبش کمونیستی و کارگری در کل منطقه را مصادره کرده است. پخش مصاحبه پنج حلقه ای ابراهیم علیزاده تحت عنوان « حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالشها» آگوست سال 2015 در ویژه برنامه تلویزیون حزب کمونیست ایران، تاریخ کومله از نگاه ابراهیم علیزاده در هشت حلقه با "رادیو کردانه" که آنهم در آگوست سال 2015 در تلویزیون کومله پخش گردید، و بدنبال این سلسله برنامه ها بحث «رفرم و انقلاب» را نیز بعنوان بحث دورن حزبی در دو حلقه پیش برد و ضمناً جلسه سخنرانی در دانشگاه سلیمانیه و چندین مبحث کشف دیگر درون تشکیلاتی که در مدیا پخش گردیدند همه در راستای خدمت به هدفی بود که گرایش کنونی ابراهیم علیزاده را قوام ببخشد. سلسله مباحثی که یک به یک بیانگر این هستند که چگونه سرپای تاریخ جنبش کمونیستی اعم از تاریخ حکا و کومله را دلبخواهانه روایت میکند تا گرایش سوسیال رفرمیستی خود را بر جای آن بشناند و به خورد جامعه بدهد! هر کدام از مصاحبه ها میتواند خود بطور مجزا مورد نقد قرار گیرد که ابراهیم علیزاده تاریخ را به این منظور دست کاری کرده تا راه را برای

گرایش که امروز نمایندگی میکند و بواسطه آن کمونیستهای صفوف خود را می کوبد و حذف میکند، هموار نماید.

باز بخوانید از بیانیه سیاسی:

«... از هر فرد و جمع و شرایط اجتماعی که به آنچه در ذهن وی میگذرد مطابقت نداشته باشد، دوری میورزد و چنین خود منزوی کردنی را نمادی از "رادیکالیسم" محض میپندارد. از اینرو، این خودمنزوی کردن به بخشی از اصول و پرنسیپ، هویت و آرمان تبدیل می شود و نادیده گرفتن این اصول و پرنسیپ به عنوان "خیانت" تلقی میگردد. به همین دلیل از بیرون، بخصوص از منظر چپ اجتماعی، چپ تحزب یافته جذاب و گیرا به نظر نمیرسد. عدم روی آوری اعضای چپ اجتماعی به چپ تحزب یافته، آنهم در اوج گسترش تمایلات به گرایش چپ در جامعه و نیاز و تمایل به کار متشکل حزبی، نشانه چنین شرایط نامطلوبی است. میبینیم که ترکیب بخش عمده چپ تحزب یافته ایران را فعالین دهه های چهل و پنجاه شمسی تشکیل می دهند که موقعیت سنی آنها بالای ۶۰ و ۷۰ سال است و اغلب بر اساس تصورات و دانش آن دوره حزبشان را اداره می کنند و با همین دید هم به جامعه امروز مینگرند.»

"اگر نیروی جاذبه ای نبود سیبها نیز بر درخت مدام العمر میماندند! اگر قرار باشد سیبی از درخت بیافتد رهبری مادام العمری ابراهیم علیزاده است باید پایانی داشته باشد! تدوین کنندگان بیانیه سیاسی در یک رفت و برگشت ذهنی میان گرایش خود و چپ اجتماعی به این "استنتاج منطقی رسیده اند: «بی اعتنا بودن به تاثیر گذاری بر جامعه و عدم تاثیرپذیری از محیط پیرامون خود، عملاً چپ متحزب را درونگرا و خود محور کرده است، به شکلی که از جهان پیرامون خود هراس دارد. ... از اینرو، این خودمنزوی کردن به بخشی از اصول و پرنسیپ، هویت و آرمان تبدیل می شود و نادیده گرفتن این اصول و پرنسیپ به عنوان "خیانت" تلقی میگردد. به همین دلیل از بیرون، بخصوص از منظر چپ اجتماعی، چپ تحزب یافته جذاب و گیرا به نظر نمیرسد.»

بینیم چگونه این همه هجوم به چپ متحزب نزد علیزاده معنا پیدا میکند. وقتی میگوید مطالعه نمیکنند و بروز نیستند و بشدت دچار جمود فکری شده اند و با دنیا پیرامون خویش بی ارتباط هستند به روشنی منظورشان اینست مثل ایشان از کمونیسم رویگردان نیستند. و منظورشان اینست کمونیستهای متحزب و غیرمتحزب، پدیدههای جهان پیرامون را با متون علم کمونیسم توضیح میدهند. بیانیه سیاسی توضیح علمی مناسبات کاپیتالیستی و تلاش برای امحای آن از مسیر انقلاب پرولتری را متهم به «مرجعیت پروری و عدم موضع انتقادی!» قلمداد میکند. از این نظر در سند مینویسد چپ متحزب: «مراجعی را برای خود در نظر گرفته اند و به آنها جایگاهی مقدس و افسانهای میبخشند.. و به روز نیستند!»

البته ما کمونیستها بخوبی متوجه منظور تدوین کنندگان بیانیه سیاسی هستیم که منظورشان از مرجع و به روز بودن و ارتباط با دنیای پیرامون چیست! ما را شمامت میکنند که کمونیستها هراس دارند که چنان به روز باشند که مرجعشان ایدئولوگ ها و نظریه پردازان بورژوازی گردد و از روی دست آنها نت برداری کنند علیه کمونیزم. حقیقتا ما اعتراف می کنیم از این وحشت داریم به چنین سرنوشتی مواجهه شویم. بیشتر این ارزیابیها در مورد کمونیستهای متحزب و غیر متحزب بشدت ذهنی هستند و علیزاده میداند فاقد ارزش علمی است و با هیچکدام از معیارهای تحقیق و تفحص حتی آکادمیسینهای بورژوایی خوانایی ندارد. اگر ذهنی گرائی ایشان را حتی نادیده بگیریم در بیان واقع هیچ کسی نمی تواند منکر این باشد که ابراهیم علیزاده و تیمش "مطالعات تئوریکشان"، "شکوفائی فردی"، "بروز بودنشان" و "ارتباط وسیعشان" با دنیای پیرامونشان" آنها را بطور اعجاب آوری به قلب صفوف نه حتی "چپ اجتماعی" (با ویژگیهایی که در بیانیه سیاسی از آن وصف شد) بلکه راستها و ناسیونالیتهای محلی پرتاب کرده است. تنها در این میدان ذهنگرائی برای علیزاده محلی از اعراب ندارد و بمعنای واقعی کلمه عملگراست. سالهاست در تلاش است گرایشات، تمایلات و رفتارهای مختلف را با هم آشتی دهد! در این میدان از ترم «چپ اجتماعی» که افق آنها با ویژگیهایش ترسیم نمود ظرفیت سازش و مماشات بیشتر دارد برای اینکه زیر پای جنبش کمونیستی را خالی کند. اتفاقی نیست این شاگرد کائوتسکی، چندین دهه است که راستها به ایشان اقتدا میکنند.

ابراهیم علیزاده جزو حوزه های اولیه سازمان سیاسی مخفی بود که قبل از قیام فعالیت زیر زمینی داشت. و حتی بعد از قیام نیز تا کومله علنی شد در این حوزه ها مشغول کار و فعالیت درون جامعه بودند. از این حوزه ها، یکی حوزه "شمال و مرکز" کردستان بود که چند شخصیتشان هنوز در قید حیاتند. آقایان مهتدی، ایلخانیزاده، علیزاده و ر.حسین مراد بیگی. دو نفر اول چندین دهه است صف خود را مشخص کرده اند و بارها در مدیا اذعان داشته اند که کمونیزم پروسه ای شکست خورده است، حتی عملا نقشه حذف و ترور کمونیستها را در دستور کار داشته اند. خلاصه کلام در جناح چپ بورژوازی مشغول خوش خدمتی هستند! ابراهیم علیزاده نیز سالهاست که نظیر بخش زیادی از کمونیستهای متحزب دچار "جمود فکری" نشده، دامنه ارتباطش را بجز با کمونیستهای صفوف حزب خود، کمونیستهای متحزب و کمونیستهای نامتحزب، کارکران انقلابی و کمونیست، دانشجویان کمونیست و زنان کمونیست با همه گرایشات و تمایلات اجتماعی تا سطح بسیار مطلوب ارتقا داده است. اما تا جایی که من اطلاع دارم فعالیتها و دغدغه های یکی از اعضای این حوزه تا به امروز هم جزو آن تقسیم بندی علیزاده نیست و افق چپ اجتماعی مورد نظر ابراهیم علیزاده را جایگزین افق کمونیزم علمی نکرده ر. حسین مرادبیگی است. ضمنا خبر دارم ایشان از یکسو در حین این که یک دهه بیشتر است با مریضی لعنتی سرطان می جنگد ازدیگر سو از منظری کمونیستی در یک جزوه مبانی نظری یکی از ایدئولوگها و اقتصاددانان کلاسیک بورژوازی به اسم توماس پیکتی را که سال 2013 کتابی قطور



چند صد صفحه ای تحت عنوان پرطمطراق "سرمایه در قرن بیست و یکم" چاپ کرده است، و در میان همان "چپ اجتماعی" و خاصا روشنفکران بورژوازی غوغا به پا کرد، و جالبتر از آن شیفتگان چپ اجتماعی جهت ضدیت با کمونیزم اتفاقا از روی دست این قماش اقتصاددان، ایدئولوگ و نظریه پردازان نت برداری میکنند، نقد و افشا کرد! جالب اینجاست تدوین کنندگان سند مراجعه به مبانی و متون کمونیزم "مرجعیت پروری"، "رویگردانی از نواندیشی و رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید" قلمداد میکنند. اما بازگشت به تئوریهای بنیانگذار اقتصاد کلاسیک بورژوازی آدام اسمیت را که نزدیک به یک قرن از کمونیزم علمی قدمت بیشتر دارد (و از سوی مارکس به شیوه ریشه ای نقد گردید) و یا به وام گرفتن نظریه های اقتصادی پیراون ایشان نظیر دورکیم... تا سوسیال رفرمیستهای نظیر سمیر امین را نو اندیشی به حساب می آورند و مایه فضل فروشی آنها است!

اما باز از بیانیه سیاسی بخوانید: «... موقعیت و بینش حامیان این دیدگاه در درون حزب همان بینش و موقعیت رایج در چپ سنتی تحزب یافته است، یعنی فقدان دغدغه های مرتبط با رویدادهای عینی اجتماعی و بجای آن خیره شدن به مدینه ای فاضله در آینده ای نامعلوم، بی اعتنا بودن نسبت به ایجاد تغییرات معین در شرایط معین، معطوف شدن به درون گرایی و هراس از جهان پیرامون، رویگرداندن از نواندیشی و ارتقاء گرایی و بجای آن رویکرد به تعبد، تعهد و تقلید، هویتهای کاذب جمعی و بستن فضای شکوفایی فردی، بی اعتنا بودن به علم و خرد خود و بجای آن متوصل شدن به تخیل و افسانه و منزله پنداشتن "مرجعیت" و عدم موضعی انتقادی نسبت به آن...»

بینیم آنچه به رشد و بالندگی عزیزاده کمک کرده که میان چپ متحزب و حتی چپ اجتماعی مقام بخود بدهد و اینگونه بی پروا کمونیستها را به توپ ببندد چیست! ایشان با توجه به اینکه نظیر کمونیستها به "جمود فکری" گرفتار نشده و با دنیا پیرامونش در ارتباط است... بر کمونیستهای متحزب می تازد و لقب چپ سنتی خود را بر آنها می نهد. حال بینیم این رشد و بالندگی و این ارتباط قوی ایشان طی چند دهه گذشته از حلقه ناسیونالیستهای کرد و بخشا سراسری فراتر رفته! طی لاقبل یکدهه گذشته ابراهیم عزیزاده و پیراونش کارنامه ای درخشان از ارتباط با دنیای پیرامون خویش دارند. ایشان با مشارکت در "کنگره ملی کرد" قصد داشت بر صندلی خالی اوجالان بنشینند و بزعم خود ناسیونالیستهای کرد را که در بی افقی سیاسی دست و پا می زدند انسجام ببخشند و زیریک پرچم متحد کند. اما رهبری احزاب اخویش برای ایشان چنین جایگاهی قائل نبودند. بدنبال آن در "کنفرانس میری" در اربیل یکی از سخنرانان در صف مقدم ناسیونالیستها شد که یدی طولانی در به بیراهه بردن مبارزات انقلابی در مقاطع مختلف تاریخی داشته اند. شتابزده سخنگوی مرکزی همکاری احزاب ناسیونالیست کرد گشت تا اینکه کمونیستهای صفوف حزبش گفتند شما از خط قرمز حزب عبور کردید، مجبور شد این پست را به تعویق اندازد. بسرعت میان نه تنها ناسیونالیستهای کردستان عراق رشد نمود بارها افق

سوسالیزم خلقی و پوپولیستی "مام جلال" رهبر اتحادیه میهنی یکی از فراغنه های کردستان عراق از اوایل دهه نود را گرد گیری کرد و کشتار و جنایتهای سه دهه شان را زیر فرش کرد. رفتن پای چندین بیانیه سیاسی مشترک با 33 سازمان عشیره ای فوق ارتجاعی مذهبیون و ناسیونالیستهای کردستان سوریه. و بعد از اینکه از سوی کمونیستهای صفوف حزب و کومله و بیرون از تشکیلات مورد نقد و افشا گردید، رهبری راست کومله اطلاعیه صادر کرد و انکارش نکرد که این دیپلماسی سری سالهاست بر متن اوضاع و شرایط جدیدی که بر کردستان سوریه حاکم است در جریان است. اما هفدهمین بیانیه که آخرینشان بوده، و امضای آنها را نیز برخورد دارد بدون اطلاع آنها گویا آورده شده است! در واقع اطلاعیه کومله تأیید کرد سالهاست در چهارچوب معین با این جریانات که از سلفیستهای سوپر ارتجاعی نظیر مفتی زاده تا ناسیونالیستهای عقبمانده در آن جمع بودند چندین بیانیه را امضاء کرده اما از مورد اخیر بیخبر است! این دیپلوماسی سری جناح راست، حتی گرایش چپ از آن بی اطلاع بود و وقتی اعتراض کمونیستها از درون و بیرون به این سیاست بغایت راست و دیپلوماسی سری اوج گرفت، دبیرخانه وقت کومله طی اطلاعیه خویش به شیوه ای بسیار هستریک به کمونیستها حمله ور گشت. و عملاً اتحادی که از مدتها پیش با کمونیستها شروع کرده بود را به بن بست کشاند. میتوان ده ها و صدها فاکتور آورد که واقعا ارتباط ایشان با دنیای پیرامون از جنس گرایشی بوده که سالهاست آنرا نمایندگی میکند.

اکنون باید ببینیم تیتراژ «جایگاه حزب کمونیست ایران» در بیانیه سیاسی چگونه بررسی میشود.

بیانیه سیاسی جناح راست کومله و حکا تمام آسمان و ریسمان کردنش از مقدمه تا تیتراژهای «سرمایه داری به عنوان مرحله ای از تاریخ»، «تقسیم کار جهانی»، «افغانستان به عنوان نمونه»، «کهنه در حال زوال و "نو" هنوز ناتوان از زایش» و بلاخره «جایگاه چپ ایران» و مباحث کشف آن پیرامون دو ترم «چپ اجتماعی» و «چپ تحزب یافته» مراد اصلی آن کیفرخواست صادر کردن علیه کمونیستها بود. از همین منظر علنی تر از همیشه نشان دهد نه تنها در میان به اصطلاح «چپ ایران» بلکه در صف بندی جهان کجا ایستاده و کدامین افق و جنبش را نمایندگی میکند. در مجموع این مبانی نظری روشن است در عالم واقع نیز باید مابه ازای مادی داشته باشد برای تدوین کنندگان سند سیاسی. این سند سیاسی دارد پلاتفرم «چپ اجتماعی را که همه گرایشات و تمایلات و رفتارها با اهداف و ماهیت پیشرو و مترقی را که گویا از درون جامعه از سوی کارگران و سایر اقشار فرودست و انسانهای آزادیخواه در زندگی روزمره و در عرصه های مختلف فعالیت اجتماعی پیگیری می شوند.» و خود سند هم درک روشنی از ماهیت واقعی آن ندارد تبلیغ و ترویج میکند. تدوین کنندگان سند صریح و بدون هیچ گونه شائبه ای میگویند «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجهه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران

برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است. « به همین خاطر کل افق آنها را نیز همین چپ اجتماعی پوشانده است. گرایش و جنبشی که علیزاده در ایندوره نمایندگی میکند با "چپ اجتماعی" و با ویژگیها و خواصی که از آن بر شمرده منافعش تامین میشود. به همین منظور بر متن اوضاع جهانی و منطقه ای میخواید با آن تداعی گردد نه با کمونیزم! از این نظر چنان این "چپ همگانی" را برجسته میکند تا پرچم و افق کمونیزم علمی را که فلسفه وجودی حزب کمونیست ایران را نیز تشکیل میدهد، پائین بیاورد، و نقشه پردازی برای انحلال آنرا در آینده نزدیک متحقق نماید!

بخوانید از بیانیه سیاسی چه تصویری از فلسفه وجودی و جایگاه حزب کمونیست ایران از پیدایش تا به امروز میدهد:

«اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، حزب کمونیست ایران، به عنوان عضوی از خانواده چپ تحزب یافته ایران، به رغم توسعه و رشد چپ اجتماعی و بلوغ جنبشهای اجتماعی رادیکال در درون جامعه، در حاشیه قرار گرفته است و عملاً منشا اثر در جامعه ایران نیست. به بیان دیگر، تناسبی میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی و موقعیت کنونی حزب کمونیست ایران وجود ندارد.»

اکنون به اختصار از سند کنگره موسس حزب بخوانید بخوانید تا تفاوت گرایشات و دیدگاههایی که در درون جنبش کمونیستی و کارگری سقف کمونیزم علمی را بسته به اوضاع و احوال جهانی تا سطح برنامه سوسیال دمکراتها جرح و تعدیل می کنند بهتر متوجه گردید :

"در تحلیل نهایی، این قدرت سرکوبگر بورژوازی نیست که جنبش جهانی پرولتاریای انقلابی را با ناکامی روبرو ساخته است، چراکه هیچ نیرویی در برابر قدرت متحد و متشکل صدها میلیون زن و مرد کارگر آگاه به منافع طبقاتی که تولید کنندگان کل ثروت و قدرت جامعه بورژوایی اند، یارای مقاومت نخواهد داشت. اگر امروز، در انتهای قرن بیستم، "انقلاب پرولتری قرن نوزدهم"، هنوز به ثمر نرسیده است، نه به خاطر تمکین پرولتاریا به قوه قهر بورژوازی، بلکه در اساس به دلیل رواج و سلطه وسیع افکار، آراء و سیاستهای بورژوایی در صفوف خود پرولتاریاست؛ افکار و سیاستهایی که جنبش پرولتری را از درون مهار می زنند، در آن بذر سازش طبقاتی، تسلیم طلبی و نفاق می پاشند و از تبدیل آن به یک جنبش عظیم و قدرتمند جهانی ممانعت می کنند."

ابراهیم علیزاده در راس تیم خود خصوصاً طی یکدهه اخیر تمام توان نظری و فکری را خود را بکار بسته تا زمینه های شکلگیری حزب کمونیست ایران و عروج پر افتخار تاریخی آنرا که خصوصاً برای یکدهه بر تارک جنبش کمونیستی و بخشا کارگری ایران درخشید، به شیوه شفاهی در سلسله برنامه های ویژه تماماً تحریف کند. ویژه برنامه تلویزیون حزب کمونیست ایران سال 2015 پنج حلقه از برنامه

خود را تحت عنوان « حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالشها» اختصاص داد که در آن نه تنها تاریخ حکا را بلکه تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری از انقلاب 1905 و انقلاب اکتبر 1917 تا زمینه های شکلگیری کومله و حکا را نیز تحریف نمود و در مدیای تشکیلات هم پخش گردید. تدوین کنندگان این سند اگر به گذشته خود پشت نکرده بودند یقینا نمی توانستند با خیال راحت اینگونه در مورد این تاریخ برغم همه افت و خیزهایی که حزب کمونیست ایران پشت سر گذاشته به قضاوت بنشینند. حال هم به همین سیاق این سند میگوید: " اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، اما این حزب به دلایل متعددی، عمدتا فضای خفقان و سرکوب رژیم اسلامی و عدم برخورد مسئولانه و خردگرایانه به مشکلات مبارزاتی از طرف بخشی از رهبری حزب در دوره های مختلف که هر بار سبب بحرانهای درونی و انشعابات شده است، امکان پیشرفت و توسعه را نیافته است."

تدوین کنندگان این سند نیز به روش خودشان دارند همان پروژه مهتدی را امتحان میکنند که سال 2000 به منظور "احیای" کومله سال 57 از حکا و کومله انشعاب کردند. احیای کومله سال 57 یعنی دوباره بازگشت به خط یک کومله که ایران را کشوری "نیمه مستعمره و نیمه فئودالی" و غیر سرمایه داری می دانست و در کنگره دوم کومله از سوی خط دو در رهبری کومله عمیقا نقد و کنار گذاشته شد!

البته ابراهیم علیزاده که با چند دهه تاخیر از احزاب اخویس سازمان زحمتکشانیها اقدامات لازم را شروع کرده تا علنا به صف سوسیال دمکراسی شیفت کند با روش متمایزتر از آنها دارد مسیر را هموار میکند. یک تفاوت بارز ابراهیم علیزاده با اخویهایش در اینست که ایشان برای رویگردانی از کمونیزم تلاش میکند با نفوذ کلامی که از طریق پایگاه طبقاتی حزب و کومله در قطب جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان طی چندین دهه از فعالیت و مبارزه کمونیستی پیشین خود بدست آورده، حتی الامکان از بدنه خصوصا جنبش کارگری کردستان برای پیش برد پروژه اش بتواند نهایت بهره بگیرد! ابراهیم علیزاده با این روش دو هدف اساسی را تعقیب میکند، نخست اینکه با زبان کمونیزم حرف میزند تا کم و بیش از بدنه جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان نیرو حول گرایشی که نمایندگی میکند، بسیج نماید. و عملا آنها را از قطب جنبش کمونیستی و کارگری دور کند و به بیراهه بکشد. ثانيا به هر میزان در پیشبرد این امر توفیق حاصل کند و تناسب قوار را نهایتا بنفع متحدینش اعم از سوسیال دمکراسی، راستها و ناسیونالستها تغییر دهد موجب خواهد شد در آینده جایگاه برتری میان آنها برای خود دست و پا کند.

ارزیابی تدوین کنندگان بیانیه سیاسی عامدانه تمام تاریخ حزب از شکلگیری تا به امروز را اینگونه با مختصرگویی قضاوت میکند: « اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی

دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، اما این حزب به دلایل متعددی، عمدتاً فضای خفقان و سرکوب رژیم اسلامی و عدم برخورد مسئولانه و خردگرایانه به مشکلات مبارزاتی از طرف بخشی از رهبری حزب در دوره های مختلف که هر بار سبب بحرانهای درونی و انشعابات شده است، امکان پیشرفت و توسعه را نیافته است.»

این در حالیست که جایگاه نه تنها حزب کمونیست ایران هیچ حزب کمونیستی را نمیشود به این شیوه قضاوت کرد که تدوین کنندگان سند دارند احکام نبش قبر آنرا صادر میکنند. در بررسی جایگاه حکا نیز باید نخست = [زمینه های اصلی عروج این حزب را بدرست شناساند و مورد ارزیابی قرار داد تا دلایل صعود یا رکود دوران بعدتر را هم بدرست شناخت. ثانیاً نباید ارزیابی از حزب را از موقعیت عینی مبارزاتی طبقه کارگر و اقشار فرودست و کمونیستهای جامعه جدا کرد بلکه باید در هر دوره صعود و رکود آنرا بر متن شرایط آندوره مورد بررسی قرار داد و بدرست شناساند. ثالثاً همه فاکتورهای عینی و ذهنی دخیل که موجب گشت ضد انقلاب با اعمال فضای میلیتاریستی و با چنگ انداختن بر همه حیات اقتصادی جامعه از یکسو و از دیگر سو ایجاد و تشدید هر روزه موانع ذهنی بر سر راه جنبش کمونیستی و کارگری در طول ایندوران گاهی مبارزات جنبش کمونیستی و کارگری و سایر اقشار پیشرو را در موقعیت بیشتر دفاعی و کمتر تعرضی و رو به اعتلای انقلابی قرار دهد مشخص کرد. رابعاً یک ارزیابی واقعبینانه از موقعیت منطقه ای و بین المللی جنبش کمونیستی و کارگری بدست داد .... آنوقت میتوان دلایل پیشروی و پسرویها را بدرست تشخیص داد و ضمناً توانمندیهای و نارسایی ها و چالشهای درونی و بیرونی نه تنها حزب کمونیست ایران بلکه سایر احزاب و سازمانهای کمونیستی دیگر را نیز مورد ارزیابی واقعبینانه قرار داد نه با متد مکانیکی و بی پایه ذهنیگرایانه که بیانیه سیاسی پیش گرفته است! در این مصاف اتفاقاً تدوین کنندگان سند تنها نیستند! بخشی از چپهای ایران هر چند ظاهراً نظیر گرایش علیزاده به موضع دشمنی با انقلاب و کمونیستها نیافته اند، اما آنها هم وقتی وارد سیاست، تاکتیکها و جزئیات وظایف و تکالیف گذار به انقلاب میشوند نشان میدهند، در بیان واقع خواهان انقلاب از منظر کمونیستی نیستند و از همین حالا چوب لای چرخ آن میگذارند. و دقیقاً نشان میدهند انقلابشان مشروط است. مثلاً بایستی همگانی و متکی به جنبش علی العمومی باشد، با این تعریف خود

تازه دارند در مورد چشم انداز آتی انقلاب، تبیین شان رو روشنتر میگویند و به همین اعتبار درک خود از سوسیالیسم را بسیار الکن بیان میکنند.

این در حالیست که احزاب کمونیستی هم که منفعتی مستقل از منافع طبقه کارگر را ندارند، اگر وظایف و تکالیف خود در برابر انقلاب از منظر کمونیستی را بدقیقی پیش ببرند، یقیناً نه تنها بر روی پروسه گذار به انقلاب بلکه بر روی دوران گذار به سوسیالیسم هم تاثیرات بسزائی خواهد داشت. احزاب کمونیستی در حین اینکه وظایف سنگینی در پروسه شکلگیری و فراهم نمودن ملزومات شرایط رو به اعتلای انقلابی دارند، اما نباید با ارزیابیهای ناواقعبینانه نظیر ابراهیم علیزاده از حزب کمونیستی انتظار خارج از ظرفیت و اراده حزب برای ایفاء نقش در رفتن بسوی اعتلای انقلابی را داشت. و وقتی امر رو به اعتلای انقلابی را نمیشود بدون یک تناسب قوای طبقاتی و سیاسی ایجاد کرد اینبار به این فاز ابراهیم علیزاده افتاد که: «اگر چه حزب کمونیست ایران از لحاظ مبانی فکری، برنامه و استراتژی دارای رویکردی رادیکال و پیشرو در برخورد به وضع موجود است و تاریخی از فداکاری و کوشش صمیمانه در راستای تحقق این برنامه و استراتژی را پشت سر خود دارد، حزب کمونیست ایران، به عنوان عضوی از خانواده چپ تحزب یافته ایران، به رغم توسعه و رشد چپ اجتماعی و بلوغ جنبشهای اجتماعی رادیکال در درون جامعه، در حاشیه قرار گرفته است و عملاً منشا اثر در جامعه ایران نیست. به بیان دیگر، تناسبی میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی و موقعیت کنونی حزب کمونیست ایران وجود ندارد.»

معنای عملی این ارزیابی هر دمبیلی تدوین کنندگان بیانیه سیاسی جناح راست از جایگاه حزب کمونیست ایران چیزی جز این نیست که ایشان هم مثل مهدی و یارانش میگویند حزب کمونیست ایران تابلویی بیش نیست! اساساً کشف ذهنی سرهمبندی شده "عدم تناسب میان رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو... با حزب کمونیست ایران" تنها هجوم به حزب کمونیست ایران نیست بلکه نشانه گرفتن کل کمونیسم است اما فعلاً حزب کمونیست ایران در این مرحله مقدماتی بهترین بهانه است تا در گامهای بعدی این خط و گرایش نیز قدرتمندتر به زرادخانه جنگ سردی علیه کمونیسم بیچونند. و گرنه ابراهیم علیزاده میتواندست به روال دهه شصت و هفتاد شمسی صعود و رکود حزب را در مقاطع تاریخی مورد "نقد بیرحمانه!" نه "سکوتهای معنادار" که با آن بیشتر شناخته شده است، قرار دهد، و توقعات از جایگاه حزب را بالا ببرد! انتقاداتی که موقعیت حزب را بدرست بشناسد و کمک کند راه را برای کسب موقعیتهای بهتر بدست آورد. بیانیه سیاسی در برخورد نقادانه به موقعیت و جایگاه حزب کمونیست ایران از ادله "عدم تناسب قوا با رشد رادیکال... میان حزب و جامعه" حرکت میکند. اگر حتی درجه ای از حقانیت در آن باشد بدلیل اینکه کل حقایق دیگر را تحریف و کم اهمیت جلو میدهد فاقد ارزش است. چرا که از منظر گرایشی که نمایندگی میکند، میخواهد به شیوه مکانیکی و ذهنی کشمکش طبقاتی و سیاسی درون جامعه را کانالیزه کند. این گرایش از همان منظری که کشمکشها و تقابل جامعه را مورد ارزیابی قرار میدهد به پدیده تحزب کمونیستی و انقلاب هم می پردازد. با همه

وظایف خطیری که احزاب کمونیستی در پروسه رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به انقلاب می توانند به دوش بکشند اما دینامیزم انقلاب را حزب بوجود نمیآورد. ابراهیم علیزاده که از کمونیزم رویگردان شده و انقلاب را بر نمیتابد از یکسو از ناتوان بودن حزب کمونیست ایران در پیشبرد رسالت تاریخی آن می نالد و مدعیست "که نتوانسته متناسب بار روند رشد جامعه رادیکال... عمل کند" از دیگر سو از تاثیر "چپ اجتماعی" مورد نظر به وجد آمده که افقش را فرا گرفته است. این در حالیست که انقلاب قانونمندیهای مختص بخود دارند که به صرف اراده احزاب کمونیستی قابل تحقق نیست. احزاب کمونیستی وسیله تامین قدرت سیاسی هستند و بدون شک بسته به میزان نفوذ، اعتبار و جلب توده ها به برنامه خود، میتوانند به عنوان بخشی مهم از سوخت و ساز انقلاب در پروسه گذار به انقلاب و پیروزی آن نقش مهم ایفاء نمایند اما نه به شیوه ذهنی و میکانیکی که بیانیه سیاسی می طلبد!

بخوانید از بیانیه سیاسی که برای توضیح جایگاهی حزب کمونیست ایران چگونه کشف و شهود میکند:

«شاید به دلیل همین موقعیت اجتماعی کومله باشد که در درون حزب کمونیست ایران همواره سه دیدگاه متفاوت به موقعیت این حزب و جایگاه کومله در آن پرداخته اند. دیدگاه اول تلاش کرده با غلو گویی، تظاهرگری، برخورد آرمانی، ایدئولوژیک، تهییجی و حماسی موقعیت عینی حزب کمونیست را نادیده بگیرد و از اینرو در برابر اقدامات جدی برای تغییر این موقعیت خود را بی مسئولیت کند. حامیان این دیدگاه با ایدهآلیزه کردن موقعیت حزالتاب عملا خود را نیز در قبال موقعیت عینی کومله و مسئولیت اجتماعی که این جریان بر دوش دارد بی وظیفه کرده اند و به درست این موقعیت را در تضاد آشکار با غلوگویی و تظاهرگری خود در مورد حزب دانسته اند. تضادی که مدافعان این دیدگاه را بیشتر و بیشتر به رویکرد ذهنی‌گرایی در مورد نقش حزب سوق داده است به شکلی که آنها عملگرایی کومله را به عنوان مانعی سر راه کسب مشروعیت برای دیدگاه ذهنی‌گرایانه خود پنداشته اند. حامیان این دیدگاه میان رویکرد ایده‌آلیستی و رمانتیک خود از حزب و نقش عینی و اجتماعی کومله دچار تناقض شده اند و در عکسالعمل به این تناقض بنیان مشکلات را در عملگرایی و اجتماعی بودن کومله "کشف" کرده اند. بدلیل همین تناقض، حامیان این دیدگاه به تدریج خود را با فعالیت‌های کومله بیگانه احساس کرده اند و با دست‌آویز "ناسیونالیسم" در مقابل وظایف و پراتیک اجتماعی آن از خود رفع تکلیف کرده اند و بجای آن بطور افراطی به ایده‌پردازی و غلوگویی در مورد موقعیت حزب پرداخته اند. البته بدون اینکه خود عملا برای ارتقاء فعالیت حزب اقدامی انجام دهند!

دیدگاه دوم، برعکس از کومله تصویر ایده‌آلیستی و رمانتیک ساخته است و تمام مصائب مبارزاتی را در وجود حزب کمونیست ایران خلاصه کرده است. در واقع حامیان این دیدگاه خود را در حمل وظایفی که چپ بودن بر دوش آنها گذاشته است ناتوان و بیانگیزه دانسته و این ناتوانی و بی‌انگیزگی را تحت پوشش نقد غیر منصفانه از حزب و ایده‌آلیزه کردن موقعیت کومله پیش برده اند. حامیان این نگرش غالبا چنین رویکردی را برای توجیه تغییر ریل فکری خود اتخاذ کرده اند.

دیدگاه سوم تلاش کرده است ارزیابی سیاسی و واقع‌بینانه‌ای از موقعیت عینی حزب به دست دهد و موانع واقعی سر راه ارتقاء این موقعیت را دریابد. زادگاه این دیدگاه در واقع سنتها و تجربیات مبارزاتی کومله می‌باشد که با مبارزات درون جامعه و چپ اجتماعی عجین شده است و به همین دلیل واقع بینانه و سیاسی تر، و نه صرفاً آرمانگرایانه، به موقعیت حزب و کومله نگریسته و آنها را به عنوان ابزارهای مبارزاتی، و نه مقدسات، پنداشته اند.»

ابراهیم علیزاده "رشد رادیکال جامعه و جنبشهای پیشرو اجتماعی..." را دوباره به شیوه ذهنی از حزب کمونیست ایران که کم و بیش اعضاء و طرفداران حکا نیز در میان آنان فعالند و اتفاقاً عناصر کمونیست این جامعه و جنبشهای پیشرو هم هستند، از هم جدا میکند و و اذعان میدارد تناسبی میان رشد آنها و موقعیت حزب کمونیست ایران وجود ندارد! و از این منظر اینبار به شیوه تماماً ذهنی بسراغ حزب و کومله می آید و شروع به کشف و شهود میکند و سه دیدگاه را در حزب مطرح میکند تا جایگاه حزب را با آن توضیح دهد. دیدگاه نخست جناح کمونیستهای حکا و کومله اند که در دفاع از افق، برنامه، استراتژی و جنبش و سنتی که کمونیزم علمی را نمایندگی کرده، در برابر جناح راست ایستاده اند و سند از آنها شیطان سازی میکند. دو دیدگاه اخیر در واقع یک افق دارند و ابراهیم علیزاده خود راساً این دو دیدگاه را در کنار هم هدایت میکند، بر علیه کمونیستهای صفوف خویش. از این نظر دو دیدگاه اخیر هدفشان مشترک است جهت حذف کمونیستهای صفوف خود و شیطانسازی از تحزب کمونیستی، تنها روششان برای انحلال حزب متفاوت است! دیدگاه دوم میگوید همین کنگره پیش رو انحلال حزب را قطعی نمائیم و حزب کمونیست ایران را به کمونیستها "صاحبان اصلی آن" واگذار کنیم چون موجودیت خارجی ندارد! دیدگاه سوم هم خواهان انحلال حزب است، اما دارد تلاش میکند این پروژه را تدریجاً با از محتوا تهی کردن کمونیزم بگونه‌ای پیش ببرد که از بدنه جنبش کمونیستی و کارگری برای پیشبرد پروژه اش نیرو بکند.

متأسفانه گرایشات و سنتهایی از گذشته دور در جنبش کمونیستی و کارگری وجود دارند و خواهان "جنبش همه با هم" و "انقلاب همگانی" می باشند و در همان کاتاگوری "چپ اجتماعی" که ابراهیم علیزاده ویژگیهای آنرا بر می شمرد و در برابر کمونیستها قرار میدهد، می گنجند. طرفداران پر و پا قرص ترم "چپ اجتماعی" هر چند مدعی باشند که دارند در میدان نبرد واقعی برای تغییر تناسب قوا بسیج عمومی میکنند، یا میخواهند قدرتمندانه به جنگ سرنوشت با بورژوازی بروند!... جز خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و جامعه حاصلی ندارد. گرایشاتی که افق گذار به انقلاب را تغییر داده اند اگر نگویم دارند در صف چپ بورژوازی علیه کمونیستها و انقلاب پرولتری عمل میکنند، آگاهانه یا نا آگاهانه دارند وظایف و تکالیف دیگری را برای غلبه استراتژی غیر سوسیالیستی و کمونیستی در گذار به انقلاب به انجام می رسانند... نمونه چنین رویکردی جناح ابراهیم علیزاده در تشکیلات حزب کمونیست ایران و



کومله است، در حرف جریانی سراسری با افق اینترناسیول جهانی و کمونیستی اما در عمل متحد راستهاست.

کما اینکه شاهد آن هستیم سند سیاسی کنفرانس خارج کشور جناح علیزاده هم تصریح کرده: «با وجود اینکه این چپ اجتماعی با موانع عدیده ای در پروسه مبارزه مواجهه است، اما تاثیر گذاری آن بر روند مبارزه غیر قابل انکار است و میتوان ادعا کرد که تنها امید جامعه امروز ایران برای سرنگونی رژیم اسلامی و بنیاد نهادن جامعه ای آزاد و مرفه، همین چپ اجتماعی است.»

اکنون بخوانید از بستر تاریخی که تشکیل حزب را ضروری کرد تا بهتر نمایان شود، صف رفرمیستی که درون حکا و بیرون حکا سر برآورد چگونه هنوز یکدهه از تاسیس حکا نگذشت، هر کدام به شیوه ای کمر به انحلال حزب کمونیست ایران بستند تا آنرا از پیمودن مسیر منطقی باز دارند و پرچم کمونیزم علمی را پائین بکشند.

بخوانید از سند مصوبه کنگره موسس حکا:

«حزب کمونیست ایران اینک، پس از دهها سال تفرقه و تشتت در جنبش طبقه کارگر ایران، برای تحقق دورنمایی که مارکس، انگلس و لنین پیشروی پرولتاری جهان قرار دادهاند، تشکیل شده است. حزب کمونیست ایران برای همان هدفی مبارزه می کند که کمونیستهای انقلابی جهان از مانیفست کمونیست تا امروز برای دستیابی به آن قاطعانه جنگیدهاند. حزب کمونیست ایران، گردانی از ارتش جهانی طبقه کارگر است که پیروزی انقلاب اجتماعی پرولتاریا و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی را هدف و آرمان خود قرار داده است.

اما حزب ما بناگزی چه در جریان پیدایش خود و چه از لحاظ شرایط موجود مبارزه اش، مهر اوضاع ویژه جهان امروز را بر خود دارد. واقعیت این است که جنبش کمونیستی جهانی در مبارزه بی وقفه خویش سیری یکسره صعودی و بی افت و خیز نداشته است. کمونیستها پیروزیهای متعدد و دستاوردهای پرارزشی داشتهاند، اما شکستهای سنگین نیز متحمل شدهاند. تاریخ جنبش کمونیستی جهانی، به ویژه پس از انقلاب اکتبر، گویای این واقعیت است که بورژوازی گام به گام تکاپوی ارتجاعی خویش را بر علیه پرولتاری کمونیست در ابعاد جهانی سازمان داده است.

امروز در سراسر جهان سرمایه داری، کلیه دول، احزاب، نیروها و نهادهای اجتماعی و سیاسی مدافع نظم کهنه، در حزب واحد اعلام نشده ای بر علیه کمونیسم متحد شدهاند. دهها سال است که در جهان سرمایه داری، از کشورهای امپریالیست آمریکا و اروپای غربی، تا مستعمرات تازه استقلال یافته آفریقا، از آمریکای لاتین تا آسیای جنوب شرقی، از جوامع پارلمانی اروپای غربی تا سیاهترین دیکتاتورهای بورژوایی در ایران و آرژانتین و آفریقای جنوبی و فیلیپین، بورژوازی ابزار دولتی سرکوب طبقاتی را اساساً علیه کمونیسم و کمونیستها تکمیل می کند و آماده می سازد. تبلیغات بورژوازی بر علیه طبقه کارگر اساساً تبلیغاتی ضد کمونیستی است، سرکوب کمونیسم و احزاب کمونیست اولین ماده هر قانون

ضدکارگری و ضددمکراتیک را تشکیل می‌دهد، زندان‌ها اساساً برای به اسارت کشیدن کارگران و انقلابیون کمونیست ساخته و مجهز می‌شوند، شکنجه‌گاهها و جوخه‌های اعدام قبل از هر چیز برای به خون کشیدن کمونیست‌ها برپا شده‌اند، ارتش‌ها، شبکه‌های جاسوسی مخفی و علنی، دستجات تروریستی دست راستی، احزاب باند سیاهی، دستگاه رسمی مذهب و صدها و هزاران نهاد و مؤسسه اجتماعی مدافع مالکیت خصوصی بورژوازی همه و همه به مقابله با کمونیست‌ها و درهم کوبیدن خیزش کمونیستی بخش‌های مختلف طبقه کارگر جهانی متمرکز شده‌اند. امروز، در شرایطی که طبقه کارگر از ارگان سازماندهی مبارزه کمونیستی خود در مقیاس جهانی یعنی بین‌الملل کمونیستی محروم است، ضدیت با کمونیسم به پلاتفرم بین‌المللی وحدت بورژوازی بدل شده است و ماشین جنگی بورژوازی جهانی بر علیه کمونیسم، متکی بر پشتوانه اقتصادی سرمایه‌داری عصر امپریالیسم، سازمان یافته و به حرکت درآمده است.»

سخن آخر!

بدلیل اینکه حزب کمونیست ایران و کومله لاقلاً با یک‌دهه فعالیت کمونیستی بر تارک جنبش کمونیستی در ایران درخشید و جایگاه ویژه‌ای در میان بخش وسیعی از کمونیست‌ها و کارگران و فرودستان پیدا کرد و حتی بر کمونیزم کشورهای مجاور نیز تاثیر بسزایی داشت؛ بدلیل اینکه در دهه‌های بعد، این حزب از روندها و صف آرایی‌های جهانی تاثیر گرفت و تدریجاً گرایش‌های درون آن سرباز کرد و دو گرایش ناسیونالیستی و فرمیستی در آن سرعت رشد نمود. و نتیجتاً افق فرمیستی بر حکا و کومله ناظر گشت، جدایی و انشعابات صورت گرفت که کم و بیش بر جامعه ایران، و خصوصاً جنبش کمونیستی و کارگری تاثیر گذار بود؛ و بدلیل اینکه بر متن شرایط ایندوره نیز یکبار دیگر کشمکش‌های درونی حزب کمونیست ایران و کومله عروج کرد، این جزوه انتقادی، گسست نظری بخش راست از کمونیزم را بر متن تاریخی آن بررسی کرد.

این نقد در آن اثنا به بیانیه جناح راست، اساساً به هیچ وجه بمعنای به در بردن جناح چپ از زیر نقد نبود، که خود جناح چپ و کمیته رهبری حکا هم در این پروسه گسست نظری از کمونیزم مارکس و ناظر کردن افق کمونیزم ملی بر حکا طی این چندین دهه سهیم و نقش برجسته‌ای داشته‌اند. بویژه جناح چپ درون حکا که اکثریت کمیته مرکزی حکا را نیز با خود همراه داشت و اکنون حدداً دو سال از انشعابشان می‌گذرد، اساساً در همان چهارچوب "چپ اجتماعی" جهانی قابل بررسی است که کمونیزم خرده بورژوازی و ملی را بیشتر نمایندگی میکند، و از جهت‌نمای پیشین حکا همانا مانیفست کمونیست فرسنگها فاصله گرفته است. صرفنظر از این محور بحث انتقادی به گسست حکا از مبانی و استراتژی کمونیستی، این نوشته اساساً خود یک بیانیه سیاسی و مانیفست بود که رویکردهای تاریخی دنیای معاصر سرمایه‌داری را لاقلاً در صد سال گذشته شکافته بود، تا نشان دهد کمونیزم چه هست و چه نیست!

و این چهارچوبی شد تا از اینطریق گرایشات رویگردان از کمونیزم را اینجا و آنجا که متظاهرانه بزبان کمونیستها حرف می زنند، اما عملا متحد راستها هستند را نشان دهد و برملا کند. و به همین اعتبار با اتکاء به متون کمونیزم علمی و پراکسیس انقلابی تلاش نمود، رویکردهای کاپیتالیستی حاکم بر جهان امروز را از زاویه دانش کمونیستی تبیین کند، تا مرزبندی و تمایز کمونیزم علمی با کمونیسم بورژوازی و خرده بورژوازی را روشنتر ترسیم نماید. این نقد اساسا بیانیه یا مانیفستی بود در برابر تمام نحل ها و گرایشات انحرافی از کمونیزم که خصوصا در دوران پسا جنگ سردی، آگاهانه سقف کمونیزم را پائین کشیدند، تا به کمپ سوسیال دمکراسی شیفت کنند. این نوشته تلاش داشته نشان دهد، گرایشات همسرنوشت ابراهیم علیزاده خاستگاه تاریخی، طبقاتی و سیاسیشان چه هست و چه نیست و چرا از پایه و اساس بی ربطند به کمونیزم مارکس؟! نوشته انتقادی به اسنادی از تاریخ متکی گشت تا حقایق تاریخی را آنگونه که بوقوع پیوسته نه آنگونه که راوی علیزاده به نیابت از حکا و کومله کمر به تحریف آن بسته، بازگو و بازخوانی کند، تا رسد به پدیده ها و رویدادهای دهه های اخیر. ضمنا در این تبیین و بررسی تاریخی به استنتاجات نوینی در مورد دلایلی ریشه ای عقب نشینی نیروهای آمریکا از افغانستان، عراق و سوریه و تحولات منطقه ای در متن شرایط پیشارو رسید که نشان داد اکثر تبیین و تحلیلهای جریانات نه تنها راست و سوسیال رفرمیست، بلکه بخشا احزاب شبه کمونیستی نیز پیرامون این رویدادها ریشه در عدم تبیین و تحلیل های واقعبینانه کمونیستی و حتی عدم شناخت علمی از روند انکشاف کاپیتالیستی و به این اعتبار وجود پراتیک غیر انقلابی دارد و از آن رنج می برند. اساسا گرایشات ابراهیم علیزاده و حمید تقوایی از این میان یکی به عنوان نماینده سوسیال دمکراسی سراسری و دیگری منطقه ای در کردستان ایران عمل میکنند، همراه با سایر شرکای لیبرال و رفرمیستهای ایرانی، تنها و تنها گوشه کوچکی از سوخت و ساز این افق راست جهانی در این گوشه از دنیا سرمایه داری را بخود اختصاص داده اند. (I)

نوامبر 2021

منابع و مأخذ:

(I)

1. مانیفست کمونیست (مارکس و انگلس)
2. در نقد برنامه گوتا (مارکس)
3. امپریالیسم بمتابه آخرین مرحله سرمایه داری (لنین)
4. در نقد رمانتیسیم اقتصادی (لنین)
5. انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد (لنین)
6. انقلاب روسیه (لنین)
7. بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیزم (لنین)
8. انقلاب روسیه (رزا لوکزامبورگ)
9. رفرم اجتماعی یا انقلاب؟ (روزا لوکزامبورگ)
10. تاریخ روسیه شوروی (ادوارد اچ کار)
11. سرمایه مالی (رودلف هیلفردینگ)
12. دیکتاتوری پرولتاریا (کائوتسکی)
13. ثروت ملل (آدام اسمیت)
14. سرمایه داری در عصر جهانی شدن (سمیر امین)
15. اروپامداری (سمیر امین)
16. مجموعه مقالات اقتصادی از سمیر امین در نشریه «نقد اقتصاد سیاسی»
17. نوشته هایی از ایمیل دورکیم پیرامون تقسیم کار
18. پیش نویس برنامه حکا و اسناد مصوبه کنگره موسس حزب کمونیست ایران و چندین کنگره دیگر
19. فایل های سلسله مصاحبه ابراهیم علیزاده پیرامون «حزب کمونیست ایران، ناکامی ها، دستاوردها و چالشها» و کومله از نگاه ابراهیم علیزاده با رادیو کردانه و چند فایل درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی پیرامون "انقلاب و رفرم" و "تاریخ چپ ایران در صد سال گذشته"!
20. بیانیه سیاسی کنفرانس سیزدهم تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست ایران (سپتامبر 2021)!

یک جمع‌بندی از موقعیت طبقاتی کارگران و چشم انداز آتی!

نمیشود از روز یک می، روز کیفر خواست طبقه کارگر علیه سرمایه داری سخنی به میان آورد، بدون اینکه از موقعیت طبقاتی آن در جامعه درک روشنی بدست آورده باشیم. کما اینکه فهم موقعیت طبقاتی کارگر و سرمایه دار، بدون اینکه بدانیم این سیستم چگونه ای سازمانیافته که طبقه ای مدام باید کار کند، تا طبقه ای دیگر سودش را به جیب بزند، غیرممکن است.

بگذارید نخست چند فاکتور مهم و تعیین کننده از موقعیت و جایگاه دولت و کافرمايان در این مناسبات تولیدی مزدی، خصوصاً طی چند سال اخیر را نمونه بیاورم تا به درک و ارزیابی کنکرت تری برسیم. یعنی وقتی دولت سرمایه داری ایران با مالکیت بر ابزار تولید و تصاحب شریان اقتصادی، توانسته عقبمانده ترین و ضد انسانی ترین قوانین کار را بر مناسبات تولیدی اعمال کند، و با در هم کوبیدن هر گونه شکل و سازمانیابی مستقل کارگران وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی و خفقان سیاسی بر جامعه حاکم فرما کرده. مبرهن است باید نتیجه عملیش همین باشد که نزد اکثریت عظیمی از جامعه تماماً فاقد مشروعیت سیاسی گردد از یکسو، و از دیگر سو با بحران و بن بست های ساختار اقتصادی و ناکارآمدی راه حل‌های سرمایه دارانه گرفتار و به دوران پایانی حیات خود نزدیک شود. گزارشهای آماری معتبر جهانی که تا کنون به ثبت رسیده حاکی از اینست: «ایران طی یکسال گذشته نیز جزو نادر کشورهای بوده که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سالانه افت منفی (دو رقمی) و نرخ رشد اقتصادی و ارز آن در برابر دلار بیش از پیش سقوط کرده و نرخ بیکاری در آن با شدتی سرسام آور در حال افزایش بوده». هزاران واحد صنعتی تولیدی کوچک و بزرگ نیز، تنها در فاصله یکسال گذشته به تعطیلی کشیده شده اند یا با فروش به بخش خصوصی واگذار گردیده اند. این در حالیست که در هر دو بخش دولتی و خصوصی حتی با حمایت قطبهای اقتصادی نیز بواقع افقی پیش روی خود نمی بینند که بتوانند ضمن سوجوئی خود باشند، و سالهاست گله سران جانی رده بالای حکومتی و سرمایه داران در هر دو بخش، در حال انتقال سرمایه های به جیب زده شده به مکانهای امن در خارج از کشور هستند تا بتوانند ضمانت سودجوئییشان را تامین کنند. ضمن اینکه پرواضح است سرمایه داری حاضر نیست برغم این بحرانهای عمیق به این سادگیها هم قدرت را واگذار کند، مگر اینکه ببیند جنگ در آخرین سنگرهای باقیمانده نیز شکست حتمی در پی دارد و دیگر توان رویاروی با قهرانقلابی پرولتاریا را ندارد. از میزان کارگران قرارداد دائمی بشدت کاسته و بر میزان کارگران با قرارداد موقت، پیمانکار و سفید امضاء افزوده. آمار بیکاری و اخراج سازهها کارگران در بخشهای مختلف تولید یدی و فکری اعم از کارگران صنعتی و بخشهای خدماتی تا معلمان و پرستاران در حال افزایش است. از بیمه بیکاری و حقوق بازنشستگی دیگر خبری نیست و پول بانکها اکثراً خالی شده است. با چنین موقعیت و جایگاهی دولت وقتی میبیند نه

خود قادر به اینست مناسبات تولیدی را باب میل خود کنترل کند و نه کارفرمایان و بخش خصوصی بمثابه واسطه و دلالتان بازار کار، دیگر قادر هستند شرایط را به دوران «کار ارزان و کارگر خاموش» برگردانند، اجبارا دولت که خود بیش از هفتاد درصد بخشهای بزرگ و کلیدی تولید اقتصادی را قبضه کرده و در کنترل دارد، راسا وارد عمل میگردد. قوه مقننه و قضائیه با استناد به "قانون اساسی!" که همین زامبیهها آنرا وضع نموده اند، سازمان و نهادهای مربوطه از شورای اسلامی کار تا خانه کارگر و غیره و ذالک را فرا میخواند و مکلف مینماید تا به کمک قوه اجرائیه ضد انسانی ترین قوانین ضد کارگری را که سرهمبندی کرده اند از طریق رژیم نظامی به متن جامعه برده و بمرحله اجرا در آورند. یکی از این قوانین بشدت ضد انسانی که میخواهد شرایط کار را به شیوه اعصار پیشین به کارگران دیکته کند طی دوره آتی، همین لایحه اخیر پیشنهادی کمسیون برنامه و بودجه سال 1400 است که برای تصویب به مجلس فرستاده شده. حتما بعدا در ادامه همین بحث به آن بر خواهیم گشت.

حال ببینیم موقعیت و جایگاه طبقاتی کارگران در متن چنین مناسباتی چگونه است. طبقه کارگر ایران در طول حیات این رژیم متوحش سرمایه داری به رغم همه فراز و فرودهای مبارزاتی مدام در جدال و کشمکش آشتی ناپذیر با حافظان سرمایه بوده تا تناسب قوای مبارزاتی طبقاتی و سیاسی را به نفع خود و کل جامعه عوض کند. به این معنا که در جریان کار و مبارزه به این شناخت رسیده و میداند این مناسبات بشدت علیه وی سازمانیافته، و دریافته تنها موقعی میتواند به این شرایط بشدت اسارتبار تن ندهد و زنجیرهای آنرا از دست و پا بگسلد که از طبقه ای درخود به طبقه ای برای خود تبدیل شده و قدرتمندانه بسوی قدرت سیاسی برود تا در قامت رهبری کل جامعه ایفاء نقش کند. اما اینکه طبقه کارگر هنوز نتوانسته تناسب قوای مبارزات طبقاتی و سیاسی را اینگونه بنفع خود و کل جامعه تغییر دهد، بر این هم واقف است که اینکار تنها به صرف اراده قابل اجرا نیست و با مبارزات بی وقفه طبقاتی و سیاسی خود تلاش نموده در متن شرایط اعمال شده از سوی دولت سرمایه داری، کل جامعه را نیز در جریان همین مبارزه جاری حول پرچم خود و علیه وضع موجود متحد و متشکل کند. اگر به موقعیت و جایگاه طبقاتی کارگران در مبارزه علیه وضع موجود حتی طی همین چند سال اخیر نگاه بکنیم گر چه هنوز با دستاوردهای ملموس مورد نظر کل طبقه فاصله دارد، اما تناسب قوای مبارزاتی خصوصا طی سالهای اخیر بطور غیرقابل انکاری بنفع طبقه کارگر و فرودستان جامعه در حال تغییر بوده و هست. به همین اعتبار اگر بگویم ایران جزو نادر کشورهای جهان است که بطور متوسط روزانه 5 اعتراض و اعتصاب کارگری و نارضایتی توده ای و سالانه هزاران تجمع اعتراضی در آن بوقوع می پیوندد به ذره در آن اغراق نیست، و گزارشهای سالانه و آمارها منابع معتبر جهانی کم نیستند که این ادعا را به ثبت رسانیده اند.

بگذارید وقایع ایندوره اخیر را کمی مورد بررسی قرار دهیم. اینکه در دی ماه سال 96 خیزش توده ای در آغاز با اعتراض به وضعیت فلاکتبار اقتصادی اعم از فقر، گرانی، بیکاری و تورم از یک شهر شروع میشود، اما دامنه همگانی آن فراتر از اوضاع اسفبار اقتصادی میرود و بسرعت سیاسی میشود و کل نظام حاکم را نشانه میگیرد و سیل آسا صدها شهر در بیشتر استانهای کشور را نیز فرا میگیرد، نشان از تغییر تناسب قوای مبارزات سیاسی و طبقاتی علیه مناسبات موجود در جامعه است. خیزش دی ماه با همه کم و کاستیها در هماهنگی، سازمانیابی و تشکل یابی که داشت، داشت، اما به ذره از این واقعیت نمیگاهد، این رویداد یک انفجار اجتماعی بزرگی بود که جامعه را در بیان واقع شخم زد و لزره بر پیکر رژیم سرمایه داری ایران انداخت. بدنبال این واقعه مهم تاریخی، و برغم تشدید اختناق سیاسی، ما شاهد رشد بیش از پیش اعتراضات و اعتصابات مداوم کارگران و فرودستان جامعه در اقصی نقاط کشور بوده ایم. صف مبارزه و اعتراضات کارگران و توده های محروم، و ستمدیده اعم از زنان، معلمان، دانشجویان، پرستاران، بازنشستگان و... در برابر این شرایط اسفبار و تعرض به زندگی و معیشتشان برغم کمبودها فشرده تر و هماهنگ تر شد. به معنایی دیگر طبقه کارگر بمثابه تنها طبقه انقلابی که هیچ نفعی در ماندن این مناسبات ندارد، تمام مخاطرات سر راه مبارزه را به قیمت جان خریده و پیه نبرد تا پیروزی نهایی آنرا به تن مالیده. و نه تنها به این اسارت تن در نداده بلکه کماکان سنگر به سنگر می جنگد و در تلاشند تا با روشنبینی بیش از پیش صفوف خود را هماهنگ، متشکل و متحدتر کنند. متقابلا رژیم وادار گشت سیاست و تاکتیکهایش را تغییر دهد. اینبار به این نتیجه رسید که باید برای مرعوب کردن و زهر چشم گرفتن از کل جامعه، بیش از پیش به طبقه کارگر تعرض کند. اما این تعرض تنها به استثمار همیشگی و بگیر و ببند خلاصه نگردد بلکه فضای اعتراضات و اعتصابات را به گونه ای امنیتی و پلیسی کند که کارگر نه تنها در محیط کار، کارخانه و کارگاه احساس امنیت نکند، بلکه در خانه و زندگی شخصیش نیز امنیت را از آنان و حتی خانواده هایشان سلب کند. تاکتیک لشکرکشی به اعتراض و اعتصابات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و سان نظامی رفتن و پادگان کردن کارخانه برخاسته از چنین استراتژی سیاسی بود. یعنی کارگران را نه تنها در هنگام اعتراض و اعتصاب مورد هجوم وحشیانه و ضرب و شتم قرار دادند، و اسیر و حواله پشت میله های زندان کردند بلکه در روز روشن خانه شخصی آنها از سوی گله های امنیتی ضد شورش به رگبار گلوله بسته شد. شباهنگام به شیوه ای خوفناک خانه های ده ها فعال کارگری را به محاصره درآورده و کارگران را برغم مقاومت خود و خانواده مورد اذیت و آزار شدید قرار داده و آنها را بازداشت و به اسارت گرفتند. اما کارگران اینبار هم عقب نشستند و جنگیدند تا تک تک رفقاییشان که گروگان گرفته شده بودند را آزاد کردند و رژیم عملا به نتیجه مورد نظرش نه تنها نائل نگشت که جامعه را به این شیوه مرعوب کند بلکه از ترس اینکه اعتصاب و نارضایتی به دیگر نقاط کشور سرایت کند، عملا خود وادار به عقب نشینی شد. یعنی این استراتژی سیاسی هم

ناکارا بود و پاسخ نداد. و تازه دیدیم مبارزاتی اعتراضی و اعتصابات در سالهای بعدی عمق و گستردگی بیشتری یافت و به بخشهای کلیدی تر تولیدی در جامعه هم سرایت کرد.

متعاقبا رسیدیم به خیزش آبانماه سال 98. این خیزش نیز گرچه به بهانه گران شدن بنزین، شعله خشم بخش عظیمی از جامعه را برافروخت اما چون تجربه و دستاوردهای خیزش 96 را پشت سر داشت، میدانست به صرف خشم و نفرت در متن حتی اعتراض عمومی نمیتوان توازن را بنفع جامعه تغییر داد. لذا بایستی هماهنگ، منسجم، متشکل و سراسری تر عمل نماید. کمااینکه توانست تا حدودی کاستیهای خیزش دی ماه را رفع و نقاط قوت آنرا تا حدودی ارتقا دهد. رژیم هم دقیقا اینرا دریافته بود که اگر اینبار به جنگ تمام عیار با آن تجهیز نگردد، و برای حفظ بقایش نجنگد دیگر بکلی موجودیتش در خطر است. به همین خاطر همان روزهای نخست متوحشانه خیابانها را با کشتار هزاران نفری غرقه در خون کرد. هزاران نفر را زخمی و به اسارت درآورد و هنوز هم از سرنوشت خیلی ها خبری نیست. اما برغم سرکوب متوحشانه، باز این خیزش به دستاوردهای غیر قابل بازگشتی دست یافت. یکی از دستاوردهای بارز این انفجار اجتماعی این بود که تا حدود زیادی اعتماد بنفس مبارزاتی در مقیاس توده ای را بالا برد که تنها با اتکاء به نیروی تغییر خود میتواند تناسب قوایی ایجاد کرد که اوضاع را از پایه دگرگون کرد. و این خیزش جامعه را چنان به جلو سوق داد که حاضر به هزینه های سنگینتر هست، اما به شرایط اسارتبار سالهای پیش تن نخواهد داد و باز نخواهد گشت و برای خلاصی از آن خواهد جنگید ولو سریعا به پیروزی نهائی نائل نگردد. یکی دیگر از دستاوردها و ویژگیهای مبارزاتی چند سال اخیر این بود با عروج مبارزه جنبش کارگری، جنبش کمونیستی، جنبش رهایی زن و دانشجویی و با برافراشته نگه داشتن پرچم سوسالیسم این افق را که بالقوه در جامعه ریشه قوی داشت دگرباره در مقیاس اجتماعی مطرح نمودند. و جامعه هم اینرا دریافت که در این تغییر تناسب قوای جدید باید انتخاب آگاهانه سیاسی کند. یعنی جامعه وقتی دید نبرد و کشمکش طبقاتی و سیاسی سمت و سوی رو به اعتلای انقلابی بخود گرفته به بخش چپ جامعه نگاه داشت و تکیه کرد نه به راست خودش. عبارتی روشن عملا سیاست و سنت انفعالی راستها اعم از پوزسیون و اپوزسیون را که چهار دهه است غرب و شرکای منطقه یشان روی آنها سرمایه گذاری کرده تا حدود زیادی جارو کرد. یعنی بواقع طی این خیزش نیز نشان داده شد جامعه برای طیفهای رنگاو رنگ که انقلاب را خطری جدی و در تضاد به منافعشان میدانند اعم از "شورای مدیریت گذار"، "اتحاد جمهوری خواهان"، "شورای دمکراسی خواهان"، "فرشگرد"، "سلطنتی ها و مشروطه خواهان" و "مرکز همکاری احزاب معامله گر کرد"، همه در کمپین "گذر مبارزه مسالمت آمیز و بدور از خشونت" به منبر رفته بودند و رجزخوانی میکردند، تره هم خورد نکرد!



در حالیکه هنوز خیابانها و نیزارها بوی خون و باروت میداد، هنوز هزاران نفر اسیر در شکنجه گاههای مخوف رژیم زیر شدیدترین اذیت و آزارها در حال جان دادن بودند، هنوز خانواده های هزاران جانباخته اندوهشان تسلی نیافته بود، ما شاهد اعتراضات مردم در شهرها علیه جنازه گردانی قاتل و جانی قاسم سلیمانی بودیم. و یا اعتراض و تظاهرات شهرها در پی رویداد تراژیک شلیک عامدانه سپاه به هواپیمای مسافربری اکرینی با 176 سرنشین که همه در یک آن جان عزیزشان گرفته شد تا رزم سرخ دانشجویان در آذر ماه همان سال.

این وقایع همزمان شد با شیوع پاندمی کرونا. رژیم بطور واقعی با انکار ویروس کرونا خود را از هر گونه اقدام پیشگیرانه در چهارچوب "مقررات سازمان بهداشتی جهانی" نه تنها تماما بی وظیفه کرد و حاضر نبود برای نجات جان انسانها برنامه ریزی و هزینه کند بلکه آنرا همچون "مائده ی آسمانی" بکار گرفت تا از ادامه خیزشهای طوفنده دی ماه 96 و آبانماه 98 و اعتصاب و اعتراضات مداوم که بر دیوارهای سرکوب و اختناق سیاسی شکاف انداخته بود، حتی المقدور جلوگیری کند یا به تعویق بیندازد، تا با این شیوه مزورانه بتواند بقای خود را چند صباحی دیگر حفظ کند. اینکه اماکن عمومی اعم از خیابان، کارخانه، کارگاه، دانشگاه، مدرسه، مراکز خرید و فروش و بازار... طی یکسال گذشته به "امان خدا!" سپرده شده بود و از حداقل امکانات پیشگیرانه و تجهیزات کرونا بشدت محروم بوده؛ اینکه تولید کل جامعه روی دوش طبقه کارگری بوده که برای حفظ بقای خود و خانواده و تامین بخور و نمیر مجبور بوده به حضور در کارخانه تن بدهد و چرخه تولید را بچرخاند، آنهم بدون اینکه از حداقل امکانات پیشگیرانه برخوردار باشد در حین اینکه دارند شانه به شانه همدیگر کار میکنند؛ اینکه امکانات اقدامات پیشگیرانه و تجهیزات حتی در بیمارستانها و مراکز پزشکی به حدی محدود بوده که مبتلایان را سهل است بلکه پزشکها و پرستاران نیز تحت پوشش کامل آن نبوده اند ... و غیرو، روشن است با چنین وضعیت عمومی که بر جامعه سایه گسترانده تنها به همت جانفشانی پزشکان و خصوصا پرستاران که در صف مقدم این مبارزه با پاندمی کرونا جنگیده اند، در واقع توانستند تا حدودی جامعه ایران را از چنگال رژیم متوحش سرمایه داری و هیولای کرونا برهانند! کماینکه وقتی مردم دیدند دولت عامدانه خود را برابر مخاطرات این پاندمی بی وظیفه کرد، با استفاد از ابتکارت و تجاربی که موقع ویرانههای ناشی از سیل و زلزله در سال 96 و 98 در بخش زیادی از استانهای کشور براه افتاد، بخشهایی از کارگران، پزشکان و پرستاران نیز به شیوه داوطلبانه با رعایت مقررات پیشگیرانه اقدام به ایجاد کمیته ها و تیم های چند نفره در استانهای مختلف کشور کردند که جدا از کمک رسانیهای حداقلی یکی از دستاوردهای ملموس آن تا حدودی عقب راندن فضای استرسهای ناشی از وجود این پاندمی و ارتقاء حس انساندوستی، روحیه همبستگی و وحدت بود. چیزی که این رژیم از پایه و اساس با آن نه تنها بیگانه بوده بلکه در جریان سیل و زلزله نیز نشان داد از اشاعه این موج از همدلی چقدر در بیم و هراس

بوده و هست. رژیم با اقدامات ضد انسانی که شبانگاهی در گورهای دسته جمعی اجساد جانباختگان را دور از چشم خانواده هایشان دفن نمود، چنان جامعه را در شوک و بهت فرو برد، برغم همه این تلاشهای مسئولانه و ارزشمند مستقل از دولت، باز ابعاد این ضایعه هنوز هم که هنوز است، آثار مخرب آن بر زندگیشان نمایان است. رژیم نمی تواند داغدار شدن میلیونها خانواده آنهم وقتی جامعه دریافته سران جنایتکار از انجام وظایف در برابر جان عزیزانشان شانه بالا انداخته با فرار به جلو زیر فرش کند. سیاست شانه بالا انداختن ضد انسانی رژیم در برابر این پاندمی تا به امروز نیز برغم همه اعتراضات که در داخل شکل گرفته و حتی فشارهای بین المللی نه تنها تغییری در آن ایجاد نشده بلکه بشدت بیم آن می رود با توجه به شروع موج چهارم کرونا در ایران که وضعیت نزدیک به سیصد شهر قرمز اعلام شده، ایندوره حتی نسبت به دوران قبلتر بسیار فاجعه بار و هولناک تر باشد.

امروزه دیگر این بحران و بن بستی که رژیم به هر لحاظ با آن مواجهه است، حتی از زبان خود سران رژیم شنیده میشود و بخشا مراکز پژوهشی جناحهای نظام علنا آنرا انتشار میدهند. یعنی هراس از یک برآمد توده ای پر خروش وجود همه را چنان فرا گرفته، هر کدام دارند تاوان ایجاد چنین جهنمی برای توده های مردم را به گردن دیگری میاندازد! البته جدل و کشمکش های "درون خانوادگی" رژیم که تا آمده بیشتر و بیشتر سر باز کرده هر چند نشان از بی ثباتی و بشدت تحلیل رفتن قوای آنهاست، اما نباید اینرا از نظر دور داشت، همه جناحهای حکومتی مخرج مشترکشان بقای ننگین این نظام و هر کدام به روش خود دارند تلاش میکنند تا کشتی در حال غریق نظام را از طوفان خروشان بنیان برافکن جامعه که خصوصا طی چندین سال اخیر براه افتاده نجات دهند. ضمنا صف مبارزه و اعتراضات کارگران و توده های محروم اعم از رانندگان کامیون، جنبش رهایی زن و دانشجویی، معلمان، پرستاران و بازنشستگان گرفته تا مجتمع نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو و آذراب تا صنایع پتروشیمی ها، پالایشگاهها، پایانه های نفتی و صنایع گاز تا صنایع ماشین سازی و مونتاز، نیروگاه برق، کولبران و سوختبران با هر افت و خیز مبارزاتی، در متن شرایطی در حال پیشروی بوده که از یکسو فقر روزافزون، گرسنگی، بیکاری، گرانی، تورم و خفقان سیاسی اعمال شده عرصه کار و زندگی را به بخش اعظم جامعه تنگ و تنگتر کرده و بمرحله انفجار اجتماعی بمراتب بزرگتر از سالهای قبل رسانیده و از دیگر سو پاندمی کرونا نیزهمچون شبخ مرگ بر سر اکثریت عظیم شهروندان جامعه که از ابتدائی ترین استانداردهای زندگی محروم بوده اند، می چرخد و مدام دارد قربانی میگیرد.

اینبار بر متن چنین اوضاعی از کشمکش و جدل طبقاتی و سیاسی در این جامعه رژیم تصمیم میگیرد با تحمیل ضدکارگری ترین قوانین، شرایط کار را چنان برای طبقه کارگر سخت و مشقتبار کند که توان مبارزه از وی سلب گردد. حال بگذارید برگردیم به ادامه بحثی که فوقا اشاره کردیم. لایحه پیشنهادی کمیسیون برنامه و بودجه که حقوق پایه برای هر خانوار چهار نفره سال 1400 چیزی حدود سه میلیون

تومان تعیین کرده، این در حالیست که همین کمسیون، خط فقر برای این خانوار چهار نفره کارگری را با توجه به شاخص های اقتصادی 12 میلیون تومان تخمین زده، تنها یکی دیگر از ابعاد این توحش و بربریت است. هم رژیم و هم طبقه کارگر بخوبی متوجه تاثیرات مادی و زمینی این تعرض بر زندگی خود و اقشار فرودست در جامعه هستند. یعنی با این پایه حقوق تعیین شده از سوی کمسیون برنامه و بودجه برای هر خانوار کارگر چهار نفره، حتی اگر کارگر همه فصول سال تمام وقت کار داشته باشد و بیکار نگردد، و با حقوق معوقه چندین ماهه، زندان و شلاق نیز برخورد نکند و محکوم نگردد (که همه موارد جزو غیرممکن ها هستند)، آیا کسی هست نداند این دستمزد حتی کفاف کرایه خانه، پول آب، برق و گاز را نمیکند؟! تازه اینبار میماند کارگر باید بقیه مایحتاج ابتدائی زندگی خود و خانواده اعم از اینکه چه بخورند، چه بپوشند، و هزینه های مدرسه، دکتر، درمان و بهداشت، وامهای بانک و پول قرض بقال سر کوچه و هزار و یک کوفت و زهرمار دیگر را چگونه و از کجا تامین کند؟! آیا ادامه چنین رویکردی از اعمال فقر و پدیده ها و مصائب ناشی از آن اعم از اعتیاد، تن فروشی، کودکان کار، کارتن خوابی و گورخوابی و ده ها و صدها پدیده دیگر را بیش از پیش افزایش نخواهد داد؟! آیا همانطور که ما بر این واقفیم همه این موارد اخیر که بر شمردیم از تبعات فقر است، رژیم هم بر آن واقف است؟! آیا از تجارب سرمایه داران اعصار پیشین استفاد میکند تا جامعه را به این نوع از زندگی عادت و در نهایت تحمیل کند، کماینکه آدام اسمیت گفته: «تراژدی واقعی در باره افراد فقیر اینست، که فقر در آرزوهای آنان جای گرفته است!»؟! پاسخ به همه این سوالات را در سطحی پایه ای تر باید جست. اگر هم رژیم ایران چنین منظوری داشته باشد، چنین رویکردی را به عنوان حربه ای در تقابل با مبارزات بکار ببندد، که می بندد، باز به صرف این فاکتور نمیشود این میزان از توحش و بربریت در مناسبات مزدی را به صرف فقر و محرومیت توضیح داد و تبیین کرد. چون در دوران پیشا سرمایه داری هم فقر و محرومیت پدیده ای رایجی بوده است.

تا جایی که به شناخت و نشانه ها مربوط است، رژیم از تجارب سرمایه داری جهانی هر چند ناشیانه اما درسهایی گرفته و دو هدف عمده تر را تعقیب میکند. یکی اینکه سرمایه داری در همه زمانها نیاز به این دارد که سطحی از بیکاری، یا به قول مارکس یک ارتش ذخیره کار وجود داشته باشد. بورژوازی در واقع به این ارتش ذخیره کارگران وابسته هستند تا مطمئن باشند همیشه شخص دیگری وجود دارد که مایل است شغل شما را برعهده بگیرد، تا بدین ترتیب بتوانند نیروی کارمزدی را در انطباق با شرایط تعیین شده توسط کارفرمایان، نظم بدهند. هدف دیگر میخواهد به کارفرمایان و بورژواها در بخش خصوصی این اطمینان را بدهد که اگر شما قدرت حفظ مناسبات تولیدی در بازار و واسطه گری و چانه زدن با کارگر را از دست داده اید، اینبار دولت نظامی، راسا میتواند وارد شود و با اعمال قوانین بشدت

ضد کارگری و با زور و سرکوب نه تنها شرایط کار دیکته کند بلکه شرایط تولید برای نیروی کار مزدی را در تطابق با شرایط مورد نظر شما کارفرمایان و به ضرر آنان نظم بدهد.

میخواهم بگویم اینکه از میزان کارگران قرارداد دائمی بشدت کاسته شده و بر میزان کارگران با قرارداد موقت، پیمانکار و سفید امضاء افزوده شده؛ اینکه آمار بیکاری و اخراج سازه‌ها کارگران در بخشهای مختلف تولید یدی و فکری اعم از کارگران صنعتی، خدماتی تا معلمان و پرستاران در حال افزایش است؛ اینکه کمسیون برنامه و بودجه رژیم چنین لایحه ای را جهت تعرض به طبقه کارگر پیشنهاد میکند همه و همه در راستای رسیدن به این دو هدف عمده است. این اقدامات دولت برای طبقه کارگر و اکثریت جامعه معنایی جز این ندارد، که میخواهد با دیکته کردن شرایط کار، جامعه به این روال زندگی اسارتبار و اعمال توحش تمکین کند، و عملاً زیان هزینه های بن بستنی که رژیم به لحاظ اقتصادی در آن گرفتار شده را میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش سرشکن کند. اما با وصفی که از تغییر تناسب قوای طبقاتی و سیاسی در جدل و کشمکش با این مناسبات حاکم بر جامعه کردیم، بعید بنظر می رسد رژیم بتواند به این اهدافش برسد.

### موقعیت خارجی رژیم ایران!

رژیم ایران حتی در دوران "اقتدار ایدئولوژیکش" از نظر اکثریت جامعه مشروعیت سیاسی نداشت چه رسد به شرایط فعلیش در داخل کشور که چندین سال است آب از سرش گذشته و دارد کابوس مرگ می بیند. و بلحاظ منطقه ای نیز برغم مانورهای نظامی، دیپلماتیک و سیاسی، نه تنها مخاطره ای جدی برای منافع قطبهای سرمایه داری اعم از آمریکا بشمار نمیاید، بلکه تمام تلاشهایی که بکار بسته تا با ایجاد بنگاههای تروریستی در منطقه آنرا در موقعیتی قرار دهد تا سهم بیشتری در معادلات منطقه ای بطور اخص در برابر کشورهای نظیر ترکیه و دول عربی برایش قائل شوند، محدود و محدودتر گشته و در حال ریزش است. اساساً غرب و آمریکا هم نگرانی اصلیشان نباید از این ناحیه باشد، چون رژیم ایران برغم سرکشی های گاه و بیگاه، هنوز ویژگیهای رژیم مورد نظر کشورهای غربی، جهت خدمت به اهداف استراتژیک آنان اعم از سیاست جنگ افروزی و مهمتر از آن بکار گرفتن این حکومت جهت به بیراهه بردن خیزشهایی که بیم آنرا دارند به انقلاب منجر گردد را دارا بوده، و برای پیشبرد پروژه هایشان در منطقه به آن هنوز بشدت نیازمندند. غرب روی این استراتژی دارد پیش میرود که رژیم ایران را با اعمال هر چه بیشتر فشار ناشی از تحریمها (که صد البته قبل از هر چیزی تاثیر مخرب روی زندگی و معیشت جامعه دارد و دود آن مستقیماً به چشم کارگران و توده های فرو دست فرو خواهد رفت) با قواعد و چهارچوبهای مورد نظرشان مبنی بر تامین منافع و مطامع خود در منطقه بگنجانند خواه داوطلبانه یا با

"عقب نشینی قهرمانانه" خواه با برجام و یا بی برجام. تا همین نشستهای چند روز اخیر نیز برخلاف ادعاهای دروغین همشگی که حاضر به مامشات نیستند، با ظرفیتهای بالایی از "عقب نشینی قهرمانانه" روی میز مذاکره با غرب برگشته اند.

میخواهم بگویم اساسا این رژیم ماهیتا نسبت به روزهای اول بر سر کار آمدنش که آمریکا و غرب جزو حامیان پر و پا قرص آن بودند تغییر چندانی نکرده، کمالینکه استراتژی غرب هم در کل در برابر رژیم تغییر آنچنانی در آن ایجاد نشده، و بارها هیئتهای حاکمه اذعان داشته اند به هیچ وجه قصد تغییر این رژیم را ندارند. پس آنچه تغییر جدی کرده و صورت اصلی مسئله است نزد هر دو، تناسب قوای جدید مبارزات ایجاد شده در داخل جامعه است. تغییری که بیش از پیش بی ثباتی رژیم را تشدید کرده و خود سران رژیم هم منکر آن نیستند از یکسو، و از دیگر سو غرب و شرکای مرتجع منطقه ایشان نیز از این برآمد توده ای به شدت در هراس افتاده اند. نگرانی اصلی غرب تنها از این نیست هنوز آلترناتیو مورد نظر خود را برای به بی راهه کشاندن وقوع انقلاب آتی در ایران، بی ریشه و نامهی می بیند، بلکه نگرانی بزرگترشان اینست دامنه اعتراضات و اعتصابات مداوم کارگران و توده های معترض اگر به مرحله اعتلای انقلابی برسد، بعید نیست بسرعت به دیگر کشورهای منطقه اعم از عراق، ترکیه، سوریه و لبنان... هم که هر کدام آستان تحول هستند سرایت کند و متعاقبا موجب گردد کل پروژه ای که سالهاست در منطقه روی آن سرمایه گذاری نموده اند بکلی از کنترلشان خارج گردد و برباد برود.

در نظر بگیرید بر متن چنین اوضاع عمومی که از سوی رژیم متوحش سرمایه داری بر جامعه حکمفرما شده؛ در حالی که بخش عمده زیر ساختهای اقتصادی کشور را طی چهار دهه حاکمیت ننگین خود تخریب و یا به تعطیلی کشانده؛ این رژیم بلحاظ داخلی در بی ثباتی سیاسی و بن بست لایعلاج گیر افتاده، و از نظر اکثریت جامعه هیچ مشروعیتی ندارد؛ بلحاظ جهانی هم بشدت در انزوای بین المللی بسر می برد، آیا منطقی است کسی پروپاگنده "توافقنامه چین و ایران" را به ذره جدی بگیرد؟!

این "توافقنامه" حتی اگر فرض بر این باشد از امروز تلاشی برای فراهم نمودن ملزومات آن از سوی رژیم ایران انجام گیرد تا به یک قرارداد قابل اتکاء از سوی یکی از قطبهای اقتصادی سرمایه داری جهانی تبدیل شود یکی از پیش شرطهای آن حداقلی از ثبات سیاسی است، چیزی که رژیم ایران بشدت فاقد آنست. از دیگر پیش شرطهای چنین توافقاتی پایبند بودن به چهارچوب قواعد بازار جهانی اعم از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و منطق حرکت سرمایه است، که رژیم ایران حتی از نظر قطبهای جهانی سرمایه داری هنوز ملزومات چنین قابلیت "اصلاحاتی" جهت ادغام شدن در سیستم مورد نظر آنها را تماما نشان نداده. اساسا "توافقنامه چین و ایران" مانور سیاسی مضحکی است با کارت چین. هر چند دولت چین میداند این "تفاهمنامه" با چنین رژیمی امکان عملی شدنش در حد صفر است ولی وارد شدن با این کارزار سیاسی را به عنوان تاکتیک مقطعی از ایران پذیرفته. اما رژیم ایران لاقلا در

محاسباتش چند فرض را متصور شده. فرض نخست بر این توهم استوار است، با آوردن یکی از قطبهای اقتصاد سرمایه داری پشت این کارزار سیاسی و با بزرگنمایی بیش از حد از آن، شاید بتواند بخشی از جامعه را با آن سرگرم و در انتظار قول و وعده های پوچ همیشگی نگه دارد، خصوصا که به مضحکه انتخاباتی زمانی زیادی نمانده! فرض دوم روی این تصور سرمایه گذاری کرده، شاید برای جامعه این پیامد را نیز در بر داشته باشد درست است رژیم ثبات سیاسی ندارد در داخل کشور، اما هنوز با زیستن در شکاف بین قطبهای جهانی قادر به حفظ بقای ننگین خود هست. فرض سوم، شاید به این شیوه بتواند با قوت قلب کاذب دادن به صفوف نیروهای سرکوبگرش که از برآمد توده ای بشدت به وحشت و هراس افتاده اند، از ریزش و تضعیف شدن بیش از پیش آن بکاهد. و بلاخره فرض آخر شاید فشاری باشد که کشورهای غربی منعطف تر عمل کنند و برای انزوای بین المللی آن تخفیفی قائل گردند. اما این کارزار تبلیغی رژیم ایران برای غرب و آمریکا هم مثل ترساندن بچه از هالو میماند. چین باوجود هر کشمکش و رقابتی که با آمریکا داشته باشد باز نقاط اشتراکش با غرب و آمریکا بمراتب بیشتر از رژیم ایران است و بعید بنظر می رسد اگر بخواهد جا پای بیشتری در منطقه برای خود باز کند به چنین رژیمی اتکاء کند جهت تعقیب منافع خود. چین به عنوان دومین قطب اقتصادی جهان سرمایه داری و سایر قطبهای جهانی لاقلا از " بنیانگذاران کلاسیک علوم اقتصاد سیاسی سرمایه داری " نظیر ریکاردو اینرا بخوبی یاد گرفته اند که گفته بود: «اگر کودی را کشف کنم که باعث شود قسمتی از فرآورده های زمین کشاورزی ام 20٪ افزایش پیدا کند؛ مطمئنا سرمایه ام را از کم سودآورترین قسمت زمین ام خارج و در آن قسمت سرمایه گذاری خواهم کرد.» اما مضحک تر از آن هیاهوی پوچ طیفهای ملون پرو غربی بود که از زاویه دفاع از "مأم میهن" خواستند بنفع خود آب را گل آلود کنند. از شازده پهلوی که تازه شیر فهم شده تکیه بر تاج و تخت شاهی دیگر خواب و خیالی بیش نیست و جامعه انتظار چندین دهه شان را سکه یک پول کرده، و جمهوری خواهانی که تازگی جناب پهلوی میخواهد بدان اسباب کشی کند تا سایر اپوزسیون و پوزسیون بورژوازی که امیدشان به سیاستهای دولت ترامپ بود اینرا فرصتی کردند که به دولت بایدن نشان دهند حاضرند کنار دولت ایشان نیز خوشخدمتی کنند!

سخن آخر رو به هم طبقه هایمان!

کارگران!

شما تنها طبقه عظیم بواقع انقلابی هستید که هیچ نفعی در بقای این مناسبات واژگونه ندارید. برغم همه محرومیتها و محدودیتهایی که این مناسبات به شما حقنه کرده، دیگر موقعش رسیده، با ارتقاء هر چه بیشتر تناسب قوای مبارزاتی و در قامت رهبری کل جامعه به چنین بردگی مزدی اسارتباری پایان دهید. نگذارید طبقه ستمگر بیش از این به شما به چشم "نیروی کار ارزان و کارگر خاموش" نگاه کند

و شرایط تولید و کار را بیش از این دیکته نماید و مشتی سرمایه دار انگل در سایه سود حاصل از نیروی کار طبقه ما لم بدهند و بیاسایند و سهم بخش بزرگی از جامعه، زندگی آن مشابه اعصار پیشین باشد. شما طبقه کارگر ایران نیز بر این امر مهم بخوبی واقفید، دوره پیشا انقلابی دوره گسترش و تعمیق بیشتر کشمکش، رویارویی و جدالهای سیاسی و طبقاتی است که زمینه رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به میدان انقلاب را روی زمین سخت و سفت این تقابلات دورانساز- گاهی کند و تدریجی و گاهی چنان با سرعتی خیره کننده - مهیا میکند که تصور آن دشوار است .

دوره ای که در آن مختصات انقلاب، در حال رشد و گسترش هستند. دوره ای که عزم مبارزاتی شما جامعه را شخم خواهد زد، تا هر آنچه طی بیش از چهل سال مهر مناسبات برده و ارانه و از خود بیگانگی انسان را بر پیشانی خود دارد، زیر و رو کند، و مهر دوران اعتلای انقلاب پرولتری را به دور از هر گونه استثمار، تبعیض و نابرابری را بر آن حک کند. دوره ای که تنها پیشاهنگان طبقه با برنامه از پیش آماده برای سازماندهی نوین جامعه به میدان انقلاب می آیند. دوره ای که متقابلاً بورژوازی نیز با اتکاء به قدرت حاکمه رو به زوال و شرکایشان، تلاش میکنند پشت آخرین سنگرهای باقیمانده مقاومت کنند، و این مناسبات و مظاهر استثمارگر عقبمانده را حفظ و پاسداری کنند.

رفتن بسوی دوره اعتلای انقلابی، دوره اتکاء به نهاد و ارگانهای برخاسته از اراده ما کارگران و کمونیستها و توده های فرودست است که اکثریت جامعه میباشیم و میخواهیم کل جامعه را از قید و بند مناسبات کنونی رها سازیم. دوره ای که کمونیستهای راستین عملاً در سازماندهی و هدایت جامعه نقش ایفاء کنند، و پراتیک و استراتژی کمونیستی بر فعل و انفعالات جنبشی آنان مسلط گردد.

شما ضمناً بر اینهم بخوبی واقفید، خصوصاً طی یک دهه اخیر توده های میلیونی محرومان و فرودستان نیز بشدت احساس کرده اند که بیش از این نمی توانند سلطه این رژیم را تحمل کنند. رژیم حاکم نیز به اینمرحله تماماً نزدیک شده که دیگر به هیچ وجه قادر نیست حتی با زور و سرکوب سیستماتیک دولتی بقای ننگینش را حفظ کند. ما کمونیستها و سوسیالیستها و سایر پیشروان جامعه نیز میخواهیم در هدایت، سازماندهی و رهبری نقش پیشاهنگ ایفاء کنیم، بشرطی که بر پراکندگی کنونی بسرعت فائق آئیم. به همین اعتبار دیگر موقعش رسیده، تازه اگر دیر نباشد، ما کارگران، کمونیست و سوسیالیستها و پیشروان جامعه جدا از ظرفهای موجود مبارزاتی تا کنون که بواسطه آن جهت تحقق خواست و مطالبات علیه وضع موجود بکار بسته آئیم، ضامن اجرائی هر گونه پیشروی در دوره آتی را متکی به ایجاد کمیته های کارخانه و محیط زیست کنیم، یقیناً خواهیم توانست در برابر اعمال شرایط تولید و کار اسارتبار پر توانتر از همیشه مبارزه را بسیار کم هزینه تر از پیش در میدان نبرد خود با سرمایه به پیروزی نهایی برسانیم.

تجربه اعتصاب(حدوداً سه ماهه سال 99) و تشکیل مجمع عمومی در همین سال در مجتمع نیشکر هفت تپه اگر در سایر بخشهای کارگری بطور هماهنگ انجام و گسترش و ادامه کاری پیدا میکرد، بطور

حتم امروز امر ایجاد عاجلانه کمیته ها آسانتر انجام میگرفت. اما باز دیر نیست، خود نفس اینکه چنین ضرورتی میان کارگران حس شده، درجه ای از هماهنگی برای خلق فرصتهای بمراتب بیشتر را در بین بخشهای مختلف آنان بوجود خواهد آورد. و با ایجاد این کمیته ها در هر کارخانه یقین حاصل خواهند کرد، امکان تحمیل فرضا خواست حقوق پایه بیش از 12 میلیون تومان برای هر خانوار چهار نفره به دولت چقدر تضمین بیشتری دارد. چنین گامی حتما بدون مانع نیست، اما در جریان خلق فرصتها و ابتکارات بسرعت از پتانسیل و ظرفیت مبارزاتی جهت برداشتن موانع سر راه برخوردار خواهد گشت. بطور یقین پاسخ عملی به نگرانیهایی نیز خواهد داد که کم و بیش در میان جامعه ایجاد شده مبنی بر اینکه آیا خیزشهای 96 و 98 در پی سرکوب شدید و بدنبال شرایط بسیار دشوار کرونا تا حدودی به تعویق افتاده اند، می توانند تداوم یابند و امکان بازگشت در مقیاس توده ای به خیابانها و تبدیل شدن به یک برآمد انقلابی را خواهند داشت؟! و ملزومات برای اعتلای شرایط انقلابی را بطور غیره منتظره ای آماده میکند و در گامهای بعدی زمینه های مادی برای برپائی جنبش مجمع عمومی و شوراها را عملا با خود به همراه خواهد آورد. خصوصا ما طبقه کارگر و احزاب کمونیستی در ایران نیز علاوه بر تجارب و دستاوردهای تاریخی کمون پاریس و فوریه و اکتبر روسیه، آزمونهای درخشنده کمیته و شوراها در کارخانه و محله را در همان سالهای اول قیام لاقفل در استانهای تهران، خوزستان، کردستان و ترکمن صحرا را ولو کوتاه مدت، اما بعنوان دستاوردی ارزنده در تاریخ جنبش شورایی پشت سر داریم. تنها در پرتو چنین چشم اندازی است، ما هم طبقه یها، میتوانیم به کمک حزب کمونیستی و کارگری که در رفتن بسوی قدرت سیاسی هدف غایی بجز سپردن تمام قدرت بدست شوراها ندارد، زنجیر اسارت مزدی را نه تنها از دست و پای خودمان تماما بگسلیم بلکه در قامت رهبری کل جامعه نیز عرض اندام کنیم. و عملا به جامعه نشان دهیم، می توانیم آینده ای را که شایسته انسان امروز است تامین و تضمین کنیم. سیمای سیاسی جهان نیز گواهیست تناسب قوا بنفع انقلاب از پائین در حال تغییر و جهان امروز از همیشه بیشتر به کمونیسم پراتیک از جنس کمون پاریس و اکتبر نیازمندست.

زنده باد 1 می!

زنده باد انقلاب کارگری! زنده باد کمونیسم پراتیک!

16 آپریل



مردم آزادیخواه ایران صندوقهای شکنجه و اعدام را دور خواهند ریخت!

روز 28 خرداد امسال قرار است نمایش انتخاباتی ریاست جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، میان دوره مجلس شورای اسلامی و ششمین دور شوراهای اسلامی شهر و روستا همزمان برگزار گردد. در سیزدهمین دور مضحکه انتخاباتی، رژیم ایران دوباره به تکاپو افتاده تا برای چهار سال دیگر از میان جنایتکارانی که چهار دهه بیشتر است زندگی اکثریت عظیم جامعه را به گرو گرفته، شکنجه و کشتار میکنند و آنانی که چشم بر همه جرم و جنایت این چند دهه پوشیده اند، تعدادی را که دارای ظرفیت بمراتب بالاتر از قبلیها بوده و حاضرند در تداوم زورگویی، استثمار افسارگسیخته، کشتار شریک جرم شوند، به تائید ولایت فقیه و رهبر از صندوقهای شکنجه و اعدام بیرون بکشند، جهت حفظ بقای ننگینشان.

قانونی اساسی این رژیم تصریح کرده از آنجا که تصدی پست ریاست جمهوری برای یکدوره وظایف و اختیارات یکی از قوای سه گانه کشور، قوه مجریه به وی سپرده خواهد شد، باید کاندیدها از صافیهای رهبر ولایت فقیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام بگذرد. کما اینکه در سیزدهمین دور مضحکه انتخابات ریاست جمهوری 1400 نیز از میان لیست بلند کاندیدهای ایندوره که همگی التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه را داشتند، تنها هفت جنایت پیشه تائید صلاحیت شدند و حتی خودی هایی حلقه به گوش رهبر که بیش از چهار دهه است از هیچ جنایتی علیه جامعه کوتاهی نکرده اند را رد صلاحیت نمودند.

حقیقت اینست سران رژیم طی سالهای اخیر صدای پای انقلاب را شنیده اند و کابوس مرگ میبینند. ولایت فقیه بزعم خود تنها راه نجات نظام را در یکدست کردن قدرت و برگرداندن جامعه به نوستالژی "دوران طلایی خمینی!" میداند! یعنی دوران نسل کشی، دوران اعدامهای دهه شصت. دوران کشتار کارگران و کمونیستها، دوران کشتار و سنگسار زنان. و در یک کلام دوران از لب تیغ گذراندن همه مخالفان سیاسی بگونه ای که در تاریخ کم نظیر است! استراتژی تمام قدرت را به دست سپاه و نظامیان سپردن رمز بقای ایندوره خود میدانند، با این تصور خام شاید با اشاعه توحش و بربریت هر چه بیشتر رژیم را در برابر عروج مبارزات مصون بدارند و از بن بستی که در آن دست و پا می زنند نجات دهند. اما اکثریت عظیم جامعه و در راس همه طبقه کارگر و فرو دستان در کشمکش و جدالهای سیاسی و طبقاتی با این نظام بهای بسیار سنگینی متحمل شده اند که نه آن توحش "دوران طلایی خمینی!" و نه دوره بربریت دهه های اخیر را از یاد نبرده اند. اگر رژیم راه نجات خود را در نوستالژی دوران جنایتهای خمینی می جوید. جامعه نیز از واقعیت مبارزه و تغییر تناسب قوا حرکت میکند. کمااینکه نسل کشی آندوره و امروز را دارد با تغییر تناسب قوای مبارزاتی به نفع خود در خیابانها پاسخ میدهد. مردم پایان خط مانورهای جناح بندی رژیم را سالهاست در خیابانها اعلام کرده اند که معماران اصطلاحات امروزی همان قاتلان دیروزی و سرسپردگان دوران "طلایی خمینی" سردسته گله های حزب الهی هستند. از

رفسنجانیها تا سید خندان، موسوی و کروبی ها همگی معماران اصلی رژیم اسلامی بوده اند. معماران اصلاحات همگی معماران کشتار دهه شصت هستند. معماران اصلاحات از معماران قوه مقننه هستند که در وضع قوانین ضد کارگری، ضد زن، ضد کودک و در یک کلام ضد هر درجه ای از ترقیخواهی، آزادیخواهی و برابری طلبی نقش اصلی داشته اند. مردم فراموش نکرده اند معماران اصلاحات از معماران قوه قضائیه نیز هستند که قوانین را بواسطه قضاات مرگ برای اجرا به قوه دیگر یعنی قوه اجرائیه فرستاده که همه جناح ها از معماران آیند!

مردم میدانند همه جناحهای درون حکومتی هنوز هم که هنوز است برغم اختلافات "درون خانوادگی" و افشاگریها و بعضا از سر و کول هم بالا رفتن، حصرخانگی و حذف همدیگر، آنجا که کلیت نظام به خطر افتد، علیه مردم متحد خواهند شد! در همین گرماگرم مضحکه انتخابات، مردم بارها از جناحهای حکومتی از اصولگرا تا معتدل و اصلاح طلب شنیده و دیده اند هر چند هر کدام تاوان کشتار و جنایتهای چندین دهه را به گردن دیگری میاندازد اما چگونه از پدر روحانیشان خمینی جلاد نقل قول می آورند و سوگند یاد میکنند جهت پاسداری از "ارزشهای اسلامی" و اجرای فرامین او و صدور اسلام از هیچ جنایتی فرو گذار نخواهند بود و از روی جامعه رد می شوند! جناحهای درون حکومتی که هر کدام به روش خود برای حفظ بقای ننگین این رژیم در تلاش بوده اند، همگی به جرم جنایت علیه بشریت باید تاوان پس بدهند. نباید به هیچکدام از جناحها به ذره رحم کرد و باید پروژهایشان را به شکست کشاند و آنها را رسوا کرد.

نشان دادن وضعیت وخیم این رژیم که به چه حال و روزی افتاده کار دشواری نیست. اینکه رژیم در بحرانی ترین دوران حیات خود بسر میبرد را میشود در سیمای سران رژیم نیز مشاهده نمود. دوره ای که رژیم حتی ماشین سرکوب و اربابش نیز در برابر جنبش اعتصاب و اعتراض توده ها دیگر کارایی سابق را از دست داده. دوره ای که خیزش 96 با اولین انفجار اجتماعی، جامعه را شخم زد. دوره ای که جامعه بیش از پیش حول پرچم مبارزه علیه فقر، بیکاری، گرانی و تورم قطبی شد و وارد رزم سیاسی و طبقاتی همه جانبه تر نه تنها در کارخانه و کارگاهها گشت بلکه خیابانها را نیز به محل سان رفتن در برابر نیروهای انگل سرمایه داری تبدیل نمود. دوره ای که بعد از آن حصار و باروهایی که به دور کارخانه ها و دانشگاهها کشیده شده بود تا آنها را تبدیل به پادگان کند، چنان درهم کوبیده شد که رژیم را بشدت مرعوب نمود. دوره ای که خشم و نفرت عمومی از رژیم ضدانسانی روز به روز اوج بیشتری گرفت. دوره ای که دیگر خیابانها نیز محل رزم کارگران شد از هفت تپه و فولاد اهواز تا هپکو، آذرآب، راه آهن، رانندگان کامیون، دانشجو، معلم، پرستار، کولبر، سوختبر تا بازنشسته و مالباختگان و سایر اقشار فرو دست. دوره ای که اعتراضات کارگری سنگر به سنگر جلو آمد تا سایر بخشها اعم از پتروشیمی ها، پالایشگاهها، صنایع نفت و گاز، صنعت برق و... نیز به آن پیوستند و جنبش کارگری قوای بیشتری یافت و سایر اقشار ناراضی از وضع موجود را نیز بحرکت در آورد و بیشتر به مصاف آورد. دوره ای که در تدوام مبارزاتش خیزش 98 را شکل داد و ضربات سهمگین تری بر پیکر فرتوت رژیم وارد نمود.

دوره ای که مبارزه توده های جان به لب رسیده با هر کاستی که داشت، داشت، اما حتی قدرتمند تر از خیزش 96 ارگان و نهادهای دولتی را در هم کوبیدند. دوره ای که رژیم جهت حفظ بقایش باردیدگر از آسمان و زمین معرضین را در اوج قضاوت به گلوله بست و خیابانها و نیزارها را غرق در خون معترضین کرد، و هزاران نفر را زخمی و گروگان گرفت تا جامعه مرعوب گردد اما نشد. دوره ای که رژیم هر چند با اعمال فقر، بیکاری، گرانی و تورم و استبداد، جامعه را در چنگال مرگبارش فشرده تا روحیه مبارزه جوئی در آنرا تضعیف کند اما کماکان ما شاهد گسترش و تعمیق هر روز اعتصابات و اعتراضات در سراسر ایران هستیم. دوره ای که ما روزانه بطور میانگین شاهد 5 اعتصاب و سالانه هزاران تجمع اعتراضی در برابر این رژیم مختنق هستیم! دوره ای که مبارزات و اعتصابات کارگری چنان رشد فزاینده داشته که دیگر ایران به عنوان پایتخت اعتصاب جهان شناخته میشود و هفت تپه قلب تپنده آنست! دوره ای که مبارزه طبقه کارگر در حال رشد است و دوره دوباره عروج کمونیسم و آزادیخواهی و برابری در جامعه است. دوره ای که بخشهای مختلف طبقه کارگر در تلاش است تا راههای ممکن برای ایجاد تشکلهای مستقل خود را از دل کارخانه و محیط زندگی آزمون کنند تا نتایج اعجاب آور آنرا بر میزان هماهنگی، انسجام، و همبستگی کل طبقه کارگر در مبارزه عملا ببیند و بیازماید، و مسیر رو به اعتلای انقلابی را هموار و هموارتر کند. دوره ای که هفته تپه با تمام موانع جان سخت پیشرو گامهای اولیه در این آزمون تاریخی را شکوهمندانه و سربلند طی نمود. تجربه برپائی مجمع عمومی و سایر دستاوردهای کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه یکی از آزمونهای شکوهمند این دوره است که تلاش برای تکثیر آن در سایر بخشهای کارگری از نان شب ضروری تر است. کماینکه صدور بیانیه و قطعنامه از سوی تشکلهای مستقل کارگری اعم از کمیته ها، کانون ها، سندیکاها و اتحادیه علل خصوص در اشکال جمعی چند ده امضاء، اساسا بیانگر درجه بالایی از هماهنگی، همسویی در استقبال و گرامیداشت 1 می روز جهانی کارگر و گامی در راستای تحقق چنین چشم اندازی است. این امر بیانگر این بود طبقه کارگر ایران میدانند اگر گامهای جدی بر ندارد فردا شاید بسیار دیر باشد. دوره ای که میرود طبقه کارگر و کمونیستها و پیشروان جامعه گامهای عاجلانه برای خود سازماندهی و تکیه بر شکل های مستقل خود بردارند. چنین دوره ای سرنوشت سازی را پیش روی داریم و به همین خاطر رژیم برای اجرای سناریوی انتخاباتی میداند چه مانع بزرگ، راه سخت و دشواری در پیش رو دارد! رژیم راههای نجاتش یکی یکی کور شده اند و کابوس مرگ رهایشان نمی کند! حتی سران ریز و درشت رژیم دریافته اند جامعه ایران دیگر به دوران قبل از 96 بر نخواهد گشت و دوره تعیین تکلیف با آن فرا رسیده!

حال در چنین اثنایی و چنین دوره ای هستیم و رژیم میخواهد از میان لیست قاتلان ابراهیم رئیسی عضو کمیته مرگ خمینی و محسن رضائی سر دسته مافیایا و کشتارهای زنجیره ای در داخل و خارج کشور که حتی به فرزند خود نیز رحم نکرد، و جلیلی و سایر جنایت پیشه های که برای تصدی پست ریاست جمهوری احراز صلاحیت نموده و همگی یدی طولانی در کشتار نسلها داشتند، بلاخره یکی از

آنها را از "صندوق کشتار" بیرون بکشد. تا جامعه بداند چهار سال بعد کدامین جانی بر اریکه قدرت می نشیند و دولت بعدی با چه کمیت و کیفیتی اینبار آنها را استثمار و کشتار خواهد کرد .  
بخش عظیمی از جامعه بطور اخص در این سالهای اخیر رای و پرچمشان علیه کلیت این نظام را در کف خیابانها علنا سر دادند و پرچم رهایی را بر افراشتند! امروز دور نیست مهر شکست و رسوایی هر چه محکمتر بر پیشانیتان کوبیده شود.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری ایران!  
زنده باد پرچم آزادیخواهی و برابری طلبی!  
زنده و برافراشته باد پرچم کمونیسم!  
27.05.2021

## کارگران صنعت نفت و پتروشیمی در برابر یک آزمون تاریخی بزرگ!

رژیم هنوز تلخی شکست بزرگ مضحکه انتخابات رهایش نکرده بود، هنوز رعب و وحشت و نگرانیها 28 خرداد رهایش نکره بود که نکند این روز، روز فرا رسیدن خیزش طوفنده تر باشد، اینبار اعتصاب کارگران گلویش را فشرده! اعتصاب سراسری کارگران پیمانی و غیر رسمی صنعت نفت و پتروشیمی که از اواخر خرداد ماه 1400 با اعتصاب کارگران پروژه ای شرکت فرآب نیروگاه بیدخون آغاز گشته بود، بدلیل اینکه از قبل زمینه داشت و رعد و برق در آسمان بدون ابر نبود سریرا در 1 تیر ماه به یک اعتصاب فرا گیر تبدیل شد. اینکه بیانیه نخست «شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت» در چنین مقیاسی بسرعت پاسخ میگیرد، از یکسو برخاسته از شرایط عمومی کار و معیشت در جامعه ایست که در آن خفقان سیاسی، فقر، بیکاری، گرانی و تورم زندگی بخش عظیمی از شهروندان را به تباهی کشانده و از دیگر سو برخاسته از موقعیت جدیدی است که کارگران در رویارویی با رژیم یافته اند. یعنی کارگران دقیقا موقعیت ضعیف رژیم را بخوبی تشخیص داده اند و میدانند باید از این موقعیت جدید و فرصت تاریخی نهایت استفاده را ببرند و نباید وقت را که بسیار گرانبهاست از دست دهند تا بتوانند بسرعت تناسب قوا را بنفع خود تغییر دهند. بینیم شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت در دومین بیانیه خود دیروز 5 تیر از پیشروی چند روز گذشته خود در اعتصاب و همبستگی سایر بخشها چه ارزیابی دارند: «ما کارگران پیمانی نفت در پالایشگاهها، پتروشیمی ها و نیروگاهها، همانطور که اعلام کرده بودیم از 29 خرداد وارد اعتصاب شدیم. اکنون چند ده هزار از همکاران ما در اعتصابند و همکاران رسمی مان نیز در نهم تیر ماه دست به تجمع خواهند زد. ضمن اینکه در همین مدت در مناطقی چون فازهای ده تا 14 عسلویه آنها را همراه خود داشته ایم. تا همین جا خوب آمده ایم و به همه همکارانمان درود میگوییم. دوستان خواست محوری ما کارگران نفت چه رسمی و چه غیر رسمی افزایش دستمزدهاست. دیگر ما کارگران فقر، بی تامینی، تبعیض و نابرابری و محرومیت از اولیه ترین حقوق انسانی مان را بر نمی تابیم. همانطور که اعلام کرده ایم با توجه به گرانی سرسام آور اجناس دستمزد هیچ کارگری امروز نباید از دوازده میلیون کمتر باشد. ضمن اینکه حق همکاران ماست که متناسب با سطوح تخصص کاری خود دستمزدهشان افزایش یابد. همکاران رسمی ما نیز اعتراضشان به کاهش هر روزه قوت خریدشان و نحوه افزایشات مزدی سال 1400 است که در واقع تعرضی به زندگی و معیشتشان است.»

اعتصاب اگر گفته میشود «مکتب جنگ است اما خود جنگ نیست» فلسفه وجودیش اینست به کارگران می آموزد چگونه با سازماندهی اعتصاب وارد نبرد موثر با صاحبان سرمایه، دولت و کارفرمایان شوند. کارگران در حین کار و مبارزه به تجربه می آموزند کدام وسیله در مبارزه علیه سرمایه داران، آنها را کم هزینه تر به دستاوردهای بزرگتر می رساند. کارگران صنعت نفت جدا از اینکه تجارب و دستاوردهای مهم انقلاب 57 را دارند که چگونه با اعتصاب عمومی و بستن شیرهای نفت رژیم شاهنشاهی را فلج و زمین گیر کردند، ضمنا تجارب و اندوخته های این چند دهه جنبش کارگری ایران را هم برغم پراکندگی

پشتوانه مبارزاتی خویش دارند. کماینکه صنعت نفت و پتروشیمی هم در دور اول و هم در ایندوره از اعتصاب خویش، تجارب و دستاوردهای ارزنده مبارزاتی کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو و آذراب... را در دل این شرایط داشته و آنرا چراغ راه حرکت خود کرده تا اعتصاب را در مسیر درست مبارزه هدایت و با روشنی بیشتری طی کند و قدرتمندتر از اعتصابهایی پیشین به مصاف بیایند. ضمناً کارگران نفت و پتروشیمی از تجارب اعتصاب های به تک افتاده خود در این بخش و آنبخش و هم در سایر بخشهای کارگری طی دهه های گذشته اتفاق افتاده بود، درس های مهمی گرفته اند. بعبارتی دیگر میدانند هر چند هر اعتصابی میتواند درسهای ارزنده با خود بیاورد و حداقل موجب ارتقای روحیه مبارزاتی کارگران در این یا آنبخش و حتی نقاط دیگر گردد اما اگر اعتصاب در مقیاس سراسری و عمومی سازمان یابد، هم کم هزینه تر است و هم کل جنبش کارگری را در موقعیت مبارزاتی بهتری علیه صاحبان سرمایه و چماقدارانش قرار میدهد و به همین اعتبار گامها طبقه کارگر را به اهدافش نزدیکتر میکند .

اعتصاب خصوصاً زمانیکه قدرتمند ظاهر میگردد و میرود سیاسی شود، به کارگران بیش از پیش نشان میدهد پشت ظاهر مقتدرانه دولتها چه چهره جیون و ناتوانی حضور دارد. حتی بورژواها بارها به این حقیقت معترف بوده پشت هر اعتصاب بزرگ کارگران یک انقلاب خوابیده! اعتصاب چهره کریه و شارلاتانیسم نه تنها دولت را به بارزترین شکل به کارگران نشان میدهد بلکه روی واقعی دوستداران رنگاورنگ دروغین طبقه کارگر را نیز یکجا برملا میکند که همگی در این میدان نبرد طبقاتی سیاسی دشمنان قسم خورده طبقه کارگر و فرودستان و حافظ نظم موجود هستند. اعتصاب به کارگران می آموزد چرا باید متشکل شوند و چگونه متشکل شوند. اعتصاب به کارگران نشان میدهد تنها با اتکاء به نیروی طبقاتی خود می توانند در این نبرد نابرابر، تناسب قوا را بنفع خویش و کل جامعه تغییر دهند و مسیر موفقیت آمیز رهایی کامل از قید استثمار و بردگی را هموار و طی کنند. در یک کلام اعتصاب آن جنبه از مبارزه جنبش کارگری است که به صاحبان سرمایه میگوید شما اگر با چنگ انداختن بر ابراز تولید، ثروت و سامان جامعه در موقعیتی قرار گرفته اید که امکان اینرا بیابید با زور ماشین دولتی و هزاران ارگان عریض و طویل سرکوبگر دیگر از پلیس و گله های امنیتی گرفته تا دادگاه و زندان زندگی اسارتبار را به ما تولید کنندگان تحمیل کنید اکنون ما هم با سازماندهی اعتصاب که یکی از ابزارهای مبارزه ماست، چرخه تولید شما را از حرکت باز میداریم و سودجویی شما را نشانه میگیریم. اگر شما مناسبات تولید و شرایط کار را میخواهید بنفع خود سازمان دهید ما هم همبسته و متحد در برابر زورگویی شما با سازمانیابی نشان خواهیم داد شما مفتخوران انگل که در ناز و نعمت زندگی میکنید اگر حاصل نیروی کار ما را به جیب نزنید، چگونه این زندگی انگلبارتان متوقف خواهد شد.

تا کنون اعتصاب کارگران پیمانی نفت و پتروشیمی در این مسیر جلو رفته. خوشبختانه در مقیاس وسیعی پشتیبانی کارگران را از نقاط مختلف ایران بهمراه داشته و پیش بینی میشود تا فرا رسیدن روز فراخوان 9 تیر نیز بر میزان آن افزوده شود. لازم به ذکر این فراخوان از همان روز نخست مورد استقبال

وسیع کمونیستها و آزادیخواهان چپ ایران در خارج از کشور و احزاب و سازمانهای کمونیستی، مراکز و نهاد کارگری اعم از اتحادیه ها، صف آزادیخواهی در سراسر جهان قرار گرفت. حمایت و تقویت هر چه وسیعتر این اعتصاب وظیفه بزرگی است بر دوش تک تک ما کمونیستها و آزادیخواهان. پیروزمند بیرون آمدن کارگران پیمانی نفت و پتروشیمی از این اعتصاب یقینا راه را برای پیشرویهای بعدی و وارد کردن ضربات بعدی و نهایی بر پیکر این نظام واژگونه مهیا خواهد نمود .

رمز پیروزی کارگران در شکل و اتحادشان است!

زنده باد اعتصاب! زنده باد کمونیسم!

27.06.2021

## افغانستان در اسارت توحش اسلامی و توهم تحفه "دمکراسی بوژوایی"

اگر دوره ای غرب و در راس همه آمریکا و شرکای منطقه ایشان به بهانه رشد کمونیسم در افغانستان و گسترش آن در سایر نقاط خاورمیانه سعی نمودند انواع و اقسام فرقه ها مرتجع اسلامی را پوشش و پر و بال دهند و گماردگان خود را از بالای سر مردم به قدرت برسانند. اگر استراتژی و سیاستهای قلدرمآبانه پسا جنگ سردی غرب با اسم رمز " نظم نوین جهانی!" (بخوانید نظم خونین جهانی) در پی منافع و مطامع سودجویانه با نقشه تغییر جغرافیای سیاسی منطقه نتوانست آنچه‌آنکه برایش برنامه پردازی کرده بودند پیش برود. اینبار در آغاز هزاره سوم نیز، پروژه حملات سازمانیافته شبکه تروریستی القاعده در 11 سپتامبر 2001 به برج ها دو قلوی تجاری در نیویورک (که رهبران اصلی آن از دست پروردهای خودشان بودند) این فرصت را در اختیار دول غربی قرار داد تا ناکامیهای خود در پیشبرد اهدافشان در جنگ خلیج یک را به شیوه دیگر تعقیب کنند. به عبارتی دیگر آرایش سیاسی و جنگی دیگری بخود بگیرند تا از اینطریق پایگاه های نظامی خود را بیش از پیش به عنوان تنها ژاندارم منطقه گسیل دهند و حتی بازار منطقه را در برابر سایر رقبای خود تا حدودی تحت کنترل و تسخیر در آورند و در ضمن بازار فروش تسلیحاتی پر رونق تری ایجاد کنند. یعنی استراتژی حملات اشغالگرانه 2001 به افغانستان و 2003 به عراق، تحت عنوان " ضدیت با دیکتاتورها، مبارزه با تروریسم اسلامی، ممانعت از سلاحهای کشتار جمعی و تحفه دمکراسی!!" در واقع در خدمت همان پروژه قلدرمآبانه آمریکا در جهت به انقیاد کشاندن و به جهنم تبدیل کردن کل منطقه بود. اما این استراتژی هم برغم هزینه های بسیار سنگین که برای آمریکا و متحدینش در پی داشته عملا نشان داد، حاصلی جز شکست و رسوایی نداشت و کشتی جنگی آنان، هم در افغانستان، و هم در عراق، به گل نشست. در عرصه اقتصادی هم این جوامع را به خاک سیاه نشاندهند. رویکردی که جدا از اینکه میلیونها کشته و مصدوم در این کشورها بجا گذاشت بلکه موجب گشته شیرازه زندگی میلیونها نفر نیز از هم بپاشد و آنها را خانه خراب و آواره کند و کل منطقه بنوعی آسایش و امنیت از آن سلب گردد. اینکه طی سالهای اخیر کشورهای غربی دست از پا درازتر، یکی یکی قوای نظامی خود را از سوریه، عراق و اخیرا از افغانستان بیرون میکشند، نتیجه عملی شکست استراتژی و سیاست جنگی کشورهای غربی و شرکای مرتجع منطقه ایشان است. اما دیگر از این واضحتر توحش اسلام سیاسی از یکسو و از دیگر سو رقابتهای قطبهای جهانی بر سر مطامع و مصالحشان نه تنها زندگی نسلها در این دو کشور را تماما به تباهی کشاند بلکه کل منطقه را نیز تا به امروز در آتش جهنمی خود گرفتار نموده!

اینکه دول غربی در سوریه، عراق و اخیرا افغانستان شروع به جمع کردن پایگاههای نظامی خود کرده اند می تواند عوامل متعدد در آن دخیل باشد. اما عمده ترین آن به دو عامل اساسی بر میگردد. یکی قطبهای اقتصادی غرب و در راسشان آمریکا که با "استراتژی نظم نوین جهانی" خواب قدرتمندترین ژاندارم نظامی منطقه را در سر داشت با رقابت بر سر هژمونی طلبی خود و گسترش قلمرو نفوذ خود در برابر قطبهای اقتصادی نظیر روسیه و چین عملا به مقاصد خود نرسیدند. استراتژی جمع کردن



پایگاههای نظامی و بیرون کشیدن نیروها از کشورهای سوریه و عراق و افغانستان بوضوح بیانگر اینست کشورهای غربی برغم هزینه های سنگین چندین دهه و تحمیل مشقتبار ترین زندگی بر مردم این منطقه و کشتارها و آوارگی ده ها میلیونی به اهداف مورد نظرشان در خاورمیانه نه تنها نزدیک نشدند بلکه عملا قطبهای اقتصادی رقیبشان خصوصا روسیه و بعضا چین در منطقه دارند هژمونی رقبای غربی را با چالش مواجه میکنند. ثانیاً طی سالهای اخیر وقتی شاهد عروج کم سابقه مبارزه و اعتراضات توده ای و در راسشان طبقه کارگر در کشورهای منطقه شدند، اینرا دریافتند دیگر نه از طریق شرکای منطقه ای و نه حتی گماردگان خود و دست به دست کردن قدرت نمیشود اقتدار خود در منطقه را حفظ نمایند و به اهداف مورد نظرشان نائل گردند، مجبور شدند استراتژی قبلی را تدریجا کنار بگذارند و تصمیمات دیگری را اتخاذ کنند. خصوصا زمانیکه به عینه مشاهده کردند در سوریه هر آنچه غرب هزینه کرده جهت اینکه خیزش میلیونی مردم سوریه علیه رژیم اسد در سال 2011 را به انحراف بکشاند و از محتوای تهی کنند و با اشغالگری نیروهای ناتو اسد را از قدرت ساقط کنند، نهایتا برنده میدان این رقابت روسیه و شرکایش بودند. یعنی روسیه و شرکایش در واقع به قیمت کشتارهای صدها هزار نفری و میلیونها آواره توانستند اسد را از محمصه به زیر کشیدن از سوی توده های میلیونی جان به لب رسیده نجات دهند. اساسا کشورهای غربی در ارزیابی های خود در مورد حضور نظامی در منطقه متصور نبودند لاقلا با این سرعت و در چنین ابعادی با مبارزات کارگری و هشیاری سیاسی اقشار اجتماعی مواجه گردند که طی سالهای اخیر اوج گرفته. تصور میکردند وقتی منطقه را از هر سو درگیر جنگ خانمانسور نمودند جوامع اتوماتیک محتاط خواهند شد که اگر اعتراض کنند آتش جنگ دامن آنها را نیز خواهد گرفت و بهتر است به وضع موجود تمکین کنند. اما واقعیت سرسخت زندگی توام با کشمکش طبقاتی و سیاسی تا عروج جنبش ها علیه وضع موجود همه این محاسبات، تحلیل و ارزیابیها را دود هوا کرد. برغم وضعیت اسفبار اقتصادی و اختناق یکی یکی کشورهای خاورمیانه مبارزه در آنان ابعاد نوینی بخود گرفت و عصر خیزشها به شیوه ای خیره کننده در آسیا هم شروع شد. رشد کمی و کیفی مبارزات کارگری در منطقه برای قطبهای اقتصادی و در راسشان آمریکا حاوی این پیام مهم شد، شبخ کمونیسم تنها بر فراز آمریکا و اروپا در گذار نیست بلکه زمینه های بالفعل شدن جنبش کمونیستی که دارای پتانسیل بالقوه عظیمی میباشد و پرولتاریا ستون فقرات آنست بیش از پیش مهیا گشته، شبخ کمونیسم بر فراز آسیا نیز در گشت و گذار است. ایران نمونه بارز شروع این تحول عظیم گشته طی سالهای اخیر. قطبهای جهانی چهار دهه بیشتر است با رژیم جنایت پیشه ایران مماشات میکنند و به حفظ بقای آن یاری رسانده اند تا تحول انقلابی را از محتوا تهی کنند اما واقعیت امروز خلاف آنرا نشان میدهد. رشد فزاینده اعتراضات و اعتصابات کارگری خصوصا طی سالهای اخیر در ایران که آنرا به پایتخت اعتصاب کارگران در جهان تبدیل کرده میداند اگر نهایتا به انقلاب بیانجامد، میتواند بزرگترین تهدید علیه منافع کل قطبهای اقتصادی در منطقه گردد. به همین اعتبار روند رو به رشد، رفتن بسوی اعتلای انقلابی که در یک دهه اخیر با خیزشها و عروج اعتصاب و اعتراضات توده ای در ایران وزیدن گرفته و

هم اکنون نزدیک به یک ماه است کارگران نفت و پتروشیمی در چندین مراکز بزرگ صنعتی در اعتصاب بسر می برند و هر روزه بر شمار آنها افزوده میشود رژیم را بشدت در منگنه قرار داده. نزد قطبهای اقتصادی جهان رشد مبارزات کارگری و اعتراضات توده ای در ایران تنها تهدید علیه رژیم ایران نیست، بلکه بیشترین نگرانی قطبهای اقتصادی از این لحاظ است که اگر این روند عمق و گستردگی بیشتری بیابد، بعید نیست به سایر کشورها اعم از عراق، ترکیه، سوریه و لبنان نیز که هر کدام بنوعی آستن تحولات هستند سرایت کند و کل پروژه شان را در منطقه حباب روی آب کند. خیزشهای میلیونی سالهای اخیر و تسخیر چندین ماهه خیابان و میدانی شهرها اعم از بغداد و ترابلس در عراق و لبنان نیز گواهیست براینکه جنبش عظیمی که براه افتاده و میرود طبقه کارگر و پیشروان جامعه در آن دست بالا پیدا کنند جدا از اینکه خواهان برچیدن کل بساط سیستمهای عشیره ای و فرقه های ملی مذهبی است، و هر گونه دخالتگری قطبهای جهانی را خط قرمز قلمداد کرده و خواهان خروج بیدرنگ نیروهای اشغالگر غرب و همه اعوان و انصار منطقه ایشان است بلکه تنها و تنها متکی به نیروی سازماندهی خود از طریق شوراهای در محیط کار و زندگی است .

اکنون با این وصف باید دید این تغییر استراتژی غرب و آمریکا حول جمع کردن بساط پایگاههای نظامی چه پیامدهای برای منطقه علی العموم و کشورهای افغانستان و عراق و سوریه بطور اخص به دنبال خواهد داشت.

قدرتهای غربی طی این چند دهه با وجود حضور پایگاههای نظامی چنان در آتش جنگ میان نیروهای متوحش اسلامی با گماردگان خود علیه مردم دمیده اند که تصورشان بر اینست اگر نیروهای اشغالگر خود را از این کشورها نیز بیرون بکشند سالها این کشورها و حتی کل منطقه در جنگ فرقه های مذهبی و ناسیونالیستی خواهد سوخت، و بعید نیست شهروندان بیدفاع که طی این چند دهه قربانی استراتژی و سیاست جنگی غرب و متوحشان اسلامی بوده اند، آرزوی حضور نظامی کشورهای غربی را در سر بپروراندند. کما اینکه طی همین چند هفته گذشته نیروهای طالبان با حمایت قطبهای جهانی و شرکای مرتجع منطقه یشان و تجهیز نمودن آنها به انواع تسلیحات مدرن در حال پیشروی بسوی شهر و روستاها هستند و هر جا بار و بندیل را بیاندازند قوانین عصر حجری را در دستور کار قرار میدهند. از زنان به عنوان برده های جنسی استفاده میکنند و هر گونه سرپیچی از دستورات این زامبیه با شکنجه و قطع گردن پاسخ میگیرد. به هیچ جنبنده ای رحم نمیکنند. یعنی پس از حضور چندین ساله پایگاههای نظامی و اکنون با بیرون کشیدن آن جامعه را به حال خود رها نموده تا از سوی نیروهای متوحش اسلامی سلاخی گردند. اما در بخشی از مناطق افغانستان دیدیم خصوصا زنان به این توحش و زندگی اسارتبار تن ندادند و هر کسی توان بدست گرفتن اسلحه را داشت اعم از زنان و مردان دوش به دوش همدیگر، داوطلبانه برای حفظ جان و مال خود و بچه هایشان وارد میدان شدند و در برابر ارتجاع و توحش اسلامیها جنگیدند. یعنی همین مردم زجر کشیده که چندین دهه است ترور و کشتارهای فله ای میگردد به نقطه ای رسیده اند که ضامن اجرائی اینکه بیش از پیش زندگی و حیاتشان

از سوی ارتجاع تهدید و تاریک نشود، تنها و تنها در گرو پشت بستن به آلترناتیویست که بالقوه قدرتمند است و باید خصوصا پیشروان جامعه و در راسشان کارگران و کمونیستها و صف میلیونی زنان آستینها را بالا زنند و آنرا بالفعل نمایند. این دوره ، دوره ایست که می طلبد بیدرنگ پیشروان جامعه به صحنه آمده و امید به رهایی را هر چه قدرتمندانه تر نشان بدهند و چنان روحیه ای در کالبد جامعه بدمند که منبعد دورنمای خود را تیره و تار نبینند و برای رهایی راه نشان دهند و برزمند .

طی این دوران سخت و مشقتبار چندین دهه عملا به جامعه نشان داده شد، توهم به تحفه دمکراسی بورژوازی سرابی بیش نیست و بایستی تماما و برای همیشه این امید واهی را به کنار بگذارند. دیگر این از بدیهیات است کاپیتالیسم تاریخا هر جا لنگر انداخته، تنها و تنها در جهت رسیدن به اهداف سودجویانه و حفظ بقای خودش بوده. کمااینکه استثمار و به بردگی کشاندن تا کشتار و ویرانه‌های که بیار آورده جزء لاینفک این نظام بوده و هست. یعنی مردم افغانستان، عراق و سوریه درگیر جنگ فرقه های اسلامی، در این جدال و کشمکش که زندگی و هستیشان را تا به امروز به تباهی کشانده دیر یا زود ناگزیر خواهند بود راه سوم را برگزینند. راهی که آنرا به سیاه لشکر دستجات قومی و مذهبی تبدیل نکند! دیگر اتلاف وقت جایز نیست و نباید فرصتها را از دست دهند. دیگر وقت آن فرا رسیده با اتکای کامل به نیروی سازمانیافته خود جهت برچیدن فرقه های مخوف مذهبی و ناسیونالیستی اقدام کنند. قدم برداشتن در این مسیر پر سنگلاخ حتما در آغاز بسیار سخت و هزینه بردار هم خواهد بود. اما وقتی نیروی میلیونی سازمانیافته فرودستان و در راسشان کارگران و پیشروان و آزادیخواهان جامعه به میدان بیاید، ابتکار عمل بخرج بدهد، یکی یکی موانع سر راه را برخواهد داشت و عملا این چشم انداز را بروی آنان خواهد گشود که بر ویرانیهای ایجاد شده، سازماندهی دوباره زندگی امکان پذیرست. این تنها راه و آخرین راه رهایی از این جهنم است که بایستی برغم همه دشواری و موانع جان سخت سر راه پرچم آنرا برافرازند. تنها امید به رهایی از این وضعیت دهشتبار را باید در این مسیر متحقق نمود.

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

زنده باد کمونیسم

17.07.2021

رژیم ایران به روی مردم بپاخاسته خوزستان علیه مشکل بی آبی آتش گشود!

از شامگاه آخر هفته 24 تیر ماه مردم خشمگین و خصوصا جوانان شهرهای خوزستان اعم از اهواز، ماهشهر، خرمشهر، آبادان، سوسنگرد، قلعه چنعان، کوت عبدالله، شادگان و حمیدیه و چندین شهر دیگر، در اعتراض به قطع آب و برق به خیابانها آمدند و اعتراض کردند. اما رژیم بجای پاسخ به نیازهای حیاتی مردم بپاخاسته، گله های اراذل و اوباش امنیتی را جهت سرکوب فرستاد و به صفوف معترضین در این شهرها در اوج توحش آتش گشودند تا آنها را مرعوب کنند و به خانه هایشان برگردند. اما مردم جان به لب رسیده که دیگر چیزی برای از دست دادن نداشتند این تهدیدات نتوانست جلودارشان باشد و با مشت‌های گره کرده در هوا، با جسارتی ستودنی وارد رویارویی با نیروهای امنیتی تا دندان مسلح گشتند. موج خروشان اعتراضات که لحظه به لحظه مردم بیشتری به صفوف آن ملحق میشد، صحنه های بسیار شکوهمندی از قدرت تسخیر آنان را به نمایش در آورد که قشون نیروهای سرکوبگر در برابر آن تاب مقاومت نیاوردند و پا به فرار می‌گذاشتند .

گزارشها تا کنون حاکی از اینست چهار نفر به اسامی: "قاسم حمید بازم الناصری" در کوی کانتکس اهواز، "علی مزرعه" در منطقه‌ی کوی زویه، "مصطفی نعیم‌اوی"، اهل شادگان و "حسین آل ناصر" از اهالی سوسنگرد با شلیک مستقیم نیروی امنیتی رژیم جانشان را از دست داده اند، و ده ها نفر نیز زخمی شده اند و آمار دستگیر شدگان نیز بالغ بر صد نفر تخمین زده شده .

بی آبی و نبود برق در کنار سایر مصائب و مشقات زندگی سالانه که مسبب اصلی آن کسی جز رژیم ایران نیست، بطور واقع برای مردم دیگر حق حیاتی باقی نگذاشته. در گرمای طاقت فرسا و سوزان خوزستان باغها، علفزارها، کشتزارها و تالابها از بی آبی یکی یکی خشک و نابود شده اند. روستائیان و شهرهای استان خوزستان که سالهاست با مشکل بی آبی مواجه هستند و آنرا هشدار جدی علیه زندگی خود دیده اند، بارها این تهدیدات را به گوش لاشخوران رده بالای رژیم رسانده اند و علیه این بحران بی آبی اعتراض کرده اند که عامدانه حکومت با سد سازیها و حفر چاهای عمیق غیر استاندارد و عدم رسیدگی به لایروبی سدهای بزرگ در این استان خطر خشکسالی را سد برابر افزایش داده اند از یکسو. از دیگر سو نبود زیر ساختهای استاندارد شهری و دزدیدن هزینه های هنگفت آن که میتواند با تاسیس پروژه های اصولی ذخیره آب، نیازمندیهای آب شهروندان این استان را بسادگی تامین کرد تا تهدیدات علیه حیات شهروندان به این شیوه دو صد چندان نگردد. اما رژیم ایران که اساسا خود را در برابر جان و زندگی مردم به ذره مسئول نمی بیند نه تنها به این هشدارها و اعتراضات اعتنا نکرده بلکه به روال همیشگی در قبال همه وظایف شانه بالا انداخته و پاسخ آنرا با تعرض افسار گسیخته، کشتار، شکنجه و گلوله داده است. همین امر موجب گشته زندگی در شهرها نیز با قطع بی رویه آب و برق به شیوه ای اسفبار بشدت مختل گردد.

خیزش چند روزه مردم در استان خوزستان علیه مشکل بی آب و قطع برق در اثنایی روی میدهد که اوضاع در سایر استانها و مناطق ایران هم اگر بدتر نباشد دست کمی از آن ندارد. در این مملکت چهار

دهه بیشتر است آزادی، رفاه، آسایش و امنیت از اکثریت شهروندان آن سلب گردیده. در سایه این رژیم منحوس سرمایه داری روز به روز زندگی آنان به تباهی بیشتری کشیده میشود. دیگر حتی از حیاتی ترین نیازمندیها که آب، نان و برق باشد نیز خبری نیست. طی چند ماه گذشته میزان مرگ و میر بیماران مبتلا به کرونا و سایر بیماریها که ادامه حیاتشان در بخشهای مراقبت ویژه بیمارستانها تامین میگردد، یا با دستگاههای اکسیژن قادر به حیات هستند، بدیهی است به چه شیوه دهشتباری به دلیل قطعی برق دو چندان افزایش یافته. جهنمی که رژیم متوحش اسلامی برای اکثریت عظیم جامعه بوجود آورده دیگر غیرقابل تحمل گشته .

مردم بپاخاسته خوزستان برای اینکه اعتراضاتشان هر چه کم هزینه تر به دستاوردهای غیر قابل برگشت بیانجامد جا دارد اعتراض خود را با مبارزات و اعتصاب دهها هزار نفری کارگران نفت و گاز و پتروشیمی که یکماه است در جریانست و با کارگران هفت تپه که خواهان تغییر وضع موجود و ایجاد بهبودی در زندگی خود و کل هموعان خود در جامعه نیز می باشند، گره بزنند و همسو کنند. رمز پیروزی در این مبارزات در گرو تشکل و اتحاد هر چه سراسری تر است.

ضمن اینکه باید از مبارزات مردم بپاخاسته خوزستان و کارگران اعتصابی نفت و هفت تپه حمایت و پشتیبانی کرد بایستی از هر راهی که برایمان ممکن است با تقویت و گسترش آن جهت به زانو درآوردن این رژیم وارد عمل شویم. در پایان جا دارد، ضمن محکوم کردن عمل سرکوبگرانه رژیم به خانواده داغدیده همه جانباختگان تسلیت گفت و در اندوهشان سهیم و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط همه دستگیر شدگان بود.

ننگ بر این رژیم ضد بشری!

زنده باد مبارزه مردم بپاخاسته خوزستان!

زنده باد رزم کارگران اعتصابی!

19.07.2021

اعتصاب کارگران نفت، مجتمع نیشکر هفت تپه و خیزش مردم خوزستان و هدف غائی!

امروز بیش از ده روز است مردم بپاخاسته در اکثر شهرهای خوزستان در جنگی تمام عیار با رژیم متوحش سرمایه داری تا دندان مسلح و دشمنان آزادی و رهایی بسر می برند. ما شاهد بودیم همان روزهای نخست خیزش مردم خوزستان با حمایت وسیع خصوصا کارگران اعتصابی نفت در بیش از صد مراکز پروژه ای، کارگران اعتصابی مجتمع نیشکر هفت تپه، کمیته ها، سندیکاها، اتحادیه و انجمنهای مستقل از دولت و اقشار پیشرو و آزادیخواه در سراسر ایران و موج گسترده ای از مراکز و نهادهای کارگری در جای جای دنیا مواجه شد.

رژیم همان روزهای نخست وقتی موج وسیع اعتراضات وحشتزده ش کرد، سرعیا از سایر مناطق نیروهای مزدور سرکوبگر را فراخواند تا بزعم خود مردم بپاخاسته در این استان را در محاصره قرار دهد، و خیزش را به خون بکشد، و مانع گسترش آن گردد. رژیم جدا از خوزستان در بعضی دیگر از استانهای کشور نیز که بیم آنرا داشت به خیزش مردم بپیوندند، حکومت نظامی را اعلام کرد. آتش به اختیاران مزدور، مردم معترض را که جهت تامین مایحتاج زندگی به خیابانها سرازیر شده بودند، بسیار متوحشانه از آسمان و زمین به گلوله بستند. تا کنون طی این نبرد نابرابر مردم با حافظان سرمایه ده ها کشته و بالغ بر هزار نفر زخمی و گروگان گرفته شده اند، اما اینبار هم رژیم نتوانسته برغم فجایعی که ببار آورده، اراده مبارزاتی آنها را در هم بشکند و جامعه را مرعوب کند.

و دقیقا همانگونه که انتظار می رفت طی روزهای اخیر استانهایی از کشور اعم از اصفهان، کرمانشاه، لرستان، بوشهر و دیروز تبریز و چند شهر در کردستان نیز به صف این اعتراض پیوسته اند. خوزستان طی این روزها نبرد بسیار سخت و بشدت نابرابر را پشت سر نهاده! رژیم برای اینکه این خیزش طوفانده به سایر مناطق کشور سرایت نکند و ضمنا بتواند در خفا و دور از چشم جوامع جهانی کشتار کند، تلاش کرده جدا از قطع اینترنت، بخش زیادی از راههای ارتباطی این استان را با سایر استانها و مناطق کشور قطع نماید و مانع اطلاع رسانی آنان گردد. اما برغم همه موانع ایجاد شده، هم مردم خوزستان تجارب و دستاوردهای خیزش دی ماه 96 و آبانماه 98 را دارند که چگونه در دل در چنین اوضاع و اثنایی دیوار سانسور رژیم را نیز در هم بشکنند و دور بزنند، و هم مردم در سایر بخشهای ایران نیز راههای تقابل با این اوضاع را بخوبی می شناسند که چگونه این موانع را از سر راه بردارند و به صف اعتراضات مردم بپاخاسته خوزستان بپیوندند.

رژیم متوحش ایران چهار دهه بیشتر است فقر، بیکاری، گرانی و تورم را به جامعه حقه کرده. چهار دهه بیشتر است اکثریت عظیم جامعه کارگران را به شیوه ای افسار گسیخته استثمار میکند و شیره جانشان را می مکد و حاصل نیروی کارشان را می قاپد. چهار دهه بیشتر است معترضین به وضع موجود را بواسطه ماشین دولتی سرکوب و شکنجه میکند، گروگان میگیرد و میکشد. اما دیگر این یکی از ستونهای اصلی بقای این رژیم نیز با خیزشهای متوالی چند ساله اخیر و اعتصابات مداوم، ترکهای عظیم برداشته و در مرحله فروپاشی کامل است. حتی سران رژیم نیز بارها بدان معترف شده اند، ماشین

سرکوب هم دیگر پاسخگو نمانده و کشتی نظامشان در حال غرق شدن است. این خیزش اگر طی روزهای آینده فراگیرتر شود، خصوصا در اثنایی که در 15 استان کشور کارگران نفت در اعتصابند و هفت تپه هم پایتخت اعتصاب جهان کماکان با اعتصاب در کارخانه علیه سودجویان سرمایه می جنگد و از هر سو گلوی رژیم را دارند میفشارند، دوره تلاشی رژیم فرا رسیده. هر چند رژیم و پیمانکاران علیه اعتصاب کارگران نفت، تمام زور خود را زده اند تا با انواع ترفندها صف متحد آنها را در هم بشکنند، اما با هوشیاری کارگران و هدایت تیزبینانه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت تا کنون نقشه هایشان یکی پس از دیگری خنثی گردیده.

اینکه خیزش توده ای علیه وضع موجود و اعتصابات همزمان در حال عروج است، بدون شک فصل نوینی از مبارزه بوده که فرصتهای جدیدی برای رویاروی علیه وضع موجود خلق خواهد کرد! اینک این خیزش سراسری گردد و بیش از این به رژیم مجال ندهد جامعه را به تباهی بکشاند، و اعتصاب نیز هرچه قدرتمندتر گردد و مبارزاتشان را بهم گره بزنند تا توان سرکوب رژیم را متحدانه در هم بکوبند، یقینا گامها آنها را به دستاوردها و پیروزی کم هزینه تر نزدیکتر خواهد نمود. به هر میزان در امر سازمانیابی این خیزش و اعتصابات عناصر انقلابی و پیشرو جامعه خصوصا کمونیستها و پیشروان کارگری نقش فعالانه تر داشته باشند، به همان میزان چشم انداز رهایی کامل از قید استثمار و بردگی ضمانت بیشتری پیدا خواهد کرد. ما در دوره رو به اعتلای انقلابی بسر میبریم، پس می طلبد خصوصا کمونیستها و بخش پیشرو طبقه پرولتاریای ایران، تمام توان خود را بکار ببندد که علاوه بر متشکل و منسجم نمودن صفوف خود، وسیعا توده ها مردم را نیز حول پرچم سوسیالیستی خویش گردآورند. تغییر تناسب قوا بنفع خود، قدر مسلم برنامه و پلاتفرم سیاسی مدون روشن میخواهد، اما بدون قدرت سازماندهی، انسجام و حضور فعالانه و ابتکار عمل، در تند پیچهای تاریخی پیروزمند بیرون آمدن بسیار دشوار است.

اینکه پس از چندین دهه مبارزه، جدال و کشمکش طبقاتی و سیاسی تغییر بنفع طبقات تحت استثمار و فرو دست رقم خواهد خورد یا نه، دقیقا به این بستگی دارد، جنبش و افق آنها در این مصاف دست بالا پیدا کند. چرا که یک تحول بنیادی در جامعه تنها با اتکاء به نیروی انقلاب میسر است. و مبرهن است انقلاب با نیروی انقلابیون مصمم پرولتاریا و کمونیستها به پیش رانده خواهد شد!

زنده باد رزم کارگران

زنده و پرتوان باد خیزش پرخروش مردم بپاخاسته

25.07.2021

فولاد، هفت تپه و هپکو اینگونه آبدیده شدند!

اعتصابات و اعتراضات خصوصا این چند هفته اخیر نیشکر هفت تپه و صنایع فولاد اهواز که در تداوم و تعمیق مبارزات گذشته و بطور اخص خیزش دی ماه است نفسها را در سینه ها حبس نموده. برای اردوی سرمایه واپسین دم حیاتشان نزدیک است. برای اردوی کار هر چند مبارزه ای بشدت نابرابر اما از همه افت و خیزش هایش تجربه، نیرو و توان میگیرد و با امید به ایجاد تغییر به پیش میتازد. کارگران هر روزه در این رزمگاه راهکارهای جدید مبارزه را خلق و کشف میکنند و راه را برای گامهای بعدی هموار و هموارتر میکنند. می زنند و می گیرندشان اما عقب نمی نشینند. مدتی است شهرها طی اعتراضات و اعتصابات پیاپی کارگران و توده های معترض به وضع موجود عین میدان جنگ است اما هنوز فاصله دارد تا جنگ اصلی و سرنوشت ساز! کارگران هفت تپه و فولاد اهواز وقتی اعتراض و مبارزه را از کارخانه به میداین شهرها منتقل کردند و با استقبال بخش چشمگیری از مردم ناراضی از رژیم نیز مواجهه شد، چندین روز بطور مصمم بر خواسته های بی کم و کاست خویش پای فشردند، دو شهر شوش و اهواز را بنوعی تسخیر کردند و رژیم در آماده باش کامل دور اعتراضات دیوار نظامی کشید، دیگر اعتراض و اعتصاب وارد فاز نوینی شده بود.

یعنی اگر قبلا دولت کارگران معترض را در محوطه کارخانه محاصر کرده بود، اینبار که مبارزات کارگران به مراکز شهرها کشیده شد دیگر میدان نبرد پیامدهای دیگری هم دارد با مشارکت توده های مردم معترض. هر چند رژیم کل شهر را سراسیمه به حالت حکومت نظامی درآورد. اما در این شیوه رودررویی نیز مشاهده گردید کارگران با ابتکار و مجرب کم نبودند که بخوبی صفوف حرکت کارگران و معترضان را بهم متصل نمودند، و مارشی عظیم از اعتراض را بسوی میداین شهرها هدایت نمودند. اسماعیل بخشی تنها یکی از هزاران اسماعیل بخشی ها بود که در میان کارگران با جسارت ستودنی درخشید. رژیم چند روز اول انواع راهها و شگردها را بکار گرفت جهت اینکه کارگران را لااقل به محوطه کارخانه بازگرداند تا شاید با قول و قرارهای همیشگی بتواند وقت بیشتری بخرد تا در سر پیچ بعدی ضمن اغفال نمودن کارگران کم در دستر سرکوبشان کند، اما همه تلاشهایش ناکام ماند و دست از پا درازتر برگشت. اینبار حتی مزدوران و خیرچینهایی که به میان کارگران فرستادند تا با تجسس شاید بتوانند جدا از سخنگویان کارگران دیگر نمایندگان مجرب در امر هدایت و رهبری کارگران را شناسایی کنند ولی باز باد درو کردند .

رژیم سرکوبگر ایران وقتی مطمئن شد که به هیچ شیوه ای کارگران تن به وعده های نه کارفرمایان و نه نمایندگان دولتی میدهند و حاضر به مماشات و چانه زنی های بی ثمر رایج هم نیستند و با توسل به گروه تجسس و مزدوران حامل عکس و بنر خامنه ای و شعارهای مضحک خانه کارگری و شورای اسلامی کار و وزرات اطلاعات هم نمیتوانند اعتراضات را منحرف کنند. یعنی در واقع کسی تره برایشان خرد نکرد. اینبار به روال همیشگی به منظور مرعوب نمودن کارگران و مردم معترض فشار از پائین را



با حمله ور شدن به صفوف معترضین شروع کردند. در این هجوم وحشیانه اسماعیل بخشی نماینده و سخنگوی کارگران را همراه با چند تن از کارگران همکارش و سپیده قلیان خبرنگار و فعال اجتماعی را ضمن ضرب و شتم دستگیر و به مکانی نامعلوم منتقل نمودند. این اتفاق دقیقا روز بعد از ایراد سخنان اسماعیل بخشی اتفاق افتاد که در میان تجمع کارگران در مرکز شهر شوش فریاد بر آورد و گفت: «تا حقمون رو نگیریم از اینجا نمیریم، میجنگیم، میجنگیم» و «ما حقمان را مطالبه کردیم، چرا علیه ما قشون کشیده اید؟ چرا لوله اسلحه هایتان را روبروی ما گرفته اید؟!»

رژیم فکر کرده بود با این یورش وحشیانه و بگیر و ببند اسماعیل و دیگر همکارانش توانسته معترضین و صفوف کارگران را متفرق کند و آنانرا به خانه هایشان بازگرداند! اما کور خوانده بودند. روزهای بعد از دستگیری بخشی و همکارانش خیابانهای شوش شلوغتر شد و کماکان کارگران وحدت صفوف خود را تا به امروز حفظ نموده اند و به ذره عقب ننشسته اند. صدها ویدئو در فضای مجازی از وقایع مصلا شوش و میادین شهر شوش پرده برداشت چگونه مردم، شگرد منسوخ گماردگان رژیم اعم از خطیبهای نماز جمعه را ریشخند گرفتند و هو کردند! یعنی تمام محاسبات رژیم غلط از آب درآمد. چرا که علاوه بر هزاران کارگری که بر اثر فقر، فلاکت و پایمال شدن کلیه حق و حقوق انسانی اشان بپاخاسته بودند و تا دیروز با وعده های واهی دولت و کارفرما سر دوانده شده بودند، امروز دیگر شیوه ای دیگر از رزم خویش را در خیابانها می آزمایند و بخشی چشمگیر از توده های معترض شهر شوش و اهواز را نیز با خود همراه نموده و حمایت و هبستگی در سطح سراسری نیز تا حدودی بخود جلب نموده جدا از حمایتهای آزادیخواهان در سراسر جهان .

اگر دولت و کارفرمایان تا دیروز توانسته بودند میان کارگران با خصلت همیشگی هزارچهره خود، این بخش و آنبخش معدود کارگران را علیه همدیگر بشورانند. اگر تا دیروز نیروی سرکوبگر دولتی وقتی کارخانه ها را به نفع دولت و کارفرمایان به محاصره درآورده بودند، و بارها مزورانه رو به کارگران اذعان می نمودند، ما همینقدر دوست شما هستیم که دوست کارفرمایان نیز هستیم! امروز دیگر همه بخشهای کارگران و اقشار مردم به جان آمده و حامیان کارگران، شاهد این صحنه بودند، رژیم از سر جبونی در روز روشن در خیابانها علیه آنان با چه شناعتی قشون کشید و سخنگو و نماینده کارگران را به بیرحمانه ترین شکل ضرب و شتم و دستگیر کردند .

اگر تا دیروز آنبخش اندک حتی از کارگران و یا مردمی که در اعتراضات شرکت داشتند تا حدودی دچار چنین توهمی بودند که این رژیم روزی خواهی نه خواهی نیازمندیهایشان را بدور از وحشت آفرینی و سرکوب برآورده خواهد کرد! یا آنبخش از نسلی که سنشان اقتضا نمیکند رویدادهای تراژیک بگیر و ببند شوراهای کارگری از تهران گرفته تا سنندج و خون پاشیدن به آنرا در سالهای آغازین قیام سال 57 بخاطر آورند، اما باید کشتارهای فاجعه بار بعد از آن تا به گلوله بستن دانشجویان در دهه هفتاد و کارگران مس خاتون آباد در دهه هشتاد از سوی نیروهای گارد ویژه و لباس شخصی رژیم را بخوبی بیاد داشته باشند! تازه بدیهی تر از این که امروز دیدند این اعتراض و ابراز وجود کارگران بدون سلاح و با

دست خالی، چگونه از سوی رژیم با بگیر و ببند مواجه شد؟! حتما دیگر متوجه شده اند در این میدان نبرد توهم جایز نیست. علنا دیگر بایستی متوجه شده باشند تنها تغییر تناسب قوا به نفع کارگران و اقشار مبارز انقلابی و آزادیخواهان علیه وضع موجود می تواند وضعیت را از پایه دگرگون کند. به همین خاطر ایندوره چند روزه دستاورد و تجاربه‌های بعینه و با ارزش زیادی را به بار آورده که میشود در مورد جزئیات وقایع آنها صدها مطلب نوشت. یا دستاورد ارزنده دیگر این مبارزات اعتراضی حضور کیفی فعالانه زنان و سخنرانیهای جسارت آمیز آنان بود که تریبونها را علیه وضع موجود بدست گرفتند. این حضور باردیگر نمایانگر فرو ریختن دیوارهای ستم بر زنان بود که چهل سال آزار دشمنان طبقاتیشان میخواستند به اشکال مختلف میان زنان و مردان که هر دو نیروی کارند و پیکر واحد طبقه کارگرند دیوار چین بکشند! یعنی این تصویر که دولت و بورژواها می خواستند از جایگاه زنان بدهند هر چند سالها بود به یمن مبارزات جنبش رهایی زن در عرصه های گوناگون ترکه‌های عظیم برداشته بود، اما اینبار این دیوار نه تنها در شوش و اهواز بلکه در هر دو دوره اعتصاب سراسری معلمان با سخنرانیهای زنان و حضور پررنگشان و چندین دوره اعتصاب سراسری رانندگان کامیون نیز فرو ریخت و جلوه ای دیگر و تصویری نوین از نصف دیگر جامعه را جلو سران رژیم ضد زن ترسیم نمود .

یعنی صفوف متحد کارگران فارغ از جنیست، ملیت، و نیرو که توانسته بود روحیه و شور رزمندگی را در صفوف توده ها مردم که دوشادوش کارگران حرکت میکردند طی این چند هفته چندین مارش عظیم خیابانی را در شهرهای شوش و اهواز بیافریند و رژیم بیش از پیش هراسناک گردد.

مبارزات توده ای با عزمی راسخ گام به گام جلو آمده و میاید و آبدیده میشود. بخشهای از جامعه و حتی بخشا جنبشهای معین از همان روز اولش آیه یاس خوانده و میخوانند که این مبارزات عاقبتی ندارد و به پیروزی نخواهد رسید! تازه منطقی که پشت اینگونه ناامیدی هاست یکدست نیست. بخشی منافعشان را در خطر می بینند و پس عجیب نیست که معترضان را از مبارزه بخواهند دلسرد کنند. بخشی هم فقر و بیکاری چهل ساله آنقدر آنانرا زجر داده که محتاط شده اند که در این میدان جنگ نابرابر ارزیابیشان این بوده امکان پیروزی کم است! اما در هر حال اگر فرضا رژیم در همین مرحله اعتصابات و اعتراضات حتی قادر به سرکوب مبارزات هفت تپه، فولاد، هپکو و حامیانشان در شهرهای شوش، اهواز و اراک گردد که امکانش فوق العاده ضعیف است، ولی نمیتواند دستاوردهای به عینه آنان را بازستاند. اصلا چنین نیست. تا همینجا اگر حتی مطالبه های کارگران متحقق نشود که بعید نیست رژیم تن به تحقق همه خواسته های آنها بدهد اما خود همین سطح از پیشروی دستاوردیست جهت تدارک مجدد دیدن . طبقه کارگر ایران و اقشار محروم و ستمدیده جامعه در این مبارزات گام به گام سنگرهای دیگری را فتح میکنند. در این فصل نوین مبارزاتی ضمن اینکه باید مخاطرات سر راه مبارزه را بخوبی شناخت و بموقع برای خنثی کردن آن اقدام عاجلانه نمود، نباید پیشرویهای با هر میزانی از دستاورد را کم ارزش جلوه داد. حتی پیروزیهای نه چندان بزرگ به ما یاد میدهد برای مرحله بعدی باید قدرتمندتر ظاهر شویم تا بتوانیم به پیروزیهای بزرگتر نائل آئیم و تکلیفمان را تماما با این رژیم یکسره کنیم .

قدرتمندتر بودن را در همین میدان رویارویی و مبارزه می توان بخوبی شناخت کماینکه ضعف و کمبودها را نیز در همین مصاف بخوبی میتوان دید و شناخت. در همین میدان بخوبی می توانیم بسنجیم شکل و سازمانیابی بدر این نبرد و رویارویی میخورد. بمرور بخوبی در این میدان نبرد نابرابر یاد میگیریم دشمنان قسم خورده و دوستان دروغینمان کیاندا! کماینکه آن توده های میلیونی نیز که هنوز حاضر به مشارکت در صحنه های نبرد کارگران و معترضین نیستند بدلالی که فوقا ذکر شد، وقتیکه می بینند که چگونه جیره خواران و مزدوران سرمایه حتی به کسانی که مجبورند از قتلگاه متواری شوند، چقدر بزدلانه از پشت بهشان شلیک میکنند، پس از همین صحنه های تراژیک یاد خواهند گرفت بعید نیست روزی سراغ آنان نیز بیایند. پس اوضاع پیشارو در گامهای بعدی بلاخره به این توده ها نیز یاد خواهد داد نمی توانند در این جنگ دو اردو بنفع طرفی تا آخر تماشگر باشند!

یعنی در دیگر استانهای ایران نیز توده های مردم شاهد این صحنه های خروشان چندین هفته در شوش و اهواز بوده اند که چگونه رژیم در اوج استیصال قشون نظامی کشیده. دیده اند همان ماموران و مزدوران سود پرست که در نهادهای شهری بارها و بارها برای مانع شدن از اعتراض و اعتصاب "چهره معصومانه" گشوده بودند، چگونه نقابهایشان افتاد و شمشیر را از رو برای معترضان بسته اند. شرکت کنندگان در اعتراض نظارگر بودند این ماموران معذور چگونه در هجومشان به صفوف کارگران حتی از پشت سر شلیک میکردند. مرکز شهر شوش به همین دلایل است هنوز بعد از دوهفته که از دستگیری اسماعیل بخشی میگذرد کماکان محل حماسه کارگران و توده های مردم معترض شده. کماینکه کارگران اهواز و هپکو نیز در ادامه مبارزات و اعتراضات خود وسیعا حمایت خود از کارگران هفت تپه و آزادی فوری و بی قید و شرط اسماعیل بخشی و علی نجاتی که چند روز پیش ایشان نیز به شیوه ای شنیع دستگیر شد و دیگر همکارانشان را در صدر خواستههای خود قرار داده اند.

طی اینمدت شاهد این بودیم بخش عمده ای از مدیا بورژوازی غربی در برابر این اعتراضات و اعتصابات کارگران و معترضین علیه وضع موجود در ایران لالمونی گرفته اند و کرکره هایشان را پائین کشیده اند، صدالبته این موضع تازگی نداشته و ندارد. اتفاقا انتظاری غیر این از مدیای بورژوازی توهمی بیش نیست. هئیتهای حاکمه بمثابه نمایندگان در قدرت تاریخا مخالفان سرسخت هر گونه تغییری از پائین هستند که منجر شود توده های کارگران و اقشار زحمکتش اختیار بر سرنوشت سیاسی خود را بدست گیرند. به همین منظور برای منحرف کردن مبارزه ای که منافع خصوصا دارازمدتشان را با خطر مواجه کند، حاضرند بواسطه نیروهای اجیر شده رنگا و رنگ خود که در دالانها و کربدورهای این نهاد و آن نهاد پرسه می زنند، و در کمین نشسته اند در شرایط رو به اعتلای انقلابی با انتقال تجاریشان به این مزدوران که شامه تیزی دارند در سود اندوزی موی دماغ انقلابیون شوند و راه را حتی المقدور بر انقلاب سد کنند!

یکی دیگر از ویژگیها و خصلت جدائی ناپذیر حافظان سرمایه اعم از دولتها و کارفرمایان اینست تا زمانیکه جنبش کمونیستی و کارگری دانش رهایی و باورهایش را چه به شیوه نوشتاری بروی کاغذ یا

در سایتها انتشار و حتی در سالنهای سخنرانی اینجا و آنجا ابراز کنند، هنوز آنرا تهدید جدی علیه منافع خود احساس و قلمداد نمیکنند، اما به محض اینکه جنبش آنان به هرگونه عمل متشکل کننده و یا هرگونه تلاش سازمانده جهت تحقق مبارزاتشان دست زدند آنوقت دیگر وحشت عجیبی بر سراپای وجودشان مستولی خواهد شد.

آنچه رژیم را بیش از پیش در برابر مبارزه کارگران خوزستان، شوش و هپکو هراسان نموده تنها مبارزه و اعتراض جهت تحقق خواست و مطالبات برحقشان مبنی بر آزادی فوری و بدون قید و شرط همکارانشان و دستمزدهای معوقه و غیرو نیست، بلکه سرایت شعارها و اقدام های عملی آنان به سایر بخشهای کارگری در سراسر ایران است که اخیرا در این مراکز بزرگ کارگری شعارهای آن صریحا عنوان شده نظیر: « اداره کردن کارخانه توسط شوراهای منتخب کارگران و مستقل از دولت» و «شورا در این محیطهای کارگری متکی به مجامع عمومی باشد» و «واگذاری کارخانه از بخش خصوصی به دولت و قطع کامل دست مافیا از آنچه به کارگران متعلق است» و (صدالبته در گامهای بعدی عدم دخالت و کنترل دولت و ساقط نمودن ماشین دولتی). گشودن این افق جدید از مبارزه به روی کارگران و در پی آن اعتراضات و اعتصابات مداوم به عینه ناقوس مرگ را در بیخ گوش سران رژیم مدتهاست بصدا در آورده. گسترش و سراسری شدن هر چه بیشتر این افق مبارزاتی در بیان واقع، کارگران به نوعی از خودگردانی اقتصادی و سیاسی مشرف خواهد نمود که در گامهای بعدی و نهایی ماشین دولتی را هم می تواند درهم بکوبند.

این شعارهای مبارزاتی بطور اخص و اعتراض و اعتصابات مداوم در هفت تپه، فولاد راه را نشان داده. و برای به اجرا در آوردن آن دارند مبارزه میکنند و بها می دهند، گامهایی بسوی خودسازماندهی این طبقه است از یکسو و از سوی دیگر گسترش تعمیق دادن آگاهی طبقاتی و انقلابی میان بخشهای ناهمگون این طبقه که امر حزب پیشتاز انقلابی است را دارد آزمون میکند.

پشتبانی جهانی از آزادی فوری و بی قید و شرط کارگران در بند، حیاتی ترین خواست و بایستی در صدر مطالبات عاجلانه قرار گیرد. حمایت و همبستگی هر چه وسیعتر کارگران و دیگر اقشار آزادیخواه و خصوصا گستراندن و تعمیق دادن بیشتر مبارزات در سطح سراسری ضامن اجرای پیروزی بر حافظان سرمایه است.

زنده با مبارزه کارگران هفت تپه، فولاد و هپکو

زنده باد اتحاد و یکپارچگی مبارزات اعتراضی

زنده باد سوسیالیزم

01.12.2018

حکومت اقلیم کردستان عراق محل جولان نیروهای تروریستی رژیم ایران!

روز 5 آگوست موسی باباخانی یکی از اعضای رهبری حزب دمکرات کردستان در شهر اربیل، متأسفانه به دام نیروهای اطلاعات ایران می افتد. این عضو رهبری ح.د.ک گویا طی طرحی که از سوی وزارت اطلاعات ایران و با همکاری مزدوری در صفوف این حزب ریخته شده، به هتل "گولی سلیمانیه" در شهر اربیل کشانده میشود و پس از شکنجه های وحشیانه ایشان را به شیوه ای فجیع به قتل می رسانند!

اینکه منطقه اقلیم کردستان عراق، در سایه فراغتهای ناسیونالیستی و مذهبی کرد، سالهاست به حیاط خلوط ده ها نهاد و ارگان تحت سیطره رژیم ایران تبدیل شده، و طی این چند دهه، رژیم ایران توانسته صدها نفر از مخالفین سیاسی خود را در شهرهای کردستان عراق از طریق شبکه های تروریستی اعم از قرارگاه رمضان به دام اندازد و قتل و عام نماید، تازگی ندارد!

اما اینکه رژیم دقیقاً در اثنایی که سرگرم مراسم تحلیف ریاست جمهوری رئیس، یکی از قصابان دهه شصت و قاضی مرگ است، پرده از این بر میدارد، استراتژی خونبار دیگری از حذف و ترور در راهست! در اثنایی که جامعه از سوی توده های میلیونی در جوش و خروش است، و خود را برای نبرد سرسختانه تر از خیزهای پیشین با کلیت نظام، منسجم و آماده تر میکند؛ در اثنایی که اعتصاب و اعتراضات کارگری و سایر اقشار فرودست جامعه مدام در حال عروج است؛ در اثنایی که خیزش مردم خوزستان و سایر استانها برغم سرکوب شدید و هزینه های سنگین که تا کنون متحمل شده اند، باز در حال گسترش است، و مرعوب نگشته اند؛ در اثنایی که رژیم هیچ راه حلی برای برون رفت از این وضعیت فلاکتبار، اعم از تشدید فقر، بیکاری، گرانی، بی آبی و هزاران مصائب دیگر را پیش رو ندارد؛ در اثنایی که همه نقشه هایی که طی این چند دهه روی آن سرمایه گذاری کرده بود تا بواسطه آن میان کارگران و توده های فرودست جامعه چند دستگی و تفرقه ایجاد کند و از قبل آن همبستگی و وحدت شهروندان را جهت مبارزه و رویاروی با خود تضعیف نماید، اما یکی پس از دیگری با هوشیاری مردم خنثی گردیده؛ آخر سر جهت حفظ بقای ننگینشان "هئیت مرگ" رئیس را از نیان برکشیده اند تا ذهی خیال باطل جامعه را با آن مرعوب سازند.

از سر گیری دور دیگری از حذف و ترور مخالفین سیاسی چه در داخل و چه خارج از مرزهای ایران یکی از پیامدهای بازگشت "هئیت مرگ" رئیس است که میخواهد به جامعه چنگ و دندان نشان دهد و بگوید، شما با دور دیگری از فجایع دهه شصت مواجه خواهید بود! ناامن کردن شهرهای کردستان عراق برای مخالفین سیاسی، در راستای بیشتر و بیشتر میلیتاریزه کردن فضای جامعه است. اما جامعه ای که چهار دهه رویارویی با ماشین شکنجه و سرکوب را پشت سر نهاده، جامعه ای که به مرحله خیزشهای توده ای رسیده و بموجب آن بزرگترین انفجار اجتماعی را در پی داشته، جامعه ای که بدنبال این رویدادهای مهم اعتصابات مداوم کارگران و اعتراضات سراسری سایر اقشار فرودست اجتماعی مبارزاتش را وارد فاز نوینی کرده، رژیم هم میداند دیگر حتی با کشتار و قشون کشیهای دهه شصت

نیز محال است قادر به این باشد، جلو خروش عظیم مبارزاتی آنانرا بگیرد. این جامعه دیگر به عقب بر نمیگردد! اگر رژیم ناچار است تا واپسین دم حیات این ماشین دولتی کشتار و ترور را بچرخاند ولو پاسخگوی حفظ بقایش نباشد، توده های میلیونی مردم نیز راهی جز مبارزه برای رهایی کامل پیش رو ندارند. بخش عظیمی از جامعه هم طی ایندوره اخیر عملاً نشان داده اند، بیش از این تن به این تباهی و بردگی نخواهند داد. به همین اعتبار دارند مسیر هر چه متحدانه تر و کم هزینه تر آنرا جهت تحقق کسب قدرت سیاسی می آزمایند. مسیری که بتواند، پیروزمندانه آنها وارد دوره ای کند که ماشین دولتی را تماماً در هم بکوبند!

دیگر بر کسی هم پوشیده نیست، حکومت اقلیم کردستان عراق نیز طی این سه دهه به رسم حکومتهای مماشاتگر منطقه و به خاطر منافع حقیر خویش، بجای تامین امنیت جانی نیروی مخالف رژیم ایران اعم از پناهندگان سیاسی در منطقه تحت حاکمیتش، بارها و بارها دست این رژیم را جهت تعرض تا حذف و ترور مخالفین سیاسی باز گذاشته، این حکومت در بیان واقع شریک جرم رژیم محسوب میگردد، و مایه شرم جامعه است.

حذف و ترور مخالفین سیاسی از سوی شبکه های امنیتی رژیم ایران چه در داخل و چه خارج از مرزها قویا محکوم است!

09.08.2021

پاندمی کرونا موجب شده سونامی مرگ در اکثر شهر و روستاهای ایران راه بیفتد!

در اثنایی که جامعه آبستن تحولات بزرگ است؛ در اثنایی که اکثریت عظیم جامعه بدلیل زندگی برده واران، استثمار، گرانی و بیکاری، محرومیت و صدها مصائب دیگر و در یک کلام برای زنده ماندن هر روزه دارند می جنگند، در اثنایی که کارگران نفت و گاز بیش از دو ماه است در اعتصاب بسر می برند، در اثنایی که دور دیگری از اعتصاب و تظاهرات کارگران هفت تپه در خیابانهای شوش و حومه برای تحقق خواستههایشان در جریان است و بیش از یکماه است در شرایط سخت نبود آب و برق و سایر مایحتاج ابتدائی زندگی و مضاف بر همه وجود پاندمی کرونا می جنگند؛ در اثنایی که اعتراضات و مبارزه مردم بپاخاسته خوزستان و سایر استانها علیه وضع موجود، همچون آتشفشانی جوشان هر آن امکان آن هست دوباره به بیرون فوران کند؛ در دل چنین شرایطی موج پنجم پاندمی کرونا نیز به شیوه ای فاجعه بار شهر و روستاها را در می نوردد، و رژیم هم مثل فازهای قبل، در برابر هر اقدامی تماما شانه بالا میاندازد. این فاز کرونا با چنان ابعاد دهشتباری در حال پیش روی است و میکشد حتی دیگر سران جنایتکار رژیم هم قادر به پنهان کردن ابعاد جنایتی که در حق جامعه مرتکب شده اند، نیستند. آمارهای منتشره خود رژیم حاکی از اینست روزانه دست کم پانصد نفر بدلیل نبود تجهیزات و ابتدائی تری امکانات پزشکی محکوم به مرگ هستند و ده ها هزار نفر نیز بدلیل ابتلا به بیماری کرونا جانشان در معرض خطر جدیست. حتی اگر همین میزان اعلام مرگ و میر و ابتلا شدن از سوی رژیم را مبنای ارزیابی بگیریم، باز میزان تلفات انسانی بشدت فاجعه بار و تکان دهنده است. هر چند آمار واقعی همیشه چند برابر بیشتر از آنچه را رژیم رسماً اعلام نموده، نشان داده است. منابع خبری از محل، وضعیت صدها شهر را تماما قرمز اعلام نموده اند و اوضاع در استانهای مشهد، خراسان، هرمزگان، خوزستان و تهران را بسیار دهشتبار گزارش کرده اند.

در چنین اوضاع و احوالی که مرگ بر کل جامعه سایه انداخته، خامنه ای طی روزهای گذشته در مصاحبه خود با مدیا داخلی به روال چند دهه گذشته، و در پاسخ به سوال خبرنگاران حول ابعاد این فاجعه نیز آنرا از زمره "بلایا طبیعی!" قلمداد نموده، و به شیوه بسیار وقیحانه این کشتار عمد دولتی را اینگونه توجیه میکند: «ما از این تجارب دشوار در داخل کشور کم نداشته ایم، به حمد خداوند جای نگرانی نیست و باید از ائمه اطهار طلب کمک و شفاعت نمود، بطور مشخص توصیه من به مردم اینست، دوعای هفت از صحیفه سجادیه را بخوانند، بسیار مضمون شیرین و امید بخشی دارد!» این جلاد با این اراجیف شعور جامعه را دست کم گرفته و گرنه میداند مردم غافل از این نیستند ایشان وقتی واکسن فایزر را دریافت مینمود، ستاد مبارزه با کرونا در هماهنگی با لشکریان سپاه و به فرمان ولی امر، واکسن "برکت و روغن بنفشه!" را به تولید انبوه رسانده بودند و کسی جز لشکریان ائمه اطهار حاضر به دریافت آن نبودند!

میزان ابتلا به کرونا و مرگ و میر ناشی از آن چنان در حال گسترش است که بیمارستانها همه مملو از بیماران کرونایی است. آنهم بیمارستانهایی که حتی برای پزشکان و پرستاران پرسنل های خود نیز

باندازه کافی تجهیزات پزشکی و امکانات جهت اقدامات پیشگیرانه در اختیار ندارند چه رسد به اینکه بتوانند با سونامی مرگباری که راه افتاده مقابله کنند. بخش زیادی از بیماران که نیاز به مراقبت‌های ویژه دارند بدلیل نبود امکانات ابتدائی در کف سالنهای بیمارستانها و حتی در محوطه بیرون از بیمارستانها روی زمین به حال خود رها شده اند. صحنه های تراژیک که دل هر انسانی را شدیداً به درد می آورد. بیمارانی که دیگر حتی از پزشکان و پرستاران که نزدیک به دو سال است در برابر این پاندمی در صف مقدم مرگ و زندگی جان کنده اند و میجنگند، بنوعی قطع امید کرده اند، چون میدانند اگر هم بخواهند کاری ازشان ساخته نیست در نبود امکانات. طی روزهای گذشته ده ها ویدئوی دلخراش از فریاد پرستاران در فضای مجازی پیچید و پخش گردید که اذعان میدارند به معنای واقعی کلمه سونامی مرگ در سراسر کشور راه افتاده، و میگویند هیچ چیزی دردناک تر از این نیست یکی یکی بیماران جلو چشمانمان قلبشان از تپش باز می ایستد و پرپر میشوند اما کاری از ما ساخته نیست! هیچ چیزی از آن دردناک تر نیست خانواده ها وقتی میان کومه اجساد دنبال عزیزان تلف شدشان میگردند!

سعید ضیائی دکتر بخش عمومی نیز طی نامه ای سرگشاده به سردسته جلادان خامنه ای پرده از واقعیتی بر میدارد که چگونه طی اینمدت از ترس عوامل آشکار و پنهان ایشان جرات نکرده لب به سخن بگشاید. اما طی این نامه اذعان میدارد دیگر آنقدر روزانه صحنه های تراژیک مرگ و میر دیده است که دیگر ترس از این عوامل برایش معنایی ندارد ...

آقای خامنه‌ای! «اکنون که من آزادم و هنوز توانایی دارم که آنچه را درست می‌پندارم فارغ از عواقب آن، آزادانه بیان کنم، اقرار می‌کنم، خطا کردم، این نامه را همان روزی بایستی می‌نوشتم که شما منع ورود واکسن‌های معتبر را کردید. مگر من نمی‌توانستم امروز را پیش‌بینی کنم؟ چرا فریاد نزدم؟ من خطا کردم. ولی نمی‌خواهم خطای آن روز را امروز هم تکرار کنم. آقای خامنه‌ای، هنگامی که تصویر سرمی آویزان بر نخلی در سیستان و بلوچستان را دیدم، که بیماری مفلوک، بدون هیچ ولعی و با ناامیدی، آخرین امیدهایش را در قطره‌های آن می‌نگریست، آن روز نیز خطا کردم که فریاد نزدم... و امروز، من، پزشکی مفلوک، که حتا سرمی هم نیست که بتوانم برای بیمارم به نخلی بیاویزم، تختی در راهرو و حیاط بیمارستان‌ها باقی نمانده که بیمارانم را به آنجا بفرستم، کارم فقط شده نگریستن بر مانیتور پالس اکسیمتری که عدد اکسیژنش هر ساعت و دقیقه سقوط می‌کند، درست مثل انسانیت من در این ۴۲ سال... من از پزشکی درمانگر و پیشگیری کننده، تبدیل شده‌ام به پزشکی که فقط گواهی فوت صادر می‌کند.»

حتی سران جنایت پیشه رژیم که تا ماهها قبل برای جلوگیری از گسترش اعتراضات توده ای و حفظ موقعیت خود و نظامشان پنهانکاری می کردند، امروزه یکی یکی وحشتزده و سراسیمه دارند اعتراف میکنند که چگونه طی اینمدت جان مردم را به بازی گرفته اند! علیرضا زالی رئیس ستاد مبارزه با کرونا میگوید: «دولت اجازه خرید واکسن را نداد چون تصور میکرد هزینه آن بسیار سنگین است» و بدنبال آن به خبرنگاران صدا و سیما میگوید: «در بیان واقع ما آمار مبتلایان به کوید 19 و مرگ و میر ناشی



از کرونا را از سازمان بهداشت جهانی پنهان کردیم». کماینکه یکی دیگر از مقامات جنایتکار رژیم کیانوش جهانپور سخنگوی سازمان غذا و دارو به دستور منع خرید واکسن از سوی خامنه ای تلویحا اشاره کرده: «دستور منع خرید واکسن‌های کرونای بریتانیایی و آمریکایی توسط مقامات نظام، تاخیر در خرید و واردات سایر واکسن‌های خارجی، ناتوانی ستاد اجرایی فرمان امام در تولید انبوه واکسن ایرانی کرونا سبب شد که برنامه واکسیناسیون کرونا در ایران با تاخیر و کندی مواجه شود و تعداد زیادی قربانی شوند!».

زمانی که کرونا در ابعاد جهانی در حال گسترش بود و سایر کشورهای سرمایه داری نیز هر چند بدلیل منفعت جوئی سریعا اقدامات لازم و کافی را جهت جلوگیری از اشاعه آن به عمل نیاوردند، به بیانی دیگر تا سود و زیان تاثیر آن بر بازار بورس جهانی و سرمایه گذاری برای اقدامات پیشگیرانه مبنی بر بستن مرزهای هوایی و زمینی تا تولید واکسن را همه جانبه حساب و کتاب کردند، تلافیات این پاندمی ابعاد میلیونی پیدا کرد، اما نهایتا مجبور شدند برغم اتلاف وقت، ملزومات اقدامات پیشگیرانه اعم از قرنطینه و بالا بردن محدودیتها را کم و بیش به اجرا در آورند این از یکسو. از دیگر سو به محض اینکه واکسن از سوی سازمان بهداشت جهانی و انستیتوهای معتبر نظیر انستیتوی روبرت کخ و سایر مراکز علمی جهان مورد تائید قرار گرفت، دولت‌ها موظف شدند از کمپانیهای تولید واکسن میزان دوزهای مورد نیاز جامعه خود را خریداری و بطور رایگان در اختیار عموم شهروندان خود قرار دهند. اما رژیم ایران نه تنها از اول تا آخر زیر بار مقررات اقدامات پیشگیرانه سازمان بهداشت جهانی نرفت بلکه تا به امروز هم به فرمان سردسته جلادان خامنه ای آن میلیونها دوز واکسن و کمک های بین المللی را که از سوی ژاپن و کشورهای غربی که حاضر بودند بصورت رایگان و حتی با تحمل هزینه آن در اختیار سازمان بهداشت ایران قرار دهند یا مانع ورود آن گشتند یا آنرا گرفتند و به دیگر کشورها فروختند و پول آنرا بالا کشیدند! اینکه اکنون شهروندان این مملکت با سونامی مرگ مواجهه گشته اند حاصل چنین رویکردی ضدانسانی است و مسبب و بانی آن کسی جز سران این رژیم قاتل نیست که در برابر تهیه امکانات و تامین واکسیناسیون جامعه علنا شانه بالا انداختند!

به تاسی از رهبر سردسته قاتلان، رئیس کمیته سلامت شورای شهر تهران که آمار 36 هزار نفر فوتی ناشی از کرونا را تنها در سامانه بهشت زهرا به ثبت رسانده، طی هفته های اخیر در برابر اعتراض خانواده جانباختگان که اجسادشان را در گورستانهای دسته جمعی دفن کرده اند با قبح بی نظیر اینگونه از آنها دلجوئی کرده: «نگران نباشند منبع بعد برای هر نفر از ساکنان استان تهران یک قبر رایگان وجود دارد.»! هر چند مبرهن است این رژیم چهار دهه بیشتر است خون اکثریت عظیم جامعه را در شیشه کرده! چهار دهه بیشتر است علیه جامعه اعلان جنگ کرده! اما وضعیت کنونی بیش از پیش بیانگر اینست رژیم در بیان واقع پاندمی کرونا را همچون سلاح کشتار جمعی علیه جامعه بکار گرفته! بدیهی تر از این، رژیم در اثنایی که این پاندمی در فاز پنجم خود، سراسر شهر و دهات کشور را در نوردیده، مشغول

مراسم ارتجاعی ماه محرم است، و دقیقا دارد نقشه قتل عمد دولتی را در جلو چشم جهانیان به نمایش میگذارد!

اولین اقدامات عملی ما کمونیستها و آزادیخواهان اینست نباید بگذاریم جامعه جهانی در برابر این اقدام شنیع "کشتار جمعی" نظاره گر باشد و سکوت اختیار کند! باید در سراسر کشورهای جهان در اشکال مختلف علیه آن وسیعا دست به اعتراض زد!

اما راه حل نهایی برای رهایی از این وضعیت فاجعه بار، تنها و تنها از مسیر انقلاب میگذرد! انقلابی که ستون فقرات آن کارگران، کمونیستها، پیشروان آزادیخواه و برابر طلب باشند! مبارزات بی وقفه کارگران و اقشار فرودست طی این چند دهه و خصوصا خیزشها و اعتصابات مداوم کارگران و فرودستان علیه وضع موجود طی سالهای اخیر پتانسیل بسیار عظیمی است که با اتحاد و یکپارچی هر چه سراسری تر می تواند به این جنگ تمام عیار دولت یکبار و برای همیشه پایان دهد! اگر این تحول عظیم در جامعه ایران بوقوع بپیوندد، که می پیوندد، چون دیر و زود دارد اما سوخت و ساز ندارد، تنها ایران نیست از شر یکی از رژیمهای متوحش این عصر خلاص میگردد، بلکه رهایی جامعه ایران به تکیه گاه بزرگی برای پایان دادن به نکبت هایی مردم زجر کشیده خصوصا افغانستان (که چند دهه است تحت انقیاد دولتهای گمارده شده غرب، زندگی جهنمی را تجربه میکردند، و اکنون که طالبان با تجهیزات قطبهای جهانی تا دندان مسلح به جان جامعه انداخته شده و شهر و روستاها را با لشکر مرگ دارد در می نوردد، روشن است جامعه افغانستان با چه سرنوشت تراژیکی مواجهه است. اگر کسی شانس بیاورد کشته نشود، تازه دوره اسارت و بردگی آن شروع گشته. بدون شک در این میان کودکان و زنان بیشترین قربانیان این توحش اسلامی هستند و به عنوان برده های جنسی مورد سوء استفاده و داد و ستد واقع میشوند) و عراق و حتی کل منطقه نیز تبدیل خواهد شد که سالهاست زندگیشان از سوی رژیمهای درنده و اعوان و انصارشان در سایه قطبهای جهانی به گرو گرفته شده است. تحولی که کل معادلات رقابای جهانی و ژاندارمهای منطقه را نیز برهم خواهد زد .

زنده باد مبارزه و اتحاد و یکپارچگی کارگران و اقشار فرودست تا پیروزی نهائی!  
نگ و نفرین بر رژیم متوحش سرمایه داری ایران!

14.08.2021

## قتلهای فجیع و خاموش!

باز توحش! باز زن کشی! ارتجاع هر روزه در گوشه و کنار جهان چه ساده جانها را میگیرد! اینکه بیش از چهار دهه است این رژیم برای ادامه بقای خود جامعه را بموجب فقر، بیکاری و گرانی و سایر مصائب ناشی از وضع موجود در چنگال خود فشرده تا همه راههای رشد و ارتقای مناسبات شایسته انسانی را مسدود نماید جزو بدیهیات است. در چنین رژیمی غیرمنتظره هم نیست وقتی بتوانند مردانی از اقشار مختلف جامعه را بدلیل محرومیت از سیستم آموزشی علمی و کمبود آگاهی، و مضافا بدلیل وجود مناسبات منحط برخاسته از ارتجاع اسلامی، به عنوان "قیم و مالک" زنان، تحریک نمایند تا در برابر خواست آزادی و برابری زنان قد علم کنند. در اشکال مختلف علیه زنان خشونت اعمال کنند. در این نظام متوحش سرمایه داری قانونا دست مردان برای جنایت علیه زنان و کشتارشان باز گذاشته شده! هر شهروندی آگاه بایستی به این واقف باشد دست زدن به قتل دیگر هموعان، تحت هر بهانه ای، نوعی سهیم شدن در تولید و باز تولید "فرهنگ ارتجاعی انسان کشی" است، ولو خود شخص بدلیل نبود آگاهی قربانی چنین سیستمی باشد. دین به مثابه یکی از ارکان سرمایه داری هم، تاریخا در تحمیق توده ها و اشاعه تبعیض و نابرابری در همه وجوه زندگی از سوی حاکمان به خدمت گرفته شده. امروز کسی نیست دیگر نداند، این رژیم از همان روزهای نخست بر سر کار آمدن خواست با پلاتفرم زن ستیزانه اسلام، شعار روسری و توسری، تبعیض علیه زنان را نه تنها در کارخانه، کارگاه، مدرسه، دانشگاه، قانونی کند و به فرهنگ رایج تبدیل کند بلکه در سدد آن بر آمد تا در زندگی شخصی خانواده ها نیز رسوخ کند و سرک بکشد. و به حکم قوانین ارتجاعی زنان را در خانواده تحت انقیاد مردان درآورد. اما خوشبختانه تا آمده معیارهای ایدئولوژیک مذهبی و سیاسی آن از سوی جنبشهای پیشرو جامعه در عرصه های مختلف بیش از پیش زیر سوال رفته و در بیان واقع کلیت نظام را با چالشهای جدی مواجهه نموده. زنان در جامعه ایران از همان روزهای نخست بر سر کار آمدن این رژیم قرون وسطایی بار سنگین ستم مضاعف بر خود را با پوست و استخوان حس نمودند و شناختند. و به همین اعتبار در اشکال مختلف ظرفیتهای مبارزاتی را جهت رویاروی با آن در خود پرورش و به مصاف طلبیده اند. نمونه بسیار بارز آن حضور پر رنگ آنان در جنبشهای پیشرو مبارزاتی است. خصوصا در دوره اخیر زنان و مردان آزاده متشکل در صفوف جنبشهای پیشرو اعم از جنبش کمونیستی، جنبش رهایی زن و جنبش دانشجویی و جنبش کارگری، این پتانسیل و ظرفیت را از خود بخوبی نشان داده اند که قادرند دیوار چین تبعیض، نابرابری و انقیاد چهل ساله رژیم را در هم بکوبند. زنان رزمنده و آزادیخواهی در صحنه مبارزه علیه وضع موجود بارها از تریبونها اعلام نموده اند که مگر همان روزهای اول با همین فرهنگ ضد زن نخواستید زنان را به خانه بفرستید؟! هزاران پروژه مرعوب کردن زنان از "اکبر پونس" تا اسید پاشی به روی زنان را سازمان ندادید؟! مگر غیر اینست هر جا خواستید مبارزه و پیشروی ما را سرکوب کنید، آنسوتر قدرتمندتر سر برآورد! در مدرسه و دانشگاه خواستید مانع آن بشوید در کارخانه سر برآورد! در کارخانه سرکوبش کردید در خیابان گلویتان را فشرده! دیگر نه کشتن، نه سرکوب و زندان گره ای

از بحرانهای عمیق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که گریبانگیر شماست، نخواهد گشود. دیواری که بیش از چهل است بدور جامعه کشیده اید در حال فرو ریختن است. مگر غیر اینست خود رژیم هم از این هراسان است که برغم سرکوب سیستماتیک ماشین دولتی نمی تواند جنبش عظیمی که راه افتاده و زنان پیشرو و خصوصا نسلهای جوان اعم از زن و مرد را که نیروی پیش برنده آنند، دیگر در چهارچوب قوانین عصری حجری خود محصور کند .

تا مهیا شدن تمام ملزومات به زیر کشیدن و برچیدن کل بساط این رژیم ضد انسانی بایستی جنبشهای پیشاهنگ، آزادیخواهان و برابری طلبان و خصوصا کمونیستهای جامعه علیه اشاعه این قبح سیاسی و فرهنگی "زن کشی" و هر گونه خشونت علیه زنان قویا بایستند. باید این فرهنگ ضد زن شدیداً در جامعه منزوی و طرد شود. تا برغم تقویت و تشدید چنین فضایی از سوی حاکمان ستمگر، ضد آزادی و زن ستیز حتی اندیشیدن به اینگونه اقدامها آسان نباشد و اشاعه دهندگان این فرهنگ کپک زده بدانند با موج عظیم انزجار اجتماعی مواجهه خواهند شد، و هر درجه ای از خشونت علیه زنان و کودکان خط قرمزهاست.

04.10.2021

حکومت اقلیم کردستان عراق پاسخ مردم معترض به وضع موجود را با گلوله میدهد!

طی چند روز گذشته اعتراض دانشجویان شهرهای سلیمانیه، اربیل و منطقه گرمیان و چند منطقه دیگر به قطع هزینه های ماهانه و ده ها مصیبت دیگر که سال به سال شرایط آموزش و تحصیل آنها را با تنگنا مواجهه نموده اوج بیشتری گرفت و به خیابانها آمدند. اما در همان ساعات آغازین، دانشجویان معترض از سوی چماقداران ناسیونالیست و حافظان نظم موجود مورد هجوم و ضرب و شتم وحشیانه قرار گرفتند. بدنبال این تعرض افسار گسیخته سایر اقشار آزادیخواه و برابری طلب جامعه و کمونیستها نیز به حمایت از آنها برخاستند. اما حکومت اقلیم کردستان به روال همیشگی اعتراضات دانشجویان و سایر اقشار معترض را به شیوه مفتضحانه با گلوله و بگیر و ببند پاسخ داد. تا به امروز ده ها نفر مضرور و مجروح شده اند و نیروی های ضد شورش در مجموع بیش از 200 نفر را دستگیر کرده اند. و از سرنوشت بسیاری از آنها خبری در دست نیست! سه دهه است فراعنه های ناسیونالیست و مذهبی بر حیات این جامعه چنگ انداخته اند. سه دهه است اقلیم کردستان زیر سلطه سیاسی دو حزب ناسیونالیستی و احزاب اخویشان "گوران" و "جنبش اسلامی" و "اتحاد اسلامی" به ارتجاعی ترین شیوه تحمیق و سرکوب میشوند و علیه آنان ستم اعمال میگردد! سه دهه است این حکومت پروژه های سود اندوزی خود را از طریق کمپانیهای قطبهای اقتصادی و شرکای مرتجع منطقه یشان پیش می برند و سرمایه های نجومی جابجا و در "بلاد غرب!" پول پارو و سرمایه گذاری میکنند. زندگی را برای اکثریت عظیم جامعه به جهنمی تبدیل کرده اند تا جائیکه موج، موج مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند و تمام مخاطرات سفر برای رسیدن به جای نسبتا امن را نیز بارها به قیمت جان خریده اند. تازه اگر طعمه آبها و باندهای قاچاق انسان نشده باشند! آمار تلفات انسانی در این مسیر در سراسر جهان دهشتناک است! و اکثر قربانیان را کشورهای نظیر عراق، ایران، سوریه، ترکیه و کشورهای آفریقایی و مشابه آن تشکیل میدهند که قادر به ادامه حیات در کشورهای مختنق خود نیستند و به منظور یافتن دنیای نسبتا امن مجبور به ترک کشور میشوند! فراعنه های ناسیونالیست کرد سه دهه است بر تمام شریان اقتصادی این جامعه چنگ انداخته اند و هر جا کارگر و اقشار فرو دست علیه وضع موجود اعتراض کرده و فریاد برآورده مورد هجوم چماقداران حافظ نظم موجود قرار گرفته اند. همان اقلاری که در دهه های پیشین و قبل از خیزش توده 1991 و در اثنای خیزش، آنان بودند که زمین را زیر پای رژیم بعث داغ کردند. و قبل از اینکه نیروی احزاب ناسیونالیست از کوه و کمر وارد شهرها و روستاها شوند مردم بپاخاسته با شور انقلابی و جسارتی بی نظیر نیروهای میلیتاریستی رژیم بعث را از محل کار و زندگی خویش جارو کردند! در بعضی مناطق اداره جامعه را متکی نمودند به تجربه شوراها. اما دیری نپائید ناسیونالیستها و مذهبیون در پی مطامع خویش فضا را به سموم ناسیونالیستی آلوده کردند. قدرت سیاسی دست آنها بشدت قبضه شد. فضای جنگی بر جامعه را حکمفرما کردند. و به همه این دستاوردهای حاصله تعرض کردند و عرصه را بر رشد هر درجه ای از رادیکالیسم و سازماندهی از پائین را تنگ و تنگتر کردند و بجز سرمایه داران و اقشار متوسط در این جامعه، اکثریت عظیم توده های

کارگر و فرو دستان را در وضعیت بمراتب دشوارتر از دوران رژیم بعث قرار دادند. به گلوله بستن کارگر تنها بدلیل اعتراض به حق و حقوقش، زن کشی و کمونیست کشی و خفه کردن صدای آزادیخواهان و قتل و عام روزنامه نگاران مستقل در قلمرو تحت نفوذ این فراعنه های ناسیونالیست یکبار دیگر به عنوان سنت دیرینه رایج گشت و قاتلین کارگران، زنان، کمونیستها و ...مدال افتخار بر گردانشان آویختند و رتبه گرفتند! در این سالهای اخیر در کمشکس و تقابلها درون این احزاب شاهد آن بودیم چگونه از سوی سران رده بالای احزاب ناسیونالیست پرده از جنایتهای یکدیگر بر میداشتند! از کشتار "پشته آشان" گرفته تا قتل و عام کارگران تاسلوجه و کمونیستها در روز روشن در سلیمانیه و اربیل. و بخشا خود این سران رده بالای حکومت اقلیم آنرا لکه ننگی بر پیشانی حزبشان دیده و آنرا شرم آور قلمداد کردند!

اعتراضات دانشجویان در شهرهای اقلیم کردستان عراق باید بیشترین حمایت توده ای را بخود جلب کند. حکومت اقلیم کردستان مسئول مستقیم این وضعیت اسفناک است که اکثریت جامعه از آن به تنگ آمده. اکثریت عظیم جامعه کردستان عراق خواهان برچیدن این حکومت هستند. این حکومت هر چند با زور و سرکوب و حمایت قطبهای جهانی و شرکای منطقه یش تا کنون به بقای ننگین خود توانسته ادامه بدهد اما نهایتا مبارزه متشکل جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و در راسشان کارگران و فرودستان و کمونیستها دیر یا زود بساط این فراعنه ناسیونالیستی-مذهبی را در هم خواهد پیچید .

جا دارد صف آزادیخواهی و برابری طلبی نه تنها در کردستان عراق بلکه در سراسر جهان به این تعرض آشکارای حکومت اقلیم کردستان به صفوف افسار ناراضی از وضع موجود وسیعا اعتراض کند و بیشترین پشمانی را به آن جلب کند و ضمنا خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط همه دستگیر شدگان گردد .

مردم متحد هر گز شکست نخواهند خورد!

زنده باد اعتراض و مبارزه متحدانه در برابر ستمگران!

26.11.2021

جنگ برای زنده ماندن، مبارزه جهت در هم کوبیدن ماشین دولتی سرکوب، تازه نیست!

اصفهان و لرستان و سایر شهرها برای نبود آب یکی از حیاتی ترین نیازمندیهای زندگی چندین روز است در جنگ نابرابر خیابانی با رژیم متوحش سرمایه داری ایران و آتش به اختیاران ارادل و اوباش اسلامی تا دندان مسلح بسر می برند! تا کنون در نتیجه این تعرض افسار گسیخته رژیم به مردم معترض چندین کشته، ده ها و صدها زخمی و دستگیری را در پی داشته است. رژیم ایران وقتی نتوانست صفوف مردم بپاخاسته اصفهان و بعدا لرستان و سایر شهرها را با قلع و قمع کردن و بگیر و ببند مرعوب کند به ابزارهای همیشگی خود یعنی ایجاد شکاف در صفوف مردم معترض متوسل گشت تا اعتراضات به وضع موجود را به بیراهه بکشاند. رژیم طی این چند دهه از حاکمیت ننیکن خود بارها از طریق دو رکن از ارکانی که رژیمهای سرمایه داری بر آن استوارند، یعنی ناسیونالیزم و مذهب خواست با دمیدن در "عرق ناسیونالیستی" و "افتخارات ملی" آنها را مشغول و در بیان واقع "تحمیق" کند. شعور جامعه را دست کم گرفتن و دست به انبانههای تاریخی بردن که در اعصار پیشین توده های مردم را با آن سر دوانده اند. افسانه های اساطیری را به روز کردن که فلان "قوم و ملیت" از دل زاگرس برآمده و فیسار "قوم و ملیت" از دل سبلان و سهند... این در حالیست که بیش از چهار دهه است "این خاک پاک آریایی و مرزهای پرگهر!" اگر سود جوئی آنها را تامین نکند خاکش را به توبره میکشند و شهروندان را حلقه آویز و به سلابه می کشند. سرزمینی که نه برای خود این جنایت پیشه ها و نه برای صاحبان سرمایه مقدس است، بلکه آنچه برای آنان مقدس بوده و هست سود جوئی سیری ناپذیر است! شکاف انداختن ها در جامعه با دسته بندیهای ملی و قومیتی. باد زدن تعلقات قومی و ملی و خوراندن سموم ناسیونالیستی به آنها. یا شکافهای مذهبی، جنسیتی و نژادی را ایجاد کردن! کشوری که از یکسو هم قحطی و خشکسالی و هم سیل و زلزله چهل سال است در آن به یمن این رژیم به شیوه تراژیک قربانی میگیرد و سران جنایت پیشه آنها تحت عنوان "بلایای طبیعی" توجیه میکند و از پذیرش هر گونه مسئولیت در قبال جامعه شانه بالا انداخته. از دیگر سو گرانی و تورم، بیکاری، گرسنگی و فقر، اختناق سیاسی زندگی اکثریت عظیم جامعه را به جهنم تبدیل کرده و رژیم آنها سرنوشت محتوم و ازلی و ابدی جامعه قلمداد میکند! با اوراد مذهبی جامعه را تحمیق میکنند که باید صبر بزرگ و تحمل زیاد پیشه کنند!

این جامعه چهل سال بیشتر است از رژیمی به تنگ آمده که با توسل به ماشین سرکوب دولتی بر شریان اقتصادی این جامعه چنگ انداخته و آنها از دست صاحبان واقعی آن که اکثریت عظیم جامعه هستند درآورده تا بتوانند نشان دهند که این کشور می توانست از همه نعمات زندگی برای همه احاد شهروندان به وفور بهره مند باشد و با هر میزان از استثمار و بهره کشی انسان بدست انسان بیگانه باشد. این کشور اگر به صاحبان اصلی برگردانده شود با فقر، بیکاری و تبعیض موجود نه تنها از جنس آسیایی آن بلکه با بردگی مدرن دنیا پیشرفته سرمایه داری نیز تماما بیگانه باشد! این کشور می توانست با اتکاء به شکوفایی جامعه، توانائیها، خلاقیتها و دستاوردهای علمی نه تنها ریشه های هر درجه از جهالت و

عقبماندگی را بخشکاند بلکه مخاطرات ناشی از "بلایای طبیعی" را به حداقل برساند و تا حدود زیادی به کنترل درآورد که شهروندان این جامعه امنیت جانی و روانی آنها به شایسته ترین شیوه تامین گردد. در یک کلام جامعه به دور از شکافهای طبقاتی، زندگی شایسته انسان امروزی را تجربه کنند. و سایه شوم رژیمهای نظیر ایران که بمراتب از بلایای طبیعی برای بشریت خطرناکتر هستند، از سر جامعه بردارند.

اما این رژیم چهل سال بیشتر است جنگ زرگری راه میاندازد تا مبارزات مردم را از پیمودن مسیر منطقی باز دارد! رژیم در تلاش است تا جنگ توده های مردم جان به لب رسیده و معترضین علیه وضع موجود در شهرها را به مسیر دیگری سوق دهد. و موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی را دلیل بی آبی کند و در بهترین حالت اوضاع وخامتبار پیشارو را به گردن مردم و یا به گردن مافیاهای این استان و آن استان بیاندازد که خود مقامات دولتی اساسا سر دسته تمام باندهاست، تا شاید از این صحنه سازی بهره برداری قومی کند و نهایتا رژیم را از مخمصه برهاند! باندهای مافیا آب را قطع میکنند اما اعتراض مردم به ستوه آمده با قشون نظامی مواجه میگردد. رژیم برای یکی، دو روز، توانست با تحریک عرق ناسیونالیستی تا حدودی میان بخشی از معترضین در این استانها شکاف ایجاد کند، اما بسرعت با هشیاری و آگاهی پیشروان در صفوف این اعتراضات مسیر درست خود را باز یافت مبنی بر اینکه نباید بگذارند، رژیم با این دسیسه ها و حربه ها مبارزات متحد و متشکل آنها علیه وضعیت موجود را که حکومت بانی و مسبب اصلی آنست به هزیمت ببرد. کما اینکه طی روزهای اخیر مردم اصفهان با سر دادن این شعار: «این همه لشکر آمده به جنگ رهبر آمده!» پاسخ بسیار دندان شکنی به این توطئه های سران حکومتی دادند.

چهار دهه پیش این جنگ شروع شد! جنگ در خیابانها و میادین شهرها تا کارخانه و کارگاهها. جنگ در مدرسه و دانشگاه تا زندانها. جنگ برای رهایی از قید و بند یکی از ارتجاعی ترین و مخوفترین رژیم های سرمایه داری که تاریخ نمونه آن پینوشه ها را بخود دیده! جنگ طلوع جنبش کارگری و کمونیستی علیه یکی از حافظان سرمایه داری برخاسته از گور تاریخ که با حمایت قطبهای سرمایه داری آمد تا انقلاب را مصادره کند، و به جامعه خون بپاشد! در یک کلام جنگ دو اردوی کار و سرمایه به این شیوه رقم خورد! اردوی سرمایه برای تثبیت موقعیت خود از هیچ جنایت تا هولوکاستها در این سو و آنسوی این کشور پرهیز نکرد! اردوی کار نیز در این جنگ بشدت نابرابر رزمید و برغم همه افت و خیزها تا به امروز گاهی تدافعی و گاهی تعرضی ایستادگی کرده و جانفشانیها از خود نشان داده است و هزینه های بسیار هنگفتی متحمل گشته و هنوز ادامه دارد! جنگی که تعرض افسار گسیخته در همه ابعاد به کمونیزم، کارگر، زن و کودک را سازمان داد تا سیادت بورژوازی را حفظ کند! جنگی که ده ها و صدها هزار کمونیست و کارگر...آزادیخواه و برابری طلب را خواه در پای جوخه ها اعدام یا به شیوه تدریجی به کام مرگ کشانده است. جنگی که چهل سال بیشتر است در اشکال مختلف آن بی وقفه در جریان است. نیروی کار اعتصاب و اعتراض سازمان میدهد. اردوی سرمایه تعرض علیه آن سازمان میدهد و



میکشد! اردوی کار چند گام جلو میرود و عقبنشینی میکند تا بتواند تناسب قوا را بنفع خود تغییر دهد نه تنها کارگران را متحد و متشکل کند بلکه سایر اقشار فرودست را نیز که هیچ نفعی در بقای این رژیم متوحش ندارند برای گامهای بعدی تر تعرض بسیج کند. اردوی کار در این میدان نبرد هزینه های بسیار سنگین جانی و مالی متحمل شده، دقیقا از شکافهایی که دشمن توانسته در صفوف مبارزاتش ایجاد کند بزرگترین ضربات و آسیبها را دیده است، اما افق مبارزه جهت رهایی را گم نکرده است! از شکستها تجربه کسب کرده و از پیروزها برای پیشروی در گامهای آتی درس گرفته است. تجربه خیزشها طی سالهای اخیر را پشتوانه دارد! اعتراضات و اعتصابات سراسری و منطقه ای رانندگان کامیون، معلمان، پرستاران، ... کولبران، سوخت بران، تا هفت تپه، فولاد اهواز، آذرآب و ... تا صنایع برق، پتروشیمی ها و نفت و گاز را دارد. جنگ چند روزه اصفهان، لرستان و سایر استانها برای معضل بزرگ بی آبی که حیاتی ترین نیاز زندگی در طول اعصار تاریخ بشر بوده، از دل این وضعیت فلاکتبار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بیرون می آید که رژیم سرمایه داری ایران و مثنی انگل بر جامعه اعمال کرده اند. اصفهان و لرستان این روزها از همیشه هشیارتر خواهند بود که دیگر رژیم نتواند از ناحیه ای به صفوف متحد و متشکل آنها لطمه وارد کند که قبلا بارها از آن استفاده کرده و به ضد خودش تبدیل گشته است!

اعتراضات اقشار معترض به وضع موجود در استان اصفهان و لرستان و سایر شهرها باید بیشترین حمایت توده ای را بخود جلب کند. رژیم ایران مسئول مستقیم این وضعیت اسفناک است که اکثریت جامعه از آن به تنگ آمده. اکثریت عظیم جامعه ایران خواهان برچیدن انقلابی این رژیم هستند. این حکومت هر چند با زور و سرکوب توانسته تا کنون به بقای ننگین خود ادامه بدهد، اما نهایتا مبارزه متشکل جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی و در راسشان کارگران و فرودستان و کمونیستها دیر یا زود بساط این طفیلها سرمایه داری را با قهر انقلابی در هم خواهد پیچید. مردم متحد و آگاه به مافع طبقاتی خود هرگز شکست نخواهد خورد!

زنده با مبارزه مردم علیه وضع موجود!

27.11.2021

بایستی تابلوی بیدادگاههای بورژوازی را پائین کشید و تندیس جولیان آسانژ را بجای آن نشانند!

جولیان آسانژ بنیانگذار وبگاه ویکی لیکس و سردبیر استرالیایی این وبگاه، پرونده اش را آنقدر طی چند سال گذشته از این دالان به آن دالان بردند، چرخاندند و چرخاندند تا نهایتاً بیدادگاهی در لندن حکم دیپورت ایشان را صادر کند! اکنون خطر این در راهست کسی را که میبایست مدال افتخار بگیرد که پرده از پرونده جرم و جنایت را برداشته، میخواهند پس از سالها شکنجه روانی و تخریب طی حکمی بزدلانه دست بسته تحویل جانیمان بدهند! این در حالیست که جولیان نه تنها مرتکب جرم نشده است بلکه پرده از پروژهای جرائم جنگی، طرحهای جنایتکارانه، ژنوساید و هزاران سند طبقه بندی شده در خانه های اشباح هیئتهای حاکمه و در راسشان آمریکا برداشته است که در همدستی با دیگر قطبهای تروریستی در سایر نقاط جهان، زمین را به مکانی ناامن برای بشریت علی العموم و بلاخص انسانهای بی تاوان تبدیل کرده اند. صد البته جولیان وقتی این اقدام را شروع کرد، یقیناً میدانست کاری که میکند چقدر ریسک بزرگی است و شدیداً زندگیش را تهدید میکند و بلاخره هیئتهای حاکمه در هر کشور که پناه گیرد با زور پول و معاملات روزی سراغش خواهند آمد و احتمال اینکه حتی به قیمت جانش تمام شود بسیار زیاد است اما برغم عواقبی که پیشارو داشت باز نهراسید. بعید نیست به این امید دل بسته باشد، افکار عمومی او را تنها نخواهند گذاشت و محکم پشتش خواهند ایستاد!

حقیقتی تلخ تاریخی که هر روزه در جای جای جهان بنوعی تجربه می گردد: « بورژوازی ارزشهای شخصی را در ارزش مبادله ذوب کرد و به جای بی شمار آزادیهای حاصله و تثبیت شده، تنها یک آزادی تجارت عاری از وجدان را نشانند... بورژوازی پزشک، قاضی، کشیش، شاعر و دانشمند را به مزدبگیران اجیر خود تبدیل کرد. بورژوازی پرده عاطفه و احساسات بر مناسبات خانوادگی را درید و آن را به یک رابطه پولی خالص تنزل داد. او بود که برای اولین بار ثابت کرد که از فعالیت انسان چهها ساخته است.»

کما فی السابق " حقوق بشر " قلبی و سرهمبندی شده بورژوازی و دادگاههایش طرف مجرمان و هیئتهای حاکمه ایستاده اند و دارند این تعرض افسار گسیخته به جولیان آسانژ را توجیه میکنند و چهری واقعی خود را عریانتر از همیشه به افکار عمومی نشان میدهند. البته روزیکه در برابر دوربین فیلمبردارها با همدستی هیئتهای حاکمه اکوادور، بریتانیا و آمریکا، پلیس افسار گسیخته راست راست داخل سفارتخانه ای که جولیان آسانژ در واقع آنجا به اسارت درآمد، معلوم بود آنان تصمیم نهایی خود را گرفته اند برای تحویل دادن! اما جا دارد صف آزادیخواهی در سراسر جهان از تلاش برای منع دیپورت و آزادی جولیان ناامید نگردد و از تلاش باز نایستند! این تباری دولتها که منجر به چنین اقدام غیرانسانی و افسار گسیخته شده است، تنها تعرض به آزادی بیان جولیان نیست بلکه تعرض و توهین آشکارا به وجدان بیدار بشریت آزادیخواه در سراسر جهان نیز هست! اگر مدال جسارت و شهامت افشاگری پروژهای جنایی را بر گردنش نمایاندازیم، نباید در برابر این عمل ضد انسانی آدم ربایی و اقدام برای دیپورت ایشان سکوت کرد و باید

کارگران جهان متحد شوید

برای آزادیش همه تلاشها را بکار بست. دولت بریتانیا مستقیماً مسئول به خطر انداختن جان آسانزست.  
باید قویا هر انسان آزاده ای آنرا افشا کند و علیه ش بایستد!  
15.12.2021

## پیروزی چپ رفرمیست در انتخابات شیلی!

جامعه شیلی بعد از سه دهه از سرنگونی یکی از جنایتکاران تاریخی پینوشه، بدلیل جابجایی قدرت از بالا و عدم مکانیزم دخالتگری و مشارکت جامعه در سرنوشت سیاسی خویش هنوز هم که هنوز است نه تنها در قید و بند مناسبات سرمایه داری محصور مانده بلکه با دست بدست شدن قدرت میان راستها و چپهای خرده بورژوازی و بورژوازی زمینه را یکبار دیگر برای عروج فاشیسم خوش کرده اند. در غیاب تشکل قدرتمند کمونیستی و کارگری علنا می بینیم جناح چپ رفرمیست بورژوازی 19 دسامبر امسال به پیروزی نائل میگردد.

طی سی سال گذشته دولتها یکی پس از دیگری از "چپ رفرمیست و چپ میانه رو" تا "لیبرالها و راستها" بر سر کار آمدند و حاصلی جز بیکاری، گرانی، فقر روز افزون، استبداد و اعمال تبعیض و نابرابری بر اکثریت عظیم جامعه به همراه نداشته اند. در عوض سرمایه داران انگل در سایه این دولتها یکی یکی فربه و فربه تر شده اند. و به این اعتبار شکاف طبقاتی در جامعه شیلی روز به روز عمیق و عمیقتر گشت. مبارزه هر جا سر برآورد، یکی پس از دیگری سرکوب شدند. نهایتا اکتبر سال 2019 در سانتیاگوی پایتخت، اقشار مختلف معترض به وضع موجود اعم از کارگران و اقشار فرو دست و دانشجویان... در آغاز به بهانه گران شدن بلیط مترو به خیابانها سرازیر شدند، و بعدا با شعار و پلاکاردهای اعتراضی علیه گرانی، بیکاری، تورم، بالا رفتن هزینه زندگی و رشد فزاینده تبعیض و نابرابری، چنان ابعاد اعتراضات و مطالبات را گسترش دادند که با سرعت خیره کننده ای بخش عمده ای از شهرهای شیلی را وسیعا درنوردید. اعتراضاتی که میلیونها نفر را در بسیاری از شهرها به خیابانها کشاند. سباستین رئیس جمهور میلیاردر راستگرا که در برابر موج این خیزش توده ای سراسیمه شده بود، در آغاز تصور میکرد، ممکن است با اخراج چند وزیر از کابینه یقه خود را از مخمصه برهاند، اما زمانیکه دید ابعاد اعتراضات به این شیوه به هیچ وجه قابل کنترل نیست، اینبار استعفای خود را به دولت وقت اعلام کرد تا از این حربه برای عقب نشاندن اعتراضات استفاده کند. اما گابریل بوریک و همدستانش از نیمه راه سر رسیدند و نجاتش دادند. اگر بخاطر داشته باشید همین گابریل بوریک که این روزها برنده انتخابات اعلام شده آنزمان نقش کلیدی در نجات سباستین مستعفی داشت. سباستین نظیر همتایش گوادیو در ونزوئلاست کمااینکه گابریل هم افقی مشابه به حزب نیکولاس مادرو در ونزوئلا دارد. تیم گابریل در خیزش توده ای سال 2019 سریعا با حزب کمونیست شیلی و اقمارشان به شیوه ای اپورتونیستی تمام توان و ظرفیتهای خود را برای فریفتن اقشار ناراضی بکار بستند تا خیزش توده ای در خیابان را با وعده اصلاحات دو شقه کنند، و در مسیری که میخواستند هدایت کنند و به عینه یکی از موفقیتهایشان این بود سباستین مستعفی را نجات دادند. اینبار سباستین از سوی میانجیگران "توافق صلح آمیز" به قدرت بازگردانده شده بود، دستور داد تا صفوف معترضان را به شیوه وحشیانه به آتش ببندند. طی این اعتراضات دست کم 17 نفر کشته شدند و صدها نفر نیز مصدوم و هزاران نفر دستگیر و مورد شکنجه و حتی تجاوز قرار گرفتند. گابریل و سایر همدستان رفرمیستش تماما برخوردی مماشات جویانه تحت

پوشش "توافق صلح آمیز!" را پیش گرفتند و بنوعی توانستند خیزش را بنفع دولت مهار کنند و حتی سرکوبی که با فتوای سباستین انجام شد و منجر به کشته شدن ده ها نفر و زخمی و دستگیری هزاران نفر شد همه را دستمایه معاملات خود کردند تا با یک تیر دو هدف را نشانه بگیرند. البته لازم است متذکر شد، این رویداد مهم مبارزاتی در شیلی که از دوران پینوشه به اینسو اعتراضی بی نظیر بود، زیاد طول نکشید که پدیده پاندمی کرونا هم آمد و دامنگیر آن شد و نه تنها خیزش شیلی را دچار رکود کرد بلکه بر کل روند خیزشهای جهانی نیز تاثیر نامطلوبی بجا گذاشت و عملاً مبارزات مردم بپاخاسته شیلی را نیز تحت الشعاع قرار داد و آنها از روند رو به پیش موقتاً بازداشت. چپ های ریزیونیست و اپورتونیست با این پیش زمینه ها عزم جزم کردند تا دولت و بطور اخص سباستین را از سرایشی سقوط نجات دهند و هم با وعده و وعیدهای اصلاحات نزد افکار عمومی اعتباری برای خود دست و پا کنند. و مهمتر از همه زمان بخرند تا خیزش را به سمت انتخابات مهندسی شده هدایت نمایند. اساساً این جناح چپ رفرمیست که بوریگ در راس آن قرار دارد، و پیروزی ایشان در "انتخابات" شادی در دل بخشی از چپها و کمونیستهای خرده بورژوازی و بورژوازی انداخته، نمونه همتاهای خود سیپراس رئیس حزب سریزای یونان، حزب چپ ایتالیا، حزب سندرز در آمریکا و جرمی کوربین در انگلیس هستند. جالبتر از آنها این حزب چپ رفرمیست که بوریگ در راس آنست و اکنون برنده "انتخابات" شیلی گشته با سایر همدستانش اعم از حزب کمونیست شیلی که یک حزب بشدت رفرمیست از جنس حزب توده ایران است همگی از بیخ و بنیاد بی ربط به کمونیزم، منافع طبقه کارگر و فرودستان این جامعه هستند. حزب کمونیست شیلی از زمره کمونیستهای بورژوازی در اقمار اتحاد جماهیر شوروی سابق است که در دوره جنگ سرد از قطب روسیه تبعیت میکرد، بگونه ای که اگر در شوروی هوا ابری میشد آنها در شیلی چتر در دست داشتند. نباید واقعیات را کتمان کرد همین بوریگ و سایر چپهای رفرمیست در خیزش توده ای سال 2019 تمام تلاش خود را بکار بستند تا مبارزات آزادیخواه و برابری طلبانه خیابان را به سمت سیستم پارلمانتاریستی منحرف کنند و جامعه را از مشارکت مستقیم در سرنوشت سیاسی خویش دور بدارند. بوریگ در ائتلاف با حزب کمونیست و اقمارش که همه از یک جنسند در این "انتخابات" به پیروزی رسیده. نباید از نظر دور داشت رهبری اپورتونیست حزب کمونیست شیلی ماه گذشته طی بیانیه ای به دانیل اورتگا که مجدداً در "انتخابات" پیروز شده بود تبریک گفت! این در حالی بود که رهبری این حزب میدانستند اورتگا به شیوه ای جنایتکارانه مخالفین سیاسی خویش در نیکاراگوئه را سرکوب و قلع و قمع نموده. افتضاحی که حزب شبه کمونیست شیلی بار آورده یکی، دوتا نیست، این آخرینشان بود که حتی صدای بخشی از اعضای جوان حزبش را درآورد.

جامعه ای که چهار سال است در چنگال یک سرمایه داری میلیاردی درخشان مکیده میشود اینک طی پروژه انتخابات مهندسی شده، دو راه پیش پای آن گذاشته اند. یا چپ رفرمیست یا راست فاشیست. یعنی هیئت حاکمه دارد شبح راستها و میان آنان یک فاشیست و جانی نظیر خوزه آنتونیو کاست را بر سر جامعه میچرخاند، که برایشان تداعی کننده جنایتکار پینوشه است از یکسو، و از دیگر سو چپ

رفرمیست را علم کرده اند، تا نگذارند افق مبارزاتی توده های بپاخاسته از چهارچوب نظم موجود خواه تحت هژمونی بازار آزاد یا سرمایه داری دولتی، وجبی فراتر برود و از ترس فاشیستها به این جناح چپ بورژوا رفرمیست تن بدهند! به عبارتی دیگر هر گونه تلاش برای تغییر بنیادی در جامعه را دور بزنند آلترناتیو چپ رفرمیست را به آن حقه کند. در خلاء یک نیروی هدایتگر بواقع کمونیستی و کارگری که منافع اکثریت عظیم جامعه را نمایندگی کند و رهایی از قید استثمار و بردگی و تبعیض را تضمین نماید علنا چپ رفرمیست دارد، موج سواری میکند.

شایان ذکر است، اکثریت رایزنیهای در مدیا اجتماعی که روی پدیده "انتخابات" در شیلی خم شده اند، تنها روی جنبه برنده و بازنده آن فوکوس کرده اند! کمتر به این جنبه پرداخته شده است که نزدیک به نصفی از واجدین شرایط رای در این جامعه، اصلا در این مضحکه "انتخابات" مشارکت نکرده است. این حالت بیانگر اینست، بخش عمده ای از جامعه شیلی از این نظام انگلی و بشدت بورکراتیک بیزارند. چرا که میدانند سیستم پارلمانتاریستی مکانیزمی است برای دور زدن اکثریت جامعه که کارگران و فرودستانند از مشارکت در سرنوشت سیاسیشان. آنها نمیخواهند با رفتن به پای صندوقهای رای به سیاه لشکر راست و چپ بورژوازی تبدیل شوند. بخش عظیمی از جامعه میدانند وقتی نمایندگان واقعی آنان بخاطر دفاع از ابتدائی ترین حق و حقوق پایمال شده شان در اکتبر سال 2019 در خیابانها با کشتار مواجهه شدند، دیگر حاضر نیستند وارد کارزاری شوند که مثل روز روشن بوده، حافظ منافع ستمگران است. به همین اعتبار نزدیک به نصفی از واجدین شرایط رای در شیلی که عملا تجربه اینرا را دارند، مشارکت در انتخابات مشروعیت دادن به یکدور دیگر از اجحاف و یوغ بردگی اکثریت جامعه است و نمیخواهند به این سیستم بشدت بورکراتیک گردن نهند. ولو از عدم حضور آلترناتیو قطب کمونیستی و کارگری در رنج بسر می برند! آنبخش دیگری هم از جامعه که وارد کارزار "انتخابات" میگردد اگر آلترناتیوی قدرتمندی را سراغ داشتند بعید بود به این سیستم پارلمانتاریستی و وعده و وعیدهایی که تنها بندهای اسارتشان را در چهارچوب این مناسبات محکم و محکمتر میکند، متوهم باشند و گردن نهند. جناحهای چپ و راست بورژوازی با اتکاء به امکانات و تسهیلات، و از طریق نهاد و ارگانهای عریض طویل بورکراتیک که هیئت های حاکمه پشت آن ایستاده اند، تلاش میکنند، نگذارند جامعه به مسیر اعتلای انقلابی ارتقاء یابد و منافع و مصالحشان به شیوه جدی تهدید گردد. تا جامعه بنوعی وادار شود میان دو گزینه "بد" و "بدتر" یکی را انتخاب کند!

"پیروزی" چپ رفرمیست گره ای از فلاکت اقتصادی این جامعه نخواهد گشود. این پیروزی حتما طبقات معینی از آن سود خواهند برد. و مهمتر از همه گشایشی نیز برای صاحبان سرمایه خواه در بخش خصوصی یا دولتی بوجود خواهد آورد تا مبارزات مردم جان به لب رسیده علیه استبداد، گرانی، بیکاری، تورم و فقر و تبعیض روزافزون را که بزرگترین مانع بر سر راه رشد سوداندوزی آنهاست تا انتخابات بعدی عقب بنشانند. این "پیروزی" بی ربط به اکثریت عظیم جامعه ایست که سی سال است با دست به دست شدن قدرت از بالا زندگی آنها به تباهی کشانده شده است. معلوم است اکثریت جامعه

نه تنها از طریق این سیستم پیروزی عایدشان نخواهد شد بلکه بایستی با ادامه مبارزه و تلاش برای وحدت مستحکم طبقاتی و سیاسی و تغییر تناسب قوا به نفع کارگران و فرودستان که اکثریت عظیم جامعه هستند، افق رهایی از قید و بند استثمار و بردگی و تبعیض و نابرابری را به روی خود و کل جامعه بگشایند. و این امر تنها و تنها با مشارکت مستقیم در سازماندهی جامعه و اختیار بر سرنوشت سیاسی ممکن می‌گردد، تا یکبار و برای همیشه در این سیستم پارلماناریستی را به گل بگیرند!

26.12.2021

## جامعه ایران در محاصره سیل و رژیم سرمایه داران انگل!

سیل طی روزهای گذشته چندین استان کشور اعم از کرمانشاه، لرستان، خوزستان، هرمزگان، کرمان و خراسان جنوبی و سیستان بلوچستان... را وسیعا فرا گرفته است. هنوز آمار دقیقی از میزان تلفات انسانی و مالی در شهر و روستاها در دست نیست، اما آمارهایی از محل تأیید کرده اند که تنها در چنداستان جنوبی کشور تا کنون حداقل ده ها نفر کشته و مفقود شده اند و ده ها هزار خانوار نیز آواره و بی خانمان گشته اند و هنوز در محاصره سیل قرار دارند. تنها در استان کرمان 300 روستا در محاصره سیل قرار گرفته است.

ما در جامعه ایران مضاف بر اینکه با شرایط اسفناک اقتصادی و اختناق سیاسی و وخامت اجتماعی اعمال شده از سوی مشتی آخوند کپک زده و دولت سرمایه داران بر اکثریت عظیم جامعه مواجه هستیم، پدیده خشکسالی سالی و یا سیل و زلزله نیز که اساسا به دلیل تخریب زیر ساختهای کشور اعم از شهرسازی، عدم رعایت استانداردهای علمی در پروژههای عمومی و زیست محیطی، غیر استاندارد بودن آبراه ها، سدها و و تخریب تالابها ... همه و همه دست به دست هم داده که این رژیم کل استانداردهای زندگی اجتماعی و حتی محیط زیستی را نابود کند. سیستمی بشدت عقبمانده که در طول حیات ننگین خود نه تنها مناسبات افسارگسیخته بر اکثریت عظیم تولیدکنندگان که خالق کل نعمات زندگی هستند و خود از حداقل امکانات و استانداردهای زندگی بی بهره اند اعمال نموده، بلکه حتی به محیط زندگی انسانها و هیچ جنبدنده ای نیز رحم نکرده است! سودجویانی که برای منافع خویش کل حیات انسانی و حتی حیات وحش را نیز به ورطه نابودی کشانده اند. سیل و زلزله را "بلایای طبیعی!" و "قهر الهی!" میخوانند در حالیکه قرنهای دیگر حتی برای اقشار کم آگاه هم این متاع صنعت مذهب، تا حدود زیادی از رونق افتاده و کمتر خریداری دارد! ولو که سرمایه داری هنوز اینجا و آنجا بتواند به این شکل و یا آن شکل توسط صنعت مذهب، مردم را تحمیق و بفریبد. بخش عظیمی از مخاطراتی که در اعصار تاریخی به اسم "قهر الهی!" حیات انسان و محیط زیست را با مخاطره مواجهه میکرد، دیگر امروزه کمتر کسی هست نداند، بدلیل دستاوردهای علم بشر قابل کنترل هستند، مگر آنجا که پای سود و منفعت سرمایه داران انگل به میان آمده باشد و توانسته باشند در حوزه دانش هم سرک بکشند و آنرا اجیر خود کنند .

البته بگذارید منظورم را دقیقتر بیان کنم، مناسبات واژگونه سرمایه داری را یقینا نمیشود صرفا به پدیده های فاجعه آمیزی که خشک سالی، سیل یا زلزله بیار می آورند توضیح داد، اما میشود به روشنی توضیح داد وقتی در عصر ارتباطات، امکانات و فن آوری در دل مناسبات واژگونه سرمایه داری حاکم بر جهان و بطریق اولی در رژیمهای نظیر جمهوری اسلامی سیل یا زلزله در این ابعاد فاجعه می آفرینند، قانون جنگلی که این رژیم بر این جامعه اعمال کرده را کنار زد و نه تنها توضیح داد بلکه مسیر و راه خلاصی از کل مصائبی که نظام سرمایه داری ایران عاملش است نشان داد. اعم از فجایعی که عوامفریبانه



آنها را "بلاای طبیعی!" قلمداد میکند و سایر پدیده ها که زندگی برای شهروندان این جامعه را با استثمار افسار گسیخته و اختناق سیاسی به جهنمی تبدیل نموده .

اینکه هر چند سال یکبار بعد از این شوک وارده به جامعه حس و درد عمیق انسانی اوج گرفته و روحیه همبستگی را برای کمک با سیل زدگان در سراسر ایران راه انداخته ارزشمند و قابل ستایش است اما به هیچ وجه کافی نیست. یقیناً این در همان نگاه اول بیانگر روحیه متعالی و عنصری از خود آگاهی اجتماعیست. اینکه هر کسی نفعی در بقای این نظام نداشته باشد، بخوبی دریافته مسبب و بانی اصلی این فجایع کسی جز رژیم جمهوری اسلامی نیست. این سوال ساده و جواب سر راست نزد هر شهروند ایرانی یقیناً وجود دارد. اینکه در دنیا امروز در سایر نقاط جهان ما شاهد آمدن سیل و زلزله بمراتب شدیدتر بوده ایم اما چرا اینگونه فاجعه ای رخ نداده است؟!

امروزه همین شهروندان ایرانی سیل زده هم بخوبی متوجه هستند در مناسبات حاکم بر جهان چگونه از سوی دول و هیئتهای حاکمه سالانه کرور کرور سودهای حاصله از نیروی کار طبقه کارگر را تحت استثمار افسار گسیخته در جای جای جهان حیف و میل یا صرف آتش افروزی و پروژههای ضد بشری میکنند! بعبارتی دیگر غافل از این نیستند که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که هنوز مناسبات طبقاتی است و ثروت و سرمایه اکثریت عظیم جامعه در دست اقلیتی قبضه شده اما در دل همان مناسبات نابرابر به یمن دستاوردهای دیرینه مبارزاتی طبقه کارگر، کمونیستها، آزادیخواهان و پیشروان این جوامع، توانسته اند تامین استانداردهای زندگی شهروندی را بطور نسبی به دولتها اعمال کنند. مبارزاتی که هم اکنون نیز در قلب همین اروپا، آمریکا و در جای جای جهان هم علیه این مناسبات استثمارگرانه، نابرابر و ظالمانه جاری است.

میخواهم بگویم اکثریت عظیم جامعه ایران نیز در این عصر ارتباطات با همین دقت که اوضاع جهانی را زیر نظر دارند، تازه دقیق تر از آنها هم یک به یک کارنامه سیاه چپاول، غارت، جرم و جنایت رژیم را که چهل است بر آنها با بیرحمانه ترین شیوه اعمال نموده در حافظه تاریخی دارند و می شناسند. این رویدادها هم یقیناً موجت بروز خشم و انزجار هر چه وسیعتر مردم خواهد شد! کماینکه در بعضی از مناطق سیل زده خشم و نفرت مردم بحدی رسید که رژیم هراسان از این بود که اگر فرضاً تصمیمی مبنی بر ارسال نیروی امدادسانی داشته باشد جرات کند آفتابی شود!

تا همین حالا هم رژیم عملاً اعتراضات برخاسته به این فاجعه سیل که موجب بی خانمانی آنها شده را مثل سالهای گذشته در کرمانشاه و شیراز با قشون نظامی و سرکوب پاسخ داده است. نباید گذاشت رژیم این رویدادهای اسفناک پیش آمده در کشور را به بهانه های پوچ "بلاای طبیعی!" توجیه کند و برای بقای ننگین خود زمان بخرد!

دیگر زیر لوای این احادیث و اباطیل که تا کنون بارها رهبران جانی این مملکت در مدیا اجتماعی و در خطبه هایشان با دریده رویی ایراد کرده اند، بی اندازه نخ نماست چه رسد به اینکه هر گونه اعتراض به

وخامت اوضاع جهنمی که مرگ تدریجی بیشی نیست برای سیل زدگان و میلیونها بی خانمان را زبوانه تر از همیشه با زور و سرکوب پاسخ دهند .

اکنون نیز سیلاب که عملاً چرخه زندگی صدها هزار نفر از شهروندان این استانها را متوقف نموده و به هزاران مرتبه از زمانیکه در چنگال فقر، تورم روز افزون و بیکاری شب را به روز می رساندند وخیم تر شده، اما رژیم خودش را به خواب زده، رژیم بهتر از هر ناظر بیرونی از ابعاد فاجعه باخبر است که بخشی عمده از شهر و روستاهای این استانها بکلی تخریب و زیر خراوارها گل و لایی مدفون شده اند !

میخواهم بگویم قبلاً اگر برغم وضعیت فلاکتبار اقتصادی و مصائب ناشی از آن، لاقلاً سرپناهی داشتند تا در آن کمی آرام بگیرند، و نفسی تازه کنند و ایاب و ذهابی در جریان بود که لاقلاً بوی زندگی میداد تا برای فردای بهتر مبارزه ای در دل این اوضاع شکل بگیرد! یا مکانی بود برای ارزان فروش کردن نیروی کارشان و همگام با عزمی راسخ جهت تداوم مبارزات و اعتصابات، کما اینکه در هفته تپه و پتروشیمی ها و نفت و مبارزات سازمانیافته دوره اخیر معلمان شاهد آن بودیم، اما اکنون در چنین وضعیتی دستخوش تغییر میشود .

به همین سادگی یعنی آن سرپناه و محل کار مشقتبار چهل ساله که در آن نصف حاصل نیروی کارشان به جیب دولت و کارفرما می رفت و بقیه درآمده مانده را نیز نصف بیشترش همان اول ماه اداره آب، برق، مسکن، بهداشت، درمان، مدرسه، بانک، فروشگاه و بقال محله و ده ها کوفت و زهرمار دیگر دولتی و خصوصی آنرا می برد و تا آخر ماه اگر بدهکار بانکها نمی ماندند، می بایست کلاهشان را هوا بیاندازند، حتی دیگر از آنها خبری نیست! یعنی هر بار به بهانه سیل، زلزله و خشکسالی جامعه را دارند به مسیری میاندازند که آرزوی روزهای ولو تلخ و فلاکتبار دوران قبل از خشکسالی، سیل زدگی و زلزله را بکنند که قابل تحملتر بود! اینکه سران رژیم در کاخهای خود لمیده اند و مردم سیل زده را با مشتی مهمل و اوراد عهد عتیق نظیر "بلایای طبیعی را کاری نمیشود کرد!" به حال خود رها کرده اند تنها راه خنثی کرده آن گسترش و تعمیق دادن کمیته و تشکلهای تجربه شده سالهای قبل در مقیاس اجتماعی است که باید رژیم را با آن حت فشار قرار دهند. یعنی دولتی که مسبب و بانی اصلی فجایع پیش آمده و توقف چرخه زندگی میلیونها انسان است باید تاوان پس بدهد! دولتی که اگر نصف درآمد چند ماه تنها پالایشگاه آبادان را صرف مسکن، عمران و زیر ساختهای استاندارد در این مناطق میکرد به راحتی می توانست میزان تلفات جانی و خسارات مالی را طی این چند دهه از حاکمیت ننگین خود را به حداقل ممکن برساند. دولتی که اگر حتی یک سوم بودجه نظامی سالانه را خرج سدسازی استاندارد، سیلاب بندها و آبراهه ها و حفظ محیط زیست میکرد زندگی میلیونها انسان اینگونه به تباهی کشانده نمیشد. دولتی که اگر نصف هزینه سالانه که صرف کمک به تروریسم و حمایت از کشورهای مرتجع منطقه ای میکند تا بقای ننگینش را طولانی کند، صرف بالا بردن استانداردهای زندگی شهروندان این مملکت میکرد اکنون شاهد چنین فجایعی نبودیم .

بدیهیست اگر تا کنون هم سیل زدگان زنده مانده اند تنها و تنها به دلیل موج عظیم کمک‌هایی بوده که باز از سوی همین تیمها و گروه های مستقل مردمی از روز اول سیل تا کنون براه افتاده برغم همه مانع‌هایی که رژیم بر سر راه کاروان کمک های جمع آوری شده، ایجاد نموده. همبستگی و اتحادی که همه مرزهای ساختگی هویتی مذهبی، ملی، نژادی که خواستند چون دیوار چین میان توده های مردم فاصله بیاندازد را فرو ریخت و درنوردید.

اما برای اینکه این اعتراض به مرحله ای برسد تناسب قوای جدیدی میان مردم و رژیم درست شود نیازمند ابتکارات و کار سازمانیافته همه جانبه تر میان مردم است. یعنی دقیقا نقشی که خصوصا طبقه کارگر، کمونیستها و پیشروان آزادیخواه در محل و در اینگونه اثناها باید مبتکر آن باشند. به صرف خشم و نفرت در متن حتی اعتراض عمومی نمی توان توازن را بنفع مردم تغییر داد. بلکه بستگی به میزان فعالیت برنامه ریزی شده دارد که چقدر در این اثناها نیروی داوطلبانه و هماهنگ دستشان در دست هم گذاشته میشود و سازمانیافته پا پیش میگذارند. و به همدیگر قوت قلب میدهند. یعنی رسیدن به این نقطه که منجی خلاصی از چنین شرایط فلاکتباری تنها و تنها با اتکاء به نیروی مبارزاتی متحدالشکلی است که از میان خودشان برخاسته باشد. این نیرو هم با ایجاد کمیته ها یا شوراهای محله، شهر، منطقه و مراکز شهرها و استانها خصوصا در مناطقی که کمتر از سیل آسیب دیده اند قابل تحقق تر است. همینکه طی اینمدت نیز دوباره گروهها و شبکه های کمک رسانی مستقل مردمی در نقاط مختلف کشور بنوعی براه افتاده تجربه ای عالیست و عنصرهای آغازین این حرکت است و جا دارد آنرا به سراسر ایران سرایت و گسترش داد. شکی در آن نیست این اقدامات در شرایطی که جامعه از یک سو با رژیم طاعون و از دیگر سو با پاندمی کرونا هم میجنگد، مبارزه چه دشواریها که ندارد، اما در دل این اوضاع و احوال پر مخاطره که حیات اکثریت جامعه را تهدید میکند، راهی دومی نیست جز اینکه باید متکی به تشکلهای و سازماندهی هر چه سراسرتری و قدرتمندتر مبارزه گشت، جهت رویارویی با رژیم در همه مصافها .

سرنگونی انقلابی این رژیم تنها راه خلاصی

زنده باد مبارزه متحدانه جهت از بیخ برکندن این رژیم

20.01.2022

سکوت در برابر قتل فجیع موناها در شان جامعه نیست!

مونا حیدری دختری که از مناسبات متوحش حاکمان بر ایران و خانواده عشایری خود و همسرش که زیر سن به همسری ایشان وادار شده، و در این رابطه تجاوزگرانه صاحب فرزندی گشته بود، به ترکیه پناه می برد تا جایی امن برای ادامه حیات خویش بیابد! اما با فریب پدر و خانواده او را به ایران بازگردانده و سه روز قبل او را طبق نقشه قبلی در خیابان های اهواز در اوج توحش سلاخی کردند! داعشیان پیکر بدون سر و غرقه در خون مونا را در خیابان رها میکنند و سر بریده را در اهواز، همان شهری چرخاندند که مارش اعتراضات کارگری و مبارزه علیه استثمار، تبعیض و فرو دستی در آن خصوصاً طی این سالهای اخیر در خیابانها و میداین شهر بکرات طنین انداز بوده، و بارها و باره ها پیکر رژیم متحجر سرمایه داری را به لرزه افکنده است! معلوم است کسانی که اینجا و آنجا در نهایت توحش و بزدلی خشونت علیه زنان اعمال میکنند و سر زنان را از تن جدا میکنند از آن سیستم ضد زن بیشتر متاثر و تغذیه میکنند که تاریخی خونبار از جنایت و زن کشی را پشت سر دارد و طی این چهار دهه آگاهانه یا نا آگاهانه در پروژه اعمال تبعیض علیه زنان این رژیم قرون وسطی و اشاعه فرهنگ طبقه حاکم سهیم بوده اند و کمتر از سنتهای پیشرو و انسانی متاثر گشته اند. اقشاری که آگاهانه یا نا آگاهانه چرخه های این مناسبات پس مانده مشتی آخوند انگلباره و جلاد را یاری می رسانند تا امنیت زندگی را از زنان سلب نمایند متاسفانه بنوعی شریک جرم و جنایات هستند! کسی که پدیده خشونت علیه زن و زن کشی را جزو "افتخارات دیرنیه" ش میدانند، آگاهانه یا نا آگاهانه دارد در قامت یک آخوند ضد زن انجام وظایف میکند!

خشونت علیه زنان و پدیده زن کشی حتی عمری طولانی تر از مذهب و نقش آن در اشاعه این مناسبات منحط دارد. از روزیکه جامعه طبقاتی گشت و زن به موقعیت فرودست رانده شد، این نصف جامعه بشری ستم های مضاعف بر آن به شیوه سیستماتیک اعمال گشت. در اعصار تاریخی بجز یکدوره معین، در دیگر ادوار تنها اشکال ستم بر زنان تغییر کرده و هیچگاه زن موقعیت اجتماعی و منزلت انسانی خود را فارغ از جنسیتش نیافته است. و با پیدایش عصر سرمایه داری هم که ارکانش بر سه ستون اصلی 1. مالکیت خصوصی. 2. منشاء خانواده 3. دولت، ملت و میهن استوار گشت و بواسطه رکن چهارم یعنی مذهب بر سر دیگر ارکان این مناسبات وارونه آب تقدس ریخت باز زنان بخش فرودست جامعه واقع شدند. بعینه یکبار دیگر حتی به شیوه افسار گسیخته تر از اعصار پیشین زنان مورد تظلم تاریخی قرار گرفتند و به موقعیت پائین تر از هم نوعانش در کلیه وجوه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عقب رانده شدند. اینبار مذهب در اشاعه تبعیض و مناسبات ضد زن نقش آگاهانه تر و تعیین کننده تر حتی از اعصار پیشین را عهده دار گشت. سرمایه داری هم یکدوره معین توانست صنعت مذهب را باب میل خود و به شیوه ممکنه به خدمت بگیرد جهت تحمیق توده های مردم. اما صنعت مذهب در دل همین مناسبات واژگونه نخست با روند تکامل سرمایه داری و با شروع عصر رنسانس بزرگترین ضربات تاریخی بر پیکره ایدئولوژیک آن وارد گشت. بدنبال همین تحول تاریخی بود زمینه ها برای رشد فزاینده مبارزه و آگاهی طبقاتی پرولتاریا در غرب، اروپا و در مرکز آن فرانسه بیشتر و بیشتر شخم خورد، انقلاب کبیر

فرانسه را در پی داشت. سرمایه داری هر چند در دوران پیدایش تا این مرحله از تکامل هم با پدیده سوسیالیسم بورژوازی، خرده بورژوازی و آنارشیزم... مواجهه بود و تاریخی از مبارزه علیه همدیگر را تجربه کرده بودند، اما در اوایل قرن نوزده اینبار با پیدایش کمونیزم علمی و پراتیکی، و روند اعتلای مبارزات و رشد پراتیک کمونیستی و پرولتری در ابعاد هر چه اجتماعی تر مواجهه گشت که کل جهان را تحت تاثیر خود قرار داد. کمونیسمی که هدف غائی آن امحای مناسبات سرمایه داری بود تا جهان واژگونه را بر قاعده بنشانند. پدیده ای که پس از چند دهه مبارزه و تلاش بی وقفه طبقاتی علیه سرمایه داری حاصلش کمون پاریس 1871 گشت. کمون پاریس که برغم عمر کوتاه تاثیرات شگرف آن بر جهان غیرقابل انکار بود. و در ادامه آن انقلاب فوریه و اکتبر 1917 در روسیه که تناسب طبقاتی را به نفع طبقه کارگر تغییر داد و برای یکدوره تمام قدرت بدست شوراها سپرده شد و باندازه چندین قرن بشریت را به جلو سوق داد، هر چند نهایتاً این انقلاب هم منجر به شکست گشت. به این اعتبار برغم توحشی که هر روزه در گوشه و کنار جهان علیه زنان اعمال میگردد و هنوز فرهنگ و سیاست حاکم بر جهان، فرهنگ طبقات حاکمه است، ما نتوانسته ایم در ابعاد اجتماعی مهر خود را بر جوامع بگونه ای بزینیم که جهان واژگونه را بر قاعده برگردانیم. و این بیانگر این واقعیت غیر قابل انکارست تا این مناسبات واژگونه سرمایه داری بر جهان حاکم باشد هر بار به شکلی اینجا و آنجا بسته به منافع دولتها این پدیده شنیع و ضد انسانی را کم و بیش تولید و بازتولید میکنند.

اما مبرهن است در کشورهای نظیر ایران که سیستم شدت قرن بوقی بر آن حکمفرما شده به مراتب ابعاد ستم خصوصاً بر زنان فاجعه بارتر است. در کشوری که هر گونه صدای آزادی خواهی و برابری در گلو خفه میشود و هر اعتراضی به وضع موجود با گلوله و زندان پاسخ میگیرد، میخواهند پدیده زن کشی را نزد افکار عمومی "امری عادی" جلوه دهند! میخواهند به صف آزادیخواهی و پیشروان جامعه بگویند شما اعتراض کنید علیه تبعیض و نابرابری اما ما عملاً میکشیم تا مرعوبتان کنیم. سر می برند تا کارگر و آزادیخواه و کمونیست عقب بنشینند و به این مناسبات منحط تن بدهند. عرق ناسیونالیستی و ارتجاع مذهبی را باد می زنند تا کشتن انسانها مثل آب خوردن باشد و نشان دهند هنوز که هنوز است اسلام ضد هر درجه از شادی و نشاط و عشق ورزیدن انسانها، قدرت کشتار و جنایت آفریدن دارد! اینکه در جامعه ایران چهار دهه بیشتر است ستم و بهره کشی دامنگیر اکثریت عظیم شهروندان این مملکت است یکسوی رژیم متوحش سرمایه داری آخوندیست و در سوی دیگر آن تولید و باز تولید ستم و فرودستی مضاعف بر زنان است. هر خشونتتی که در گوشه و کنار جامعه بوقوع می پیوندد، هر زنی که به قتل می رسد، کسی ریگی به کفش نداشته باشد، یگراست می رود سراغ بانی و مسبب اصلی چنین مناسبات متحجر و پس مانده ای که مشتتی آخوند و سرمایه دار انگل طی چند دهه از حاکمیت ننگین خود آنرا به جامعه تحمیل کرده اند. تنها راه و آخرین راه جهت پایان دادن به این ستمها که زنان بیشترین قربانیان آن هستند در گرو اینست باید این مناسبات و کل بقایای پوسیده آنرا از بیخ و بن برکنند و جارو زد! اما آیا باید تا زمانیکه کل این نظام را به زباله دان تاریخ ریخته میشود، کماکان

اینجا و آنجا خشونت و کشتار فجیع زنان ادامه یابد و ما هم آه و اندوه برکشیم و بس؟! یقیناً پاسخ برای اکثریت عظیم جامعه خیر است. مگر اندک قشر انگلی که در تداوم این تحجر و اعمال فرودستی بر زنان نفع می برد .

جنبش های اجتماعی و در راسشان جنبش کارگری جا دارد به اشاعه این فرهنگ کپک زده شدیداً اعتراض کند. کمالینکه طی این چند دهه از مبارزات خود در برابر سایر ستمها که بر طبقه کارگر و سایر اقشار فرودست اعمال شده سر فرود نیاورده اند و در نبرد بی وقفه بوده و هستند. کارگران خوزستان از اهواز تا شوش ... می طلبد در اعتراض به این جنایت عریان و مناسبات منحط و ضد زن در محیط زندگی رژیم را بیش از پیش تحت فشار مبارزاتی قرار دهند. نگذارند این پدیده و شناخت به امری عادی در زیستگاه آنها تبدیل شود. می طلبد نشان دهند پدیده خشونت علیه زن و زن کشی تماماً خط قرمزها هستند و علیه آن تمام قد خواهند ایستاد. برگزاری با شکوه روز هشت مارس ها و 1 می ها با همه اهمیتی که در تاریخ مبارزاتی که دارند، دارند و همه تلاشها و جانفشانی های مبارزه در عرصه های مختلف که تا به امروز برای تغییر وضع موجود و با تقبل هزینه های سنگین انجام گرفته، بی دستاورد نبوده در یکطرف اما اینک اوج گرفتن پدیده زن کشی، طرف دیگر مسئله جامعه و بیانگر اینست این رویکرد مبارزه جهت عقب راندن این مناسبات منحط باندازه کافی موثر و جوابگو نبوده است. هشت مارس که ریشه بر تن هر شپشو و تنبان به پایی نیاندازد که اگر خشونت علیه زن در هر شکلی اعمال کند، مورد بازخواست پیشروان جامعه قرار می گیرد، یکجای کار ما به عنوان یک طبقه علیه این مناسبات واژگونه می لنگد و حتماً بدرست سازمان ندادیم و هدایت نکرده ایم. طبقه کارگر ایران، فرودستان، پیشروان و سوسیالیستها برغم همه جانفشانیها و ستمی که طی این چند دهه از سوی این رژیم بر آنها اعمال شده، جا دارد بیش از پیش به این امر ستم و تعرض افسار گسیخته به زنان حساسیت نشان داده و دست به ابتکارات مطلوب این شرایط بزنند و به میدان بیایند. امر رهایی زن را به فردای دور حواله کردن بنوعی شانه خالی کردن از وظایفیست که امروز باید بدوش بکشیم. وظایف خطیر امروز را موکول کردن به بعد از سرنگونی انقلابی این رژیم، وظایف آتی انقلاب را صدها مرتبه سنگین تر میکند. عبارتی دست روی دست گذاشتن به منظور اینکه بعد از انقلاب زمانش فرا می رسد که فضا برای این مناسبات منحط و ضد زن چنان تنگ گردد که حتی هر آخوند و مرتجع بیبند و بفهمند سلاح خشونت تماماً بر افتاده یعنی چه؟! حتی جانپان تاریخ در برابر دادگاههای عادلانه و علنی حضور می یابند و امنیت جانی آنها تامین میگردد و حتی جامعه آتی آن قشر مفتخور و انگل را یاری میدهد تا شغل شرافتمندانه برایش بجوید و امنیتش تامین گردد که در برابر انزجار عمومی وادار نگردد با بند تنبانش خود را حلق آویز کند !

می طلبد خصوصاً پیشروان کارگری و کمونیستها در داخل ایران، امر مبارزه برای رهایی زنان از قید و بند بردگی را ولو میدانند به رهایی کامل آنان نمی انجامد همین امروز در دستور کار خود بگذارند. می طلبد مبارزه علیه این پدیده زن کشی را در جامعه به سنتی جا افتاده تبدیل کنند که چنان منفور و

مطروود گردد که عبور از آن نه تنها برای افراد خط قرمز باشد، بلکه رژیم نیز از پس هزینه های سنگین آن بر نیاید. می طلبد این فرهنگ ضد زن شدیداً در جامعه منزوی و طرد شود. تا برغم تقویت و تشدید چنین فضایی از سوی حاکمان ستمگر، ضد آزادی و زن ستیز حتی اندیشیدن به اینگونه اقدامها آسان نباشد و اشاعه دهندگان این فرهنگ منسوخ بدانند با موج عظیم انزجار اجتماعی مواجهه خواهند شد، و هر درجه ای از خشونت علیه زنان و کودکان خط قرمزهاست. در میدان مبارزه وقتی ما سپیده قلیان ها را داریم که با قامتی برافراشته علیه سرمایه داری متوحش ایستاده اند و مخاطرات زندان را سالهاست با جان خریده اند، در شان این جامعه نیست با این مناسبات منحط ضد زن در نیافتد که مونا و رومیناها را با نهایت شناعت کشتار میکنند!

08.02.2022

## جنگ برای اعمال هژمونی قطبهای اقتصادی بر جهان

آخر را می‌خواهم اول زده باشم، طرفهای اصلی این جنگ، روسیه، دول غربی و ناتو به رهبری آمریکا هستند و مبرهن است، قبل از همه کارگران و فرودستان بیدفاع روسیه و اوکراین منطقه را کشتار و به خاک سیاه مینشانند. این جنگ می‌تواند ساز و برگ مقدماتی جنگ بزرگتری در منطقه باشد که اگر هم به جنگ جهانی سوم منجر نگردد، اما برگ دیگری از توحش سرمایه داری را رقم بزند و می‌تواند میلیونها کشته، زخمی و آواره در پی داشته باشد. این جنگ، جنگ طبقات حاکم منفعت جوی انگل در دو طرف جنگ است، تا در در نتیجه تضعیف و به شکست کشاندن رقیب، سیادت خود بر جهان را تضمین و تامین کنند .

بعد از ناکامی و شکست استراتژیک آمریکا و غرب در عراق، افغانستان و سوریه .. و متعاقبا عقب کشیدن بخش عمده نیروی نظامی خود از این کشورها غیره منتظره نبود آمریکا رویکرد دیگری را برای پیشبرد استراتژی گسترش حوزه نفوذ خود در منطقه و کل جهان پیش بگیرد. و چونانکه در نوشته ای بلندتر چند ماه پیش نیز به تفصیل ذکر شد با توجه به اینکه همزمان با این عقب نشینی نیروها از افغانستان، عراق و سوریه، آمریکا به مانورهای نظامی ناتو در آبهای آزاد و خشکی خصوصا در بیخ گوش روسیه و چین افزود، خصوصا اوکراین را که هنوز عضو ناتو نگشته میخواست به محل استقرار پایگاههای نظامی خود تبدیل کند، نشستهای مکرر دول غربی با دولت فاشیستی اوکراین مد شد، روشن بود نقشه راه ایندوره غرب و در راسشان آمریکا سنگ اندازی بر سر راه گسترش نفوذ روسیه و در گامهای بعدی چین در آسیا و اروپا و سایر نقاط جهان، و حتی باز کردن جبهه ای دیگر از جنگ برای تقسیم دوباره جهان است.

اما پاسخ به اینکه چرا اوکراین آماج حملات روسیه قرار گرفته، جوانب دیگر این پدیده جنگ افروزی را تا حدود زیادی روشن خواهد نمود. اوکراین بدلیل موقعیت ویژه ژئوپلیتیکی و در هم تنیدگی تاریخی با روسیه و خصوصا پیشینه ای از مبارزه توده های مردم علیه این دولت یا آن دولت غاصب که نزدیک به یک قرن خواسته اند بر عرق ملی آنها بدمند، تا در پی اهداف منفعت جویانه خویش آنانرا قربانی کنند، برای روسیه مهم است اوکراین به کدام سو می رود، و نزد پوتین به عنوان استراتژیست امروزی روسیه، که خود را یکی از زمره "امپراتوریهای بزرگ جهان!" می بیند، جایگاهی که اوکراین در معادلات منطقه پیدا خواهد کرد، غیر قابل چشم پوشی است! پوتین رشد دو پدیده در سرزمین روسیه برایش خط قرمز است. نخست اینکه مردم در کشور تحت حاکمیت او و کشورهای اقمار روسیه به روند رشد کمونیزم و اعتلای انقلاب کارگری روی آورند. و به این اعتبار تلاش دارد دولت خویش و دولتهای اقمارش نیز ضد کارگری و کمونیستی باشند و به این اعتبار جنگ سرد علیه کمونیزم را تشدید و تشدیدتر کند. بیجهت نیست طی چند روز گذشته و در اثنای حملات روسیه به اوکراین پوتین به شیوه ای مضحک به لنین می تازد. و بسیار آگاهانه تاریخ درخشان مبارزات «اوکراین شورایی» دوره حیات لنین که عاری از دسته بندیهای قومیتی و تفرقه فکنانه بود و با روحیه متعالی و وحدت در برابر ارتجاع



زمان خود ایستاد، مورد استهزا قرار میدهد و مرزبندی روشن اوکراین شورایی را با حاکمیت دوران استالین و نیکیتا خروشچف که جوهر سموم ناسیونالیسم عظمت طلب روسی را دامن می زد، عامدانه مخدوش میکند. اگر از تاریخ درخشان «اوکراین شورایی» زمانی زیادی میگذرد که جامعه امروز روسیه با جزئیات آن تاریخ را مرور کنند و هجوم پوتین به این تجربه تاریخی و مرزبندی آن با دوران استالینیزم تا فروپاشی دیوار برلین را بخاطر آورند، اگر پوتین فرض را بر این گرفته مردم کرملین و اوکراین به حافظه تاریخی خود کمتر مراجعه میکنند، اما دیگر دوران پسا جنگ سرد را خود شاهد تاریخ خونبار آن با جزئیات بوده اند. و فراموش نکرده اند، دولت پوتین در سایه جنگ افروزی و با تحریف تاریخ فکر میکند، می تواند جنایات چندین دهه اش را نزد توده های مردم در کرملین و اوکراین را پرده پوشی کند. مردم کرملین و منطقه فراموش نکرده اند، کارگران و کمونیستها نزدیک به سه دهه است در کشور تحت سلطه پوتینها بیشتر اپوزسیون هستند! در کرملین نه تنها فضا علیه کمونیسم تشدید شده بلکه هر مخالف سیاسی نیز بنوعی مورد حذف سیاسی و حتی فیزیکی قرار میگیرد بنوعی که بخشا به فعالیت زیر زمینی روی آورده اند. آنوقت پوتین برای اقتدار "روسیه بزرگ" در اوکراین می جنگد تا "روسی تباران" منطقه دونباس یعنی جمهوری لوهانسک و دونتسک استقلالشان از سوی دولت فاشیستی اوکراین برسمیت شناخته شود و از قید و بند "اوکراینی تبارها!" نجات یابند! بماند خود رژیمهای حاکم بر این دو جمهوری نیز در دونباس پیشینه ای مشابه دولت کرملین و اوکراین دارند در سرکوب و کشتار کارگران و آزادیخواهان معترض به وضع موجود. اما دومین خط قرمز از نظر روسیه، پیوستن کشوری نظیر اوکراین با موقعیتی استراتژیک به ناتو است، و از آن مهمتر تبدیل شدن آن به محل استقرار پایگاه نظامی ناتو در بیخ گوش روسیه میباشد. از نظر پوتین این اقدام بزرگترین تهدید و تعرض به "حفظ تمامیت ارضی روسیه" معنا پیدا میکند .

ضمنا این مبرهن است هیئت حاکمه روسیه هم نظیر سایر هیئتهای حاکمه در جهان، با ایجاد استحکامات درون مرزهای "خود" و حراست از "خاک مقدس" که منافع سرمایه داران را تامین میکند اینبار راه را برای گسترش حوزه نفوذ و اعمال هژمونی نه تنها بر منطقه بلکه بر کل جهان نیز هموارتر میکند. هیئت حاکمه روسیه نیز نظیر سایر هیئت های حاکمه در جهان، جان انسانها نزدش پیشیزی نمی ارزد. عباراتی دیگر نه عاشق "خاک سیاه و سرزمین پهناور" اوکراین است نه عاشق شهروندان آن خواه "روسی زبان یا اوکراینی تبار!"، بلکه "خاک پاک" روسیه تا جایی برایش مقدس است که منافع، سودجویی و اقتدار آنرا در سطح منطقه و جهان تامین کند، در غیراینصورت خاکش را به توبره میکشد. مثلا دولت روسیه در کمتر از دو دهه تنها از طریق واردات گاز مایع خود به اورپا تریلیونها دلار پول را پارو کرده است و این از نظر آمریکا دقیقا تسخیر بازار گاز اروپاست و غیرقابل قبول میباشد. آمریکا سالهاست به فکر این افتاده راهی برای دور زدن روسیه و راسا بدست گرفتن بازار گاز اروپاست. یکی از اینراه ها باز کردن جبهه ای از جنگ است که با تعرض غرب به "منافع ملی" روسیه میتواند تامین گردد.

دول غربی و در راسشان آمریکا هم تماما در ضدیت با روند رشد کمونیزم و اعتلای انقلاب کارگری با روسیه هم مخرج هستند. غرب و سایر شرکایش با رهبری آمریکا نیز به شیوه خود در تلاش هستند تا روسیه و چین در بلوک شرق را که تهدید بزرگی علیه هژمونی طلبی آنها بر جهان است حتی الامکان تضعیف کنند.

از نظر غرب و خصوصا آمریکا هم دقیقا بدلیل موقعیت ژئوپلیتیکی که اوکراین نسبت به سایر کشورهای اروپای شرقی جهت تدارک ساز و برگ مقدماتی جنگ افروزی داراست آنرا پاشنه آشیل روسیه میدانند. غرب و ناتو به رهبری آمریکا، به همین اعتبار کودتای 2014 علیه دولت به اصطلاح پرو روسی یانکوویچ در اوکراین را سازمان دادند، و دولت بدست میلیاردر اوکراینی پترو پورشنکو، مشهور به "پادشاه شکولات" افتاد. و نهایتا با تلاش آمریکا و حمایت غرب و مهندسی انتخابات سال 2019 موفق شدند دست نشانده مورد نظر خود، کم‌دین زلنسکی را بر مسند قدرت ریاست جمهوری اوکراین نشانند. تا در زمان مناسب ناتو به رهبری آمریکا زمینه جنگ افروزی آن به روسیه را مهیا کند. کماینکه پوتین طی ماههای گذشته در برابر این مانورهای ناتو بدون واکنش نماند. زمان سپری شد و مدیا غربی، زلنسکی رئیس جمهور دلک و فاشیست اوکراین را به عنوان "قهرمان ملی اوکراین" در بوق و کرنا کردند که روسیه را هر چه بیشتر تحریک به حمله کنند. پوتین نخست با به رسمیت شناختن دو جمهوری منطقه دونباس دولت اوکراین را شوکه و غافلگیر کرد و بعد حمله به اوکراین را شروع کرد. حمله پوتین به اوکراین بنوعی آمریکا و ناتو را در لاک دفاعی فرو برد که از دخالت مستقیم در حمله روسیه به اوکراین خود را بر حذر دارند. و طی یکی، دو روز از شروع جنگ حمایت خود از دولت اوکراین را تنها معطوف به تشدید محاصره اقتصادی بیش از پیش پوتین کردند. اما چند روز از جنگ گذاشت، بلاخره بخشی از کشورهای عضو ناتو و اتحادیه اروپا و حتی خارج از این پیمان، اعم از آلمان، فرانسه، انگلیس، سوئد، فنلاند... از این موضع تهدید محاصره اقتصادی پوتین فراتر رفتند و شروع به کمکهای تسلیحاتی به دولت فاشیستی اوکراین کردند. رئیس جمهوری که طی زمامداری چند ساله خود به بهانه مبارزه علیه شورشیان جدایی طلب در اوکراین، از هیچ جنایتی در برابر مردم حتی بیدفاع فرو گذار نبوده است.

جنگ افروزی که امروز با اوکراین شروع شده، تا همین لحظه هم بشدت فاجعه بار بوده و هزاران انسان بیدفاع کشته و زخمی شده اند و صدها هزار نفر هم آواره و بیخانمان. اما هنوز این احتمال وجود دارد، طرفین اصلی تدارک این جنگ افروزی، آنرا به دیگر کشورهای منطقه سرایت دهند و برای چندین دهه یک جبهه وسیع جنگ خانمانسور دیگر را باز کنند. اگر نهایتا به فجایعی بسیار هولناک تر از جنگهای جهانی منجر نگردد تا سیادت بورژوازی از اینراه بر جهان تامین گردد!

اما این "رویکرد جدید" آمریکا هنوز هم که هنوز است روی همان اصول قدیم گسترش حوزه نفوذ خود در جهان بیشتر متمرکز است و میخواهد با زور نظامی به اهداف امروزش برسد. یعنی هیئت حاکمه واشینگتون استراتژی سیاسی «خاور دور» خود را خواه جمهوری خواهان بر سر کار بوده باشند یا دمکراتها به نحوی پیش می برد که وقتی نتوانست سیادت خود را به عنوان رهبر بلامنازع جهان بر سایر

قطبهای جهانی تامین نماید، در مناسبت ترین لحظه، یک درگیری نظامی را برانگیزد. اما با مانورهای نظامی روسیه خصوصا طی چند ماه گذشته و نهایتا با حمله به اوکراین آمریکا متوجه شد که روسیه امروز روسیه چند دهه پیش نیست و کوچکترین اشتباه در ارزیابی و محاسبات میتواند موقعیت آمریکا را شکننده تر از پیش کند!

ولادیمیر پوتین بیجهت نیست چند روز قبل از حمله به اوکراین بسان "تزار روسیه" دم از حفظ تمامیت ارضی "روسیه بزرگ" می زند. پوتین نیز از پیشکسوتانش یاد گرفته هر جا "منافع ملی" تهدید گردید، حربه زنگار زده همیشگی ناسیونالیستی را برای تحمیق توده های مردم به مصاف آورد.

بخوانید از متن پیام ایشان یک روز قبل از حمله به اوکراین، رو به جامعه در وصف ناسیونالیست عظمت طلب روسی رژیم استالینیستی چگونه عوامفریبی میکند:

«ما به خوبی از تاریخ می دانیم که چگونه در سال 1940 و اوایل سال 1941 اتحاد جماهیر شوروی به هر طریق ممکن تلاش کرد تا از وقوع جنگ جلوگیری کند یا حداقل آن را به تاخیر بیندازد. برای این منظور، از جمله، به معنای واقعی کلمه تا آخرین لحظه تلاش کرد تا مهاجم بالقوه را تحریک نکند، ضروری ترین و آشکارترین اقدامات را برای آماده شدن برای دفع یک حمله اجتناب ناپذیر انجام نداد یا به تعویق انداخت. و آن گام هایی که با این وجود برداشته شد در نهایت به طرز فاجعه باری دیر بود. در نتیجه، کشور آمادگی کامل برای مقابله با تهاجم آلمان نازی را نداشت، که در 22 ژوئن 1941 بدون اعلان جنگ به سرزمین مادری ما حمله کرد. دشمن متوقف و سپس سرکوب شد، اما به قیمت گزاف. تلاش برای دلجویی از متجاوز در آستانه جنگ بزرگ میهنی اشتباهی بود که برای مردم ما گران تمام شد. در همان ماه های اول نبردها، ما سرزمین های عظیم و مهم استراتژیک و میلیون ها نفر را از دست دادیم. بار دوم حق نداریم اجازه چنین اشتباهی را بدهیم.»

قطبهای آسیایی هم بخوبی میدانند غرب و آمریکا بشدت از گسترش حوزه نفوذ آنها در جهان نگران هستند. از خاتمه جنگ سرد به اینسو تاریخ گواهی میدهد، همه پروژه های پسا جنگ سردی که در آن آمریکا به اتحاد درونی بشدت شکننده دوران جنگ سرد یعنی "قدر قدرتی میلیتاریستی ناتو و کشورهای عضو اتحادیه اروپا" اتکاء کرده بود، تا سیادت خود را بر کل جهان تامین کند، یکی پس از دیگری ناکام مانده است. خاتمه جنگ سرد گرچه پایان جهان دو قطبی بود، اما پروژه نظم نوین جهانی که میبایست استراتژی سیادت بلامنزاع آمریکا بر جهان در آن تامین گردد، و عبارتی جهان تک قطبی شود، نه تنها آنگونه که برایش نقشه پردازی کرده بودند پیش نرفت، بلکه در همان سالهای نخست و خصوصا بدنبال جنگ خلیج یک نشان داد، این استراتژی ارتجاعی میلیتاریستی، تماما فاقد توان اعمال هژمونی خود بر منطقه است، چه رسد به ادعای سیادت بر جهان. در بیان واقع چشم اندازی که غرب و در راس آن آمریکا با اتکاء به این دو بازوی نظامی و اقتصادی جهت تغییر جغرافیای سیاسی جهان نزد خود متصور بودند، بشدت واهی و خیالپردازانه بود. چرا که استراتژی سیاسی که بر هدایت این پروژه ناظر بود عاجز از درک انکشاف سرمایه داری بود و به همین اعتبار فاقد شناخت و ارزیابی واقبینانه از

تقابل و کشمکش های طبقاتی و سیاسی و در راستای پرولتاریای جهانی بود که از دشمنان سرسخت و سازش ناپذیر اردوی کار علیه سرمایه اند از یکسو و از دیگر سو با ساختار درونی شکننده اتحادی که خود را بدان متکی کرده بود حتی دیگر قادر نبود سیادت خود را نه تنها به لحاظ جهانی بر سایر رقبای جهانی خود تامین کند بلکه بلحاظ منطقه ای نیز رو به افول بود. بعبارتی دیگر استراتژی میلیتاریستی که بنیاد آن بر این پایه استوار بود، زمینه و امکان رشد تقابل و کشمکش طبقاتی و سیاسی جنبشهای پیشرو و در راس همه کارگران جهت رهایی از نظم موجود را عقیم و در هم خواهد شکست، بگونه ای که این جنبشها، مدتها نتوانند تهدیدی علیه منافع آنان محسوب گردند. و اساسا آنانرا عاملی بازدارنده بر سر راه پیشبرد پروژه خونبار خود متصور نبود! به همین اعتبار به این تصور امید بسته بودند که افق مبارزاتی موجود در این منطقه را با حضور و تسخیر نیروهای میلیتاریستی و جایگزینی حکومتهای دست نشانده خود در محدوده مورد نظر ترسیم و محصور خواهد نمود. اما نقشه و امیدهای واهی که روی این ارزیابی حساب باز کرده بود با مواجهه گشتن با مبارزات بی وقفه توده های مردم معترض، بمرور حساب روی آب شد و ترکید. و ثانيا استراتژی که با ساختار درونی شکننده و شناخت و ارزیابی نادرست از رقبای جهانی خود استوار بود، روی این فرض سرمایه گذاری کرده بود، سایر قطبهای جهانی در آسیا را که در دو جنگ جهانی بنوعی مغلوب شده نموده و عمدتا زیر ساختهای اقتصادی آنها تخریب گشته و توان نظامیشان بشدت به تحلیل رفته را بمرور به زانو در خواهد آورد و آنانرا نیز به تابعی از استراتژی خود به عنوان تنها "بر قدرت جهانی" تبدیل خواهد کرد. اما کل این پروژه و استراتژی ناظر بر آن که از سوی آمریکا رهبری میشد با شکست مذبححانه مواجهه گشت. منجمله وقتی نقشه تغییر جغرافیای سیاسی خاورمیانه نه در خلیج یک و نه در خلیج دو، طبق طرح آنها پیش نرفت، و یکی پس از دیگری با ناکامی و شکست مواجهه گردیدند و ضمنا جنگهای نیابتی نیز که در سوریه، لیبی، یمن و سومالی... راه انداختند، نه تنها آنها را به اهداف مورد نظرشان نرساند بلکه در اینبخش از جهان سایر قطبهای رقیب اعم از روسیه و چین و شرکایشان با هزینه های کمتر توانستند جا پای محکمتری در معادلات منطقه نسبت به گذشته باز کنند، و بعینه هژمونی غرب و آمریکا را با چالش بزرگ مواجه کنند از یکسو، و از دیگر سو در اینبخش جهان نیز که آمریکا در تلاش بود تا کشورهای آمریکای لاتین را زیر منگنه محاصر اقتصادی به حیات خلوت خود مبدل کند، سرمایه گذارپهای نجومی روسیه و چین پروژه آنها را بر باد داد. در بیان واقع این رقابت اقتصادی به قیمت اعمال ریاضت اقتصادی بر توده های میلیونی کارگران و فرو دستان این جوامع تمام شده، اما گوی سبقت را از آمریکا و شرکایش تماما ربوده .

"اگر سیاست جهانی در دوران دو جنگ جهانی به صحنه درگیریهای تهدیدآمیز بدل شد، دلیلش آن نبود که کشورهای جدیدی میبایست به تصرف کاپیتالیسم درآورده شوند، بلکه دلیلش این بود که تضادهای انکشاف سرمایه داری خصوصا در اروپا به سایر کشورهای جهان ریشه دوانید و در سایر نقاط جهان نیز بروز بیرونی یافتند ."

بمعنای دیگر چنین نبود که در یک سو کشورهای کاپیتالیستی و در سوی دیگر کشورهای با "اقتصاد طبیعی" و "تک محصولی" یا "توسعه نیافته" قرار گرفته باشند و خود را علیه یکدیگر، تسلیح و بسیج کنند، بلکه این دولت‌ها بودند که در نتیجه انکشاف کاپیتالیستی به جنگ کشیده شدند. جنگ‌هایی که فاجعه‌بارترین حوادث تاریخ بشر را رقم زدند و حیات اقتصادی بخش وسیعی از کشورها در دو سوی جنگ را به ورطه نابودی کشاندند. البته این بدان معنا نیست اکنون که چین، و روسیه و ژاپن کمتر از غرب و آمریکا رویه "سیاست میلیتاریستی ارتجاعی" که دیگر در معنای بورژوازی هم فاقد خصلت انقلابیست را در دستور کار ندارند، آنرا برای همیشه از دستور کار خارج کرده‌اند. عمده‌ترین دلایل اینست، آنچه میلیتاریزم را برای طبقه کاپیتالیست ضروری میکند از سه زاویه معنا دارد: «اولا وقتی که منافع ملی "شان با منافع ملی" سایر گروهها به رقابت می‌افتد، ثانيا بخاطر قابلیت که سرمایه‌گذاری در این عرصه برای امور مالی و سرمایه‌صنعتی دارد، ثالثا بمتابزه ابزار سلطه طبقاتی بر اردوی کار داخل کشور». اما بخاطر داشته باشید، نکته مهم اینست این منافع در خود هیچ چیز مشترکی با پیشرفت وجه تولید کاپیتالیستی ندارند".

قطبهای چین، روسیه و ژاپن و اقمارشان از عواملی که منجر به شکست اتحاد جماهیر شوروی گشت، نخست با تجربه آموختند برای اینکه در آینده به سرنوشت مشابه آن گرفتار نشوند، رقابتهای تسلیحاتی و سرمایه‌گذاری در بعد میلیتاریستی را بایستی به گونه‌ای پیش ببرند که آنها را از سایر ابعاد توسعه و پیشرفت اقتصادی باز ندارد! ثانيا این درس را هم گرفتند که "سیاست میلیتاریستی مدرن!" که در قرون و دهه‌های گذشته در معنای بورژوازی آن خصلت انقلابی داشت، اما اکنون دیگر فاقد چنین خصلتی هستند، حتی الامکان فاصله بگیرند. بجز در موارد معین که میزان دخالتگریهای سایر دول امپریالیستی، "منافع ملی" آنها را با خطر جدی مواجه کند. حمله روسیه به اوکراین التیماتو جدی به ناتو به رهبری آمریکا است که جهت گسترش نفوذ خود وارد "مرز شرق" شده و "منافع ملی" روسیه را تهدید کرده است.

قطبهای قدرتمند اقتصادی و نظامی در آسیا از زاویه انکشاف کاپیتالیستی محتاطانه‌تر عمل کرده‌اند. تجربه جنگها و شکستها به آنها این درس را نیز داده چگونه رویکرد تقسیم جهان به اعاده رهبری آمریکا را که خود بنوعی خلاف منطق درونی سرمایه‌داری عمل میکنند، در عرصه اقتصاد سیاسی و حتی نظامی نیز با چالش عظیم مواجه کنند. کما اینکه رقابتهای اقتصادی، تجاری، تکنیکی و فن‌آوری با استثمار افسارگسیخته بر کرده طبقه کارگر صدها میلیونی به پیش برده‌اند و این طبقه عظیم اجتماعی را به خاک سیاه نشانده. در عوض سود اندوزی آن دارد کمر سایر قطبها را خم میکند. بخش عمده‌ای از سرمایه‌های مالی آمریکا را می‌بلعد و از اینطریق شاخه‌های تولیدی در بازار داخلی آمریکا را نیز با چالش بزرگ مواجه کرده است.

مثلا در بعد اقتصاد سیاسی تیم دولت ترامپ نه تنها نتوانست راه رشد صنعتی و تجاری سایر رقبای جهانی خود را سد کند از دو طریق به مقابله با آن برخاست که در قرون پیشین امتحان خود را پس

داده بودند. نخست سعی کرد منافع ملی این کشورهای سرمایه داری را در منطقه هدف بگیرد. حمایت آمریکا از تایوان و همکاری تسلیحاتی با آن در برابر چین آن اهرم فشار بود که نه تنها تایوان بلکه سایر کشورهای بلوک چین را میخواست علیه منافع دولت چین تحریک کند. دیگری اتخاذ "سیاست گمرکی ارتجاعی" دولت ترامپ و تیمش بود، تا از اینراه مانع رشد رقیب خود در عرصه اقتصادی گردد. سیاستی که اگر نگوییم یک قرن بیشتر است حدود یک سده است دیگر از نقطه نظر اقتصاد کاپیتالیستی مانعی بر سر راه رشد سایر کشورهای صنعتی نیست. "از آنجا که شاخه های متنوع صنعتی امروزه به یکدیگر تمام وابسته هستند، وضع کردن تعرفه های گمرکی بر یک کالا، الزاما موجب بالارفتن قیمت تولید سایر کالاها در داخل کشور شده و مانع توسعه صنعتی می شود." سیاستی بغایت ارتجاعی که دولت ترامپ و تیم اقتصادی ناسیونالیست عظمت طلب آمریکای پشتش بود، اما نه تنها نتوانست سد راه رشد اقتصادی چین در عرصه تجاری و شاخه هایی از تولید گردد که این سیاست را خواست اعمال کند، بلکه بحران در داخل آمریکا را خصوصا در همان شاخه های تولید تشدید نمود و متعاقبا وادار به عقب نشینی مفتضحانه از آن شد. یا بستن معاهدات اقتصادی با کشورهایی که در بلوک بندی این قطبهای اقتصادی واقع شده اند تا از هم پیمانی با این قطبهایی آسیایی خارجشان کند .

روسیه و ژاپن هم که رویکرد مشابه چین را در انکشاف کاپیتالیستی پیش گرفته اند، بیشتر تلاش دارند چالشهای سیاسی و نظامی و بعضا اقتصادی تا کنون ایجاد شده توسط آمریکا در بلوک بندیهای آنها را که منجر به تهدید "منافع ملی" آنها گشته را بیشتر با رشد اقتصادی و تسخیر بازار جهانی پاسخ دهند و به چالش بکشند. تا حتی المقدور از درگیری نظامی با آمریکا خود را دور نگه دارند. در این باب میشود به سرمایه گذاریهای معنوی و تسلیحاتی آمریکا و غرب که به بهانه های مختلف به کشورهای اقماری روسیه نظیر اوکراین، "بلاروس"، لهستان، ارمنستان و آذربایجان... اختصاص میدهد تا از اینطریق کمشکش ها بر سر پدیده ها و مسائل بجا مانده از قرن بیست و در متن جنگ سرد را که هنوز هم که هنوز است حل نشده باقیمانده اند بیشتر و بیشتر تشدید کند و آنرا همچون اهرمی فشاری علیه آنان بکار ببندد. تحت فشار قرار دادن مداوم ژاپن از طریق چندین مرتبه بالا بردن هزینه ی پایگاههای نظامی آمریکا در خاک آن کشور که به منظور تامین حفظ امنیت ملی این کشور مستقر شده است نمونه بارز دیگر این رویکرد است. و انگار این فشارهای آمریکا در مورد ژاپن برای آمریکا تا حدودی نتیجه بخش واقع شده است. ژاپن در حمله روسیه به اوکراین به متحدین بلوک آسیایی خود پشت کرد و ظاهرا از محاصره اقتصادی که از سوی غرب علیه پوتین اعمال شده است، حمایت کرد. تشدید جنگ افروزی روسیه علیه اوکراین از سوی آمریکا یکی از خواص آن این بود که آنبخش از اعضای ناتو را که بر سر اتخاذ تصمیمات روی مسائل استراتژیک در منطقه اعم از مسئله اوکراین، بینابینی بودند و حاضر نبودند تماما تحت هژمونی آمریکا باشند، آنها یکدست و مطیع فرامین خود کند. و حمله روسیه به اوکراین از نظر آمریکا و بخشی از اعضای ناتو تا به امروز بیانگر این بوده صفوف آنها را منسجمتر نموده.

اما بعید نیست اگر جنگ ابعاد وسیعتر بخود بگیرد این ارزیابی نتیجه معکوس در برداشته باشد، ومو قعیت آمریکا و ناتو را بیش از پیش شکننده تر کند.

نهایتاً دول غربی هر ارزیابی از خود داشته باشند به ذره از این حقیقت نمیکاهد طی این چند دهه منافع اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی آنها در برابر سایر رقبایشان سال به سال رو به افول بوده است .

اما در بلوک رقیب آمریکا و غرب نیز پوتین هم ببینید برای تحمیق توده های مردم به چه روشهایی متوسل میشود تا آنها را پشت پرچم پرو روسی بخت کند. پوتین هم عومفریبی میکند و عرق ناسیونالیستی و قومی را در منطقه دونباس علیه دولت اوکراین تحریک میکند در حالیکه هیچ درجه ای از آزادیخواهی در کشورش نسبت به حق و حقوق شهروندی مردم روس و مخالفین سیاسی خود قائل نیست و جزو استثمارگرترین و ظالمترین کشورهای سرمایه داری در برابر کارگران و فرودستان در آسیا محسوب میشود .

باز بخوانید از پوتین طی پیامی که رو به جامعه داد تا آنها را پشت این استراتژی جنگی بسیج کند با چه زبانی سخن می راند:

«همانطور که در پیام قبلی ام گفتم، نمی توان بدون دلسوزی به آنچه در آنجا اتفاق می افتد نگاه کرد. تحمل همه اینها به سادگی غیرممکن بود. لازم بود فوراً این کابوس متوقف شود - نسل کشی علیه میلیون ها نفری که در آنجا زندگی می کنند، که فقط به روسیه متکی هستند و فقط به ما امیدوار هستند. این آرزوها، احساسات، دردهای مردم بود که برای ما انگیزه اصلی تصمیم گیری برای به رسمیت شناختن جمهوری های مردمی دونباس بود.»

پوتین حتی از روش هیولا آسای تزار روسی با توجیه توسعه ملی و حفظ تمامیت ارضی " روسیه بزرگ " در هجوم به اوکراین و به رسمیت شناختن جمهوریهای منطقه دونباس فراتر رفت.

این واقعیت تلخ تاریخی را باید پذیرفت مردم اوکراین حتی طبقه کارگر و فرودستانش بنوعی به سموم ایدئولوژی ناسیونالیستی آلوده اند و در طی کردن مسیرهای نادرست مبارزه برای رهایی ملی، بسیارغنی و با تجربه است. از این منظر غرب سالهاست به صرافت این افتاده، روی سردرگمی که توده های مردم در مبارزه جهت یافتن راه صحیح و تحقق رهایی کامل دچار آن شده اند سرمایه گذاری کرده تا آنانرا بیشتر به انحراف بکشاند .و در این مسیر یکی از سیاست و تاکتیکهای اتخاذ شده، سر دواندن مردم حول پرچم "وحدت و توسعه ملی" و آلوده کردن آنان به ایدئولوژی ناسیونالیستی است. بنوعی که زمینه را هم برای رشد میراث داران استپان باندرا خوش کرده و هم برای بازگشت نئونازیها به سیاست هیتلر مبنی بر ایجاد "اوکراین بزرگ" که دورانی با هر انگیزه ای از آن دست کشید .در ایندوره دولهای غربی، خصوصاً آلمان و آمریکا برای تضعیف هر چه بیشتر روسیه آنها تاکتیک نامناسبی ارزیابی نمی کنند. ضمناً غرب برای پیشبرد این پروژه برغم اهمیت ویژه ای که اوکراین در منطقه برای این منظور دارد، اماهمه تخم مرغها را تنها در سبد اوکراین نگذاشته است، بلکه برای هر کدام از کشورهای بلاروس و لهستان... نیز سهمی در نظر گرفته است که آتش جنگ را به این کشورها نیز بگستراند . اما در این

مرحله اوکراین را که موقعیت ویژه‌تری نسبت با سایر کشورهای اروپای شرقی داراست، گوشت دم توپ روسیه کرده تا دیگر ساز و برگ های تدارک جنگ علیه منافع روسیه در منطقه نیز مهیا گردد. برای غرب و خصوصا آمریکا هم حتی این سیاست اگر منجر به نابودی کامل اوکراین نیز گردد ککش هم نمی‌گردد، کما اینکه ناتو هر چند خود را از وارد شدن مستقیم به این جنگ تا کنون بر حذر داشته اما دارد با تمام قدرت تبلیغاتی در شعله های جنگ میدمد از یکسو و از دیگر سو کشورهای اروپای دارند تجهیزات نظامی برای دولت اوکراین می‌فرستند و رئیس‌جمهور آمریکا هم ریاکارانه از مردم جهان خواست برایشان "دعا" کنند!

این جنگ و میلیتاریزم گفتم تاهمین لحظه هم ابعاد آن دهشتبار و بشدت تکان دهنده است، و طرفین جنگ ککشان نمی‌گردد که چه کشتاری راه انداخته اند. اگر این جنگ را سرمایه داران فکر کنند بر اساس روشهای صلح آمیز دیپلماتیک سازمان بین الملل و این قماش نهادهای "حقوق بشری" که خود تاریخ ننگینی در اشاعه دسته بندیهای ملی و قومی جهت راه اندازی جنگهای نیابتی دارا می‌باشند، میشود یکپارچه و متحد نمود، یک توهم پوچ و بی پایه است! این جنگ میلیتاریستی برای اینکه نتواند تدارک ساز و برگ جنگ بزرگتری باشد، و دول سرمایه داری جبهه جنگ دیگری را بگشاید که کل منطقه را برای چندین دهه به آتش بکشد، در گام اول به این بستگی دارد، جنبش کارگری، کمونیستی و صف آزادیخواهی ظرفیتهای بالقوه خود را در کرملین، اوکراین و سایر منطقه به مصاف آورد تا در گام بعدی سایر نقاط جهان را نیز به خاتمه دادن هر چه سریعتر این جنگ متوحش سرمایه داران فرا بخواند.

04.03.2022



## 1 می روز کیفرخواست پرولتاریای جهانی علیه سرمایه داری!

امسال در اثنایی به پیشواز روز جهانی کارگر میرویم که جهان را توحش و بربریت سرمایه داری تا آستانه جنگ بسیار هولناک که بعید نیست به جنگ اتمی بیانجامد سوق داده است. هنوز بشریت تماما از شوک و بهت پاندمی کرونا که (بانی و مسبب اصلی گسترش و شیوع آن در چنین ابعاد فاجعه باری، کسی جز دول سرمایه داری نیست که بخاطر سود اندوزی خود، دیر هنگام دست به اقدامات پیشگیرانه زدند) جان میلیونها نفر را در سراسر جهان گرفت و زندگی میلیونها انسان را نیز تهدید کرد از یکسو، و از دیگر سو صدها میلیون کارگر دیگر را به لشکر بیکاران جهان افزود و زندگیشان را تباہ کرد و دست اسثمارگران را برای تعرض بیشتر به پرولتاریای جهانی بیش از پیش باز گذاشت، بیرون نیامده بود، جنگ و میلیتاریزم در ابعاد فرا منطقه ای شدت گرفت. جنگ در اوکراین را میگویم. وقتیکه پروژه ها و راه حل‌های دول سرمایه داری از دوران پسا جنگ سرد نیز به اینسو، جهت برون رفت از بن بست دول بورژوازی، یکی پس از دیگری با شکست مواجه گشت، و پاسخگو نبود، مقدمات جنگ فرا منطقه ای به بهانه اوکراین شروع گشت. امروز اگر دوباره جهان در آستانه جنگ هولناک دیگری قرار گرفته تمایزی اساسی با دو جنگ جهانی پیشین دارد. آنهم اینکه اینبار و در ایندوره این هژمونی غرب است با چالشهای بزرگ در عرصه های مختلف مواجه گشته و تضادهای کاپیتالیستی اینبار بالعکس از ناحیه قطبهای آسیایی به جهان سرایت نموده، و از این حیث طی ایندوه بلوک شرق خود را برای تقسیم دوباره جهان در موقیت برتر از غرب می بینند. و این عامل اصلی به درگیری و جدال کشیده شدنشان است. سیاست میلیتاریزم ارتجاعی که بورژوازی منافع خود را در آن جستجو میکند جالب اینست، هیچ چیز مشترکی با پیشرفت وجه تولید سرمایه داری ندارد. اساسا جنگ و میلیتاریزم کنونی که از دو ماه پیش در اوکراین بین دو طرف اصلی روسیه و ناتو به رهبری آمریکا شروع شده است، قرار است منافع ایندوره دول سرمایه داری و بقایشان را پاسخ بدهد!

ظاهرا دو طرف اصلی این جنگ افروزی از چند زاویه منافعشان کم و بیش تامین خواهد شد، اما این جنگ حتی از منظر اقتصاددانان بورژوازی ملزومات انکشاف سرمایه داری را نه تنها تامین نخواهد کرد بلکه سرمایه داری را با چالشهای بزرگتر مواجه خواهد نمود. از منظر ما کمونیستها هم پدیده جنگ و میلیتاریزم حتی در تقابل با انکشاف سرمایه داریست و نهایتا نه تنها چالشهای پیش روی دول سرمایه داری را بر نخواهد داشت بلکه تضادهای ذاتی این نظام را بیش از پیش تعمیق خواهد نمود. اما ببینیم از منظر دول بورژوازی این جنگ و میلیتاریزم به چه نیازی قرار است پاسخ دهد. یکی اینکه دولت پوتین تحت عنوان "دفاع از تمامیت ارضی کشور" و لشکرکشی علیه نه اساسا دولت اوکراین، بلکه بیشتر علیه دول غرب و ناتو، اما با گوشت دم توپ کردن مردم بیدفاع اوکراین، پروناسیونالیست روسی را بیشتر پشت سر دولت سرکوبگر خود متحدتر بسیج کند، کما اینکه دول غربی و در راسشان آمریکا نیز، تمام تلاش خود را بکار بسته اند و از زاویه منافع خویش جنگ را معنا کرده اند که بایستی در

ایندوره جهت پاسداری از "منافع ملی غرب!" که با منافع ملی سایر قطبهای جهانی در حال تصادم می باشد، ناسیونالیستها، راستیها و فاشیستهای پرو غربی را که طی ایندوره عروج کرده اند، بیش از پیش پشت سر خود و قلدریهای ناتو علیه بلوک روسیه به صف کنند. دوم اهمیتی که سرمایه گذاریهای صنعتی، مالی و نظامی... نیروی انسانی از ناحیه این جنگ و میلیتاریزم برای هر کدام از طرفهای درگیر در جنگ به همراه می آورد. خواه در پس ویرانیهای ایجاد شده یا از قبل لشکر بیکاران و آوارگیهایی که در نتیجه جنگ تا کنون بمثابه "نیروی کار ارزان و خاموش" در اروپا اسکان یافته اند. و نهایتا و مهمتر از همه در نتیجه برپا داشتن جنگ و میلیتاریزم دست دول بورژوازی در دو طرف بیش از پیش برای تعرض به مبارزه پرولتاریای داخلی جهت تعیین تکلیف یکسره با آن بازتر خواهد کرد. نشانه های بدیهی همین تعرض افسار گسیخته از همان فردای شروع جنگ چه در روسیه و چه در کشورهای اروپایی به بارزترین شکل نمایان شده است.

تا همین امروز در نتیجه این جنگ و میلیتاریزم آنچه عاید جامعه اوکراین شده است، جز کشتار فجیع و آوارگی میلیونی مردم بیدفاع و به خاک سیاه نشاندن طبقه کارگر و فرودستان این جامعه حاصلی در پی نداشته است این از یکسو. از دیگر سو اگر حتی این جنگ فاجعه بار از آنچه تا کنون بوقوع پیوسته ابعادش از این فراتر هم نرود، مبرهن است دولت مستبد پوتین و دولت زلنسکی دلچک گماشته دول غربی با فجایعی که بار آورده اند، چه در عمیقی میان مردم روسیه و اوکراین و حتی بخشی از کشورهای منطقه که از دور به نوعی دستی بر آتش داشته اند، ایجاد کرده است! همین درجه از جنایتهای انجام گرفته از سوی طرفین درگیر در جنگ، خواه از سوی قلدریهای جنایتکارانه نیروهای پوتین، خواه از سوی دولت زلنسکی تحت حمایت غرب، برای دهه ها آتش جنگ نیابتی شدیدتر از دهه های پیش را برافروخته نگه خواهد داشت .

اکنون نوبت اینست ببینیم در همین سطح از میلیتاریزم دولتها در دو طرف این پدیده جنگ چه نفعی عایدشان شده یا خواهد شد. دولت روسیه نیز که در بلوک آسیا، طی ایندوره رهبری نظامی چنین جنگ و میلیتاریزمی را عهده دار است و جهان را علنا به جنگ اتمی تهدید میکند، روشن است بودجه نظامی هنگفت این جنگ را از سفره کارگران و فرو دستان جامعه روسیه تامین میکند. و اساسا این جنگ بی ربط به این طبقه از همان روز اول شروع جنگ در خانه همه را زد و به آنها تحمیل شده است! به همین سادگی تاثیرات این جنگ برای مردم روسیه و خصوصا طبقه کارگر و اقشار محروم جز افزایش فقر، بیکاری، گرانی و بمراتب تشدید شدن فضای سرکوب و سلب امنیت از کار و زدندگیشان حاصلی در پی نخواهد داشت! دولت پوتین یدی طولانی در تشدید استثمار طبقه کارگر روسیه و مضافا سرکوب سیستماتیک مبارزات آنها دارد، اکنون این جنگ هم تا حدودی تناسب قوا را در کوتاه مدت برای استثمار افسار گسیخته تر بازتر می کند و فشار بر هر مخالف سیاسی دولتش را دو چندان میکند و تازه اگر شانش بیاورند و جان سالم به در برند در بهترین حالت بقیه عمر را با کابوس مرگ باید سپری کنند .

اما با توجه به آنچه فوقاً ذکر شد چون دو طرف اصلی این جنگ روسیه و اقمارش و غرب و ناتو به رهبری آمریکا، مبرهن است تاثیرات پدیده جنگ و میلیتاریزم به این دو کشور و حتی مردم منطقه محدود نمانده است! تبعات این جنگ در همان روز اول در اشکال مختلف به سراسر جهان سرایت نمود. اولین تبعات این جنگ در ابعاد جهانی در تنزل پشتوانه های ارزی و سقوط بازارهای سهام جهانی در مقابل افزایش بهای نفت خود را نشان داد!

بدنبال آن جنگ سرد در دو جبهه اصلی نبرد روسیه و غرب به رهبری آمریکا در ابعاد وسیعتری آغاز شد! وقتی بودجه نظامی سالانه کشورهای غربی عضو ناتو اعم از آلمان بمیزان غیرقابل باوری ارتقاء یافت، این دولتها که داوطلبانه بودجه ای بیشتر به قوای نظامی خود و ناتو اختصاص دادند، هر کدام از زوایه "دفاع از امنیت ملی کشور" در بوق و کرنا کردند که می طلبد مردم حامی "کشور و دولتشان!" باشند. این زرادخانه، شبانه روزی روی افکار عمومی کوبید، حمایت شما از دولتتان آنرا در برابر دولتهایی که "منافع ملی ما" را با خطر مواجهه نموده، مقتدر خواهد کرد! دولتهای بورژوازی با این هجمه تبلیغات میخواستند به مردم کشورشان بقبولاند این جنگ در خانه شما را زده، و دولت به نیابت از شما باید از "منافع ملیتان" به دفاع برخیزد! هر چند مضحک بنظر آید اما بواقع به این شیوه توانسته اند مبارزات را تا همین امروز بدرجات زیادی عقب بنشانند. از میان دول اروپایی دولت آلمان پیشقروال حمایت از این جنگ بشدت ارتجاعی بود! صد میلیارد یورو به بودجه نظامی سالانه افزود. بخشی از جنبش ناسیونالیستها، راستها و فاشیستها عموماً پشت این زرادخانه جنگ سردی بسیج شدند و برایش هلهه کردند! اما مردم آلمان عمدتاً وقتی داشتند پیامد این جنگ افروزی را در زندگی خود مرور و معنا میکردند که این بودجه را دولت از کجا تامین میکند، برایشان روشن شد از جیب عمومیش در نیاید!؟. کماینکه، بطور حتماً از صندوق بین المللی پول یا از بانک جهانی پول هم در نیاید! پس مبرهن است، بخش عمده هزینه اختصاص یافته به این جنگ افروزی را از گرده طبقه کارگر این کشور که مایم تامین میکند! اما زرادخانه جنگ سرد حتی به این بسنده نکرد و شتابان وارد سفره خانه ها در سراسر کشورهای غربی اعم از عضو ناتو و غیر عضو ناتو نیز شد. در همان هفته اول، دیدند جنگ و میلیتاریزمی که به طبقه کارگر روسیه و اوکراین بی ربط بود و جنگ دول بورژوازی بود و بواقع به آنها تحمیل گشته بود، اینبار نه تنها در خانه خودشان را در آلمان، بلکه در سایر کشورهای اروپای غربی و شرقی و حتی آمریکا را نیز کوبید! در همان فردای جنگ قیمت انرژی، بنزین و مشتقات آن بشدت بالا رفت. یعنی بهتر متوجه شدند بخش دیگر بودجه نظامی هم از سفره مردم عموماً برداشت میشود. در حالیکه طی چندین دهه بیسابقه بوده کارگران و سایر اقشار در برابر افزایش قیمت یکپهویی سوخت و سایر اقلام کالایی مورد نیاز خود اینگونه در لاک خود فرو روند، اما اکنون این فضای جنگی چنان آنها را محتاط نموده است که با دو برابر و چند برابر شدن قیمت نیازمندیهای حیاتی نیز صدایشان کمتر درآید! این یکی از زوایای منفعت جنگ است که بورژوازی دقیقاً میخواست مردم را از طریق آن به تمکین به شرایط صدها برابر اسفبارتر از قبل وادارد. تبلیغات جنگ سردی، بنوعی از شبیح جنگ بر فراز جهان سخن رانده که

حتی وقتی دولت آلمان دو هفته پیش میزان نرخ رشد تورم را 7.4+ اعلام نمود و بالا رفتن قیمت بخش عمده کالاهای خوراکی چند درصد افزایش قیمت را اعلام کرد، و اقلامی از حیاتی ترین نیازمندیهای مردم حتی بالغ بر 50٪ افزایش قیمت پیدا کرده کسی صدایش در نیامد. این موج گرانی کمترین اعتراض از سوی مردم را در داخل آلمان در پی داشته است. سایر کشورهای اروپایی نیز در وضعیت مشابه آلمان به سر می برند. این تنها گوشه ای از تبعات و پیامدهای این جنگ بوده در آلمان و بخش عمده ای از کشورهای اروپایی که تا حدود زیادی واردتشان وابسته به نفت، گاز، غلات و حبوبات روسیه بودند.

دول غربی و در راسشان آمریکا به تجربه آموخته اند، تحریم اقتصادی دول بورژوازی خواه در بلوک بندی خود باشد یا نه، قبل از اینکه فشار روی دولتهای مورد تحریم را وارد نماید و افزایش دهد، زیانهای آن مستقیماً متوجه مردم عادی این کشورهاست، اما تاریخا به این اعمال ریاضات اقتصادی بر توده های مردم تماماً بی اعتنا بوده اند و دهه هاست مردم آمریکای لاتین از قبل این تحریمهای اقتصادی زندگی جهنمی را تجربه میکنند. آمریکا و حتی شرکای غربیش بخوبی به این واقف بودند، این بسته های تحریم اقتصادی علیه دولت روسیه، قبل از اینکه دولت سرمایه داری پوتین را تحت فشار و هدف قرار بدهد، نخست روی زندگی و نیازمندیهای مردم روسیه و بطریق اولی طبقات فرودست اروپا و سایر نقاط جهان اثرات زیانبار خواهد گذاشت. از این منظر این جنگ طبقاتی که دول سرمایه داری راه انداخته اند، قبل از هر چیز زندگی و امنیت شغلی صدها میلیون کارگر و انسان از سایر اقشار محروم را در گوشه و کنار جهان مورد تهدید جدی قرار داده است و به خاک سیاه می نشاند .

اگر مردم اوکراین با جنایتهای جنگی از سوی مسببین جنگ در دو بلوک شرق و غرب مواجهه کرده اند و قربانیان درجه اول این میلیتاریزم هستند، یقیناً مردم و در راسشان کارگران در سایر نقاط جهان نیز قربانیان بعدی این جنگ افروزی هستند که با موج بیکاری میلیونی و گرانی روز افزون بیشتر و بیشتر نمایان خواهد شد دول سرمایه داری بشریت را با چه توحش و بربریتی مواجه خواهد نمود.

در برابر این مناسبات متوحش که بشریت را تا چند قدمی جنگ هولناک تر از دو جنگ جهانی سوق داده تا کنون از سوی کارگران پیشرو، کمونیستها و آزادیخواهان چند کشور اقداماتی انقلابی اما محدود انجام گرفته که اگر به سایر کشورها در سراسر جهان سرایت کند، یقیناً میتواند در برابر دول سرمایه داری دژ بزرگی ایجاد کند و نهایتاً این جنگ را مهار بزند. صد البته این تنها راه ممکن برای متوقف کردن ماشین جنگ و میلیتاریزم در ایندوره است. پیشقروال این حرکت انقلابی کارگران کشتیرانی ایتالیا بودند که نگذاشتند دولت بورژوازی در قدرت، حمایتهای تسلیحاتی خود جهت بیشتر برافروختن جنگ در اوکراین را در اسکله های ایتالیا بارگیری کند! این حرکت کم نظیر کارگران کشتیرانی ایتالیا خصوصاً در دل فضای جنگی که جنگ طلبان در بوق و کرنا کردند و مردم اروپا و حتی کارگران را در لاک خود فرو برده بود، افق بزرگی را به روی بشریت گشود که تنها و تنها با تکثیر هر چه وسیعتر این حرکت در سراسر کشورهاست میشود جنگ دول سرمایه داری را به عقب راند و گفت این جنگ، جنگ

شما سرمایه داران انگل است و ما اجازه نخواهیم داد باب میلان زندگی میلیاردها انسان را به تباهی بکشانید. بدنبال این اقدام انقلابی کارگران ایتالیا در اسپانیا و یونان نیز اعتراضاتی پیشرو برای خاتمه دادن به این جنگ سرمایه داران که هزینه آن بر دوش مردم بیدفاع می افتد به مصاف آمدند، اما تا کنون چنان قدرت نگرفته که بتواند به دیگر کشورها نیز سرایت کند و قابل تکثیر شود.

فاتح و پیروز این جنگ و میلیتاریزم هر کدام از طرفین اصلی جنگ باشند بیشترین زیان آن متوجه اکثریت عظیم جامعه بشری خواهد بود که پرولتاریای جهانی و فرودستانند! به همین اعتبار جنبش پرولتری و کمونیستی می طلبد همه ظرفیت های بالقوه را به فعل در آورند جهت متوقف کردن این جنگ در کمترین زمان ممکن. پرولتاریای جهانی می طلبد در صف متحد خود که مارش روز جهانی را فردا بصدا در میاورد اعلام بدارد این جنگ که دول سرمایه داری براه انداخته اند جنگ ما نیست، اما قربانیان آن مستقیماً ما خواهیم بود و باید فی الفور متوقف گردد! مارش یک می امسال می تواند اینرا در صدر اولویت و وظایف خود قرار دهد و اقدامات عملی را شروع کند تا سد راه ادامه جنگ گردد، قبل از اینکه ابعاد فاجعه بارتر بخود بگیرد و بشریت را به مسیر بی بازگشت ببرد .

مارش روز جهانی کار در ایران هم بر متن این تحولات جهانی علی العموم و در کشمکش و جدال نابرابر هر روزه کارگران و اقشار محروم جامعه ایران علیه سرمایه داری متوحش ایران بطور اخص طنین انداز میشود. مارش تجدید پیمان در نبرد بی وقفه چندین دهه علیه مناسبات قرون وسطایی که رژیم ایران بر جامعه تحمیل کرده، مارش نبرد طبقه ای که همه نعماتی که این رژیم در سایه ان لمیده حاصل نیروی کار اوست و برغم ماشین سرکوب و کماکان جلو آمده است. و خصوصاً ما از دی ماه 96 و آبانماه 98 شاهد یک نقطه عطف تاریخی همانا یک انفجار اجتماعی در سطح جامعه بودیم که نبرد همیشگی محیط کارخانه، دانشگاه، مدرسه و ... را وسیعاً به عرصه خیابانها کشاند. گرچه این فاز نوین مبارزه بدلیل نارسایی ها معین اعم از نبود تشکلهای توده ای و ناآمادگی در هدایت و رهبری، ناهماهنگی نتوانست رژیم را تماماً زمین گیر کند، اما نشان داد یک پتانسیل عظیم مبارزه جویی در جامعه نهفته است که خود این خیزشهای طوفنده تنها نوک قله رفیعی است که چنین جامعه را شخم زده. اتفاقاً ایندوره، دوره رو به اعتلای انقلابی در جنبش کارگری هم هست. این جنبش در راس سایر جنبشها گام به گام ظرفیتهای مبارزاتی دوران رو به اعتلای انقلابی را در خود پروراند و جلو آمد، دیوار اختناق رژیم لرزان و شکننده تر نمود. به همین اعتبار اعتصابات و اعتراضات مداوم کارگران در مناطق مختلف و رشد فزاینده ناراضیتهای هر روزه سایر اقشار اجتماعی در گوشه و کنار ایران برغم ماشین سرکوب، نتوانست بر عزم مبارزاتی توده های جان به لب رسیده غالب گردد. مدام در میدان نبرد ماندند. این تغییر و رشد کیفی مبارزات رژیم بیشتر متوجه نمود، دیگر حتی بکار بستن تمام ظرفیتهای متوحش سرکوب و کشتار هم کارایی سابق را ندارد و اما باید بگیرد و بکشد تا بقایش را حفظ نماید.

اما رژیم بخوبی شیر فهم شده، جامعه در دو خیزش دی ماه و آبانماه و اعتصابات و اعتراضات مداوم ثابت کرده اند ترسشان از ماشین سرکوب و کشتار تا حدود زیادی فرو ریخته. و اینکه خیزشها از تاب

و تاب افتاده نخست بدلیل پاندمی کرونا بود که جهان را در شوک و بهت فرو برد، و برای رژیم ایران این پدیده همچون "مائده آسمانی" عمل کرد و خیزشها را به تعویق انداخت. اما جامعه برغم همه مخاطراتی که از یکسو طاعون سرمایه داری ایران متوجه کار و زندگیشان کرده و آهی در بساط برایشان باقی نگذاشته، از دیگر سو هیولای کرونا که دولتهای نظیر ایران از آن به عنوان ابزار سیاسی بهره برداری کردند تا سد رشد مبارزات در مقیاس اجتماعی و سراسری شوند، باز تسلیم شرایط نه تنها نشده بلکه دارند تجدید قوا میکنند تا قدرتمندتر از پیش به نبرد سرنوشت ساز بیایند. نمونه بارز آن هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری و بسیج سایر اقشار فرودست جامعه علیه وضع موجود طی یکسال گذشته بوده که نشان از این دارد برغم وجود موانع سر راه رشد مبارزات، اما مبارزات در تاب و تاب است. و اینبار اگر خیزشها شروع شوند درجه آمادگی برای هدایت و رهبری در میان جنبش کارگری و سایر جنبشهای پیشرو بالاتر است. خصوصاً که معلمان نیز بمثابة بخشی از جنبش کارگری مبارزات ایندوره خود را متکی به جنبش مجامع عمومی و شورایی کرده اند این بنوبه خود روی تناسب قوای مبارزاتی این جنبش در میدان جدال و کشمکش با رژیم سرمایه داری تاثیرات بسزایی خواهد داشت و میتواند در اتحاد و همبستگی هر چه سراسرتری سایر بخشهای کارگری و حتی اقشار فرودست جامعه را نیز به زیر پرچم جنبش کارگری گرد آورد .

اعتراضات و اعتصاب همین ماههای اخیر و بطور اخص این روزها که در آستانه فرا رسیدن یک می هستیم از سوی کارگران در بخش های مختلف ایران و معلمان، دانشجویان، مالباختگان ....در جریان است و رژیم را دوباره سراسیمه کرده و به صفوفشان حمله ور شده، نشان از پویایی مبارزات در این جامعه و رفتن به فاز بعدی مبارزه علیه وضع موجود، دارد .

به این اعتبار مارش یک می امسال در ایران می طلبد از همیشه پرطنین تر برگزار گردد، تا رژیم سرمایه داری ایران تجربه کند، انقلاب اگر میگویند زیر و رو کننده است، نشانه های آن طی این سالهای اخیر وزیدن گرفته است. پس باید این رژیم بر خود بلرزد که انقلاب دیر و زود دارد اما سوخت و ساز ندارد و روز طلوعش فرا خواهد رسید!

پرولتاریای در این نبرد علیه سرمایه داری چیزی برای از دست دادن ندارد جز زنجیرهای اسارتش! پیروزی پرولتاریای جهانی تنها راه بشریت، جهت رهایی از این توحش و بربریت مناسبات سرمایه درانه است!

زنده با روز 1می روز کیفرخواست پرولتاری جهانی علیه سرمایه داری !

30.04.2022

باز نبردی نابرابر علیه رژیم ایران برای زنده ماندن!

چهار دهه بیشتر است نبرد کارگران و سایر اقشار فرو دست جامعه علیه رژیم متوحش سرمایه داری ایران بی وقفه در اشکال و ابعاد مختلف در جریان است. این نبرد با خیزشهای دی ماه 96 و آبانماه 98 وارد فاز نوینی گشت. نبردی که در یکسو رژیم تا دندان مسلح و سرکوبگر واقع شده و در سوی دیگر کارگران و اقشار محروم جامعه که با مشت‌های گره کرده به مصاف حافظان نظم موجود آمده اند. نبرد بی وقفه برغم همه شدائد و موانع پر مخاطره سر راه. نبرد برای پایان دادن به فقر، گرانی، بیکاری و فضای مختنق سیاسی. بدنبال اعتصابات و اعتراضات هر روزه کارگران و معلمان و سایر اقشار ناراضی، دوباره طی یک هفته گذشته مردم جان به لب رسیده در ده ها شهر و چندین استان کشور در اعتراض به گرانی، فقر و تورم روزافزون به خیابانها سرازیر شده اند. در همان ساعات آغازین اعتراضات با موج شدید بگیر و ببند و شلیک مستقیم آتش به اختیاران رژیم متوحش سرمایه داری ایران مواجهه گشت. اما در بعضی از شهرها اعم از جونقان، مردم به پا خاسته، خشم و انزجار خود از این رژیم را با هجوم به ارگانهای دولتی، اعم از پاسگاه بسیج و به آتش کشیدن آن نشان داده اند. و در چند شهر دیگر هم مردم عاصی از وضعیت اسفبار اقتصادی فروشگاههای مواد خوراکی را مصادره کرده اند تا نیازمندیهای روزانه خود را تامین کنند. خبرگزاریهایی از محل از میزان رو به افزایش زخمیها و به اسارت گرفتن معترضان گزارش داده اند اما هنوز از میزان کشته ها آمار دقیقی مخابره نکرده اند.

رژیم ایران بر همه شاهرگهای حیاتی کشور چنگ انداخته است و پاسخ اعتراض مردم به وضعیت فلاکتبار که بواقع زندگی را برای اکثریت عظیمی از جامعه به جهنم تبدیل کرده با زندان، گلوله و سرب میدهد. اما در این میدان نبرد، دیگر مردمی که کارد به استخوانشان رسیده چیزی برای از دست دادن ندارند. دیگر بر کسی پوشیده نیست، زندگی در این جامعه دقیقا به میدان نبرد برای زنده ماندن تبدیل شده است! امروزه دیگر ابعاد گرانی، بیکاری، تورم و فقر چنان رشد کرده که حق حیات را از اکثریت عظیم جامعه سلب کرده است. اقلام کالاهای اصلی زندگی نان، میوه، برنج، روغن و حبوبات هر لحظه در حال افزایش است. دیگر بماند گوشت مثل "غذای ممنوعه" شده است، و بخش زیادی از جامعه قدرت خرید آنرا سالهاست از دست داده اند. در نظر بگیرید مزدبگیرانی که شغل دارند پنج مرتبه زیر خط فقر بسر می برند، دیگر زندگی بیکاران روشن است چقدر دوزخیست! در دل این شرایط اسفناک حتی طبقات متوسط نیز که معمولا کلاهشان را محکم گرفته اند تا باد نبرد، صدایشان درآمده است. مبرهن است این رژیم، راهی برای اکثریت عظیم مزد بگیران و اقشار فرو دست باقی نگذاشته جز اینکه به مبارزه همه جانبه علیه چنین وضعیت وخیمی بپاخیزند. اعتراضات این روزها در این چند استان که میروند سراسر ایران را فرا بگیرد، در ادامه خیزشهای 96 و 98 میباشند، که پس از تجدید قوا دوباره به خیابانها برگشته است. امروز دوباره مردم به خیابانها آمده اند تا یکبار دیگر توان مبارزاتی خود را بیازمایند و به رژیم نشان دهند تسلیم شرایط نشده اند و نخواهند شد.

این اعتراضات می‌تواند هر چه وسیعتر مورد پشتیبانی در سایر نقاط ایران قرار گیرد و خصوصا جنبش کارگری و جنبش کمونیستی و صف آزادیخواهی و برابری طلبی، با بدست گرفتن ابتکار عمل نقش بسزایی ایفاء نمایند. ایجاد هماهنگی، رهبری و هدایت روشنیبانه در این اثنا مکانیزمی است که اعتراضات خودجوش را در مسیر درست خواهد انداخت و دستاوردها تا پیروزی نهایی را تضمین بیشتری خواهد کرد. این اولین گام پیشروی این اعتراضات است و آنرا از کمبودهای گذشته مبرا میکند. و این اعتراضات با عبور از این مسیر می‌تواند سریعاً بر موانع پیش روی مبارزاتی فائق آید .

ضمناً جا دارد صف آزادیخواهی و برابری طلبی در خارج از کشور نیز با فعالیتهای فشرده خویش در عرصه های مختلف اعم از کمپین اعتراضی، بیشترین پشتیبانی افکار عمومی در سراسر جهان را بسوی این اعتراضات توده ای در ایران جلب کند.

زنده باد اتحاد مبارزاتی برای سرنگونی انقلابی رژیم متوحش سرمایه داری ایران!

زنده باد اعتراضات مردم بپاخاسته علیه وضع موجود!

14.05.2022



برج و باروهای سرمایه داران فرو می ریزد و کارگران زیر آن دفن میشوند!

دیروز 2 خرداد یکی از برج های دو قلو متروپل در مرکز شهر آبادان فرو ریخت و بیش از صد نفر کارگر و رهگذر در این محوطه مسکونی زیر آوار مدفون گشتند. هر چند هنوز از میزان تلفات جانی بطور دقیق گزارش داده نشده، اما به روایت کارگرانی که از این فاجعه، جان سالم به در برده اند، بیش از صد نفر در این برج مشغول به کار بوده اند. این اتفاق هولناک در حالی بوقوع می پیوندد که مدتها بوده کارشناسان مستقل از دولت شهر اخطار داده اند که این برج استاندارهای علمی ساخت یک برج ده طبقه در آن اصلا رعایت نشده و هر آن امکان ریزش دارد. و ضمنا شهردار آبادان آقای حسین حمید پور که برغم اطلاع از عدم رعایت استانداردها در ساخت این برج، مجوز آنرا صادر کرده، بنوعی در این جرم بزرگ شریک مالک پروژه حسین عبدالباقی و مدیران دست اندرکار بوده است. و به همین خاطر دیروز در محل واقعه از سوی مردم آبادان حسابی گوشمالی شد. عمق فاجعه وقتی بیشتر نمایان میشود که رژیم هراسیده از اعتراض مردم، در این اثنا بجای ارسال امداد رسانی فی الفور به صدها انسان مدفون شده زیر صدها تن آهن و سیمان، وسیعا نیروی ضد شورش به محوطه فرستاد! در این مملکت انگلهای سرمایه دار برج و باروهای سر به فلک کشیده و مجتمعهای تجاری و بازرگانی با نیروی کار ارزان و استثمار شدید کارگران میسازند تا در آن لم بدهند، اما جان کارگران شاغل و شهروندان این مملکت برایشان پشیزی ارزش ندارد. کارگران نزد حافظان سود و سرمایه تنها و تنها وسیله ای برای ایجاد سود اندوزی و تامین راحتی و آسایش آنهاست. و تازه خود ساخت و ساز این مجتمعهها در سایه این رژیم انگل از همان بنا نهادن خشت اول، برای سرمایه داران محل بالا کشیدن پولهای نجومی است، به همین خاطر برای اینکه سود بیشتری عایدشان گردد، تنها از حقوق و مزایایی که میباید به کارگران تعلق گیرد را نیمی زنند، بلکه بسادگی امنیت جانی آنها را نیز نادیده میگیرند و آنها را قربانی این نوع پروژه ها میکنند. نمونه بارز آن "طرح مسکن مهر" در دولت احمدی نژاد بود که طی این پروژه قرار بود پنج میلیون خانه مسکونی بسازند و بسیاری از آنها بدلیل عدم رعایت حتی حداقل استانداردهای ساخت و ساز قبل از افتتاح فرو ریختند. یا بخشا بدلیل شکایتهای مکرر مبنی بر اینکه «طرح مسکن مهر» گورستان زندگان است، غیر مسکونی رها شدند، و بعضا هم که قابل سکونت گشت کسانیکه در آن اسکان یافتند زیر آوار این خانه های پوشالی دفن شدند و یا کابوس مرگ میبینند! نمونه فراوان است. یا آتش سوزی که دی ماه سال 95 در ساختمان پلاسکو بوقوع پیوست و زنده زنده این همه انسان در شعله های آتش جان باختند. کارشناسان مستقل از دولت طی تحقیقات به این نتیجه دست یافتند: «علت گسترش آتش سوزی وجود مقادیر فوق العاده زیاد پارچه در ساختمان، ارتباط کامل بین فضاها از طریق سقف های کاذب، پلکان و شفت تاسیسات و گسترش آتش از طریق این فضاها. نبودن هرگونه فضا بندی و جداسازی مقاوم در برابر آتش درون و در بین طبقات ساختمان، نبود پلکان اضطراری و وجود اشکال در پلکان و عدم انطباق راه خروج با طراحی صحیح و برابر با اصول ایمنی در برابر آتش. عدم وجود سیستم بارنده خودکار (اسپرینکلر) در ساختمان، مشکلات فنی لوله های قائم آتش نشانی و

عدم تعمیر و نگهداری صحیح از آنها در دوران بهره‌برداری. نبودن یک سیستم گرمایشی استاندارد و .. مواردی مشابه اینها بوده است که به چنین فاجعه ای انجامید».

این رژیم در همه عرصه ها ناقوس مرگ علیه جامعه و نابودی آنرا بصدا در آورده است. کما اینکه بخش عظیمی از جامعه نیز جهت رهایی از قید و بند این مناسبات وارونه، خصوصا طی سالهای اخیر با خیزشها، اعتصابات مداوم و اعتراضاتی که اردیبهشت امسال ده ها شهر را در نوردید و آبادان و خوزستان قلب آن بود، به مصاف نبرد با این رژیم رفته اند و برغم فراز و فرودهای مبارزاتی، بطور سازش ناپذیر در حال جنگ هستند. اینکه رژیم بجای اعزام نیروی امدادسانی به انسانهای زیر خاک مدفون شده، شهر آبادان را در محاصر نیروهای سرکوبگرش قرار داده، به روشنی بیانگر ابتدال و موقعیت بشدت شکننده آنست نه اقتدارش!

همینجا به خانواده همه جانباختگان این واقعه ناگوار صمیمانه تسلیت گفته و در اندوه از دست رفتن عزیزانشان خود را سهمیم دانسته و ضمنا آرزوی نجات و بهبودی سریع برای آسیب دیدگان دارم.

نابود باد رژیم مشتی انگل سرمایه دار!

24.05.2022

جامعه ایران آگاه و هشیارتر از آنست شیوخ، طوایف و عشایر فسیل شده بتوانند مبارزانشان را به بیراهه ببرند!

کارگران، توده های فرو دست و ستمدیده که اکثریت عظیم جامعه ایران را تشکیل میدهند، طی مبارزات چندین دهه خود با یکی از رژیمهای متوحش سرمایه داری، بخوبی یاران هم‌رزم و دشمنان طبقاتی خود را شناخته اند. برغم اینکه رژیم همه حربه های موجود را برای به عقب نشاندن مبارزات توده های مردم بکار برده، برغم ایجاد مانعهای جان سخت بر سر راه مبارزاتشان، اما باز جامعه از نبرد باز نایستاده و نمی ایستد. بدنبال جنایت هولناک فرو ریختن برج متروپل آبادان و آوار شدن بر سر بیش از صد نفر، که در این محوطه حضور داشتند، رژیم به روال همیشه ککش هم نگزید. بجای امداد رسانی، نیروهای ارادل و اوباش ضد شورش فرستاد. اینبار هم خواست با سناریوهای سوخته ابعاد جنایت را تخفیف دهد، اما مردم با هشیاری توانستند همه پلانهای مزورانه ش را نقش بر آب کنند و بواقع رژیم نتواند گریبان خود را از اینکه مسبب و بانی اصلی این جنایت است، رها کند. رژیم وقتی در این مسیر مشتت تماماً برای جامعه باز و رسوا گشت، اینبار رفت سراغ شیوخ و "بزرگان" طوایف در شهرهای خوزستان و لرستان تا آنها را مسلحانه به میان اعتراضات مردم در شهرهای این دو استان گسیل بدارد. تا شاید از اینراه بشود بنوعی مبارزات مردم بپاخاسته را به بیراهه بکشاند و خشونت بیشتر علیه مردم بپاخاسته را سازمان دهد!

این اقشار پس مانده از مناسبات پیشین، مناسبات سرمایه داری هیچ روزنه ای برای بقایشان باقی نگذاشته اما در کنار این رژیم عهد عتیقی، توانسته اند تنها در فرم موقعیت انگلی خود را حفظ و از همدیگر تغذیه کنند. از خوانین تا شیوخ و ملا، که در قامت عشایر و طوایف در رژیم پیشین اکثراً برای شاه کلاه از سر بر میداشتند، در رژیم اسلامی نیز جهت تثبیت پایه های مناسبات حاکمه کنار رژیم از هیچ تلاشی فرو گذار نبوده اند. این اقشار از کم بضاعت تا متمول که سر سپرده رژیم گشتند، بیگانه با مبارزه شهری و بیگانه با مبارزه در کارخانه، کارگاه، دانشگاه، مدرسه، این اقشار بیگانه با مصائب و فلاکت جامعه، همچون کرم در زیر خاک می لولند تا که باران اعتراض فرود بیاید، اینبار از لانه بیرون می خزند تا از موقعیت پیش آمده بنفع خود و حاکمیت نهایت بهره برداری کنند. در خیزشهای خصوصاً سالهای اخیر ما شاهد تحرکات این اقشار بوده ایم. تحت لوای دفاع از اعتراضات خیابانی بجای علم و کتل اجدادیشان، اسلحه و شمشیر بدوش، پرچم طوایف را می چرخانند، و میان جمعیت معترضین ظاهر میشوند. این شیوخ و عشایر در بهترین حالت اگر سرسپرده این رژیم هم نباشند نیروی ذخیره گرایشات مذهبی و ناسیونالیستی رانده شده از حاکمیت هستند که طی این چندین دهه و خصوصاً در تند پیچهای تاریخی، بارها و بارها آشکارا و نهانی سرانشان با این رژیم متوحش سرمایه داری ضد کارگر، ضد زن، ضد کودک و ضد هر درجه از آزادیخواهی، وارد بند و بست شده اند. و این اقشار نان به نرخ روز خور جهت حفظ بقای خویش، با طبقه حاکمه مدام در حال سوداگری هستند. این اقشار اگر سرسپرده رژیم هم نباشند، در بهترین حالت نیروی گرایشات ملی- مذهبی هستند که میخواهند در

آینده تحولات روی این سرمایه گذاری کنند که جامعه را با هویت‌های قومی، مذهبی، نژادی و جنسیتی تقسیم کنند و یکبار دیگر استثماری، تبعیض و نابرابری را به شیوه دیگر درون جامعه دامن بزنند، و در شکافی که میان جامعه ایجاد خواهند کرد، به مطامع و منافعشان نائل گردند، حتی به قیمت اینکه به جامعه خون بپاشند. اما این عشایر و طوایف و خصوصا سرانشان بابد بفهمند، مردم مبارز در خیابانهای شهرها و خصوصا کارگران خوزستان که تجربه گرانبهای شوراهای کارگری در محیط کار را از سالهای اوایل انقلاب ۵۷ دارند و با مشتهای گره کرده در برابر رژیم ارتجاعی تا دندان مسلح می جنگند، اگر مبارزاتشان به مرحله ای برسد که نیازمند این باشد مردم تسلیح شوند، و نیروی سرکوبگر را با قهر انقلابی در هم بکوبند، این امر هم به شیوه اصولی و سازمانیافته با تسخیر بموقع انبارهای تسلیحاتی رژیم و توزیع آن از سوی شوراهای و ارگانهای شناخته شده محله که برخاسته از مبارزات پیشرو جامعه هستند، پیش خواهند برد، تا در برابر صف دشمنان رنگاورنگ طبقاتی که اتفاقا ایل و عشایر مرتجع نیز جزو آنانند بجنگند و همه را خلع سلاح کنند. بر کمتر کسی پوشیده مانده، این عشایر و طوایف اسلحه و شمشیر بدوش که این روزها در شهرهای خوزستان میان جمعیت معترضین آفتابی شده اند و رژیم هم تماشای آنهاست، نه تنها نیروی حامی اعتراضات توده ای نیست، بلکه علنا در صفوف آنها خزیده اند برای به بیراهه بردن این اعتراضات. این ایل و عشایر میتواند کاربردهای مختلف برای رژیم داشته باشند جهت تعرض افسار گسیخته تر به مبارزات مردم، و یکی از آنها بیش از پیش باز گذاشتن دست رژیم است برای دوباره به خون کشیدن این مبارزات.

مبارزه مردم آبادان می طلبد همبستگی و حمایت سراسر ایران را به بسوی خود جلب کند تا در برابر این دشمنان رنگاو رنگ بتواند هر چه قدرتمندتر ابراز وجود کند. مبارزه مردم متحد و آگاه به منافع خود هر گز شکست نمیخورد!

30.05.2022

## سرنگونی انقلابی رژیم ایران متضمن عروج جنبش ماست !

چهار دهه بیشتر است طبقه کارگر و زحمتکش و طبقات بشدت محروم که اکثریت عظیم جامعه را تشکیل میدهند و پنج مرتبه، و شش مرتبه زیر خط فقر بسر می برند، اما بازاریان و خرده بورژوازی شهری که بازارشان در دل این نظم وارونه گرم بوده، منافعشان اقتضا کرده، خفه خون گرفته بودند، از تولید و باز تولید رشد انگلی این مناسبات تغذیه میکردند. این در حالی بود که این دلالتان بازار ارز، شاهد این بودند که لحظه، لحظه زندگی سایر اقشار در این مناسبات در حال تباهی است و میلیونها انسان از تامين ابتدائی ترین مایحتاج زندگی محرومند، حتی نان خالی در سفره ندارند، اما آنها کماکان در تعقیب پول پارو کردن بودند. به عبارتی دیگر این خصلت طبقاتی آنها را چنان از ارزشهای انسانی تهی کرده بود که بجز ثروت اندوزی خویش، به همه مصائب وارده بر جامعه تماما بی اعتنا باشند. کما اینکه این نان به نرخ روز خور آن و دلالتان طی این چند دهه شاهد بوده اند، میلیونها نفر برای تامين کرایه خانه، قبض پول آب و برق جدا از اینکه به شیوه متوحشانه به بردگی کشانده شده، بلکه وقتی مزدشان را گرو گرفته اند، و اعتراض کرده اند با سرکوب، شکنجه و زندان و مرگ از سوی حافظان این نظام مواجه بوده اند، اگر آنها بطور مستقیم کنار رژیم نبوده باشند، به رشد این مناسبات دامن زده اند. در یک کلام وقتی اکثریت عظیمی از جامعه برای احقاق حقوقشان در جنگ بوده اند، تا زنده بمانند، این قشر انگل از سر حفظ منافعش بر همه مظلوم موجود چشم فرو بسته اند.

اکنون سرایشی سقوط نظام به مرحله ای رسیده حتی طبقه متوسط و خرده بورژوازی شهری نیز احساس خطر کرده اند. اما احساس خطر آنها از اینست که دولت اقتدارش را از دست داده و نمیتواند کمافی سابق ملزومات پول پارو کردن آنها را تامين کند، نه اینکه از شرایط فلاکتباری که اکثریت جامعه را چنگال خود فشرده ناراضی باشند. ما بارها شاهد بودیم جدا از فشار و تهدید و ارعاب و فلاکت اقتصادی همیشگی رژیم که به طبقه کارگر و دیگر اقشار محروم اعمال نموده، مبارزات و اعتراضاتشان بنوعی از سوی دو قشر معین اعم از خورده بورژوازی شهری بازاریان و بورژوازی مورد شماتت قرار گرفته، و تازه بخشا بر سر راه مبارزه و اعتراضاتشان سنگ اندازی هم کرده اند. اما طی سالهای اخیر با سقوط ارزش ریال و صعود دلار دیگر کارد به استخوان آنها نیز رسیده. کما اینکه طی روزهای گذشته بخشی از بازاریان تهران در اعتراض به افزایش کم سابقه قیمت دلار که رکورد 33 هزار تومان را شکست، با سر دادن شعار «بندید بندید» سایر بازاریان را به تعطیل بازار فراخواندند و چهار راه جمهوری را به محل مانور خود و رورویایی با نیروهای نظامی تبدیل کردند. و همچنین شماری از بازاریان اراک، کازرون، میناب و اصفهان نیز در اعتراض به طرح مصوبه دولت مبنی بر مالیات تعیین شده در سال جدید، مغازه هایشان را بسته اند و در خیابانها اعتراض سر دادند و این شیوه مالیات ممیزی را "غیرقانونی!" قلمداد کردند .

اینکه اوضاع و شرایط در این مملکت به مرحله انفجار اجتماعی رسیده که دیگر راه برون رفتی برای حافظان سرمایه هم وجود ندارد و نیروهای بینابینی هم شامه تیز طبقاتی اشان بهشان خبر میدهد

مرحله سقوط نظام دور نیست، ارزشمندست. اما این اقشار و نیرو هیچگاه خواهان دگرگونی بنیادی و انقلاب نبوده و نیستند و تازه هر چه در طبق اخلاص دارند برای حفظ نظم موجود میگذارند، مگر موقعی که ببینند منافعشان دیگر در چهارچوب نظم موجود قابل پاسداری نیست و بخواهند و نخواهند موقعیت و شرایط پیش رو این مناسبات را از میان بر میدارد.

نارضایتی این اقشار معین هر از گاهی اینجا و آنجا سر بلند میکند بیشتر در پی موقعیت از دست رفته شان است. کمالینکه چند سال قبل نیز از تهران شروع گردید و تا جزیره قشم، آبادان، شیراز، کرمانشاه و بخشی از تبریز را هم در برگرفت. اما کمتر کسی هست نداند که نارضایتی آنها تماما منفک از اعتراضات سراسری بود که آلمان بر متن جامعه در جریان بود. اعتراض آنها به کساد بازار و خصوصا سقوط بی سابقه ارزش ریال بود که اینبار حتی شغل و زندگی آنها را نیز مورد تهدید جدی قرار داده بود. و گرنه با اعمال بردگی مزدی بر اکثریت جامعه، و به فنا بردن شیرازه زندگی میلیونها انسان، و شبیح مرگی که بر آنها بال گسترانده، بشدت با آن بیگانه بوده اند.

خرده بورژوازی شهری که سابقا کسب و درآمد در مراکز شهری را در اختیار داشته اند و مدام کلاهشان را محکم گرفته اند تا باد نبرد.

خرده بورژوازی شهری اگر دو نسل قبلشان بازار را در کنار مساجد اداره میکردند و چشم امیدشان بطور عجیبی به دولت بود، دیگر نسل جدید آنان بیشتر سرش به کسب و کار و دلمشغولی های خودشان در داخل و خارج کشور بیشتر گرم بوده و کمتر دغده شان مذهب است (چونکه آنرا دکانی می بیند که دیگر از رونق افتاده)، مگر احساس کنند دوباره سودی از قبل دولت و مذهب متوجه شان خواهد شد! به همین روشنی این اقشار بینابینی بندرت به وضع موجود معترض بوده اند، مگر ببیند تناسب قوا چنان عوض شده که دیگر شانسی برای حفظ بقایشان نیست. طبقه بورژوازی نیز که ماهیتشان روشن است و تاریخا از سر و کول همدیگر بالا می روند تا رقبای دیروزی خود را ورشکست کنند. اکنون دیگر در این بازار در حال فروپاشی، کسب و کارشان جهت استثمار بیشتر از رمق افتاده و آنها هم بعضا کارد به استخوانشان رسیده و از کلیت این رژیم به عنوان نماینده سیاسی خود در قدرت بنوعی به تنگ آمده اند. چرا چونکه منافعشان بشدت در خطر است. به عبارتی دیگر این قشر معین از این سر به وضع موجود معترض است که دولت نمیتواند اوضاع را کمافی سابق تحت کنترل درآورد و وضعیت را به روال پیشین برگرداند که آنان بتوانند سود بیشتری به قیمت اعمال فقر و فلاکت بیشتر به این جامعه، به جیب بزنند. قشر اول معترض هستند چون مغازه اشان نمی چرخد و توانایی تبدیل آن به فروشگاه زنجیری از آنها سلب شده یا لااقل مغازه اشان را دو نبش کنند و به دلمشغولی هایشان سرگرم باشند. به معنایی دیگر گرانی و سقوط ارزش پول ایران در برابر ارزهای جهانی بد جوری زیر پوستشان رفته. قشر دوم در این سقوط ارزش ریال و بازار کساد سرمایه اشان با خطر جدی مواجه شده و سرمایه اشان نه تنها سودی به جیبشان سرازیر نخواهد کرد تا عطش سیری ناپذیرشان را کمافی سابق بر آورده کند بلکه هر آنچه از دست رنج و استثمار دیگر اقشار انباشته اند در این وضعیت دارد دود هوا میشود!

بازاریان قطب نمای حرکتشان قطر کیف پولشان است. بازاریان بندرت محرومیت، فقر و فاقه ای که چهار دهه است زندگی دیگر اقشار محروم را به جهنمی تبدیل نموده تجربه کرده اند و در یک کلام با فقر و گرسنگی و تبعات ناشی از آن بیگانه بوده اند. اکنون تازه دارند شوک بیدار باش را تجربه میکنند. و تازه دارند متوجه میشوند طبقه کارگر و محرومان این جامعه طی این چهار دهه چه راه پر سنگلاخی را با هزاران مصیبت و درد در برابر رژیم تا دندان مسلح متحمل و پشت سر گذاشته اند!

تازه دارند متوجه میشوند سکوت چند دهه اشان بنوعی لطماتی به صف مبارزات اقشار پیشرو این جامعه وارد نموده اند که دودش حتی به چشم خودشان نیز فرو رفته است و دولت رئیسی تیغ طرح "جراحی اقتصادی" را بر گردن آنها نیز خواهد گذاشت وقتی بحث بقای رژیم در میانست .

تازه دارند متوجه میشوند چهار دهه مبارزه، اعتراض و اعتصاب کارگران و توده ها محروم این جامعه علیه تبعیض، نابرابری، بیکاری، گرانی، رکود و تورم سرسام آور و انواع و اقسام بی حقوقی با زندان و شکنجه و گلوله جواب گرفتن یعنی چه.

تازه دارند متوجه می شوند جنبش مبارزاتی و اعتراض جهت ابراز وجود علیه وضع موجود برغم همه قربانیانی که داده نه تنها به ذره عقب ننشسته بلکه تا آمده بیشتر و بیشتر آبدیده شده و کماکان دارد با سنگربندی مستحکمتر به پیش میرود .

تازه دارند متوجه میشوند خیزشها و اعتراضات و اعتصابات مداوم تا به امروز، تنها نوک قله رفیع اعتراضات توده های جان به لب رسیده بوده. این مبارزات اگر در خیابان مقطعی فروکش کند در جاهای دیگر خصوصا در محیط کار و زندگی و در تند پیچ دیگری پر خروشر به مصاف خواهد آمد. کما اینکه تا به امروز هم این مبارزات و اعتراضات خواب را از چشمان سران رژیم ربوده.

آینده ای به دور از جنگ و خونریزی، آینده ای که متضمن زندگی شایسته جامعه ای باشد که چهار دهه بیشتر است زندگی از آن رخت بر بسته، آینده ای که جامعه در آن بتواند فارغ از تبعیض و نابرابری ملیتی، جنسیتی، نژادی، مذهبی، زندگی و معیشت را سازمان دهد، و به رویاهای دیرینه اش جامه عمل بپوشاند، تنها و تنها در گرو اینست سرنوشت سیاسی آنها به دست خود مردم رقم زده بشود. آینده ای که به کمتر از برپائی سوسیالیسم رضایت ندهد. جامعه ای متکی به قدرت شوراهای منتخب خود باشد در محل کار و زندگی و آنرا به دینامیزم دم و بازدم این جامعه تبدیل کند و متضمن رهایی کامل از همه قید و بندهای مناسبات متوحش سرمایه داری باشد و مناسبات نوینی را پی افکند. به همین اعتبار تحقق این چشم انداز میتواند مخاطرات کم و بیش موجود نیروهایی که دگر باره خواهان تغییر از بالای سر مردم اند(آنانکه در کریدورهای هیتهای حاکمه دول غربی در حال پرسه زدن هستند اعم از سلطنتی ها و سایر شرکایشان تا در تحول آتی که در راهست آنان را زیر نور افکن قرار دهند و به جامعه حقه کنند!) خنثی و رها سازد .

15.06.202

مسبب اصلی فاجعه زلزله هرمزگان کسی جز رژیم نیست!

ساعت 2 و چند دقیقه بامداد روز 11 تیر که مردم هنوز در خواب بودند، زلزله ای در مقیاس 6.1 ریشتر و پس لرزهایی که بدنبال داشت، استان هرمزگان را بشدت تکان داد. مرکز ژئوفیزیک تهران اذعان داشته، شدت زمین لرزه چنان بالا بوده که نه تنها این استان و حوالی آن بلکه نقاط دوردست تر که بر مدار این زلزله واقع بوده را نیز تکان داده است. "بندر خمیر" کانون اصلی این زلزله بوده و شهرستان کنگ، بندرلنگه و روستاهای پیرامون آنرا نیز که بر مدار زمین لرزه واقع شده اند در بر گرفته، و به همین خاطر این مناطق بیشترین تلفات جانی و خسارات مالی در آن رخ داده است. خبرگزاریهای مستقل از دولت گزارش داده اند که روستاهای "سایه خوش"، "دژگان"، "کوشک" و "حشم حود" بشدت آسیب دیده اند و روستای "سایه خوش" با خاک یکسان شده است. رژیم ایران میزان تلفات جانی طی شبانه روز گذشته تا به حال را ده ها نفر اعلام کرده است! اما در این شکی نیست این آمارها کذب و غیر واقعی هستند و بیم آن می رود ابعاد این فاجعه هم بسیار فراتر از این باشد. آقای مجتبی خالدي، سخنگوی سازمان اورژانس کشور اذعان نموده، در در پی این واقعه هزاران واحد ساختمانی بشدت آسیب دیده یا تخریب شده اند و ده ها هزار نفر بی سرپناه شده اند. استان هرمزگان از زمره استانهایی است که طی سالهای اخیر از پیشقراولان در اعتراضات و خیزشها علیه وضع موجود بوده، معلوم است رژیم آرزو میکند سر به نشان نباشد! اینجا هم بجای نیروی امداد حتما چماقداران حضور پیدا کرده اند تا جلو امدادسانی مردم را بگیرند و کمک های مادی آنها به زلزله زدگان را بالا بکشند. کما اینکه در هنگام فرو ریختن برج آبادان بخاطر دارید، بجای ارسال نیروی نجات، لشکر ارادل و اوباش به محل واقعه اعزام شد تا جلو کمک رسانی مردم را بگیرند و ضمنا هر صدای اعتراضی را سرکوب کنند .

مملکتی که چهار دهه بیشتر است همه امکانات آن از سوی مشتی انگلباره گرو گرفته شده، و همه سودهای حاصل از نیروی کار بجای اینکه صرف امنیت، رفاه و آسایش جامعه گردد، به جیب آقا زاده و اعوان و انصارش سرازیر میشود تا در سایر نقاط جهان با آن سرمایه گذاری کنند؛ مملکتی که نیروی عظیم کار آن خالق همه نعماتی است که سرمایه داران مفتخور در سایه آن لمیده اند و خود جزو بی حقوق ترین و فرودستانش جزو به حاشیه رانده شدگانند و اعتراضات و اعتصابات هر روزشان به این وضعیت فلاکتبار با زندان و گلوله پاسخ میگیرد؛ مملکتی که بخاطر بچاپ بچاپ و سود اندوزی مشتی انگل سرمایه دار زیر ساختهای حیاتی آن بشدت رو به تخریب است از شهرسازی تا جاده ها، سدها و تالابها، کشتزارها و جنگلها. تا بادی بوزد و برف و بارانی بیبارد سیل جاری میشود و صدها و هزاران تلفات جانی میگیرد، میلیونها انسان در شهر و روستا بی خانمان میمانند و تا زلزله ای بیاید هزاران خانه بدتر از پروژه "مسکن مهر" بر سر مردم آوار میگردد و صدها هزار انسان دیگر همین سقف و چهار دیواری را که داشتند تا برغم همه مشقات زندگی در آن بیاسایند از دست میدهند و مشکلاتشان دو صد چندان میگردد! روشن است در این اوضاع و احوال که این رژیم بر جامعه سایه انداخته راه حلی نیست، جز اینکه به صف مبارزات و اعتصابات مداوم که روزانه در گوشه و کنار کشور در جریانست پیوست.



مردم آزاده ایران در دل این شرایط اسفبار فریادرسی ندارند، جز اینکه به نیروی وحدت بخش مبارزاتی خود متکی باشند. می‌طلبند نگذارند تلفات گرفتن سیل و زلزله را نیز رژیم به امری عادی و طبیعی تبدیل کند بلکه هزینه آنرا برای رژیم بالا ببرند. این زلزله اگر در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بوقوع پیوسته بود، بدلیل رعایت استانداردهای علمی و حفاظت نسبی از زیرساختها، بعید بود تلفات جانی بدنبال داشته باشد. رژیم بنا به دلایلی که ذکر شد، خود مسبب و بانی اصلی این مصائب است اما به روال همیشه برای اینکه از پذیرش مسئولیت این وقایع تراژیک شانه بالا اندازد، آنرا "خشم خدا" و "قهر طبیعت" قلمداد میکند. مردم هرمزگان و سایر استانها در کشور کارنامه درخشانی از همبستگی، وحدت و همکاری با همنوعان خود چه در این عرصه و چه در عرصه رویارویی با رژیم را خصوصا در این سالهای اخیر تجربه کرده اند. همان کمیته ها و واحدهای ایجاد شده مستقل از دولت که در سیل و زلزله سالهای پیش در شهرها نقش بسزائی در امدادسانی و همدلی و جمع آوری کمکهای مالی به عهده گرفتند، و دارای تجارب و اندوخته های فراوانی هستند، و طی شبانه روز گذشته برغم مانع تراشی رژیم دوباره دست بکار شده اند، خود فاکتور بسیار مهمی است که موجب خواهد شد، روحیه همبستگی و همدلی را ارتقاء دهد. شکی در آن نیست این اقدامات در شرایطی که جامعه با ده ها و صدها پدیده برخاسته از وجود این رژیم سرمایه داری می‌جنگد، مبارزه چه دشواریها که ندارد، اما در دل این اوضاع و احوال پر مخاطره که حیات اکثریت جامعه را تهدید میکند، راهی دومی نیست جز اینکه باید متکی به تشکلهای سازماندهی هر چه سراسرتری و قدرتمندتر مبارزه گشت، جهت رویارویی با رژیم در همه مصافها. تنها راه پایان دادن به این همه تلفات انسانی که دقیقا یادآورد میدان جنگ است، از مسیر انقلاب میگذرد، مسیری که خصوصا طی سالهای اخیر جنبشهای اجتماعی و در راسشان طبقه کارگر و کمونیستها و آزادیخواهان در داخل در نبردی سازش ناپذیر با حافظان سرمایه سنگر به سنگر برغم همه مانعهای جان سخت می‌رزمند، و دارند برای به پیروزی رساندن آن سنگ روی سنگ می‌گذارند .

مردم استان هرمزگان در این واقعه تراژیک هر چند عزیزانشان را از دست دادند و عمیقا داغدیده هستند اما همه انسانهای آزاده در ایران و جای جای جهان را با خود همراه دارند و در این غم جانکاه با آنها شریکند و برای مصدومین آرزوی بهبودی کامل دارند. یولی 2022

مبارزه متحدانه مردم سریلانکا برای رهایی نهایتا رژیم را به زیر کشید!

سریلانکا خصوصا طی سالهای اخیر از یکسو با یک بحران عمیق و لاینحل اقتصادی ناشی از اعمال ریاضت اقتصادی قطبهای سرمایه داری و از دیگر سو با عدم مشروعیت سیاسی برخاسته از مبارزات اکثریت عظیم جامعه و در راسشان طبقه کارگر دست به گریبان بوده است. ریاضت اقتصادی که قبل از اینکه به سیستم حاکمه جهت تامین بدهی های بانک جهانی و صندوق بین الملل پول فشار وارد کند دود آن مستقیما به چشم همین طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه فرو رفت. تقریبا مصادف با خیزش توده ای 96 در ایران، موج اعتراضات به گرانی روزافزون، بیکاری و مضافا اختناق سیاسی در سریلانکا نیز براه افتاد. مبارزات مردم در این کشور نیز نظیر دیگر نقاط جهان بدلیل وجود پاندمی کرونا هر چند دچار رکود شد، اما کماکان جریان داشت. نهایتا طی ماهها اخیر دوباره بدلیل بالا رفتن سرسام آور قیمت اقلام کالاهای حیاتی، نبود مواد غذایی تا دارو و سوخت و ...، اعتراضات اوج بیشتری گرفت و طی هفته های گذشته نارضایتیها از سوی دولت بارها با سرکوب خونین مواجهه گشت و لاقلا 39 نفر طی اینمدت جانشان را از دست داده اند. تا اینکه دیروز 18 تیر سیل خروشان مردم بپاخاسته از سراسر نقاط کشور در کلمبوی پایتخت به همدیگر وصل و راهی خیابانها شد. نخست شورشیان ماشین سرکوب در خیابانها را تار و مار کردند. و بدنبال آن حلقه های محاصره گارد ریاست جمهوری را نیز درهم شکستند، و به درون کاخ هجوم بردند تا راسا خود با رئیس جمهور گوتابایا راجاپاکسا بابت اعمال زور، فقر و محرومیت تسویه حساب کنند، اما قبلا ایشان از محل گریخته بود. شورشیان مراسم پیروزی را در کاخ ریاست جمهوری جشن گرفتند. از این لحظه به بعد دیگر دیوار سانسورهای مدیا بورژوازی تا حدود زیادی فرو ریخت. اگر سالها مدیا بورژوازی داخلی و سندیکالیستهای جانبدار حکومت سریلانکا، انگار با مدیا بورژوازی جهانی تباری کرده بودند که نگذارند حتی المقدور رویدادهای متوالی علیه وضع موجود در سریلانکا، طی اینمدت انعکاس خارجی پیدا نکند دیگر دورانش خاتمه یافت. عباراتی مانعی که در این عصر ارتباطات جهانی موجب شده بود، بسختی بتوان با استناد به فاکت، پیرامون اوضاع وخیم این جامعه و در این گوشه از جنوب آسیا اظهار نظر کرد از سر راه برداشته شد. تماما نقاب از چهره کریه رسانه های زرد افتاد که میخواستند از مردم معترض به وضع موجود سیمای "خشونت طلب" بدهند و در عوض سرکوب ماشین دولتی را "مقرارت منع رفت و آمد برای برقراری آرامش" جا بزنند. خلاصه اینبار عمدتا نگاهها در سراسر جهان، موقتی هم بوده، از سوی جنایت قطبهای جهانی اعم از روسیه و ناتو به رهبری آمریکا در اکراین و تاثیرات زیانباری که این پدیده میلیتاریستی بر سراسر جهان گذاشته بسوی سریلانکا چرخید!

همین میزان اخبار و گزارشهای مخابره شده تا کنون، حاکی از اینست دو رویکرد طی این چند ساله در بقای دستگاه حاکمه و تداوم سرکوب مبارزات و به بیراهه کشاندن آن نقش اساسی داشته اند. یکی دولت گوتابایا و ماشین سرکوبش و دیگری سوداگران سندیکالیست که هر بار با وعد و عیدههای دروغین مردم را سردوانده و در واقع برای بقا و ماندگاری این رژیم زمان خریده اند و سایر گرایشات راست و

چپ خردبورژوا نیز وظایف مشابه همین سندیکالیستها را در مهار توده های به پاخاسته ایفاء نموده اند و در بهترین حالت برای سهم بیشتر بردن از قدرت با دولت در رقابت بوده اند. و همین امر آزمونی بزرگی برای مردم جان به لب رسیده، بهمراه آورده که نگذارند دگر باره کسانی را که از در بیرون رانند، از پنجره وارد کنند، و از بالا بر آنها حکومت براند بلکه خود راسا قدرت سیاسی را بدست بگیرند. تا به اینجا میتوان گفت همینکه مردم پس از سالها مبارزات و جانفشانی و با اتکاء به نیروی خود و بدون دخالت کشورهای مرتجع منطقه و قطبهای جهانی توانسته اند یک رژیم مستبد را از قدرت ساقط کنند یک پیروزی ارزشمندست. و اینکه رهبران میدانی جنبش کارگری و سوسیالیستها بتوانند در امر سازماندهی دوباره جامعه نقش کلیدی ایفاء کنند و این دستاورد شورشیان را که پس از سالها حاصل شده، حفظ و ارتقاء بدهند در گامهای بعدتر بیشتر روشن خواهد نمود چه افقی را به روی جامعه خواهند گشود .

قبل از اینکه این پاندیمی سراسر جهان را در نوردد ما شاهد خیزشها پی در پی در سراسر جهان بودیم، از آسیا تا اروپا گرفته تا آفریقا و استرالیا و آمریکا توده های ده ها و صدها هزار نفری و میلیونی به خیابانها سرازیر شدند اما پدیده کرونا همچون "مائه ای آسمانی" عمل کرد و حکومتهای سرمایه داری را از قهر انقلابی توده های به جان به لب رسیده رهانید تا بساطشان را در هم بیچند. اما اکنون که شورش در سریلانکا یکی از رژیمهای خودکامه را به زیر کشیده بطور حتم به مبارزات کارگران و توده های فرودست در سایر نقاط جهان اعتماد بنفیس بیشتری خواهد داد که اگر مبارزات دارای تشکل و رهبری و انسجام باشند دیر یا زود سایر حکومتهای بورژوازی، آینده مشابه دولت سریلانکا در انتظارشان است. دیروز در سریلانکا فردا در ایران و آلبانی و پس فردا کشورها و در قاره ای دیگر! مردم متحد و آگاه به منافع خویش هر گز شکست نخواهند خورد!

10 یونی 2022

فراخوان اعتصاب عمومی که پیامد آن به هزیمت بردن مبارزه و خانه نشینی و انفعال باشد، کمونیستها مخالف آنند!

سخن آخر را می‌خواهم اول بزنم. چنین نیست کمونیستها یا کارگران از اعتصاب عمومی نسخه ای برای تمام فصول بپیچند. اعتصاب فلسفه وجودیش را از این اصل بدیهی گرفته که در کشمکش و رویایی مبارزاتی با حافظان نظم موجود قدرتمندتر ابراز وجود کند. ما کمونیستها به دلیل پایبندی به این اصل بدیهی در اثنایی که جامعه ایران در تب و تاب مبارزاتی علیه گرو گرفتن زندگی و به انقیادکشان به مصاف آمده، برعلیه تبعیض و زن ستیزی هر روزه که زنان را هدف گرفته بپاخاسته، و زمین را زیر پای رژیم داغ کرده اند، می‌گوییم فراخوان کمپ ناسیونالیستها و طیفی از کمونیزم رویگردان به اعتصاب عمومی و ماندن در خانه از اعتراضات جامعه گامها عقب است، و رواج انفعال در جامعه و خانه نشینی است! اعتصاب عمومی که کم و بیش جامعه و خصوصا کارگر و فرو دستان را در رسیدن به این هدف نزدیک نکند، حتی اگر از سوی ما کمونیستها که منفعتی جز به قدرت رسیدن طبقه کارگر را نداریم، فراخوان داده شود نباید به آن تن دهند! اعتصاب عمومی بطور طبیعی شروعی است برای از بین رفتن سیادت بورژوازی نه تداوم بقای آن. اعتصاب در مقیاس حتی کوچک هم باید قدرت مبارزاتی را در محیط کار، فعالیت و زیست ارتقاء بدهد، ولو کل اعتصاب کنندگان به همه وجوه منافع و اهداف اعتصاب تماما واقف نباشند، ولو آنها را به فرجام نهایی هم نرساند. در یک کلام اعتصاب کنندگان از آن بیشتر احساس قدرت کنند، نه انفعال. تازه اعتصاب عمومی بدلیل اینکه می‌خواهد در مقیاس اجتماعی ابراز وجود کند وظایف سنگین تری را بردوش دارد و باید فراخوان آن چنان روشن باشد که نشان دهد برغم همه موانع و محدودیهایی که بر سر راه پیروزی آن هست یکی از دستاوردهایش ارتقاء اعتماد بنفس جامعه در تداوم مبارزه است. اما فراخوان به اعتصاب عمومی در کردستان از سوی طیفهای ملونی از نیروهای ناسیونالیستی و از کمونیزم رویگردان دقیقا نقطه مقابل آنست!

جریانات ناسیونالیستی در کردستان اعم از مرکز همکاری احزاب کردی، جریان ابراهیم علیزاده، پژاک، کودار، سازمان خبات و شورای مکتب قرآن و طیفی رنگارنگ از جریانات سراسری نیز از جناح حمید تقوای حککا گرفته تا فرشگرد، شورای مدیریت گذار، اصلاح طلبان، جبهه متحد کرد و شاهنشاهی ها در واکنش جامعه به قتل عمد دولتی مهسا امینی و شلیک مرادی که اعتراضات وسیع در سطح شهر مریوان را بهمراه داشت، فرصت را غنیمت شمردند و به شیوه ای بیشتر هماهنگی شده، هر کدام بنوبت از مردم کردستان خواسته اند به فراخوان اعتصاب عمومی فردا 28 شهریور مبنی بر ماندن در خانه هایشان بپیوندند. این رویداد البته ابتدا به ساکن نبوده. سالهاست معماران پروژه آلترناتیو راست در رکاب کشورهای سرمایه داری نقشه سد کردن انقلاب آتی در ایران را می کشند. مبرهن است، بخش عظیمی از این جریانات نمایندگان قسم خورده حراست از این بخش یا آن بخش بورژوازیند. به همین اعتبار عمدتا این جریانات دشمنان سر سخت انقلاب هم هستند و اساسا این فراخوانشان نیز در راستای به هزیمت بردن مبارزاتی است که تداوم آن نگرانش کرده است منجر شود به اینکه جامعه به مرحله برآمد

انقلابی نزدیک و نزدیک تر شود. مشخص است چنین افق و روندی برای نیل به اهداف آنها شدیداً خطرساز است. آنها دقیقاً در این بزنگاه تاریخی با دعوت به خانه نشینی می‌خواهند شکوهمند بودن اعتصاب عمومی را بی اعتبار کنند و خود احساس شکوهمندی نمایند. گفتم اعتصاب عمومی یکی از وجوه فلسفه وجودی آن بالا بردن اعتماد بنفس طبقه کارگر و سایر فرودستان در مبارزه علیه حافظان نظم موجود است چیزی که آنها شدیداً با آن بیگانه اند. مگر کسی هست نداند که اعتصاب عمومی که جامعه را دعوت به انفعال و خانه نشینی کند با هر نیتی که داشته باشد نفع آن به جیب کدام طبقه می رود. اظهرمن الشمس است چنین فراخوانی در پی اهداف و مقاصدی نیست که اعتصاب عمومی بطور طبیعی فلسفه وجودیش را از آن گرفته است. بلکه در صورتیکه فراخوانشان به ماندن در خانه پاسخ مثبت بگیرد، آنها بزعم خود به دو هدف عمده شان نزدیک شده اند. نخست بجای اینکه توده ها از اعتصاب عمومی احساس شکوهمندی و قدرت کنند از آن بیشتر درس انفعال گرفته اند و به این اعتبار وجهه شکوهمندی اعتصاب عمومی را زیر سوال برده، ثانیاً با توفیق در این عوامفریبی مبارزات را از نیل به اهدافش دور ساخته اند .

کمونیستهای وظیفه دارند تمام تلاش خود را بکار گیرند که نگذارند جامعه در این کشمکش و جدال مسیری برود که آلترناتیو راست بتواند مهر ارتجاعی خود را بر روند رویدادهای جامعه بکوبد و برای آن تعیین تکلیف کند.

تا فرا رسیدن برآمد انقلابی پیش بسوی گسترده تر نمودن اعتراضات سراسری!

18.09.2022

کمپین راست پرو غربی در برلین آزمونی برای مصادره انقلاب آتی در ایرانست!

بدنبال عروج اعتراضات سراسری در ایران و تبدیل شدن به یک خیزش انقلابی؛ بدنبال اینکه مردم بپاخاسته در صدها شهر میادین و خیابانهای اصلی شهر را تصرف کردند؛ بدنبال اینکه این خیزش نشان داد بر بخش زیادی از کاستیها موجود در خیزشهای گذشته فائق آمده، و دارای ادامه کاریست؛ بدنبال اینکه این خیزش نشان داد از یک انسجام بهتری نسبت به گذشته در تعرض به دشمن برخوردارست، و خصوصا با ایجاد کمیته محلات شهرها نقش تعیین کننده رهبری و سازمانیابی در امر مبارزات در اولویت پیشرویش می باشد، ولو هنوز تماما فراگیر نیست؛ بدنبال اینکه در گوشه و کنار ایران روز به روز اقشار فرو دست جامعه و خصوصا کارگران نیز به این خیزش جلب و ملحق شدند و افق انقلاب را پیش رو ترسیم کردند و طی شعارهایشان گفتند: «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» و «تا انقلاب نکردیم به خانه برنگردیم» پاسخ کوبنده به همه طیفهای ضد انقلاب در داخل و خارج کشور دادند؛ بدنبال اینکه کشتارهای صدها نفری و هزاران زخمی و گروگان گیریها نتوانست مبارزه را به عقب نشینی وادارد، و به خون کشیدن شهرها و دانشگاهها هم وقفه ای در عزم مردم بپاخاسته ایجاد نکرد؛ بدنبال اینکه نیروهای سرکوبگر ماشین دولتی بشدت فرسوده و بی افق از رویارویی با نیروی بپاخاسته در اکثر شهرها به ریزش کردن افتادند؛ بدنبال اینکه نیروی راست پرو غربی خطر وقوع انقلاب را جدی یافت، آلترناتیو راست پرو غربی به مدد تمام امکانات دول غربی به تکاپو افتاد، دستاوردهای تا کنونی این جنبش را با کمپین های خود تحت عناوین پر طمطراقی نظیر «دفاع از مبارزات مردم ایران» به هزیمت ببرد، و مهر خود را بر آن بکوبد. تاریخا هم دول سرمایه داری عموما هر جا انقلابی در شرف وقوع بوده باشد، تمام زور خود را زده اند، تا آنرا یا به بیراه ببرند، و یا تماما مصادره کنند. میان کمپین های راست پرو غربی آکسیون 22 اکتبر در برلین با حمایت دولت آلمان و گردانندگان آن اعم از سلطنت طلبان و پان ایرانیست و ناسیونالیستهای ایرانی و اعوان و انصارش در خدمت چنین امری سازمانیافته است. آژیتاتورها از سلطنتی تا فرسگرد، مشروطه خواه تا پان ایرانیست و ناسیونالیست همه طی پروپاگنده چند روزه علیه کمونیزم و نیروهای چپ هجمه ای از هتاکی و لیچارگویی پرتاب نموده اند که تنها برازنده خودشانست و معرفی جایگاه واقعیشان در آینده تحولات ایران می باشد! جامعه ایران علی الخصوص طی این خیزشها نشان داده این تحجر طیف راست را بر نمی تابند!

اما در برابر موانع راست بر سر راه انقلاب آتی ایران، دو فاکتور یا نیروی تعیین کننده تر وجود دارند که می توانند نقش دورانسازی در پیشروی رو به عروج انقلابی ایفاء و آینده رهایی از قید و بند هر گونه انقیاد و بردگی را تضمین کنند. نخست نیروی ده ها میلیونی کارگران و فرودستان جامعه، ثانيا صف کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان خارج از کشور که هر دو هیچ نفعی نه در بقای رژیم کنونی ایران و نه ابقای رژیمهای همجنس آن اعم از معمم یا بی معمم در آتی پس از بزیر کشیدن این رژیم دارند. کمااینکه طی سالهای اخیر چه در جنبشهای پیشرو و چه در خیزشهای توده ای بارها طی شعار استراتژیک: «نه شیخ نه شاه، نه ملا قدرت بدست شورا» افق حکومت آتی خویش را ترسیم کرده اند.

این نیروی عظیم اجتماعی تا کنون هم در سوخت و ساز این خیزش انقلابی کم و بیش مشارکت یافته است. اینکه هنوز در مقیاس ده ها میلیونی و به عنوان یک طبقه ابراز وجود نکرده تا بتواند ماشین دولتی را کم هزینه تر به زانو درآورد، انتظاریست منطقی از این جنبش عظیم. طبقه کارگر ایران هم بمتابه یک طبقه بارها خود اذعان داشته هنوز برغم همه جانفشانیهای خود و خانواده هایشان و برغم دستاوردهای درخشان اعم از تجربه ارزشمند ایجاد مجمع عمومی و شوراهای منطقه ای هنوز نتوانسته اند به دلایل روشن اعم از موانع عینی و ذهنی به چنان شکل مستقل سراسری مجهز گردند که نقش دورانساز خود را سریعاً ایفاء کنند. اما خود این موانع ذهنی و عینی از نظر آنها باندازه خود خیزشها واقعیت و باید برای عبور از آن در هر دو مصاف مبارزه کنند، و این سد را که مانع بزرگی بر سر راه پیشبرد امر انقلاب است از میان بردارند.

نیروی دیگر ظرفیت و پتانسیل ما کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبها در خارج از کشور است. برخلاف نیروی راست که به لحاظ سیاسی شدت بی برنامه، بی افق و سرخورده، در رکاب کشورهای سرمایه داری غرب چشم به قدرت سیاسی دوخته اند، کمونیستها دارای برنامه و افق روشن هستند، اما هنوز بدلیل پراکندگی، که خوره جانمان شده، نیروی نشده ایم، که در این مصافهای تاریخی بتوانیم به ابتکاراتی دست بزنیم که به امر اعتلای انقلابی یاری قابل ملاحظه ای برساند. از فرصتهای از دست رفته در دو خیزش دی ماه 96 و آبانماه 98 که بگذریم، در این خیزش انقلابی کنونی که یک ماه بیشتر است در حال پیشروی است، ما می توانستیم در دو عرصه مشخص ظرفیتها و توانهایمان را به مصاف بیاوریم. نخست کمونیستها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی اعم از متحزب و نامتחزب علنا و رسماً اعلام کنند تشکیلات و سمپتهایشان در داخل الزامیست از همیشه بیشتر صفوفشان را با کار مشترک اعم از کار عملی و ترویجی برای ایجاد کمیته، شورا... تا حضور و مشارکت در خیزش انقلابی را فشرده و فشرده تر کنند بدون اینکه ضریب امنیتیشان پائین بیاید! رفتن قاطعانه پای این سطح از کار مشترک نه تنها صفوف آنها را در برابر دشمنان رنگاورنگ انقلاب، متحد و یکپارچه تر میکند بلکه سطح دوم کار کمونیستها در خارج کشور را نیز عینیت بیشتری می بخشد. کمونیستها و صف آزادیخواه و برابری طلب در خارج از کشور نیز وقتی هر چه در اخلاص دارند برای پیشروی در مبارزه مردم در طبق میگذارند، یقیناً اینجا هم نقطه عزیمتش باید کار مشترک با کیفیت و کمیت بمراتب قدرتمندتر از گذشته باشد. کمپینهایی که تابعی از پیشرویهای انقلابی در جامعه باشد. بطور کنکرت بگویم ما اگر هفته اول و دوم هنوز دست به ابتکار عمل ایجاد کمپینهای هزاران نفری کمونیستها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی نزده بودیم، و تنها به آکسیونهای چند ده نفره اکتفاء کردیم، اکنون دیگر تداوم مبارزه باید این امر مهم را برای همه ما روشن کرده باشد که این آکسیونها برغم اهمیتش برای این مقطع دیگر جوابگو نیستند. ما کمونیستها هنوز هم زمان داریم البته اگر دیر نکنیم و بجنبیم. بجای اینکه در کمپین ده ها هزار نفری آلترناتیو راست که مدیا و همه امکانات دولت میزبان آکسیون را در اختیار دارد، متوهم در گوشه ای با حضور دویست تا سیصد نفر نیرو ظاهر شویم با توجیه "مشارکت بهترست تا عدم حضور"، هر

چقدر هم پرچم و شعار رادیکال در دست داشته باشیم، میان ده ها هزار نفر گم میشویم و در بیان واقع ما را به پیاده نظام آنها تبدیل خواهد نمود، چرا نباید خودمان ابتکار عمل کمپینی را بدست بگیریم که این نوع کمپینها را به حاشیه براند. این عمل در گام نخست فراخوان به کار مشترک و هماهنگ را می طلبد. صفوف نیروهای کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب، تمام توان حزبی، تشکیلاتی و فردی خود را روی این امر مهم بگذارند که کمپینهایی را سازمان بدهند که فراخور پیشرویهای جامعه در امر مبارزاتیشان باشد. بجای فراخوان برپائی آکسیون در چند شهر در یک کشور، و بجای فراخوان های مجزا در چندین کشور، کل این نیرو را به یک کشور یا دو کشور بطور همزمان فراخواند و کمپین را با نیروهای چند هزار نفری سازماندهی کنیم. حتما این ابتکار عمل هم نظیر هر اقدامی بدون موانع، محدودیت و مقاومت دولتی و حتی اشخاص انجام نمیگیرد، اما بنظرم میشود این محدودیتها و موانع را دور زد، اگر چنین حرکتی در دستور کار بگذاریم یقینا قابل تحقق است. در صورت تحقق چنین کمپینهایی تازه راه برای ابتکارات و تاکتیک های فراخور پیشروی خیزش انقلابی در روزها و هفته های آتی بیشتر فراهم خواهد شد که اهداف کمپین چقدر منطبق است به اعتلای خیزش انقلابی. کمپین می تواند آغاز بکارش را فرضا با حضور هزاران نفری جلو پارلمان فرانسه یا آلمان استارت بزند و حداقل خواستش این باشد لانه های جاسوسی رژیم که یکی از ستونهای بقای رژیم متوحش ایران طی بیش از چهار دهه هستند را ببندند و راه را باز بگذارند تا ما بتوانیم این جانیان را به دادگاه علنی بکشانیم . یقینا حضور یکپارچه طبقه کارگر میلیونی و کمونیستها در داخل و بکار گرفتن همه ظرفیتهای ما صفوف کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان در خارج از ایران برای به زیر کشیدن این رژیم نیروی عظیمی است که نه تنها تکلیف این جدال سیاسی و طبقاتی سرنوشت ساز را روشن خواهد کرد بلکه ضامن آن نیز هست در فردای بعد از انقلاب به کمتر از آلترناتیو سوسیالیستی رضایت ندهیم.

پیش بسوی بفرجام رساندن پیروزمندانه انقلاب آتی

آزادی برابری حکومت کارگری

22.10.2022



کشتار فجیع مردم خاش هم، سد پیشروی خیزش انقلابی نیست!

رژیم درمانده وقتی نتوانست مردم استان سیستان و بلوچستان اعم از زاهدان و خاش را نظیر سایر مناطق ایران با عوامفریبی به مراسم مضحک 13 آبانماه بکشاند؛ رژیم متوحش وقتی نه تنها نتوانست مردم شهر خاش را از ادامه مبارزه و خیزش سراسری باز دارد، بلکه همه پروژه های تفرقه فکنانه آن نیز حباب روی آب شد؛ رژیم جنایتکار وقتی دید مردم بجای شرکت در مراسم حکومتی 13 آبانماه، خیابانها را بمیدان نبرد با رژیم تبدیل کردند، یکبار دیگر بروی مردم معترض آتش گشود و کشتار فجیع دیروز 13 آبانماه در شهرستان خاش را نیز به کارنامه پر از جنایتش افزود! به خون کشیدن خاش نمونه ای دیگر توحش رژیم ایران در این استان است که طی این خیزش سراسری برای چندمین بار متوالی به آن دست زده!

اینبار هم ابعاد فاجعه چنان وسیع بوده که بیمارستان خاش ظرفیت پذیرش همه زخمیها را نداشته و ضمناً بانک خون بیمارستان خاش از سایر شهرها اعم از زاهدان کمک خواسته است! تا کنون ده ها نفر زخمی و جانباخته اند و جسد پنج کودک و نوجوان میان قتل و عام شدگان بوده.

رژیم تصور میکند با قطع اینترنت و تلفن، ارتباط جامعه را با دنیای خارج از خود تماماً قطع کند، میتواند در خفا بر ابعاد کشتار و بگیر و ببند بیفزاید و جنایت را ادامه دهد. اما مردم طی خیزشهای قبل هم گفتند، قطع ارتباط با دنیای خارج هر چند تاثیرات نامطلوب بر مبارزات ما خواهد داشت، اما راه پیشروی ما همانا مبارزه در کارخانه، دانشگاه، مدرسه و خصوصاً در خیابان و محلات شهرها را از ما نخواهد گرفت. و بارها تاکید کردند، بر متن این اوضاع، این خلا ایجاد شده را تنها و تنها با تداوم مبارزه و گسترش تشکلات وسیع منطقه ای و سراسری می توانند پر کنند!

ضمناً رژیم چندین دهه است با توسل به ابزار زنگ زده مذهبی "اهل تشیع و تسنن" تمام زورش را زده تا در استان سیستان و بلوچستان و مناطق مشابه آن تفرقه و چند دستگی ایجاد کند و آنها را به جنگ داخلی بکشاند تا خیزشها را از مسیر تحول انقلابی دور کند و به بیراهه ببرد! عشایر و طوایف عقبمانده نظیر مولوی عبدالحمید ریگی و اعوان و انصارش یک نمونه تیپیک آنست، که در بیان واقع روی دیگر سکه رژیم جمهوری اسلامیت که در این اثنا رژیم میخواهد آنرا بعنوان حربه ای در خدمت بگیرد، تا مبارزات مردم را به بهانه "داعش سنه در برابر داعش شیعه قد علم کرده" از محتوای رادیکال تهی کند و مبارزات آزادیخواهانه مردم را به این بهانه های غرقه در خون کند! اما مردم آگاه خاش، سراوان و زاهدان... با هشیاری و درایت نشان داده اند مبارزاتشان را در راستای همبستگی خیزش سراسری و تقویت آن پیش برده و و به دام این پروژهای ارتجاعی خواه از سوی رژیم متوحش ایران یا از سوی فرقه های مذهبی و ناسیونالیستی که در حاشیه تحولات میخواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند، و آب به آسیاب رژیم بریزند، نخواهند افتاد! خصوصاً در ایندوره اعتلای انقلابی دیگر این عوامفریبها رژیم درمانده در برابر خیزش انقلابی سراسری ایران، نه تنها چاره ساز نیست، بلکه این تاکتیکها عملاً نشان داده، نتیجه عکس داشته و به ضد خودشان تبدیل شده است! کمالینکه طی این چند هفته از خیزش انقلابی،

رژیم به هر حربه ای زنگ زده پناه برده، اما بدلیل اینکه مردم با ابتکارشان و با آگاهی و هشیاری در برابر آن ایستاده اند و رشد سریع این درجه از همبستگی و تشکیل کمیته های محلات و دست زدن به انواع ابتکارت و تاکتیکها برخاسته از دل این شرایط دورانساز موجب شده، رژیم بشدت بی روحیه و صفوفش بشدت فرسوده و سراسیمه گردد! رژیم بیش از پنجاه روز است در جنگ نابرابر خیابانی و محلات شهرها مردم بپاخاسته را میگیرد، میکشد، شکنجه میکند تا آنانرا به عقب نشینی وادارد، اما نه تنها چنین اتفاقی نیافتاده بلکه روز به روز ابعاد خیزش انقلابی فزونی یافته. خصوصا با گسترده تر شدن اعتصابات کارگری در حمایت و پیوستن به خیزش سراسری، رژیم دو صد چندان بر وحشت و هراسش افزوده و به این اعتبار تعرض افسار گسیخته و بگیر و ببند و شکنجه کارگران اعتصابی هم طی اینمدت وارد فاز دیگری شده است. رژیم متوحش ایران هر چقدر هم خود را به نفهمی بزند، میدانند خیزش انقلابی ایران بمرحله ای پا گذاشته که دیگر با این حربه ها نمی تواند سد پیشروی آن شود! سران رژیم و نیروهای سرکوبگرش با ادامه کشتار، عملا دارند این فرصت را هم از دست میدهند که تا دیر نشده است تسلیم شوند! اگر چند دهه گرو گرفتن زندگی اکثریت جامعه و به انقیاد کشاندن زنان و اعمال تبعیض علیه آنان و کشتار و ژنوساید نه تنها نتوانسته خللی در عزم مبارزات توده ها و در راسشان کارگران ایجاد کند، بلکه از هر زمان پیشروتر گشته، دیگر در ایندوره اعتلای انقلابی این قتل و عام ها هم یقین بدارید، تنها پرونده ننگینتان را سنگین و سنگین تر خواهد نمود، و شما را نجات نخواهد داد! و تنها راه مانده اینست، قبل از اینکه با قهر انقلابی ده ها میلیونی توده ها به خشم آمده مواجهه شوید، خود را تسلیم کارگران و یا همین کمیته ها جوانان محلات و هسته اولیه شوراها دهید تا شانس زنده ماندن را از خود نگیرید! فردا شاید دیر باشد تسلیم شوید.

زنده باد خیزش انقلابی!

زنده باد آزادی برابری حکومت شورایی!

05.11.2022

خیزش انقلابی سر باز ایستادن ندارد!

امروز 24 آبانماه بمناسبت گرامیداشت خیزش آبان 98 و ارج نهادن از مبارزات هزاران جانباخته و هزاران گروگان که هنوز هم زیر شکنجه تهدید جانی میشوند، بیش از پنجاه شهر ایران و اکثر دانشگاهها و بخشی از مراکز کارگری در تداوم خیزش انقلابی طی اعتصاب و اعتراض شکوهمند خود، یکبار دیگر خیابانها را زیر پای رژیم متوحش ایران داغ کردند! از تهران تا شیراز، از خوزستان تا لرستان، از کردستان تا جلفا از ارومیه و تبریز تا سیستان و بلوچستان... جلوهای باشکوهی از ابتکارات در نبرد، دوباره خلق شد که همه بیانگر ارتقای خیزش انقلابی به فاز بالاتر است در برابر حافظان سرمایه داری. امروز این شعار هم در تظاهرات مردم طنین انداز شد: «از کردستان تا جلفا قدرت به دست شورا.»

دانشگاههای اکثر شهرهای ایران صحنه اعتصاب و اعتراض علیه رژیم بود و شعار سر دادند: «نگید آخر کاره آبان ادامه داره». در بسیاری از دانشگاهها رژیم خواست با گسیل دادن گله های نیروی ضد شورش و بسیجیهای مزدور آنها را مرعوب کند و صفوف مبارزاتیشان را بر هم بزند، اما دانشجویان در برابر تعرض افسار گسیخته ارادل و اوباش رژیم با جسارت همیشگی که طی این خیزش از خود نشان داده اند، عزم جزم کرده، ایستادند. و گله های نیروی تا دندان مسلح نتوانستند برغم ضرب و شتم و بگیر و ببند سد راه مبارزات دانشجویان شود.

یکبار دیگر به رژیم نشان دادند، نمیگذارند نفس تازه کند! نمیگذارند صفوف درهم شکسته نیروهای سرکوبگرش که روحیه رویارویی با خیزش انقلابی را از دست داده اند، تجدید قوا کند. نمیگذارند بواسطه پروژه آزمون شده تفرقه فکنانه اش که هر بار به شکست کشانده میشود، و میخواهد مبارزه این بخش یا آنبخش از جامعه را که در این خیزش به شیوه ارگانیک به هم وصل شده اند، از هم بگسلد! کمالینکه دیروز 23 آبانماه رژیم در پس حملات موشکی جنایتکارانه اش به مواضع احزاب اپوزسیون مستقر در خاک کردستان عراق، خواست به اهداف توطئه گرانه مورد نظر خود برسد. یکی اینکه تمرکز جامعه را از روی تداوم خیزش انقلابی بر دارد و متوجه باز کردن جبهه جنگی دیگری در بیرون از مرزها کند. ثانیاً با این اقدامات تروریستی وحشیانه کاری کند این نیروهای سیاسی مستقر در کردستان عراق را که عمدتاً یدی طولانی در بند و بست و مماشات با او دارند، تحریک کند. تا شاید آنها را وادار کند، به انتقام تلافی جویانه دست بزنند، و بهانه دست رژیم بدهند، تا میدان و زمینه را برای جنگ داخلی در کردستان ایران از طریق این نیروها بگشاید! و از اینطریق، به یکپارچی و همبستگی خیزش انقلابی و سراسری لطمه بزند، و آنرا از پیمودن مسیر منطقی باز دارد و به بیراهه ببرد! اما جامعه ایران هوشیارتر از آن بوده و هستند که حتی اگر این جریانات در چنین دامی هم که رژیم برای آنها پهن کرده، بیافتند، بگذارند به این سادگی رژیم دستاوردهای مبارزاتیشان را به هزیمت ببرد!

اعتصاب و اعتراضات وسیع امروز در نقاط مختلف ایران از یکسو ارج نهادن از خیزش آبانماه 98 بود و از دیگر سو پاسخی کوبنده بود به پروپاگنده ای که رژیم در مدیا و رسانه های خود راه انداخته بود، تا در میان مردم زهی خیال باطل دلسردی ایجاد کند، مبنی بر اینکه که: «این خیزش هم تمام زورش را

زد و فروکش کرد!». رژیم بخوبی میداند این خیزش هنوز رودخانه هایست که مدام در حال پیوستن بهمدیگرند، تا در سیر تکامل خود به اقیانوس طوفنده تبدیل شود و در کمترین زمان ممکن، کل مناسباتشان را از بیخ و بن برکند. ترس از فرا رسیدن این روز تا همین مرحله از رشد خیزش انقلابی، بخشی از سران ریز و درشت نظام را متواری کرده است. بخش دیگر سران این رژیم بدلیل اینکه با حمایت غرب و ضرب دلار، توانستند سوار بر موج انقلاب شوند، هنوز به این دلخوشند "دستی از غیب" آنها را از سرایشی سقوط نجات دهد، چون هنوز قدرت زیر و رو کننده انقلاب را نشناخته اند، که هیچ فریادرسی در درون مرزها و بیرون مرزها نمی تواند از قهر انقلابی توده ها نجاتشان دهد، و دیر یا زود این شکست تلخ را تجربه خواهند کرد!

اگر امروز 24 آبانماه یکبار دیگر، کامیاران، سنندج، تهران، شیراز، اصفهان، تبریز، ارومیه، مرودشت، کرمانشاه، دهگلان، ایلام، مهاباد، بوکان... و ده ها شهر دیگر سنگربندهای دو ماهه خود را جهت رویارویی با دشمن مستحکمتر کردند، و رژیم وحشتزده تر از همیشه، افسار گسیخته به صفوف تداوم خیزش انقلابی حمله ور شده، و با شلیک مستقیم بسمت مردم بپاخاسته جان شمار زیادی را در کامیاران و سایر نقاط ایران گرفته و صدها نفر را زخمی نموده و اسیر کرده، نشان از اینست این خیزش سر باز ایستادن ندارد و کماکان در حال عروج به فاز بالاترست!

زنده باد خیزش انقلابی!

نابود باد رژیم سرمایه داری ایران!

15.11.202

هر روز، روز جهانی منع خشونت علیه زنان است!  
(بمناسبت 25 نوامبر)

پس بگذارید سخن آخر را اول بگوییم! تا دنیای واژگونه سرمایه داری از سوی صاحبان اصلی همه نعمات زندگی، همانا پرولتاریای مدرن جهان و فرودستان، بر قاعده برگردانده نشود، بجز اقلیتی انگل و مفتخور که بر همه جهان چنگ انداخته اند، و در سایه حاصل نیروی کار اکثریت عظیم جامعه بشری لم داده اند و می آسایند، طبقات استثمار شونده و فرودست عموماً و زنان در این میان بطور مضاعف در هیچ نقطه ای از جهان بمعنای واقعی کلمه از خشونت و تبعیض رها نخواهند شد، و آزادی و برابری را هم آزمون نخواهند کرد! مبرهن است نباید تا فرا رسیدن چنین مقطعی تاریخی که نیروی زیر و رو کننده ما اکثریت عظیم جامعه بشری جهان وارونه را بر قاعده می نشاند، دست روی دست بگذاریم. و باید هر روز، روز جهانی لغو خشونت و آپارتاید علیه زنان باشد و بیوقفه در جای جای دنیا برای بهمدیگر متصل کردن این نیرو و تغییر تناسب قوا تا پیروزی نهایی مبارزه کرد و جنگید!

کما اینکه مبارزه جنبش کمونیستی و کارگری، صف آزادیخواهی و برابری طلبی، قدمتی بسیار طولانی تر از 25 نوامبر دارد، که سازمان ملل به مناسبت قتل فجیع خواهران میرابال در 1960 بدست دستگاه دیکتاتوری حاکم رافائل تروخیو دومینکن، آنرا روز منع خشونت علیه زنان عنوان کرده است. از تاریخ قتل و عام پاتریا، مینروا و ماریا ترزا بیش از شش دهه میگذرد، مبارزه پیشروترین بخش های جامعه همانا کارگران آگاه، کمونیستها و آزادیخواهان سایر اقشار فرودست، کماکان بدون وقفه در سراسر جهان به پیش می تازد! اما دقیقاً بخاطر وجود این نظام وارونه، ما هنوز هم که هنوزست، هر روزه در گوشه و کنار جهان شاهد تولید و باز تولید تبعیض و تعرض مضاعف به زنان که نصف جامعه بشری میباشند، هستیم. هنوز طبقه حاکم اقتصادی، از قبل برده داری مدرن، سود اندوزی میکند! هنوز دول سرمایه داری در پی مطامع و مصالح حقیرشان نمی گذارند، بشریت امروز طوق انقیاد و اسارت را از گردن برکنند. هنوز زنان از موقعیت برابر با هموعان خود در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برخوردار نیستند! تازه دول سرمایه داری دارند دستاوردهای چند قرن پیش علیه نژاد پرستی و رشد فاشیسم را یکی یکی پس میگیرند. اما برغم تمایلی که طبقات حاکمه برای استیلای مرز و محدوده های کاذب قومی، نژادی، مذهبی و جنسیتی دارند اگر کوتاه مدت هم اهرم فشاری علیه طبقات فرودست باشد، در میانمدت و درازمدت قطع به یقین دوام نخواهد آورد و محکوم به شکست است. نخست بدلیل اینکه این میل از پایه و اساس در تضاد با روند خود انکشاف سرمایه داریست، و دول کاپیتالیستی در چهارچوب این مناسبات راه حلی برای این تناقضات بنیادی، پیش رو ندارند، ثانياً رشد فزاینده جنبش مبارزات پرولتاریا و فرودستان که زنان بخش بسیار تعیین کننده و غیرقابل تفکیک از ارتش آنند دیر یا زود اینجا و آنجا این نظامها را به زانو در خواهند آورد.

اگر در شش دهه پیش در خانواده ای سه، چهار خواهر همچون ستاره ای در آسمان کشور جمهوری دومینکن و در برابر یکی از هارترین رژیمهای متوحش سرمایه داری با قامتی استوار جانفشانی کردند و

درخشیدند، دیگر کسی نیست نداند، طی این یکی دو دهه اخیر اگر نتوان گفت در هر شهر و محله ای ده ها و صدها خواهران میرابال داریم، بدون اغراق می توان گفت در هر کشوری هزاران هزار، پاتریا، منیرا و ماریا به مصاف آمده اند و هر کدام بنحوی درخشیده اند. یعنی ما شاهد یک جنبش عظیم جهانی هستیم. جنبشی که علیرغم همه مرزها و محدودیتها تمایز جنسیتی را که سهل است می رود تا همه مرزهای ملی، قومی، مذهبی و نژادی ساخته دست این مناسبات نابرابر را در هم بکوبد. کماینکه طی سالهای اخیر در ایران، ترکیه، عراق، سوریه، افغانستان، تا سایر کشورها در دیگر قاره های جهان اعم از لبنان، عربستان، یمن و ... در آفریقا.. در کشورهای آسیای نظیر هند، پاکستان و ... و یا در کشورهای آمریکای لاتین نظیر، مکزیک، برزیل، شیلی، ونزوئلا ..... و خود اروپا و آمریکا سالانه شاهد حضور فعالانه هزاران، هزار چهره کار کشته کمونیست و سوسیالیست و آزادیخواه مشابه خواهران میرابال و حتی کوشا تر از آنها بوده و هستیم .

همین خیزشهای دی ماه 96 و آبانماه 98 و امسال ایران را اگر نگاهی گذرا بیاندازیم مصداق عینی این واقعیت است که ما شاهد حضور هزاران زن رزمنده و هوشیار نظیر خواهران میرابال و جوانان شاید انقلابی تر و پیشروتر از همسران آنها پدر، مونولا و لئوناردو در جنگ تمام عیار با رژیم هارتر از رژیم رافائل تروخیو دومیکن هستیم. زنان و مردانی که با دست خالی و مشتهای گره کرده و ساده ترین ابزارهای دفاع از خود بیش از هفتاد روز آزارست در برابر رژیم تا دندان مسلح و متوحش میجنگند . اکنون دو ماه بیشتر است خیزشی انقلابی در سراسر این کشور علیه رژیم حاکم می خروشد، و آنرا به یکی از کانونهای بزرگ تحول در منطقه و جهان تبدیل کرده است. و خود جرقه این خیزش، با قتل حکومتی یک زن جوان در تهران شعله ور شد، و بسرعت سراسر ایران را در نوردید. طی این خیزش از همان روزهای نخست تا به امروز، در تمام شهرهای ایران زنان بدور از هر گونه تمایز جنسیتی از سازمندهندگان و پیشقراولان جدال و پیکار با رژیم تا دندان مسلح بوده اند! با به زیر کشیدن همه مظاهر ارتجاع و الگو و نمادهای اسلام سیاسی، نشان دادند می روند تا همه زنجیرها که به درازای تاریخ بر دست و پاهایشان سنگینی کرده بگسلند. و صدها جلوه با شکوه، از هوشیاری، ابتکارات، جسارات انقلابی، نظیر زنان کمونارد در پشت دیوار های باستیل را در برابر حافظان نظم موجود در کنار سایر هموعان و همزمانشان از خود نشان دادند که در تاریخ مبارزات برای همیشه ثبت خواهد شد .

اگر هنوز تناسب قوای مبارزاتی در سراسر جهان آنچنان قدرتمند نیست که دنیای طبقاتی کنونی را از بیخ و بن بر افکند و زنان یک بار برای همیشه در جایگاه و منزلت والای انسانی خود قرار گیرند، اما راهی نداریم جز مبارزه برای تحقق آن. این روزها در ایران شانس اینکه تناسب قوا بنفع کارگر و کمونیزم تغییر کند، کم نیست و زیاد است. تحقق این امر گره خورده به اینکه کارگران بمثابه طبقه و رهبر کل جامعه عرض اندام کنند. و فردا در جاهای دیگر منطقه و جهان. تنها و تنها کمونیزم است، میتواند همه بندهای اسارت و بردگی را که این مناسبات مزدی در طول تاریخ اینجا و آنجا بر گردن بشریت انداخته و خواسته آنرا ازلی و ابدی جلو دهد، از هم بگسلد و جهان وارونه را بر قاعده برگرداند!

کارگران جهان متحد شوید

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!  
26.11.2022

## 16 آذر امسال و جایگاه جنبش دانشجویی!

گرایش پیشرو و سوسیالیستی در جنبش دانشجویی برغم ضربات سنگینی که در دو دهه پیش، از سرکوب شدید حکومتی خوردند، و هزینه هایی که دادند. جنبش دانشجویی برغم یکدوره رکود، بلاخره آذر سال 96 توانست در برابر توحش و سرکوب دولتی، خود را بازسازی، و دوباره قامت راست کند. و گذاشت رژیم با حربه پادگان کردن دانشگاه، دستاوردهای مبارزاتی این جنبش را بزند و گرایش پیشرو و سوسیالیستی در دانشگاهها را به حاشیه براند. بدنبال آن ما شاهد خیزش دی ماه 96 بودیم که یک نقطه عطف تاریخی در مبارزات علیه کلیت رژیم ایران بود. طی این خیزش جامعه چنان شخم خورد، باندازه سه دهه قبل به جلو آمد. در ادامه و تکامل این روند ما شاهد اعتصابات و اعتراضات مداوم کارگران و سایر اقشار فرو دست و متعاقبا خیزش آبانماه 98 بودیم. و آذر 98 هم دانشجویان در بخش زیبای از دانشگاهها با شعار «آذر ادامه آبان است» به مصاف آمدند، تا بگویند رژیم کور خوانده، دانشگاه یکی از سنگرهای تسخیر ناپذیر تحولات آتی است. و چه عالی یکبار دیگر درخشیدند! امسال هم که جرقه خیزش انقلابی سراسری با قتل حکومتی مهسا زده شد، و از جلو بیمارستان کسری در تهران با سر دادن شعار ضد رژیم شروع شد و بسرعت سراسر ایران را فراگرفت، دانشگاههای ایران هم یکی از کانونهای اصلی همبستگی مبارزاتی علیه رژیم در این رویاروی و جنگ تمام عیار بوده و هست که رژیم علیه جامعه به آن دست زده است. بر کسی پوشیده نمانده در اکثر دانشگاههای ایران هم دو گرایش اصلی در برابر همدیگر صف آرایی کرده اند. اقلیتی با گرایش راست اعم از بسیج دانشجویی خط امامی تا اصلاح طلب حکومتی، اعوان و انصارش با حمایت ماشین سرکوبش، در برابر بخش عظیمی از گرایش پیشرو و سوسیالیست که خود را بخشی از جامعه و از پیکر طبقه کارگر میدانند، و جنگ تمام عیاری به آنها تحمیل شده است. مگر غیر اینست اکثریت عظیم دانشجویان دورههای سابق تا به امروز، چه آنان که فارغ التحصیل شده اند و چه آنانکه به دلایلی اخراج و تسویه شده اند، به لشکر میلیونی بیکاران پیوسته اند. مبرهن است، دانشجویان میدانند بر متن چنین مناسباتی، مبارزه پر مخاطره ای را پیش روی دارند، اما اینرا هم میدانند چیزی برای از دست دادن ندارند جز اینکه باید خود را از بند این مناسبات اسارتبار رها کنند. خصوصا وقتی نیروی اراذل و اوباش، امسال دوباره به صنعت شریف، دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، شیراز، مشهد و دانشگاه علوم تهران و بهشتی و دانشگاه سنندج ... و چند دانشگاه دیگر به شیوه 18 تیر 78 که به کوی دانشگاه حمله ور شدند و فاجعه آفریدند، هجوم بردند، خواستند به آنها یادآور کنند که با گسترش پیوستنشان به خیزش انقلابی، فاجعه کوی دانشگاه در انتظارشان است! اما دانشجویان نشان دادند نه تنها مغلوب این تعرضها نمی شوند، بلکه مبارزه را ثابت قدمت تر از پیش خصوصا با پشتیبانی کم نظیر هزاران نفری جامعه و خانواده هایشان که بسرعت وارد عمل شدند به پیش می برند .



هر ساله مباحث و نوشته‌ها حول منشاء و خاستگاه این جنبش بلحاظ تاریخی و سیاسی خصوصا در آستانه 16 آذر از رژیم‌های پیشین گرفته تا رژیم سرمایه داری آخوندی توجه اکثر آزادیخواهان و خصوصا نیروهای چپ و ما کمونیست را به خود معطوف می‌دارد. ده‌ها و صدها اطلاعیه و نوشته از زوایای متعدد قلم زده میشود. ارزیابی‌هایی از زوایه‌نگاه‌های متفاوت ارائه میگردد. این نوشته کوتاه بیشتر به بعدی از پیشروی این دوره می‌پردازد که برغم افت و خیز در این جنبش آنرا از دیگر دوره‌های عمر جنبش دانشجویی متمایز میکند.

جنبش دانشجویی در مسیر پرفراز و نشیبی که تا کنون پیموده تا جلوتر آمده بیش از پیش رادیکال شده. نقطه عروج جنبش دانشجویی چه به لحاظ نظری چه به لحاظ انسجام جنبشی که نقطه عطف مهمی نیز در جنبش دانشجویی ایران محسوب می‌شود همان پتانسیل آزاد شده و حرکت قدرتمند دانشجویان داب در دهه هشتاد بود که این جنبش در حال اعتلا را به عمق جامعه برد، آنهم در فضای بشدت میل‌تاریستی که دانشگاه‌ها را میخواستند پادگان کنند.

حرکتی عظیمی که اگر رژیم را از یکسو بشدت در هراس عجیبی فرو برد و وادار به واکنش نمود از دیگر سو همبستگی و وحدت میان این جنبش و دیگر جنبش و گرایش‌های چپ و رادیکال جامعه را عمق و گستردگی بیشتری بخشید. این جنبش هر چند در دوره‌های پیشین بمتابه جنبشی ناپایدار و متمایز از جنبش کارگری با ویژگی‌های مختص به خود نقش و جایگاه داشته اما در این دوره افق این جنبش یک تحول اساسی در آن ایجاد شد. این افق چیزی نبود جز یک افق بواقع سوسیالیستی که از دهه‌ها پیش کل جامعه ایران آستن آن بود. پیشروان و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در بستر ضرورت چنین تحولاتی که جنبش کارگری خصوصا بخش سوسیالیست و آزادیخواه آنرا نمایندگی میکردند تاثیر پذیرفتند و دست به ابتکار عمل‌های کم نظیری زدند. چشم انداز سوسیالیستی را در سطوح متعدد ترسیم و در جامعه نه تنها انتشار دادند بلکه تا حدود زیادی نیرو حول این پرچم سازمان دادند.

در خیابانها پرچم جنبش دانشجویی به نوعی پرچم جنبش کارگری، پرچم جنبش رهایی زنان نیز شد. این یکی از تمایزات ویژه این دوره جنبش دانشجویی با دوره‌های پیشین بود اولاً . ثانیاً این جنبش به تبع چنین چشم اندازی گام‌های جدی دیگری هم جلو گذاشت، هر چند رژیم تمام قدرتهای سرکوب و قلع و قمع را به کار گرفت تا این گامها را به مسیری بیاندازد که به ضد خود تبدیل شوند .

البته تا حدودی هم با منکوب کردن و بگیر و ببند توانست جلو گام‌های بلندتر آنرا جهت عملی شدن بگیرد .

گام دیگر رو به جلو خصوصا دانشجویان داب این بود که نه تنها در شعار بلکه در عمل خود را متحد جنبش کارگری اعلام کردند. یعنی چشم انداز سوسیالیستی، تبیین این فعالین رادیکال در جنبش را از مبارزه و فعالیت‌های صرفا صنفی دانشجویی به مصاف سیاسی و پراتیکی در مقیاسی اجتماعی معطوف نمود. استراتژی که بر چند و چون مبارزاتشان از دانشگاه تا خیابانها ناظر بود در راستای همبستگی

و وحدت بیش از پیش با جنبشهای پایدار اعم از جنبش کارگری و جنبش رهایی زن همگام شد. با شفافیت روشن کردن این تصویر که ضامن اجرائی بهبودی عاجل در وضعیت دانشجویان، پیوندی ناگسستنی با پیشروی مبارزاتی این جنبشها داشته و دارد. به هر میزان مبارزه خصوصا جنبش کارگری قدرتمندتر و خواست و مطالبات آن بیشتر متحقق شود به همان میزان بر دستاوردهای آنان نیز به طریق اولی خواهد افزود. به هر میزان این وحدت و انسجام میان جنبشها فزونی یابد به همان میزان رژیم را بیشتر به عقب نشینی و گردن نهادن به خواست و مطالبات برحقشان وادار خواهد کرد. خاصا در جامعه ای که دولت نه تنها هیچ مسئولیتی در قبال آینده شغلی و معیشت و زندگی انسانها نمی پذیرد بلکه بر همه امکانات موجود آن چنگ انداخته از این بدیهی تر اکثریت عظیم دانشجویان در آینده همان ارتش ذخیره کار و بیشتر بیکار متعلق به این جنبش هستند.

به همین اعتبار اتفاقی نبوده و نیست این جنبش نه تنها در دانشگاه بلکه در خیابانها که سالیانی است سنگری شده جهت رویاروی، مبارزه اش را به افق مبارزاتی این جنبش بیش از پیش گره زده . گام بعدی این بود دانشجویان حصار را که چندین دهه بود این جنبش و دیگر جنبشهای ناپایدار و حتی بخشا جنبشهای پایدار جامعه زیر نام دوری گزیدن از حزبیت و تشکل کمونیستی به دور خود کشیده بودند را نیز با آگاهی و درایت بی نظیر و توأم با رزمندگی و جسارت دور زدند. در حین اینکه بارها شاهد بودیم فعالین این عرصه ها مورد شماتت "روشنفکران و مصلحین اجتماعی" قرار گرفته اند که نباید جامعه حزبی شود و از این اوراد و حدیثها .

غافل از اینکه جامعه به هر میزان تحزب یافته تر باشد به درجاتی بیشتر از رشد و آگاهی نائل آمده. خصوصا در جوامع استبداد زده نظیر ایران که این امکان و فرجه ها با تمام ابزارهای سرکوب در سددند از جامعه سلب گردد. این شماتتها متاسفانه به نوعی متوجه دیگر تشکلهای سراسری در دیگر جنبشها هم بوده و هست، بیشتر توجیه ایست برای سد راه شدن تاسیس تشکلهایی که به نوعی احزاب سیاسی و خصوصا کمونیست هم از بدو تاسیستان تا کنون با هر کم و کاستی که داشته، داشته، تلاش نمودند نقش راهشان را جهت دگرگونی بنیادی در این جامعه بدان متکی کنند.

هر چند بخشا حزب یا احزابی آنچنانکه شاید و باید است نقش شایسته و مسئولانه خود را در قبال این فعالان و در برابر جنبش دانشجویی ایفاء نکرده باشند و از این زاویه خساراتی را متوجه آنان نموده، که نموده و خود نیز یقینا از آن متضرر بوده اما یک ذره از ارزش و جایگاه این گامهای ارزشمند نمی کاهد . اینها گامهایی بوده که این جنبش بر متن کشمکشها و رویارویی سیاسی این چند دهه با نظام، و در دهه هشتاد بطور اخص برغم ارباب، اعمال فضای خفقان و استبداد برداشته .

پس از ضرباتی که در دهه هشتاد در پی وجود چنین رویکردی دستگاههای امنیتی و پلیسی بر پیکر این جنبش وارد نمودند هر چند شمار زیادی از چهره های تاثیر گذار آنرا روانه پشت میله های زندان نمودند و تعدادی نیز برای حفظ امنیت جانی مجبور به ترک کشور شدند و برای چند سال در چنین

مقیاسی کیفی ما شاهد فعالیتها نبودیم ولی این حالت بیشتر از اینکه با رخوت و سستی در صفوف این جنبش قابل توضیح باشد بیشتر با یک عقب نشینی تاکتیکی قابل توضیح است .  
اتفاقی که در هر میدان مبارزه ای چه پیروزمند یا ضررمند نامحتمل نیست جهت تجدید قوای دوباره صورت گیرد. اتفاقا این پیشروی، عروج و گامهای رو به جلو بود که رژیم را سراسیمه و هراسان نمود که به هر ابزار سرکوب وحشیانه ای تمسک جوید.

همین گامها بود استراتژی کل نظام در جنبش دانشجویی ایران را که از طریق ده ها و صدها انجمن، نهاد دانشجویی، شورا و کمیته ها در جنبش راست دانشگاهی و در راسشان دفتر تحکیم وحدتیهها هدایت میشد تا خود را به این جنبش حقه کند تا حدود زیادی نقش بر آب نمود. هزینه های سرسام آور که به همه این اجیرشدگان، اراذل و اوباش اختصاص داده بود تا به مانعی بر سر راه پیشروی این جنبش تبدیل شوند بیشترش باد هوا شد. مبارزه این جنبش هم افت و خیز دارد، اما هیچگاه قابل حذف نیست. بطور نمونه، شدنی است توسط چماقداران این نظام ده ها دانشجو را از پنجره های دانشگاه به بیرون پرتاب یا راهی شکنجه گاههای مخوف و زندان نمود، اما نمیشود این جنبش را عقیم کرد.

انتظار می رود با روندی که جامعه طی نزدیک به سه ماه از خیزش انقلابی در جامعه طی نموده، دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و سوسیالیست در 16 آذر امسال هم، باری دیگر با توسل به تجارب، اندوخته و ابتکاراتشان، به شیوه سراسری و قدرتمند ابراز وجود کنند. خصوصا که طی اینمدت چند ماهه از خیزش انقلابی جزو آنبخش از جامعه بوده اند که با عزمی راسخ در اشکال مختلف در برابر این رژیم متوحش ایستادگی و جانفشانی از خود نشان داده اند، صدها نفرشان آماج گلوله مزدوران رژیم قرار گرفته و صدها و هزاران نفرشان اکنون در شکنجه گاههای مخوف مرگ تهدیدشان میکنند .

و اکنون که با اعتصاب، اعتراض و حضور پر رنگتر کارگران مبارزه وارد فاز بالاتر شده، و در سطح سراسری تناسب قوا در مقیاس میلیونی در حال تغییر است و می رود کارگران به مثابه یک طبقه در بخشهای وسیعی از تولید چرخه تولید را متوقف و هزینه به زیر کشیدن رژیم را در این جنگ و جدال نابرابر بشدت کاهش دهند، جنبش دانشجویی هم از همیشه قدرتمندتر در سطح سراسری به مصاف آید .

تنها راه رهایی از این مناسبات متوحش، و تنها راه رهایی فی الفور ده ها هزار گروگان که طی این چند ماه بدست رژیم افتاده و مرگ تهدیدشان میکند و سایر گروگانها، در گرو اینست باید در مقیاس ده ها میلیونی و سازمانیافته و متحدتر از پیش متشکل و به مصاف این رژیم آمد. بیش از پیش میطلبد جنبش های پیشرو و در راسشان جنبش کارگری عملا در میدان این نبرد نشان دهد، تنها شعارهای روی پلاکاردها و بنرها در اعتصابات و اعتراضات نیست که این جنبشها را متحد هم در مبارزه کرده، بلکه بطور عینی هم امروز ملزومات این نبرد نهایی، برای به زیر کشیدن این رژیم تکوین یافته و آماده است. وظایف و تکالیفی که جنبشهای پیشگام اعم از جنبش کمونیستی و کارگری در چنین اثنایی برای خود قائلند، این چشم انداز را از همین حالا جلو جامعه خواهد گشود، به کمتر از آلترناتیو شورایی رضایت

کارگران جهان متحد شوید

ندهد. و تنها گارانتی است که راه را بر آلترناتیو راست پرو غربی که سالهاست در کمین نشسته تا از بالای سر جامعه خود را حقه نماید، مسدود میکند.

زنده باد 16 آذر روز دانشجو!

زنده باد خیزش انقلابی!

ناصر بابامیری 06.12.2022

پ.ن: بازنویسی نوشته ای پیرامون 16 آذر سال 2017

آزادی گروگانهایمان سنبه پر زورتر میخواهد!

تنها راه رهایی فی الفور ده ها هزار گروگان نظیر محسن شکاری که طی این چند ماه بدست رژیم افتاده و سایر گروگانهای پیشین، که یکی یکی جلادان آنها را زیر شکنجه های مخوف زجرکش و حلقه آویز میکند، در گرو اینست در مقیاس ده ها میلیونی و سازمانیافته تر و متحدتر از پیش متشکل و به مصاف این رژیم متوحش رفت .

دو فاکتور یا نیروی تعیین کننده میتوانند اساسا نقش دورانسازی در پیشروی رو به عروج انقلابی ایفاء کنند. نخست نیروی ده ها میلیونی کارگران و فرودستان جامعه، که هنوز تنها نوک این قله رفیع را طی این چند ماهه در مصاف داشته ایم. نیرویی که در نبود قدرتمند آن هزینه را برای مردم بپاخته بالا برده و در صورت بمیدان آمدن قدرتمند اینبار هزینه را برای رژیم سرعت بالا میبرد و آنرا به زانو در خواهد آورد! ثانياً صف کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان خارج از کشور که آنهم هنوز همه ظرفیتهای مبارزاتیش را بدلایلی بکار نگرفته برای ایفاء نقش جدیدتر .

این دو بخش که اکثریت عظیم جامعه نود میلیونی ایران را شامل میشوند، اساسا هر دو هیچ نفعی، نه در بقای رژیم کنونی ایران، و نه ابقای رژیمهای همجنس آن اعم از معمم یا بی معمم در آتی پس از بزیر کشیدن این رژیم دارند. کمالینکه طی سالهای اخیر چه در جنبشهای پیشرو و چه در خیزشهای توده ای بارها طی شعارهای استراتژیک اعم از : «نه شیخ نه شاه، نه ملا قدرت بدست شورا» بنوعی افق حکومت آتی خویش را ترسیم کرده اند. این نیروی عظیم اجتماعی در سوخت و ساز این خیزش انقلابی کم و بیش مشارکت یافته و در هزاران جانفشانی و ابتکار عمل در برابر ماشین سرکوبگر سهیم بوده است اما هنوز در مقیاس میلیونی ابراز وجود نکرده. البته آنچه طی هفته های اخیر با اعتصابات بخشهای وسیع صنعتی، تولیدی و خدماتی در مناطقی مختلف ایران بوقوع پیوسته، اگر کماکان گسترش یابد توان مقاومت و کشتار را از رژیم خواهد گرفت. جامعه اینرا در حافظه تاریخی دارد، طبقه کارگر ایران بمثابه یک طبقه بارها خود اذعان داشته هنوز برغم همه جانفشانیهای خود و خانواده هایشان، و برغم دستاوردهای درخشان اعم از تجربه ارزشمند ایجاد مجمع عمومی و شوراهای منطقه ای، هنوز نتوانسته اند به دلایل روشن اعم از موانع عینی و ذهنی به چنان تشکل مستقل سراسری مجهز گردند، که در مقیاس میلیونی به مصاف آید و نقش دورانساز خود را سریعاً ایفاء کنند. اما خود این موانع ذهنی و عینی از نظر آنها باندازه خود خیزشها واقعیست و باید برای عبور از آن در هر دو مصاف مبارزه کنند، و این سد را که مانع بزرگی بر سر راه پیشبرد امر انقلاب است از میان بردارند. جهتی که اکنون کارگران دارند آنرا عملاً آزمون می کنند و می پیمایند تا رژیم را در این بزنگاه تاریخی به زانو درآوردند.

نیروی دیگر ظرفیت و پتانسیل ما کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبها در خارج از کشور است. برخلاف نیروی راست که به لحاظ سیاسی شدت بی برنامه، بی افق و سرخورده، در رکاب کشورهای سرمایه داری غرب چشم به قدرت سیاسی دوخته اند، کمونیستها دارای برنامه و افق روشن هستند، اما

هنوز بدلیل پراکندگی، که خوره جانمان شده، نیروی نشده ایم، که در این مصافهای تاریخی بتوانیم به ابتکاراتی دست بزنیم که به امر اعتلای انقلابی یاری قابل ملاحظه ای برساند .

فعلا از فرصتهای از دست رفته در دو خیزش دی ماه 96 و آبانماه 98 که بگذریم. در این خیزش انقلابی کنونی که قریب به سه ماه در حال پیشروی است، ما می توانستیم در دو عرصه مشخص ظرفیتهای و توانهایمان را به مصاف بیاوریم. نخست کمونیستها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی اعم از متحزب و نامتחزب علنا و رسما اعلام کنند تشکیلات و سمپتایشان در داخل الزامیست از همیشه بیشتر صفوفشان را با کار مشترک اعم از کار عملی و ترویجی برای ایجاد کمیته، شورا... تا حضور و مشارکت در خیزش انقلابی را فشرده و فشرده تر کنند بدون اینکه ضریب امنیتیشان پائین بیاید! رفتن قاطعانه پای این سطح از کار مشترک نه تنها صفوف آنها را در برابر دشمنان رنگاورنگ انقلاب، متحد و یکپارچه تر میکند بلکه سطح دوم کار کمونیستها در خارج کشور را نیز عینیت بیشتری می بخشد. ثانیاً کمونیستها و صف آزادیخواه و برابری طلب در خارج از کشور نیز وقتی هر چه در اخلاص دارند برای پیشروی در مبارزه مردم در طبق میگذارند، یقیناً اینجا هم نقطه عزیمتش باید کار مشترک با کیفیت و کمیت بمراتب قدرتمندتر از گذشته باشد. کمپینهایی که تابعی از پیشرویهای انقلابی در جامعه باشد. بطور کنکرت بگویم ما اگر از همان هفته های نخست دست به ابتکار عمل ایجاد کمپینهای هزاران نفری کمونیستها و صف آزادیخواهی و برابری طلبی نزده بودیم، و تنها به آکسیونهای چند ده نفره اکتفاء کردیم، اکنون دیگر تداوم مبارزه باید این امر مهم را برای همه ما روشن کرده باشد، که این آکسیونها برغم اهمیتش، اما برای این مقطع دیگر جوابگو نیستند .

ما کمونیستها هنوز هم زمان داریم البته اگر دیر نکنیم و بجنبیم. بجای اینکه در کمپین ده ها هزار نفری آلترناتیو راست که مدیا و همه امکانات دولت میزبان آکسیون را در اختیار دارد، متوهم در گوشه ای با حضور دویست تا سیصد نفر نیرو ظاهر شویم با توجیه "مشارکت بهترست تا عدم حضور"، هر چقدر هم پرچم و شعار رادیکال در دست داشته باشیم، میان ده ها هزار نفر گم میشویم و در بیان واقع ما را به پیاده نظام آنها تبدیل خواهد نمود، چرا نباید خودمان ابتکار عمل کمپینی را بدست بگیریم که این نوع کمپینها را به حاشیه براند.

این عمل در گام نخست فراخوان به کار مشترک و هماهنگ را می طلبد. صفوف نیروهای کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب، تمام توان حزبی، تشکیلاتی و فردی خود را روی این امر مهم بگذارند که کمپینهایی را سازمان بدهند که فراخور پیشرویهای جامعه در امر مبارزاتیشان باشد. میخواهم بگویم، بجای فراخوان برپائی آکسیون در چندین شهر کشوری که مقیم آن هستیم، و بجای فراخوان های مجزا در چندین کشور، کل این نیرو را به یک کشور یا دو کشور بطور همزمان یا در هفته های متوالی فراخواند و کمپین را با نیروهای چند هزار نفری سازماندهی کنیم .

حتما این ابتکار عمل هم نظیر هر اقدامی بدون موانع، محدودیت و مقاومت دولتی و حتی اشخاص انجام نمیگیرد، اما بنظر می رسد، میشود این محدودیتهای و موانع را دور زد، اگر چنین حرکتی را در

دستور کار بگذاریم یقیناً قابل تحقق است. در صورت تحقق چنین کمپینهایی تازه راه برای ابتکارات و تاکتیک های فراخور پیشروی خیزش انقلابی در روزها و هفته های آتی بیشتر فراهم خواهد شد که اهداف کمپین چقدر منطبق است به اعتلای خیزش انقلابی. کمپین می تواند برای اینکه هم بلحاظ کیفی و هم کمی قدرتمند ظاهر شود به رغم تفاوتها در تبیین به نیروهای کمونیست و پیشروان کارگری در کشوری که کمپین برگزار میگردد نیز فراخوان مشارکت بدهد، اعم از لوکزامبورگیستها و مارکسیست لنینیستها و صف آزادیخواهان و برابری طلبها. بسته به موقعیت مبارزاتی در داخل ایران و پیشروی خیزش انقلابی و یا تعرضهایی که رژیم در تقابل با آنها انجام میدهد کمپین نیز اهداف و تاکتیک های منطبق با آنها در دستور کار بگذارد. حضور هزاران نفری به شیوه متوالی در ماه جلو پارلمان آلمان، فرانسه، ایتالیا... و حداقل خواست کمپین این باشد لانه های جاسوسی رژیم که یکی از ستونهای بقای رژیم متوحش ایران طی بیش از چهار دهه هستند را ببندند آنها را تحویلیمان بدهند و گرنه راه را باز بگذارند تا انقلابیون خود راسا وارد عمل شویم و بتوانیم این جانیان را جهت محاکمه به پیشگاه دادگاه علنی بکشانیم. برای نجات جان گروگانهایمان همین امروز دست به کار شویم، فردا شاید دیر باشد! نگذاریم بقیه عزیزانمان توماج، یاسین(سامان) و شورش ها که هر لحظه فتوای قتل عمد دولتی زندگیشان را تهدید میکنند، انجام گیرد .

در وهله نخست حضور یکپارچه طبقه کارگر میلیونی، کمونیستها و اقشار فرودست در داخل می تواند این ماشین کشتار را متوقف کند و ثانیاً ظرفیتهای ما صفوف کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان در خارج از ایران هم آنها قدرتمندتر نماید. نیروی اجتماعی عظیمی که اگر به مصاف بیاید، سنبه آن چنان توانمند و پر زور است، نه تنها تکلیف این جدال سیاسی و طبقاتی سرنوشت ساز را روشن خواهد کرد، بلکه ضامن آن نیز هست در فردای بعد از انقلاب به کمتر از آلترناتیو سوسیالیستی رضایت ندهیم. جا دارد از همینجا به مردم ایران و خانواده داغدیده زنده یاد محسن شکاری که در راه آزادی و برابری و دنیای فارغ از بردگی جلادان رژیم ایران جانش را گرفتند، تسلیت گفت، و در اندوهشان سهیم گشت.

پیش بسوی به زیر کشیدن انقلابی رژیم ایران

زنده باد آزادی برابری حکومت شورایی

09.12.2022

جانیان، خون پاشیدن به جامعه و اعدام گروگانها نجاتتان نخواهد داد!

رژیم اعدام، پس از قریب سه ماه سرکوب خونین و بگیر و ببند کف خیابانها و محلات شهرهای ایران و اینکه زیر شکنجه مخوف هم نتوانسته روحیه مبارزاتی جوانان را درهم بشکند، به همان ابزار همیشگی چندین دهه متوسل شده که بزدلانه اعدام کند. جلادان چنان از مبارزات کف خیابان هراسناک هستند، نصف شب و دور از چشم مردم در حلقه مزدوران و خودیها، زنده یادان محسن شکاری و مجید رهنورد را به دار آویختند و اعلام نمودند در "ملاء عام" اعدام شدند، تا زهی خیال باطل جامعه را مرعوب کنند. بدنبال آن دو برادر جوان به اسامی بهزاد و اسماعیل احمدپور اهل سامان از چهار محال و بختیاری که در تهران زندگی میکردند و مشغول تحصیل بودند حدود یکماه پیش بدیل مشارکت در خیزش خیابانی دستگیر، و پس از شکنجه های مخوف یکشنبه 20 آذر هر دو را اعدام و پیکر بیجانشان تحویل دایی آنها داده میشود. کما اینکه وحید نارویی جوان 31 ساله هم طی روزهای گذشته در زندان عادل آباد شیراز در سکوت خبری به دار آویخته شد. متأسفانه گروگانهای زیادی فتوای حکم اعدام آنها از سوی قوه قضائیه جنایت پیشه صادر شده، و هر آن احتمال دارد گروگانهای دیگری نظیر توماج، سامان، ماهان صدارت، محمد مهدی کرمی، فرهاد و فرزاد طه زاده، سونیا شریفی آبدانانی، کاروان شاهی، صالح میر هاشمی، سهند محمدزاده، علی و محمد رخشانی و محمد بروغنی ها بیدفاع ترین بخش جامعه تحت رژیم متوحش سرمایه داری ایران، به دلیل شرکت در خیزش به اتهامات واهی زیر شکنجه محکوم و سرشان پای دار برود!

کل داستان ایندوره و این شیوه اعدام از گروگانگیری ده ها هزار نفری اینست جامعه بپاخاسته را که عزم جزم کرده رژیم را به زیر بکشد و در این راستا گامها بسوی پیروزی برداشته، و طی قریب به سه ماه در صدها شهر صحنه های شکوهمند رویارویی در برابر حافظان نظم موجود خلق کردند، قبل از اینکه این رودهای خروشان در سراسر کشور بهمديگر وصل شوند، با اعدامهای هر روزه گروگانها کاری کند، آنرا دچار تردید در پیروزی نهایی کند. رژیم نزد خود محاسبه کرده اگر تا کنون چند صد نفر را کشته، اما مبارزان عقب ننشسته اند، و مدام با اعتصاب و اعتراض در حال تغییر تناسب قوا و تجدید قوا هستند، اگر چند هزار نفر را اعدام کند، واکنش جامعه چه خواهد شد! آیا جامعه و خصوصا آنبخش که در این جنگ تمام عیار قریب سه ماه است ابتکار به خرج میدهد، جانفشانی میکند و می رزمند به این فکر خواهد کرد، شکست دادن چنین رژیمی متوحش آسان نیست؟! آیا کشتار بیش از پیش مانع پیوستن بخشهای دیگر جامعه به خیزش انقلابی خواهد شد؟! آیا جامعه را میتواند محتاط کند که پیروزی چندان هم سریع بدست نیاید و هزینه های سنگین میخواهد؟!

اما وقتی توده های بپاخاسته و خصوصا جوانان مرعوب نشده و نمیشوند، بلکه در گوشه و کنار ایران اعتصابات کارگری و دانشجویان و سایر اقشار ناراضی وسیعا دارد در مقیاس میلیونی ابراز وجود میکند، همه این محاسبات را بهم ریخته و رژیم میبینیم به هر راهی جهت سرکوب متوسل شده بنوعی به ضد خودش تبدیل شده است. خصوصا طی یکماه اخیر با حضور پررنگتر طبقه کارگر و اعتصاب و



اعتراضاتشان علیه وضع موجود دیگر خوف و وحشت جانیان از تکامل خیزش و عروج انقلاب صد مرتبه بیشتر نموده است. رژیم میدانند دیگر اعدامها هم جلودار این رندهای خروشان که مدام در حال بهم پیوستن هستند تا به اقیانوس برسند، نیست. رژیم میدانند در آینده ای نه چندان دور این رندها به همدیگر وصل، و اقیانوسی خواهد شد تماما زیر و رو کننده. اما اینرا هم میدانند، لاقلا اگر نمیشود جامعه را مرعوب کرد، شاید بشود جلو وحشتی که به حافظان سرکوبگرش سرایت کرده را گرفت و مانع شدت ریزش از درون شود!

تجربه تاریخی نشان داده، در دوره اعتلای انقلابی دینامیزم حرکت جهت به زیر کشیدن رژیمهای مستبد، گاه تدریجی و گاه چنان شتابان و خیره کننده به پیش می تازد، و موانع پیشروی را از سر راه بر میدارد که در شرایط عادی ده ها زمان می برد! نظیر آنچه طی هفته های گذشته در خیزش انقلابی ایران بوقوع پیوسته است. پیشروی که نه تنها ارزیابی و محاسبات رژیم را تماما بهم ریخته، بلکه کمتر قابل پیش بینی است دقیقا چه مسیری را می پیماید، تا برای رژیم قابل کنترل و سرکوب باشد و نهایتا نقطه عروج انقلاب کی هست و دقیقا چگونه اتفاق می افتد. اما آنچه روشن است این خیزش مدام کمیتا و کیفیتا در حال تغییر است. و دارد برغم افت و خیز بستر را برای رویارویی قدرتمندتر در روزها و هفته های آتی آماده تر میکند. به این اعتبار محاسبات و ارزیابی رژیم از موقعیتی که جامعه در ایندوره سه ماهه به آن پا گذاشته بشدت عقب است. اعدام های بیشتر هم مانع به زیر کشیدن آن نمیشود. این ارزیابیها و محاسبات بهم ریخته هراس را بیش از پیش در آنها دامن زده و راه رفع این وحشت، را هنوز در کشتار و اعدام می جویند. غافل از اینکه طی همان خیزشهای دی ماه 96 و آبانماه 98 برغم سرکوب خونین و کشتار فاجعه بار چند هزار نفری جامعه نشان داد مرعوب نشده. وقتیکه پس از این وقایع تراژیک و خون پاشیدن به جامعه باز مردم خیابانها را قدرتمندتر و قریب به سه ماه تسخیر میکنند، منطقا یعنی اگر کشتار و اعدام دو چندان و صد چندان هم شود مردم عزم جزم کرده تر شده اند، و به یقین رسیده اند باید این رژیم را برغم هزینه سنگین به زانو در آورند. رژیم هم هر چند خود را به نفهمی زده، و این امر مهم را بخوبی دریافته اما نظیر سایر حکومتهای ضدانسانی چرخه سرکوب، کشتار و اعدامش تا واپسین دم حیات ننگینش میچرخد. غافل از اینکه خیزش انقلابی دیگر طی اینمدت چنان مهر خود را بر جامعه کوبیده که هر چقدر رژیم بر آن بکوبد برخلاف آنچه در تصور دارد، بیشتر و بیشتر مبارزات استحکام خواهد یافت و تا نائل شدن به پیروزی از پیشروی باز نخواهد ایستاد.

پیش بسوی به زیر کشیدن انقلابی رژیم ایران

زنده باد آزادی برابری حکومت شورایی

14.12.2022

به یاری زلزله زدگان بشتابیم!

بامداد دوشنبه 6 فوریه ساعت 4 و 17 دقیقه زلزله ای با قدرت 7.8 در مقیاس ریشتر مناطق جنوبی ترکیه و شمال سوریه را بشدت لرزاند! مرکز این زمین لرزه شهر «پازارجیک» در استان «قهرمان مرعش» و در عمق 24.1 زمین بوده است، شدت زمین لرزه چنان وحشتناک و بالا بوده که جدا از استان "غازی عنتاب" در ترکیه و "حلب" در سوریه، چند کشور منطقه اعم از بغداد، اربیل و دهوک در عراق، مناطقی از ایران و لبنان و اردن را نیز به لرزه افکنده است. گزارشها تا کنون حاکی از اینست بیش از 2000 ساختمان بکلی فرو ریخته و میزان کشته شدگان نزدیک به سه هزار نفر بوده و هزاران مصدوم وجود دارد و از آمار دقیق ماندگان زیر آوار اطلاع دقیقی مخابره نشده است. بیم آن می رود میزان تلفات انسانی بسیار بالاتر از این ارقام باشد که تا کنون گزارش شده اند.

دولت ترکیه یکی از کشورهای عضو ناتو است که سالانه 20 میلیارد یورو تنها صرف بودجه نظامی برای ماجراجویی در منطقه میکند! مضاف بر اینها دولت اردوغان جت های "اف 35" آمریکایی با مبلغ 1.4 میلیارد دلار از آمریکا و پایانه موشکی پاتریوت "اس 400" پیشرفته روسی با مبلغ 4 میلیارد دلاری از کشور روسیه خریداری میکند، اما هنوز استحکامات زیر ساختی بخش زیادی از جامعه فاقد رعایت استانداردهای علمی است جهت به صفر و حداقل رساندن آسیبها. در تصویرها و ویدئوها بخوبی نمایانست، ساختمانهایی محل سکونت سرمایه داران بدلیل وجود استانداردهای ساخت برغم اینکه روی همان مدار زلزله واقع بوده اند، کمترین آسیب متوجه آنها شده است. اکثرا ساختمانهایی با خاک یکسان گشته اند که محل اسکان طبقات متوسط به پائین جامعه اند و در ساخت و ساز آن کمترین توجه به استحکامات آنها در برابر زلزله و سیل و وقایعی نظیر آن انجام شده است. این از یکسو و از دیگر سو کسی هست نداند، دولت اردوغان و سوریه چه سرمایه های نجومی صرف حدادی کردن ماشین سرکوب شهروندان معترض به وضع موجود و مخالفین سیاسی خود میکنند؟! چه سرمایه ها که خرج کشتار و ماجراجویی منطقه ای میکنند؟! اما مرکز زلزله نگاری آنها که مستلزم آنست پیشرفته باشد و احتمال وقوع زلزله را پیش وقت ثبت کند قادر به آن نبوده است. بدلیل اینکه جان انسانها نزد این رژیمها پیشیزی ارزش ندارد. اگر مرکز زلزله نگاری کشور را مجهز به تجهیزات علمی نکرده اند حتی آنها را موظف ننموده اند، گزارشات ژئوفیزیکهای سایر کشورهای پیشرفته را رصد کنند، تا بتواند اقدامات پیشگیرانه جهت نجات جان انسانها را انجام دهند و هزاران نفر در ساعت 4 بامداد در خواب شیرین غافل گیر نشوند و زیر هزاران تن سیمان و آهن دفن گردند و بعدا دولت وارد عمل گردد! بهمین سادگی عامل اصلی فاجعه ای تراژیک در این ابعاد در وهله اول دولت ترکیه و سوریه هستند .

می طلبد از سراسر جهان کمکهای عاجلانه برای نجات جان انسانها که از یکسو زلزله هست و نیستشان را نابود کرده و از دیگر سو در محاصره سرمایه سخت زمستان گیر افتاده اند انجام گیرد و دولت فاشیستی را وادار کرد نگذارند ابعاد فاجعه از این فراتر رود و هزاران انسان دیگر قربانی سود اندوزی حاکمانی گردد که خود در کاخ و ویلاهایشان لم داده اند و واقعه زلزله را که جان هزاران نفر را گرفته

کارگران جهان متحد شوید

و بیشتر شبیه جلوه‌های ویژه در فیلمهای علمی تخیلی میباشد تماشا کنند! جا دارد همینجا به مردم ترکیه و سوریه و خانواده‌های دردمندی که عزیزانشان را در این واقعه هولناک از دست داده اند ابراز همدردی عمیق انسانی نمود و برای همه آسیب دیدگان آرزوی بهبودی فوری نمود  
! 06.02.2023

«منشور مطالبات حداقلی تشکل های صنفی و مدنی ایران!» رفرمیسم را بجای انقلاب می نشاند!

بدنبال انتشار چند روز پیش « منشور مطالبات حداقلی تشکل های مستقل صنفی و مدنی ایران» در دنیای مجازی، شاهد واکنشهای وسیع از سوی موافقین و مخالفین این منشور بودیم. منشوری که بزعم تدوین کنندگان، میخواهد پاسخگوی نیازهای فوری خیزش انقلابی جاری باشد البته با این پیش شرط تا اطلاع ثانویه انقلاب و سوسیالیزم بایگانی! خیزش انقلابی که شهریور امسال شروع شد هر چند هنوز نوک قله رفیع اعتراضات علیه وضع موجود را نشان داد و به مصاف آورد، اما پتانسیل اجتماعی زیر و رو کننده تر از خیزشهای دی ماه 96 و آبانماه 98 و اعتصابات و اعتراضات پیاپی را در پی داشت. بگونه ای که هنوز رژیم بدلیل وحشت و هراس از بازگشت آن، از یکسو زیر شکنجه میکشد و اعدام میکند و از دیگر سو جهت اغفال اذهان عمومی و به محاق بردن انقلاب، از میان چند ده هزار گروگان خیزش انقلابی یکی، یکی و دوتا، دوتا آنها را مورد بخشش خامنه ای جلاد تاریخی قرار میدهد! خیزشی که طی خصوصاً سه ماه نخست نه تنها پیکر رژیم را به لرزه افکند بلکه دول بورژوازی جهانی را هم از وقوع انقلاب پیشرو بشدت نگران کرد و دقیقاً به همین خاطر بیش از پیش به تکاپو افتادند، همه سر سپردگانش منطقه ای و جهانی را بحرکت در آوردند، تا پشت درهای بسته و در کریدورها با آنها کنفرانس و سیمینار ببندد و با ضرب پول و تامین سایر امکانات دولتها کمپینها راه بیندازند و انقلاب را یکبار دیگر به هزیمت ببرند. این خیزش انقلابی در همین مقیاس هم، در واقع همه گرایشات را در این رویارویی و کشمکش از اعماق جامعه و حتی خارج از کشور هم به مصاف آورد! منشور این بیست تشکل مستقل اگر حقیقتی را در خود نهفته دارد، اینست که از متن چنین شرایطی بیرون آمده است. اما قبل از اینکه به مفاد و مضامین این منشور بپردازم لازم میدانم بگویم جامعه ایران دقیقاً طی یک دهه اخیر مبارزاتش هم بلحاظ کیفی و هم کمی باندازه سه دهه قبل رشد نمود و جامعه را شخم زد. برغم فراز و فرودها آزمون و دستاورد های زیادی داشته است، و یکی از دستاوردهایش این بوده که رژیم برغم اینکه ستون سرکوبش به یمن گردش چرخه تولید هنوز از حرکت باز نایستاده، اما سایر ستونهایش اعم از سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی آن چنان فرو ریخته که دیگر جامعه برغم زور سرکوب و کشتار هم زیر بار فرامین حکومتی نمی روند و قابل اجرا نیستند! و این رژیم تنها شانس بقایش ستون اقتصادی نیمه فلج شده است که بخش عمده درآمد حاصله از آنرا صرف ماشین سرکوب و لابیگری در خارج برای حفظ بقای ننگینش میکند. اما گرایشات و جنبشهای دخیل در این مبارزات که رژیم را در چنین بن بستى لاعلاج گیر انداخته اند، مبرهن است، نه تنها دارای استراتژی سیاسی، افق و پراتیک یکسان نبوده و نیست، بلکه بدلیل خاستگاه طبقاتی و سیاسی متمایز، تماماً در تضاد آشتی ناپذیر با هم بوده و هستند. و دقیقاً یکی از فاکتورهای مهم که مبارزه برای جنبش کارگری و کمونیستی را دشوار و دشوارتر کرده به این عامل برمیگردد که تنها دشمن آنان رژیم متوحش سرمایه داری ایران نبوده که با توسل به ماشین سرکوب و کشتار مانع پیشروی و پیروزی آنان در مبارزه گشته بلکه رژیم توانسته با ایجاد

موانع ذهنی از طریق نهادها و ارگانهای عریض و طویل دولتی و غیردولتی و خصوصا از طریق اشاعه گرایشات راست و رفرمیستی در درون جنبشهای پیشرو اعم از جنبش کارگری سد بزرگی بر سر راه مبارزه و اتحاد و همبستگی آنها ایجاد کند و مبارزه را برای آنها بمراتب هزینه بردارتر کند. جنبشها و گرایشات درون جامعه را برغم گوناگونی و تفاوتهای طبقاتی در کلیت خود میشود در سه جبهه دسته بندی کرد. 1. جبهه راست بورژوازی پرو غربی. 2. جبهه رفرمیستهای چپ بورژوازی. 3. جبهه کارگری و کمونیستی

اول، جبهه راست پرو غربی از شاه الهی ها گرفته تا فرشگرد، ققنوس، شورای مدیریت گذار، شورای تصمیم، مشروطه خواهان و مجاهدین و سلبریتیهای دربار شاه و شیخ و اصلاح طلبان رانده شده از قدرت و مرکز همکاری احزاب کرد و اقمارشان را شامل میشود. این طیف متلون از دیرباز و خصوصا در بزنگاههای تاریخی تمام زور خود را با حمایت دول غربی و شرکای مرتجع منطقه ای بکار بسته اند تا هر تلاشی برای امر اعتلای انقلابی را عقیم کنند. دوم جبهه رفرمیستهای چپ بورژوازی در قد و قواره های گوناگون و تحت عناوین گاهها پر طمطراق، چه در صفوف طبقه کارگر و چه در خارج از کشور خواسته اند به نیابت از خصوصا طبقه کارگر افق رفرمیستی خود را بر مبارزات فعالین کارگری و اقشار فرودست و به این اعتبار کل جامعه ناظر نمایند بعید میدانم تدوین کنندگان منشور آنها با بدنه جنبش کارگری سهل است، حتی با خود فعالین و چهرهای سرشناس ایندوره و حداقلی از بدنه جنبشهای پیشرو اعم از جنبش کارگری بطور مثال در هفت تپه و فولاد اهواز در میان گذاشته باشند. تدوین کنندگان «منشور مطالبات حداقلی شکل های مستقل صنفی و مدنی ایران» برغم هر نیت خیرخواهانه ای که داشته باشند، بلحاظ صف طبقاتی این جبهه را نمایندگی میکنند. البته این بدان معنا نیست که کل پیشینه این تشکلهای و کمونیستها و کارگرانی که طی دورههای گذشته در این تشکلهای صادقانه برای آرمانهای والای سوسیالیستی زندگی خود را وقف مبارزه کرده اند را به این جبهه منتسب نمود، بلکه این طیف معین سخنگویان و تدوین کنندگان کنونی این سند معین مد نظر است. و گرنه کسی نمی تواند فعالیت و جانفشانی کارگران نیشکر هفت تپه یا فولاد و مبارزات شورای سازماندهی کارگران پیمانی نفت و معلمان... را کم تا بیش در امر پیشبرد مبارزاتی نادیده بگیرد و دستاوردهای تا به امروزش برغم فراز و فرودهایش را ارج نهد. سوم، جبهه کارگری و کمونیستی جبهه ای وسیع است که اکثریت عظیم جنبش کارگری ایران را در بر میگیرد، و این تدوین کنندگان منشور هم بخش بسیار اندکی از بدنه و رهبری این جنبش عظیم هستند. جنبشی که دیگر نظیر تدوین کنندگان منشور رفرمیستها، میان خود و زنان، "کارمندان"، معلمان، پرستاران و سایر مزدبگیران دیوار چین نکشیده، بلکه زنان و "کارمندان"، معلمان و پرستاران و همه مزدبگیران خواه یدی یا فکری را بخشی غیرقابل تفکیک و مهم از پیکر همین جنبش عظیم کارگری میداند و آنها چاشنی فیگورهای پست مدرنیستی و پوپولیستی عوام فریبانه نمیکند. کمونیستها هم که بخش تماما آگاه به منافع طبقاتی و سیاسی این طبقه و کل جامعه است، تمام هم و غمش در جدال و کشمکش طبقاتی و سیاسی معطوف به اینست موانع بر سر

راه پیشروی را از میان بردارد و طبقه کارگر ایران در قامت رهبری کل جامعه عرض اندام کند و نه تنها این طبقه را از اسارت و بردگی نظام مزدی رها سازد بلکه کل جامعه را با دنیایی نوین عاری از مناسبات مزدی مواجهه کند. اینکه در میان این جبهه هنوز کارگران و کمونیسهایی هستند از دیرباز حامل رگه های رفرمیستی بوده یا امروز بر متن این شرایط دورانساز افق کمونیستی و برنامه خود را تعدیل داده تا خود را با افق رفرمیستی همسو کنند، این هم گرایشی است و توهم است کسی فکر کند میشود با نقد آنرا به مسیر کمونیستی برگرداند. طیفی از کمونیستها که امروز حول چنین منشوری به شوق آمده اند، نشان داده اند که هر چند در حرف و حتی برنامه کمونیست هستند اما در عمل متحد رفرمیستها هستند.

شخصا همیشه این جهتگیری و اصول کمونیستی را رعایت کرده ام تا موقعی که احزاب و جریانات و تشکلات کارگری برغم درک و تبیین غیر کمونیستی، هدف عاجلشان تشکل پرولتاریا جهت به قدرت سیاسی رساندن باشد، آنها را در برابر کمونیزم نبینم. خصوصا وقتی خودشان هم ادعای کمونیست بودن ندارند، اما وقتی آگاهانه افق و پراتیک این جنبش را مخدوش و به بیراهه بکشاند، دیگر آنرا وظیفه خود میدانم آنها را بیرحمانه به نقد بکشم. اکنون برگردم به مضامین و مفاد مندرج در منشور مطالبات حداقل این تشکلهای. تدوین کنندگان منشور در پارگراف دوم ادعان داشته اند: «پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به دست زنان، دانشجویان، دانش آموزان، معلمان، کارگران و دادخواهان و هنرمندان، کوئیرها، نویسندگان و عموم مردم ستمدیده ایران در جای جای کشوراز کردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده و کم سابقه ترین حمایت های بین المللی را به خود جلب کرده، اعتراضی است علیه زن ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، ستم ملی و مذهبی، و انقلابی است علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیر مذهبی که در طول بیش از یک قرن گذشته، بر ما - عموم مردم ایران - تحمیل شده است.»

منشور بر متن شرایطی انتشار بیرونی یافته که خیزش انقلابی در جنگی تمام عیار و خونبار با رژیم تا دندان مسلح بیش از پنج ماه، صدها جانباخته و ده ها هزار زخمی و بیش از بیست هزار نفر گروگان زیر شکنجه های مخوف را پشت سر گذاشته این وسط بخشی از طبقه کارگر ایران و سایر اقشار جامعه میخواهند به نیابت از کل طبقه کارگر ایران و کل جامعه، بگویند سرنگونی و انقلاب تا اطلاع ثانویه شتوپ و منشور بجای آن مطالبات حداقل را پیش رو میگذارد. حال اگر منشور در چهارچوب نظم کنونی قابل تحقق نیست روی زمین نمی ماند. راست بورژوازی در داخل و خارج با حمایت غرب که قادر به تضمین این مطالبات حداقل نیست، جبهه چپ رفرمیستی آماده است طی این منشور انقلاب را دو مرحله ای کند و انقلاب دمکراتیک را بنفع بورژوازی جهانی بجای انقلاب و سوسیالیزم به جامعه قالب کند. تشکلهایی امضاء کننده منشور برغم نفوذ و اعتبارشان در میان اینبخش یا آنبخش طبقه کارگر ایران و سایر اقشار جامعه، اصولی نیست به نیابت از طبقه کارگر ایران و حتی کل جامعه منشور مطالبات حداقلی را که از موقعیت مبارزاتی جاری عقب تر است پیش روی نظام متحوش قرار دهند.

این منشور در اثنای روی مطالبات حداقلی تمرکز کرده که مبارزات و خیزش انقلابی برغم عقب نشینی تاکتیکی، هنوز پرچم بزیر کشیدن این نظام را برافراشته نگه داشته. هنوز رژیم در بخشی از شهرها حکومت نظامی را تماما بر نداشته است و بگیر و ببند آزادیخواهان و کشتارشان ادامه دارد! منشور مطالبات حداقلی تشکلهای صنفی و مدنی حامل تناقضات در خود بزرگی است. در همین پاراگراف بیان نموده در چهارچوب این روبنای سیاسی موجود نمی توان هیچ چشم انداز روشن و قابل حصولی برای پایان دادن به گرداب بحران و از هم گسیختگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور متصور بود! این از یکسو و از دیگر سو ادعان داشته از سوی حاکمیتها طی بیش از صد سال این مناسبات بشدت ظالمانه بر آنها تحمیل شده، و به این اعتبار دارد تلویحا قید نظام کنونی را نظیر نظام پیشین پهلوی که بتاریخ پیوست را می زند.

بیان این حقیقت تاریخی که این دو سیستم طی یک قرن گذشته به جامعه تحمیل شده، هنوز نصف واقعیت را بیان کرده است و نصف دیگر حقیقت اینست چرا منشور پس از بیش از یک قرن مبارزه و لاقلا چهار دهه نقد ریشه ای کمونیستها به "انقلاب دو مرحله ای" و در دل این شرایط که رژیم بشدت ضرب خورده است و پایه های نظامش فرتوت گشته، به ایستگاه دهه نخست به هزیمت بردن انقلاب برگشته است. و منشور مطالبات حداقلی را به عنوان آلترناتیو معرفی میکند و انتظار دارد کل جامعه و حتی جهان در برابر این منشور سر تعظیم فرود آورند. شاید تدوین کنندگان این سند بگویند، این منشور مطالبات حداقلی است نه برنامه حداقل و آلترناتیو! اما تدوین کنندگان منشور مطالبات حداقلی حتما متوجه این بخش از ظرافت در کار خود نیز شده اند که جامعه را نمیشود تنها حول الفاظ و مفاهیم انتزاعی پشت این یا آن منشور بسیج نمود. دیگر دانش آموز دبیرستانی را هم نمی شود با این شیوه فریفت که منشور مطالبات حداقلی را به بجای برنامه حداقلی و آلترناتیو به او قالب کرد. کمالینکه تا کنون سخنگویان این سند از کارگران تا رفرمیستهای رویگردان از کمونیزم برغم آسمان و ریسمانها نتوانسته اند روی این تناقضات در خود طی مصاحبه هایی ارائه شده لاپوشانی کنند. این منشور نه تنها از خیزش انقلابی که بیش از پنج ماه از عمر آن میگذارد عقبتر است، بلکه از مطالبات کارگران هفته تپه و فولاد اهواز که در خیزش 96 نقطه انفجارش بود و دنبال آن اعتصابات پیاپی و اعتراضات تا خیزش آبانماه 98 نیز عقبتر است. شعار بخش عمده جنبشهای پیشرو ایران زیر هژمونی مبارزات طبقه کارگر در هفت تپه، فولاد، هپکو، پالایشگاههای نفت و گاز و پتروشیمی و رانندگان کامیون .... «نان کار آزادی حکومت شورایی» شد. یکی از شعارهای استراتژیک خیزش انقلابی در کف خیابانهای صدها شهر طی ماههای گذشته این بود: «تا انقلاب نکرديم به خانه برنگرديم». چپ های پوپولیست و سوسیالیزم ملی شیفته شعارهای توخالی برای مخدوش کردن خیزش انقلابی و انقلاب ژست فمینیست مآبانه مدافع زن بخود گرفتند، و جدا از اینکه دنبال شعار بی محتوای «زن زندگی آزادی» براه افتادند، از این فراتر رفتند و خیزش انقلابی را "خیزش مهسا!" و انقلاب را "انقلاب ژینا" اسم گذاری کردند! کمالینکه منشور رفرمیستها هم زیر هجمه جهانی مدیا بورژوازی که شعار بی محتوای «زن زندگی آزادی» که هر گرایش

میتواند تفسیر دلخواه خود را از آن داشته باشد، با قدرت مدیا و سایر امکانات در سراسر جهان در بوق و کرنا کردند، عاشقانه تر از پوپولیستها و پست مدرنها و حتی بخشا کمونیستها را نیز ذوق زده کرد، مداح این شعار گشتند، و آنرا شعار استراتژیک در منشور مطالباتشان کردند، تا شعار و پرچم کارگری و کمونیستی را در این جدال آلترناتیو ها حاشیه ای نمایند! و تا حدود زیادی هم موفق بوده اند. در نظر بگیرید این میزان حمایت که دول بورژوازی از این شعار توخالی کردند اگر یکصدم آنرا همین رفرمیستهای چپ بورژوایی یا کمونیستهای موجود در دفاع از شعار «نان کار آزادی حکومت شورایی» میکردند، بنظرتان آنبخش از کمونیستها که بدرست سه منبع سه جزء را پشتوانه نظری خود کرد جهت نقد کوبنده شعار «مرد میهن آبادی» آیا به ستایش شعار بی محتوای پوپولیستی «زن زندگی آزادی» می نشست یا آنرا خرج شعار استراتژیک و طبقاتی کارگری و کمونیستی میکرد؟! اما طیفی گسترده از کمونیستهای پوپولیست شده، میدانستند که این شعار بی مغز، بدلیل حمایت دول بورژوازی چنان مقبولیت اجتماعی پیدا کرده که حتی بخشی از چپهای برگشتی را نیز حول آن بسیج خواهد نمود. کماینکه میدانستند هر گرایش از این شعار گل و گشاد استنباط دلخواهی خواهد کرد. برای نمونه گرایش ملی مذهبی تفسیر دلخواهش از این شعار این بود: "بهشت زیر پای زن است، چون مادرست و زنان را در هاله تقدس مذهب گونه زر ورق میکرد!" شاهبانو تفسیرش از این شعار این بود "زن، زنست دیگر در خانه است، و زاد و ولد میکند پس زندگیست و آزادی هم آزادیست دیگر!" و...الآخر

منشور ارائه شده از سوی این تشکلهای آگاهانه چنان تدوین شده که قدرت "سحرآمیز و فریبنده" شعار "زن زندگی آزادی" را در خود منعکس کند و برای کوبیدن مخالفینش همه رفرمیستهای چپ در برابرش را به صف بکشد. حتی به شیوه لشکریان راست پرو غربی مخالف را منکوب کنند. یکی از سطور طلایی منشور، اسم گذاری منشور است. "مطالبات حداقل" اکسیر جادویی است، تا هر کارگر یا کمونیست مخالف منشور گفت شورا و مجمع عمومی چرا باد هوا شد، دینامیزم اجرایی این مطالبات چیست؟ بیدرنگ بگوید اینرا بوضوح سند در تیتراژ اول گفته این مطالبات حداقل است! اگر کارگران و کمونیستها گفتند پس چرا این منشور لام تا کام از ضدیت با سرمایه داری و سرنگونی انقلابی چیزی نگفته! باز بگوید چون منشور مطالبات حداقل است. اگر کارگران و کمونیستها بگویند تبیین شما تدوین کنندگان از انقلاب چیست و چرا انقلاب را دو مرحله ای کرده اید؟ باز بگویند در متن این مستتر است و مگر در پایان تصریح نشده: « مطالبات مطروحه در این منشور، محورهای کلی مطالبات ما امضا کنندگان را لحاظ و بدیهیست در تداوم مبارزه و همبستگی خود به صورت ریز و دقیقتری به آنها خواهیم پرداخت.»! اگر کمونیستها و کارگران بگویند چطور شما به نیابت از کل طبقه کارگر ایران و کمونیستها و کل جامعه منشور مطالباتی حداقل خود را که از سوسیال دمکراتهای غربی به وام گرفته اید، و میخواهید در این اثنا که جامعه به دوران برآمد انقلابی رسیده قالب کنید، بگویند همه انتظارات شما در منشور مطالبات حداکثری خواهد آمد! و از این روست درخواست نموده ایم: «از همه انسانهای شریف که دل در گرو آزادی و برابری و رهائی دارند میخواهیم از کارخانه تا دانشگاه و مدارس و محلات



تا صحنه جهانی پرچم این مطالبات حداقلی را بر بلندای قله رفیع آزادیخواهی بر افراشته دارند.» منشور چقدر مصمم و فروتنانه از همه انسان های شریف که دل در گرو آزادی و برابری و رهایی دارند(که البته در منشور بر کسی روشن نیست از طریق چه مکانیزمی به این نیاز همه انسانهای شریف از کارخانه تا دانشگاه...جامه عمل می پوشاند) انتظار دارد تابوت انقلاب سوسیالیستی را بر دوش کل جامعه حمل کند چون این مصلحان اجتماعی به نیابت از کل جامعه تشخیص داده اند، فعلا انقلاب دمکراتیک در بورس است نه کمونیزم!

سخن پایانی!

کارگران و کمونیستها و سایر اقشار آزاده هر چند هنوز نقش دورانساز خود در خیزش انقلابی را بفرجام نهایی نرسانده اند اما تجربه لااقل دو بیست ساله رویارویی با راست و چپ بورژوازی را اندوخته دارند. و هشیارتر از آنند ندانند شما در پی چه مقاصدی و در دل این شرایط دورانساز مروج "انقلاب دو مرحله ای" شده اید. کمونیستها و کارگران آگاه به منافع طبقاتی خویش، از تاریخ درسهای مهمی گرفته اند، یکی از آنها اینست به ذره به این یا آنبخش حتی طبقه کارگر و سایر جنبشهای پیشرو و کمونیستهای تجدید نظرطلب که میخواهند از مسیر رفرمیستی به انقلاب سوسیالیستی نائل آیند، متوهم نخواهند شد. غیر اینست منشور علنا گفته به این حداقل مطالبات اکتفا کنید، و بیخیال سوسیالیزم باشید تا اطلاع ثانویه. این منشور بخش حداقلی از جنبش کارگری ایران و سایر جنبشهای پیشرو را نمایندگی میکند. این منشور نه تنها انقلاب را برفع رژیم به تعویق می اندازند بلکه در این جدال و کشمکش طبقاتی و سیاسی که هنوز پرچم مبارزه برای به زانو در آوردن رژیم متوحش سرمایه داری ایران را زمین نگذاشته، و راست جامعه و راست کارگر از کشور با حمایت غرب قادر به عقیم ساختن برآمد انقلابی نشده اند، رسماً به نیابت از کل طبقه کارگر ایران و جامعه دارد به دول غربی آدرس میدهد، راست پرو غربی تماماً راه هایش به بن بست رسیده و بیانگر اینست در جامعه بی ریشه و بی پایگاهست و اکنون روی اسب رفرمیستها شرط بندی کند! دول غربی تا انتشار بیرونی این سند رفرمیستی، بیشتر بر سر آلترناتیو راست مصر بوده است، اما اگر بداند این جبهه شانس پیروزی جهت مصادره کردن انقلاب را ندارد، بعید نیست با جبهه دوم ساخت و پاخت کند تا انقلاب را از مسیر اصلی حرکت باز دارند. جبهه کارگری و کمونیستی اگر به این مسیر پا بگذارد تنها انقلاب را به نفع رژیم متوحش سرمایه داری ایران به تعویق نمیاندازد بلکه در صورت بزیر کشیدن رژیم هم، قدرت سیاسی را تحویل راست و چپ رفرمیستی خواهد داد! جبهه کارگری و کمونیستی ایران از انقلاب 57 که توسط یک رژیم متوحش تفوکراتیک سرمایه داری با حمایت غرب مصادره شد، بسیار راه سخت و دشواری را در مبارزه با دو جبهه راست و چپ بورژوازی و سایر دشمنان قسم خورده طبقاتی خویش طی کرده، بهترین دوران عمر خود را صرف به پیروزی رساندن جنبشی کردند تا رهایی کل جامعه را گارانتی کنند. اما این پیروزی بسیار بسیار طولانی و هزینه بردار شد، شکست اتحاد جماهیر شوروی و ریزش بلوک بندی شرق صف آرای جهانی را دستخوش تغییر جدی کرد، و تبلیغات زرادخانه جنگ سردی، پسا جنگ سردی علیه

کمونیسم بیش از پیش عروج کرد و بخشی از کمونیست‌ها خود را مغلوب راست جهانی دیدند و از کمپ کمونیسم به کمپ بورژوازی اسباب کشی کردند. کما اینکه بخشی از آنها علنا و رسماً دارای حزب رفرمیستی خود با رسم و نشان خود شدند و در کمپ راست‌ها علیه انقلاب به صف شدند. البته ناگفته نماند کارگر و کمونیست‌های آگاه و سازش‌ناپذیر و تازه نفس‌تر به صفوف این جنبش پیوستند. در کشاکش این جدال و رویارویی طبقاتی و سیاسی باز ما شاهد آنیم، بخشی از این جبهه کمونیستی و کارگری برغم پیشینه درخشان چندین دهه مبارزه بی وقفه در اثنایی که جامعه به مرحله برآمد انقلابی رسیده، به صرافت این افتاده‌اند، سقف کمونیسم را پایین و پایین آورند و پرچم کمونیسم را بنفع رفرمیسم زمین بگذارند، این حقیقت تلخ است اما بخشی از کمونیست‌ها علناً و رسماً بنوعی به این مسیر فرو غلتیده‌اند! اما این هم بخشی از جدال اجتناب‌ناپذیر آلترناتیوهاست و نهایتاً هر آنچه غیر از انقلاب حقیقی است دود هوا میشود، پراکسیس انقلابی طبقه کارگر و کمونیسم، پیروزی حکومت کارگری را بر شانه‌های این آلترناتیو و دانش طبقاتی و سیاسی متحقق میکند .

(خط تاکیدات از من است)

آزادی برابری حکومت کارگری!

19. 02. 2023

سناریوی مسموم کردن دختران دانش آموز اوج درماندگی رژیم است!

از اوایل آذرماه 1401 مواردی از "مسمومیت سریالی" به گازهای سمی در بخشی از مدارس دخترانه قم شایع گشت. نتایج تحقیقات پزشکان متخصص هفته ها به درازا کشید تا حقایق را نصف و نیمه بیان کنند. بدلیل اینکه رژیم به آسانی در نظام پزشکی ایران هم سرک میکشد، متخصصین مستقل تنها اعلام نموده اند این رویداد را پدیده ای نادر و تماما مشکوک تشخیص داده اند! رژیم که خود طراح این سناریوی کثیف بوده است، تلاش کرد جهت به انحراف کشاندن افکار عمومی و رد گم کردن، این جنایت را با عاملهای جانبی توضیح دهد و توجیه کند. اما وقتیکه ابعاد این هجوم زنجیره ای به مدارس دخترانه، نظیر قتلهای زنجیره ای ابعاد وسیعتر بخود گرفت و در چندین استان صدها دانش آموز با این گازهای سمی مسموم گشتند، و با اعتراضات وسیع خانواده و آزادیخواهان مواجه گشت، اینبار اذعان داشت، «گروهی تندرو با "گرایش هزاره ای" که علیه ادامه تحصیل دختران در مقاطع راهنمایی و متوسطه هستند دست به چنین جنایتی زده اند.»!

اما کسی هست نداند این رژیم خود طی چند دهه از حاکمیت ننگینش از هیچ جنایتی جهت نابودی مخالفین سیاسی سهل است حتی عادی ترین افراد جامعه به ذره ابا نداشته و دست به شنیع ترین اعمال ضد انسانی علیه زیر سن ها هم زده و میزند، نخواهد توانست روی چنین جنایتی که مرتکب شده، پوشش بگذارد! خانواده این دانش آموزان و جامعه نیز اینرا هم میدانند، همان سران جلاد رژیم که در محلات و کوچه و خیابان و دانشگاه به آتش به اختیارانش دستور شلیک مستقیم به مردم را دادند، عامل و مسبب این جنایت توسط "مسمومیت سریالی" است. هجومهای زنجیره ای به مدارس دخترانه مجازاتی است در برابر عمل انقلابی آنها جهت مشارکت وسیع در امر خیزش انقلابی! رژیم زهی خیال باطل فکر میکند به این شیوه می تواند، نه تنها از آنها بلکه خانواده ها و معلمانشان که بخش وسیعی از مردم بپاخاسته خیزش شهریور بوده اند، زهر چشم بگیرد! دخترانی که طی ماههای گذشته به سهم خود زمین را زیر پای مزدوران رژیم در مدارس و خیابانها داغ کرده بودند همه مخاطرات این حضور را آگاهانه حتی به قیمت جان خریدند! دانش آموزان همان موقع که مدارس و خیابانها را فتح نمودند بخوبی میدانستند، با چه رژیم متوحشی مواجهه هستند، پس رژیم از این تهدیدات هم بجز تعمیق هر چه بیشتر مبارزات توده ای و رسوایی بیش از پیش خود نزد جامعه و بطریق اولی افکار عمومی در سطح جهانی، چیزی درو نخواهد کرد .

نابود باد رژیم سرمایه داری ایران! زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

02.03.2023

هشت مارس روز کیفرخواست زنان و مردان آزاده در سراسر جهان علیه سرمایه داریست!

پیشاپیش این روز را به همه زنان و مردان آزاده در جای جای جهان شادباش میگویم. اگر هنوز تناسب قوای مبارزاتی در سراسر جهان آنچنان قدرتمند نیست، که دنیا طبقاتی کنونی را از بیخ و بن بر افکند، و زنان یک بار برای همیشه در جایگاه و منزلت والای انسانی خود قرار گیرند، اما راهی نداریم جز مبارزه بیوقفه برای پیشبرد و تحقق آن. با وقوع خیزشها و اعتصابات و اعتراضات پیاپی ایندوره در ایران، شانس اینکه تناسب قوا در جدال طبقاتی و سیاسی بفع افق و آلترناتیو کارگری و کمونیزم تغییر کند، زیاد است. تحقق این امر گره خورده به اینکه کارگران بمثابه طبقه و رهبر کل جامعه عرض اندام کنند. و فردا در جاهای دیگر منطقه و جهان آلترناتیو کارگری و کمونیستی عروج کند. تنها و تنها کمونیزم است، میتواند طوق اسارت و بردگی را که این مناسبات مزدی در طول تاریخ اینجا و آنجا بر گردن بشریت و زنان بطور مضاعف انداخته و خواسته آنرا ازلی و ابدی جلو دهد، و زنان بیشترین ستم و فرو دستی علیه آنان اعمال شده، از هم بگسلد و جهان وارونه را بر قاعده برگرداند!

بگذارید در هشت مارس امسال مختصری به نقش و جایگاه ویژه زنان در خیزش انقلابی ایران بپردازم. خصوصا در اثنایی که از خیزش انقلابی علیه نظام تئوکراتیک سرمایه داری ماهها میگذرد، و برغم افت و خیز، پرچم جنگ و جدال آن با حافظان نظم موجود کماکان در گوشه و کنار ایران، در کارخانه، کارگاه، دانشگاه و مدرسه... و خیابانها بر شانه های زنان و مردان آزاده خصوصا نسل جوان هنوز بنوعی در اهتزاز است! در نبرد سه ماهه نخست خیزش، که میرفت برای همیشه بساط انگلهای سرمایه را جارو کند، حضور پررنگتر زنان در میدان رویارویی و جنگ با رژیم، عمق بیشتری به پیشبرد مبارزه داد. انگار زنان اینبار عزم جزم کرده تر از پیش به مصاف آمده بودند، تا در قامت تاریخی حداقل صد ساله در برابر استثمار، تبعیض، نابرابری ستم و فرودستی که در دو سیستم ارتجاعی شاهنشاهی و آخوندی به آنها اعمال گشته بود، همه نماد و الگوهای این بربریت را یکبار و برای همیشه به زیر بکشند. و چه عالی در این میدان فارغ از جنسیت، همدوش هموعان خود نظیر کمونارها درخشیدند. با جسارتی که برازنده زنان انقلاب بود، در میادین ده ها شهر و در حلقه محاصره نیروهای تا دندان مسلح و "آتش به اختیاران" بر سکوها رفتند و سخنرانی کردند و با مشتتهای در هوا گره کرده، در صف اول مبارزه پر طنین شعار سر دادند: «تا انقلاب نکرديم به خانه برنگرديم» و «ما انقلاب نکرديم تا به عقب برنگرديم» هر دو نظام ضد زن را پاسخ دادند. در همه محلات و میادین شهرها از پیشقراولان مبارزه علیه توحش بودند، از دانشگاهها و مدارس تا خیابانها را به گونه ای به محل مارش خود تبدیل نمودند، که پیکر نظام را به لرزه افکند و متحمل هزینه های آن اعم از کشتار و شکنجه و زندان نیز گشتند. صدها زن و مرد نظیر مهسا، ساریناها، نیکاه، کیانها، سدیسهها و اقبالها و محسن شکاری و مهدی کرمی ها یا در محلات و میادین و خیابانها یا در مدرسه و دانشگاهها آماج گلوله قرار گرفتند. یا زیر شکنجه و دار اعدام برگاهی زندگیشان پرپر شد. اما کماکان همدوش با آزادیخواهان و برابری طلبان سنگربندیها را در این جنگ تمام عیار علیه رژیم مستحکمتر کردند و پرچم رهایی را برافراشته نگه داشتند! هزاران نفر بر اثر شلیک

"آتش به اختیاران" اجیر شده، زخمی و صدها نفر و شاید بیشتر یک، یا هر دو چشم خود را از دست دادند، و از این میان صدها نفر از آنها کاسه چشمشان تخلیه گشت. اراذل و اوباش اسلامی در این جنگ تمام عیار حتی به کوکان زیر سن رحم نکردند و ده ها و شاید صدها کودک یا مجروح یا جانباختند. این درجه از توحش که تاریخ نمونه آنرا کمتر بخود دیده، بخاطر این بود، جامعه مرعوب گردد و روحیه مبارزه جویی و پیشروی توده های بپاخاسته را درهم بشکنند. اما این میزان توحش وقتی با استقامت و رویارویی شکوهمند زنان و مردان در صدها شهر مواجه گشت، برعکس این صفوف نیروهای سرکوب و کشتار بود، متزلزل شد و بشدت ریزش کرد! این خیزش هر چند در سه ماه اخیر تاکتیکا فروکش کرد، اما هرگز بمعنای شکست آن نبوده و نیست! بلکه همین که خیزش تا مرز به زانو درآوردن رژیم پیش رفت، دستاورد و آزمونهای ارزنده ای داشته است. دیر یا زود کار این نظام قرون وسطایی را با قدرت بیشتر یکسره خواهد کرد. ضمناً بدنبال این چند ماه مبارزه خونبار ما هر روزه شاهد اعتصاب و اعتراض در گوشه و کنار کشور بوده و هستیم. ستونهای حاکمیت ننگین این رژیم از جمله ستون سیاسی، ایدئولوژیکی و اجتماعی آن که طی این چند دهه از حاکمیت ننگین با توسل به سرکوب دولتی، سرپا نگه داشته شده، طی این جدال بشدت نابرابر و خونبار چند ماهه در میان توده های مردم بنوعی فرو ریخته است که دیگر اداره جامعه به شیوه سابق برای طبقه حاکم اقتصادی ممکن نیست. و جامعه هم برغم سرکوب و بگیر و ببند و کشتارها، در اشکال مختلف مبارزاتی، رژیم را در اداره جامعه به شیوه پیشین با چالش عظیمی مواجهه ساخته اند. این خیزش هر چند به نتیجه نهایی یعنی انقلاب نرسید و صدها جانباخته و ده ها هزار زخمی و گروگان را در پی داشت، اما نشان داد اگر در چنین مقیاسی که رودها خروشان گشتند رژیم در برابر آن مستاصل و زبون بود، اگر دریای خروشان ده ها میلیونی به مصاف میآمد(البته در آینده نه چندان دور خواهد آمد) رژیم توانایی سرکوب نه تنها از او سلب میشد بلکه این جنگ تمام عیار رژیم را برای همیشه به زانو در میآورد! مبارزه برای به پیروزی رساندن امر انقلاب کماکان طی اعتصاب و اعتراضهای مدام در جریان است و میروود ستون اقتصادی نیمه فلج را هم که رژیم نیروهای مزدور کشتار و سرکوب را از قول آن تامین میکند، از طریق اعتصاب سیاسی سراسری زمین گیر کند. همین پایداری در مبارزه از یکسو رژیم متوحش سرمایه داری را در بن بست لاعلاج گیر انداخته. از دیگر سو جامعه ایران را به یکی از کانونهای بزرگ تحول در منطقه و جهان تبدیل کرده است و به این اعتبار دول بورژوازی را هم از وقوع انقلاب هراسان نموده و به تکاپو افتاده اند تا آلترناتیو راست و چپ بورژوازی را جهت به هزیمت بردن انقلاب، به جامعه حقه کنند. بر متن این کشاکش و رویارویی، ابرازها و موانع ایجاد شده بر سر راه سد کردن مبارزه زنان، که قدمتی طولانی تر از دو رژیم ضد زن شاهنشاهی و آخوندی دارد، تلاش بر این بوده زنان در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فرودست، و در حاشیه مناسبات لشکر ذخیره بیکاران باشد، اما با نقش دورانسازی که زنان و آزادیخواهان در عرصه مبارزه به دوش گرفته اند، این مناسبات به پایان خود نزدیک و نزدیکتر میشود. کمااینکه زنان متشکلاتر از همیشه در صف طبقاتی و سیاسی و در جنبشهای پیشرو با به چالش کشیدن

همه مظاهر ارتجاع و الگو و نمادهای اسلام سیاسی، نشان دادند، می روند تا همه زنجیرها که به درازای تاریخ بر دست و پاهایشان سنگینی کرده بگسلند. جسارت‌های انقلابی، ابتکارات و کاردانی در این میدان نبرد چند ماهه، تنها گوشه ای بیاد ماندنی از جلوهای شگرف این خیزش انقلابی بوده، که وصف یکایک آنها نیازمند اینست کتاب و رمانها پیرامون آن نوشته شود!

هر چه رساتر باید گفت هر روز، روز هشت مارس است! و به این اعتبار تا زمانیکه که دنیای واژگونه سرمایه داری از سوی صاحبان اصلی همه نعمات زندگی، همانا پرولتاریای مدرن جهان و فرودستان اعم از زنان و مردان بر قاعده برگردانده نشود؛ تا زمانیکه جنبش عظیم جهانی در پیشبرد مبارزه طبقاتی و سیاسی متکی به تشکل و سازمانیابی نباشد که مناسبات مالکیت بورژوازی را در هم بپیچد؛ تا زمانیکه مناسبات حاکم اقتصادی بتواند زنان را به شیوه های مختلف از این جنبش عظیم و جنبش کمونیستی جدا کند، و آنرا به لشکر بیکاران و ذخیره تبدیل کند، بجز اقلیتی انگل و مفتخور که بر همه جهان چنگ انداخته اند، و در سایه حاصل نیروی کار اکثریت عظیم جامعه بشری لم داده اند و می آسایند، طبقات استثمار شونده و فرودست عموماً و زنان در این میان بطور مضاعف در هیچ نقطه ای از جهان بمعنای واقعی کلمه جایگاه و منزلت واقعی خود را کسب نخواهند نمود! مبرهن است نباید تا مرحله رسیدن به چنین تغییری در تناسب قوا که نیروی زیر و رو کننده جنبش ما اکثریت عظیم جامعه بشری، جهان وارونه را بر قاعده نشانند، دست روی دست بگذاریم. و مطلبد صفوف مبارزه برای بهمدیگر متصل کردن این نیرو تا پیروزی نهایی را هر چه پرتوانتر و فشرده تر نمائیم!

زنده باد هشت مارس روز جهانی زن!

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

مارس 2023

در نفی و افشای منشور ضد انقلابی راست پرو غربی!

پس از گرد همایی مضحک کنفرانس جورج تاون در واشینگتون، در میان هیاهو و جنجال آفرینی مدیایی دول بورژوازی وعده منشوری داده شد جهت مطرح کردن آلترناتیو راست پرو غربی. حاصل این تکاپوی شازده و طرفداران خادمش معصوم قمی، حامد اسماعیلیون، شیرین عبادی، نازنین بنیادی و عبدالله مهتدی، "منشور همبستگی و سازماندهی برای آزادی(مهسا)" نامگذاری شد و اما منشور مرده بدنیا آمد!

منشور در همان پاراگراف آغازین که می گوید: «پس از قتل مهسا(ژینا)امینی و آغاز انقلاب زن، زندگی و آزادی مردم ایران آزادیخواهانه خود را پی می گیرند و بر آن هستند تا ... این منشور ابتدا بر فعالیت خارج از کشور تکیه می کند که می تواند زمینه را برای مشارکت فعالانه کنشگران داخل کشور فراهم کند و بر این باوریم انزواوی جهانی جمهوری اسلامی از اولین گامهای لازم برای ایجاد تغییرات است و باید خواسته های زیر پیگیری شود...» هر چند لفظا خود را به خیزش انقلابی شهریور 1401 آویزان میکند، اما پشت بند آن بسرعت، و بسیار صریح و بدون لکنت زبان جدال و کشمکش درون جامعه برای زدودن مناسبات سرمایه دارانه که بواقع به مذاق این ضد انقلابیون هم خوش نیامده و با آن بیگانه اند را تماما به کنار میگذارد و علنا در جایگاه واقعی خود ظاهر میشود. منشور در همان پاراگراف نخستین، الویت کار و فعالیت خود را روی خارج کشور و بطور کنکرت پادوی برای دول غربی متمرکز نموده تا برای این خادمین در تحولاتی آتی جایی دست و پا نکند! بدون اینکه از دلایل نبرد طبقاتی و سیاسی چند ماهه چیزی بگوید؛ بدون اینکه از جنگ تمام عیار که طی اینمدت صدها شهر را به میدان تقابل و جدال نه تنها با رژیم متوحش سرمایه داری بلکه با سایر دشمنان رنگاورنگ طبقاتی و سیاسی در داخل و خارج تبدیل نمود که هر کدام بنوبه خود علیه منافع اکثریت عظیم جامعه عمل کرده، سخنی بگوید، چرا که در این جدال واقعی آلترناتیوها مردم در کف خیایانها پاسخ بسیار روشن و کوبنده را طی شعارهایشان: «نه شاه میخوایم نه رهبر مرگ بر ستمگر» و «نه شاه نه شیخ نه ملا قدرت بدست شورا» سر دادند. تدوین کنندگان منشور که به همبستگی ارتجاعی برای دمکراسی بورژوازی دلخوش کرده اند، نتوانسته اند بیم و هراس خود را از خیزش انقلابی که دشمنان قسم خورده کارگران و فرودستان و سوسیالیستها را آماج گرفته، پنهان کنند.

بلاخره پس از گذشت شش ماه از خیزش انقلابی، و بالا و پائین پریدن این طیف متلون راست، کوه موش زائید و منشور مرده متولد گشت. این صف ارتجاع علیه انقلاب بر سر درجه غلظت ناسیونالیزم عظمت طلب ایرانی و فاشیزمی که نمایندگی میکنند، ظاهرا دچار انشقاق شده است. اما طیفی از آنها زیر یک پرچم و "منشور فاشیستی معتدل!" گرد آمده اند. غافل از اینکه فاشیزم و ناسیونالیزم "خوش خیم و بدخیم" نداریم. فاشیزم و ناسیونالیزم از افراطی تا معتدلش چه شاهنشاهی یا مجاهدینی به همان درجه ضد کارگر و ضد زن و آزادی و برابری است که جناحهای درون حکومتی کنونی هستند. و اینکه

بخشی از ناسیونالیست‌ها هر چند با لکنت زبان اما شرط و شروط توافقات جبهه راست پرو غربی مبنی بر "حفظ تمامیت ارضی ایران!" را طی پانل‌ها با سیما ثابت گرداننده برنامه اینترنت‌نشال پذیرفتند و اکنون با انتشار بیرونی چنین منشوری، از اینکه انتخاب سیاست این کمپ بوده اظهار ندامت می‌نماید و یا دیگری به کمپ مجاهدین ریزش میکند و یا طرفداران تندرو سلطنتی این منشور را در راستای "تجزیه ایران" و پشت کردن به "حفظ تمامیت ارضی ایران" قلمداد میکنند، اگر بر ماهیت بشدت ارتجاعی منشور جبهه راست پرو غربی نیفزاید، چیزی از آن کم نمی‌کند!

تدوین کنندگان منشور برای تخفیف دادن چنین رسوایی می‌گویند: «تاثیرگذاری این دولت‌ها باید به نحوی صورت بپذیرد که آنها حق دخالت در امور داخلی و تصمیمات مردم ایران را نداشته باشند». بعداً می‌افزاید: «گام‌های بعدی با حضور کنشگران داخل ایران بر عدالت انتقالی، تشکیل شورای انتقال قدرت و راهکارهای انتقال قدرت به حکومتی دمکراتیک، ملی و سکولار تمرکز می‌کند. این کار نیازمند همراهی هموطنان متخصص در رشته‌های مختلف است که دعوت به همکاری خواهند شد و کمیته‌های تخصصی گذار از جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. ساز و کارهای دمکراتیک و اجرائی این همبستگی و سازماندهی برای نتیجه‌گیری از مبارزات مدنی مردم ایران در اولین فرصت معرفی و اجرا خواهد شد.» بر کسی پوشیده نیست، وقتی جامعه خصوصاً طی یک‌دهه اخیر با خیزش‌ها و اعتصابات و اعتراضات مداوم توده کارگران و اقشار فرودست، رژیم را بطور جدی به تنگ آورد، دیگر این تنها طبقه حاکم اقتصادی ایران نبود که وحشتزده گشت، بلکه دول بورژوازی نیز که خود در مصادره کردن انقلاب 57 و سرکار آوردن این رژیم ننگین نقش مستقیم و غیرمستقیم داشتند، همه را بشدت نگران نمود. به این اعتبار با عروج خیزش انقلابی شهریور از طیف پهلویست‌های فاشیست تا سلطنتی و مشروطه و فرشگرد و ققنوس و شورای گذار و تصمیم... تا اصلاح طلبان حکومتی رانده شده از قدرت و اعوان و انصارشان با پرچم ناسیونالیزم عظمت طلب ایرانی و دفاع از "حفظ تمامیت ارضی ایران" تا طیفی از ناسیونالیست‌های محلی کرد هم، گرد این جبهه حلقه زدند، بیش از پیش به تکاپو افتادند تا به کمک غرب و شرکای مرتجع منطقه، افق راست پرو غربی را بر خیزش انقلابی ناظر و اعمال کنند. اما همه تلاش‌های پیشین و چند ماهه اخیرشان اعم از سیمینار و کنفرانس و کمپین‌ها که در خارج کشور تدارک دیدند، در همین خیزش از سوی جامعه جواب رد بزرگی گرفت.

منشور در بند دیگری تیت‌زده «حقوق بشر و کرامت انسانی» فعلاً از این بگذریم که خود "سازمان دیده بان حقوق بشر!" و اعلامیه جهانی آن که این عالیجنابان آنرا مبنا گرفته‌اند خود مشمول و اگر منشاء و شریک نظام‌های موجود و جرم و جنایت‌هایشان در گوشه و کنار جهان نباشد که هست، آگاهانه در برابر همه سکوت مرگباری کرده چون منافع اینگونه اقتضا می‌کند. مگر همین رژیم متوحش سرمایه داری و شرکایش که چهل و چهار سال است، خون کارگر و کمونیست و صف آزادیخواهی را به شیوه‌های گوناگون در شیشه کرده و میکند، شکنجه و اعدام میکند، بخشی عمده از میثاق‌های حقوق بشری را ظاهراً نپذیرفته است! هر پنج موردی که زیر عنوان پرطمطراق «حقوق بشر و کرامت انسانی»



شاه الله هی ها و ناسیونالیستهای کرد امروزی فاکت آورده اند: 6. پذیرش تکثر و تنوع در جامعه ایران و تلاش برای رفع تبعیض های تاریخی و کنونی. پذیرش جایگاه زبانهای مادری بر اساس قوانین و کنواسیون های بین المللی. 7. الترام قانون اساسی جدید به تمامی اصول جهانی حقوق بشر و تمامی حقوق و آزادی های ذکر شده در آن. 8... و 9... و 10، مگر در نظام پیشین شاهنشاهی هم که کارگر و کمونیستها را کشتار می کردند و فاشیزم پهلوی\_رضاخانی عروج کرد خود را مقید به همین مفاد میثاق جهانی نمی دیدند؟! چرا باید جامعه پس از گذشت یک قرن دیکتاتوری شاه و آخوندی که این میثاق جهانی نیز دست و بالشان را باز گذاشته و بجز استثمار، بردگی، بیکاری و فقر و شکنجه و اعدام و گرفتن آسایش و امنیت نسل ها چیزی عایدشان نشده را دوباره با توهم به این وعده و وعیدها آزمون کند؟! تیرهای بعدی منشور «عدالت» و «شفافیت اقتصادی و رفاه»... است. تاریخچه مدعیان "عدالتخواهی" تا دیگر تیرهای بنجل این اتاق فکر کپک زده، لاقل در دو رژیم شاهنشاهی و آخوندی، تاریخی بسیار استثمارگرانه و خونبار است. چه نسلهای گذشته و چه نسلهای امروز بدلیل بر باد رفتن هست و نیست زندگیشان، آنقدر از آن تجارب تلخی دارند که بعید میدانم، تحت هیچ شرایطی فریب ترمنولوژی که سر منشاء آن طبقه حاکم اقتصادیست یا قول و قرارهای پوچ آنرا بخورد! معلوم است "عدالت و رفاه اقتصادی" و سایر مقولات از این جنس را طبقه حاکم اقتصادی آنرا از زوایه منافع خود معنا میکند! مثلا، چگونه در نظام طبقاتی خویش طبقات و اقشار فرودست را بشیوه سیستماتیک از طریق مکانیزم "عادلانہ" و شفاف اقتصادی و رفاه"، به زیر چنبره کار مزدی و بردگی بکشاند، و میثاق جهانی حقوق بشر هم از سر منافع سودجویانه خویش نه تنها هیچ غلطی نکند بلکه دست و بالش را برای گروگان گرفتن، شکنجه و حتی اعدام باز بگذارد. این منشور هم علنا گامهای اولیه را با پذیرش الگوی اقتصادی سرمایه داری، قانونمدیهای آنرا مبنا قرار خواهد داد، قطع به یقین اگر فردا شناسی برای رسیدن به قدرت و "سازماندهی و اداره جامعه" داشته باشد، که ندارد، همین "عدالت و شفافیت اقتصادی و رفاه" و سایر وعده های داده شده را از طریق کشتار و سرکوب وحشیانه بواسطه همین ارادل و اوباشی و چماقداران "حافظ یکپارچگی خاک ایران!" که جمهوری اسلامی هم چند دهه است به خونین ترین شکل بکار بسته، بمرحله اجرا خواهد گذاشت!

جنبشی که در جامعه براه افتاده هر چند بی کم و کاست نبوده، اما نسبت به خیزشهای قبل از انسجام و سازمانیابی بهتری برخوردار بود، و همین امر هم موجب شد تداوم بیشتر داشته باشد، و هزینه را برای دشمن بسیار سنگین تر از قبل کند. جنگ تمام عیاری که هر چند به نتایج نهایی نائل نگردید، اما چنان بخشهای از ارکانی که این نظام طی چند دهه از حاکمیت ننگین خود بر آن استوار بوده را در هم کوبیده که این دستاوردهای ارزنده با هیچ درجه ای از سرکوب و کشتار و شکنجه و اعدام ماشین دولتی قابل باز پس گرفتن نیست. و دیر یا زود این خیزش در فاز بالاتری اینبار با حضور همه جانبه کارگران بمتابہ طبقه و در قامت رهبری جامعه به مضاف خواهد آمد، و بساط این رژیم را در هم خواهد پیچید

کارگران جهان متحد شوید

و نمیگذارد تاریخی که یک قرن به شیوه تراژیک جامعه از آن رنج برده، اینبار در شکل بسیار کمیک تکرار گردد.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

23 مارس 2023

یادداشتی پیرامون

ارکسترای دلک ها در دانشگاه استنفورد سانفرانسیسکو برای مصادره انقلاب!

جریانات راست پرو غربی بعد از انتشار منشور شش نفره که مرده به دنیا آمد، اکنون از پروژه بعدیشان که کنفرانسی از طیفهای متلون راست و چپ بورژوازی، در روزهای 25 و 26 مارس میباشد، پرده برداشته اند!

دلک گردانی اینبار با میزبانی دانشگاه استنفورد سانفرانسیسکو آمریکا، حول شعار استراتژیک اشاعه فرهنگ «مردم سالاری!» بنیاد برومند سر به نهضت مقاومت ملی ایران، (شعار دو قلوبی "گفتگوی تمدنها")، سلطنتی ها، لیبرال دمکراتها و جمهوری خواهان پان ایرانیست و رفرمیستها را به تحرک انداخته، سان برونند تا آلترناتیو راست پرو غربی را یکبار دیگر در بوق و کرنا کنند، جهت حقه کردن آن به جامعه! کنفرانس استنفورد از شهریار آهی، بانکدار و نماینده لیبرال دمکراتها گرفته تا اساتید دانشگاه و بی معمم های دستگاههای سرکوبگر حکومتی، تا "محقق!" های اصلاح طلب رانده شده از قدرت، تا ناسیونالیست کرد مهتدی که خود اخیرا طی مصاحبه ای اذعان داشته از نوادگان مهد علیا ناصرالدین شاهست، و اعوان و انثار شازده پهلوی و لابیگران دول غربی را گرد هم آورده، تا پرده ای دیگر از سناریوی سمفونی منشور مرده اینبار با همراهی "چهرهای اریستوکرات" جهت به هزیمت بردن انقلاب را در صحن دانشگاه استنفورد طی موعظه خوانی به نمایش بگذارند!

حتما همه بخاطر دارید، در بند اول منشور مرده پرو غربیها آمده بود: «این منشور ابتدا بر فعالیتهای خارج از کشور تکیه می کند که میتواند زمینه را برای مشارکت فعالانه کنشگران داخل کشور فراهم کند...». قبلا در نفی و افشای این منشور گفتیم «هر چند این منشور لفظا خود را به خیزش انقلابی شهریور آویزان کرده، اما سرعت با بی اعتنایی از کنار خیزش انقلابی و تغییر از پائین گذر می کند، چون صاحبان این منشور با این انقلاب بشدت بیگانه اند». اینبار هم "گفتمان مردم سالاری!" اریستوکراتها برغم لیست طولانی سخنرانان و تیتراهای بی مسمای موضوعات طرح شده، نتوانسته دشمنی خود با انقلاب پیشارو را جهت دور زدن آنرا پنهان نماید!

اهداف نشست این دلکها چنین عنوان شده:

-ترسیم راهکارهای ایرانی آزاد، آباد و دمکراتیک که به تک تک شهروندان امکان شکوفایی بدهد. -هم آفرینی پلی به سوی آن آینده بر پای اصولی مشترک برای گذار

-همراهی با مردم برای تحقق این گذار دمکراتیک

و برنامه نشست:

نتایج همه پرسی دیدگاه های تخصصی-مدنی در مورد گذار به مردم سالاری در ایران پیشگامان جنبش زن-زندگی-آزادی: جنبش زنان، جنبش کارگری، و اقلیتهای مکانیسم های انتقال صلح آمیز

بهره گیری از جناحهای قدرت ایران و امکان سنجی تغییر

نیروهای مسلح قبل و بعد از انتقال قدرت

## نقش عوامل اقتصادی در گذار

### مدیریت انتقالی

.  
. .  
.

بورژوازی ایران اعم از لیبرال، دمکراتها و رفرمیستها و سوسیال دمکراتها لاقلاً از یکصد سال تاریخ خونبار خود هم درس نگرفته اند. نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی ایران، بدون توجه به تحول تاریخی پرولتاریای ایران و بدون توجه به جدال طبقاتی و سیاسی این دو دوره، همچنان با گستاخی، سخت و سفت و کورکورانه بر نگرشهای کهنه آموزگاران رفوزه خود می کوبند. بدینجهت آنها همواره با پیگیری تمام طی سیمینار و کنفرانس و متینگ های خود، می کوشند برندگی مبارزه طبقاتی و سیاسی را از میان بر دارند و تضادها را آشتی دهند! (استنتاجی از مانیفست کمونیست)

بیش از 100 استاد دانشگاه، کارآفرین، چهره فرهنگی، فعال سیاسی و اجتماعی دور هم حلقه زده اند تا محصول اتاق فکر کپک زده شان، که مشتی عبارات میان تهی بیش نیست در روزهای آینده از دانشگاه استفورد سانفرانسیسکو، رو به جامعه ایران پمپاژ کنند!

جامعه ایران و در راس همه کارگران هشیار تر از آنند بعد از لاقلاً یک قرن استثمار و بردگی، یک قرن گرو گرفتن زندگی اکثریت عظیم جامعه؛ یک قرن کارگر ستیزی؛ یک قرن تبعیض علیه زنان و شکاف طبقاتی، سیاسی از سوی رژیم شاه و رژیم تئوکراتیک متوحش سرمایه داری، اجازه دهد، دگر باره شما دشمنان قسم خورده انقلاب با معمم یا بی معمم برایشان راهکار ترسیم کنید! جامعه ایران و در راس آن کارگران و فرو دستان، طی لاقلاً یک قرن کشمکش و تقابل سیاسی و طبقاتی، و خصوصاً در یکدهه اخیر با خیزشهای شکوهمند و اعتصابات پی در پی که با جانفشانی و هزینه های بسیار سنگین در کارخانه، کارگاه، دانشگاه، مدرسه و خروش خیابانی توأم بوده، بخوبی آموخته اند، جز به نیروی لایزال خود به هیچ نیروی متکی نباشند. و مبرهن است، جامعه فریب منشورها، اهداف و برنامه نشستها و ارکسترای دلکهای آلترناتیوهای راست و چپ بورژوازی که در تلاشند خودشان را بعنوان نماینده جامعه جا بزنند، نخواهد خورد!

جنگ تمام عیاری که شش ماه از آن میگذارد، هر چند بدلیل عدم حضور همه جانبه و سراسری کارگران به نتایج نهایی نائل نگردید، اما چنان بخشهای از ارکانی که این نظام طی چند دهه از حاکمیت ننگین خود بر آن استوار بوده را در هم کوبیده که این دستاوردهای ارزنده با هیچ درجه ای از سرکوب و کشتار و شکنجه و اعدام ماشین دولتی قابل باز پس گرفتن نیست. جامعه طی اینمدت تکاپوی شما دشمنان ریز و درشت انقلاب (حتی آنانیکه خود را مدافع طبقه کارگر جا می زنند و کارگر پناهند در واقع!) را بخوبی زیر نظر دارد، که از ترس شبح انقلاب پرده از پروژهایتان بر میدارید. اما دیر یا زود این خیزش در فاز بالاتری اینبار با حضور همه جانبه کارگران بمثابه طبقه و در قامت رهبری جامعه به مصاف خواهد آمد، و بساط نه تنها این رژیم را در هم خواهد پیچید بلکه همه پروژهای دشمنان طبقاتی

کارگران جهان متحد شوید

خویش را حباب روی آب خواهد کرد و نمیگذارد تاریخی که یک قرن به شیوه تراژیک جامعه از آن رنج برده، اینبار در شکل بسیار کمیک تکرار گردد.

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

23.03.2023

کمون پاریس رعد و برق در آسمان بدون ابر نبود!  
(در گرامیداشت سالروز کمون پاریس)

کمون پاریس یک قرن و نیم پیش، بر متن یک سلسله انقلابات در اروپا و جهان اتفاق افتاد! در این دوره جنبش کمونیستی و کارگری به لحاظ کیفی و کمی دوره رو به تعالی و رشد خود را طی میکرد. تناسب قوای طبقاتی به نفع جنبش کارگری و کمونیستی و به ضرر بورژوازی بشدت در حال تغییر بود. چشم انداز جنبش کمونیستی در این دوره تغییر جهان است و با تبیین قرون پیشین از کمونیسم تفاوت ماهوی دارد. در ایندوره تاریخی مارکس و انگلس از رهبران جنبش کمونیستی با دانش و شناخت ژرف علمی، تاریخی و دیالکتیکی نه تنها تبیین های غیرعلمی، تخیلی و رمانتیستی رایج از سوسیالیسم و کمونیسم را بیرحمانه نقد و کنار زده اند، بلکه به موجزترین شیوه به بیان سوسیالیسم علمی پرداخته و نشان می دهند که چگونه باید نظام واژگونه کاپیتالیستی مبتنی بر مالکیت سرمایه دارانه بر ابزار تولید و بردگی مزدی را بر قاعده برگرداند. این کار داهیانه مارکس و انگلس در جنبش کمونیستی ایندوره هر چند در آغاز با نقد کل بنیادهای فکری-نظری، فلسفی، اقتصادی و سیاسی نظریه پردازن، فلاسفه، اقتصاددانان و سیاسیون بزرگ که همه شهره آفاق عصر خود بودند، آغاز گشت، اما اساسا تمرکز اصلی مارکس و انگلس معطوف به روند تعالی کمونیسم پراتیک و کمونیسم انقلابی به عنوان علم رهایی بشریت جهت خلاصی از این مناسبات و تغییر جهان بود. کمونیسم مارکس طبقه کارگر واقعا انقلابی را تنها نیروی تغییر جهان میدانست. نزد مارکس پراکسیس و تئوری انقلابی اگر در زمان معین و خاص عملا متجلی نگردد هر چه میتواند باشد اما عمل و تئوری انقلابی نیست. مارکس ضمن اینکه ژرفای شکل گیری کشمکش های طبقاتی، تاریخی و پدیده های اندرون آنرا چه در اعصار گذشته و چه در دوران خود به شیوه ای دیالکتیک تاریخی می شناخت، قانونمندیها و رابطه ارگانیک آنها را کشف و در نقد اقتصادی سیاسی کاپیتالیستی با تشریح آناتومی این مناسبات، راه امحای آنرا نیز نشان داد. و به این نتیجه نائل شد که طبقه پرولتاریا به حکم موقعیت اجتماعی در تولید و تنها طبقه واقعا انقلابی، دیر یا زود بایستی در قامت رهبری کل جوامع و برای تغییر جهان عرضه اندام کند.

خلاصه میخوام با این فاکت تاریخی اینجا یادآوری کنم: «اگر در اعصار پیشین یکسری از انقلابهای عظیم بورژوازی از فراز نهضت تجدد دین رد شده بودند، و پاره ای انقلابهای قبل از کمون پاریس، انقلاب در آنها بیان و توجیه وظایف جامعه بوارژوازی را نه در انجیل و تورات کلیسایی بلکه در متون و مجردات "دمکراسی ناب!" تبیین و تعریف میکردند.» اما دیگر کمون پاریس از فراز "نهضت دمکراسی ناب!" رد شد، و بیان و توجیه وظایف حکومت پرولتری و سوسیالیستی را در بیان واقع تبیین و تعریف کرد. زمینه کسب قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا با بیست و اندی سال تلاش و برغم همه موانع سر راه عاقبت با کمون پاریس مصداق خارجی پیدا کرد و تثبیت شد. کمون پاریس که کارگران هسته اصلی آنرا تشکیل می دادند، نه تنها همه ویژگی و مولفه های انقلاب از منظر کمونیستها را داشت بلکه یکی از برجسته ترین تحولات انقلابی در آنزمان است، که تاریخ مبارزه طبقاتی در جهان تا آن

لحظه چنین تغییر و دگرگونی شکوهمندی را بخود ندیده بود. کمون پاریس تاثیر بسیار شگرفی بر جهان بر جای گذاشت و سرمایه بسی عظیم و غنی برای جنبش کمونیستی و کارگری در پی داشت. به همین اعتبار جنبش کمونیستی تا کنون هم وامدار این تجربه بزرگ تاریخی است که کموناردهای سرخ و مارکس در قله رفیع آن ایستاده اند. بشریت امروز فارغ از هر قضاوتی که اخلاقیون بورژوازی داشته باشند، فارغ از "خلوص ایدئولوژیک"ی که دارا باشند، نمی توانند مهر دستاوردهای ارزنده کمون پاریس بر پیشانی تاریخ را انکار نمایند. اینکه چنین انقلاب شکوهمندی چگونه و چرا در عرض کمتر از سه ماه با شکست مواجهه شد بحث تماما مجزایی میطلبد. کمون پاریس یکی از انقلابات جهانیست که تقریبا تمام مولفه های وقوع یک انقلاب کلاسیک را داشته است. دولت ورسای را در موقعیت چنان شکننده قرار داد که دیگر برغم کشتار نتواند مثل سابق حاکمیت خونبار خود علیه جامعه را ادامه دهد. کمون تناسب قوای مبارزاتی را چنان تغییر داد که دیگر جامعه قائل به این نبود به شرایط قبل از ماه مارس برگردد! کارگران و سوسیالیستها که هسته های اصلی این کمونها را تشکیل میداند ضامن این بود هر فرمان کمون بسرعت به اجرا در آید، اعم از اینکه ارتش حرفه ای و ارگانهای نظامی ملغی گردند، و امورات نظامی از طریق ستاد رهبری کارگران و توده های تسلیح شده هدایت شود. ابزار کار به صاحبان اصلی آنها که کارگراند تعلق دارد و باید به تصرف آنها درآید تا در خدمت کل جامعه بکار گرفته شود! زمین مال کسانی است که روی آن کار میکنند... و چندین فرمان مهم تاریخی دیگر که در کمون عملی گشتند. بواقع پیروزی شکوهمند کمون هر جا وظایف بزرگ تاریخی خود برای زدودن بقایای مناسبات پیشین را اجرا و به پیش برد آنرا گامی برای تحقق حکومت کارگری به جلو سوق داد. هر جا این فرمانها با کارشکنی و اشتباهات بخشی از رهبران میدانی به دلیل درک رمانتیستی و خرده بورژوازی از حکومت پرولتری و کمونیزم مواجهه گشت و مقاومت نمود، سد راه پیشروی و تداوم کمون شد، تا بتواند رهایی نهایی بشریت از مالکیت بورژوازی و استثمار مزدی را یکبار و برای همیشه در تاریخ یکسره کند. اساسا علل شکست این انقلاب بود از پیشتان کارگری و سوسیالیستها از بفرجام رساند وظایف انقلاب و گذار به سوسیالیزم بنوعی دور شدند، بقول خود مارکس علت بیشتر به دوران گذار به سوسیالیزم برمیگردد که کمونها که مصداق خارجی دیکتاتوری پرولتاریا بودند، به همه وظایف انقلاب سوسیالیستی عمل نکردند! کمااینکه میبایست بدون هیچگونه تردید، و بیدرنگ همان ماههای نخست ماشین دولتی را تماما از دور خارج و نابود میکردند، به سازماندهی جامعه بر پایه انقلاب سوسیالیستی دست بکار میشدند و بجای برخورد مقدس به بانکهای فرانسه، میبایست فی الفور آنها را در دست بگیرند تا صاحبان سرمایه را هم علیه دولت ورسای که در محاصر کمونارها گیر افتاده بود، بشورانند نه اینکه آنها امکان بیابند با در دست داشتن این سرمایه های عظیم به عاملی مهم در بازگرداندن دولت مخلوع تبدیل شوند... و فرصتهای تاریخی از دست برود. اینها عواملی مهم در کنار سایر فاکتورها بودند که به شکست کمون پاریس انجامید. اما این از جایگاه بسیار والایی که کمون به عنوان اولین تجربه حکومت کارگری در جهان داشت، به ذره کم نمی کند و باید پرولتاریای جهانی و کمونیستها این آزمون و دستاوردهایش را

کارگران جهان متحد شوید

جهت پیشروی خود برای به پیروزی رساندن و تحقق حکومت پرولتری و کمونیسم قطب نمای حرکت  
آتی کنند.

زنده باد صد و پنجاهمین سالیاد کمون پاریس!

زنده باد آزادی برابری حکومت کارگری!

18.03.2023



جامعه ایران و در راسش طبقه کارگر ایران، کمونیستها و آزادیخواهان اعم از زن و مرد دنبال اینکه در انقلاب 57 رژیم شاهنشاهی را به زیر کشیدند، تا به امروز نیز، بی وقفه در مبارزه و نبرد بشدت نابرابر با رژیم ضد انقلابی تا دندان مسلح بسر برده که در واقع به مدد دول سرمایه داری غرب و شرکای منطقه یش بر موج انقلاب سوار شد. رژیمی که در همان سالهای آغازین انقلاب برای تثبیت پایه های حاکمیت استبدادی و تئوکراتیک سرمایه داری خود، به کمیته کارخانه ها و شوراهای کارگری در تهران و خوزستان و کردستان و ترکمن صحرا... به شیوه وحشیانه حمله ور گشت و آنها را یا ملغی و غیرقانونی نمود یا در صورت مقاومت آنها را با قشون کشی از هوا و زمین به خون کشید! رژیمی متوحش که کشتار فله ای کمونیستها و کارگران پیشرو که رسالت هدایت و سازماندهی در محیط کار و زیست در جای جای ایران را بر دوش داشتند، در دستور کار گذاشت. رژیمی که نصف جامعه ایران که زنان بودند را با سرکوب وحشیانه میخواست به عنوان کارگران بی اجر و مواجب به کنج خانه ها بفرستد و بعنوان بردگان بی مزد خانه دار و حجاب بر سرشان کند تا به فرامین اسلام کپ زده تن دهند! رژیمی که هر جا سنگر انقلاب بود، از کارخانه و کمیته های کارخانه تا محیط زیست کارگران، از دانشگاه تا مدرسه، تا خیابان شهرها و حتی روستاهایی که در برابر ارتجاع سنگربندی کرده بودند را میلیتاریزه کرد. رژیمی که بر دریایی از خون عمارت پوشالی خود را بنا نهاد! اما نه استثمار عریان و نه زندان و شکنجه و اعدام در پی سودجویی این نظام طی این چند دهه از حاکمیت ننگینش نتوانست در مبارزه علیه این رژیم قرون وسطایی وقفه ایجاد کند. برغم اینکه این رژیم متوحش طی این چند دهه با زور نظامی و سرکوب عریان بر ابزار تولید و همه امکانات معیشت و زیست جامعه چنگ انداخته و بواقع به آن بیش از پیش خون پاشیده، اما بویژه یکدهه اخیر شاهد چنان رشدی از مبارز همه جانبه تر برای یکسره کردن کار رژیم بوده ایم که سران رژیم بارها اذعان داشته اند کابوس مرگ و به زانو درآمدن زندگیشان را تباه کرده است.

کارگران هفت تپه در سال 96 با اتکاء به تجارب و دستاوردهای حاصله از همان کمیته های کارخانه و ایجاد شوراها و سنتهای پیشرو کارگری در سالهای مشرف به انقلاب 57 رویکردی از مبارزه را در اینبخش از جنبش کارگری احیا نمودند که هفت تپه را پیشقراول مبارزه و رویاروی با حافظان سرمایه چه در بخش خصوصی و دولتی نمود! کارگران هفت تپه بطور ویژه مبارزه و نبرد خود با حافظان سرمایه را متکی به مجامع عمومی و شوراهای کارخانه کردند، به گونه ای که دیگر تهدید و گروگان گیری کارگران سهل است حتی قشون کشی جهت پادگان کردن کارخانه ناکام ماند. هفته تپه فصل نوین از مبارزه در جنبش کارگری را پس از چند دهه رواج داد که جنبش کارگری و مبارزه در سطح جامعه را گامها به جلو برد. کارگران هفت تپه در همین دوره شعار استراتژیک «نان کار آزادی حکومت شورایی» را به صدر شعارهای جنبش کارگری و جنبش رهایی زن و جنبش دانشجویی آوردند. بدون اینکه از پیشقروال بودن خود فضیلت منطقه ای با عرق ناسیونالیستی بسازند که خیزش از هفت تپه شروع شد،

یا از شوش! از اراک شروع گشت یا از اهواز، بلکه رویکرد کارگری و سوسیالیستی را در محیط کار پراکتیزه و جلو می بردند. سایر بخش های جنبش کارگری ایران نیز با همین روشن بینی داشت جهت ارتقای مبارزه گام پیش می گذاشت. نه در هفت تپه و نه در شوش نه در فولاد اهواز و نه در هپکو کارگران کسی سرمست نشد و از پیشروی در جنبش، و برسم گرایشات ناسیونالیستی، یا چپ های پوپولیست و فیمنیست و کمونیزم ملی، خیزش و انقلاب را جنسیتی نکرد، افق جنبشهای بورژوازی را نپذیرفت. کمالینکه راستها، ناسیونالیستها و کمونیزم ملی، خیزش شهریور را "خیزش ژینا!" و جهت اینکه انقلاب را از منظر کمونیستی و کارگری از محتوای طبقاتی تهی کنند، آنرا "انقلاب مهسا" اسم گذاری کردند و شعار استراتژیک فیمسنتها و پوپولیستها «زن زندگی آزادی» را از ذیل به صدر شعارها آوردند. کمالینکه در خیزشهای قبل نه در کارخانه نه در خیابان کارگران برغم جانفشانیهای رهبران عملی در این جنبش شعار زنده باد انقلاب بخشی و زنده باد خیزش سپیده سر ندادند. بلکه نبردکنان و برغم هزینه سنگین خود و خانوادهایشان در برابر استثمار و سرکوب متوحشانه مبارزه میکردند و مسیر را برای رویارویی در مقیاس توده ای تر تا بفرجام رساندن انقلاب، انقلابی که چپ و راست بورژوازی از آن در هراس و وحشت است، هموار میکرد. این رویکرد بسرعت در فولاد اهواز و هپکو و آذرآب نیز رونق گرفت و بعدا در مناطق دیگر ایران نیز کم و بیش تکثیر گشت. ایجاد شورای سازمانده اعتراضات کارگران پیمانی نفت بگونه ای برخاسته و متأثر از این تجربه پیشروی کارگران در هفت تپه بود و همین سنت مبارزه کارگری جدا از کارگران نفت و پتروشیمی در بخش های دیگر جنبش کارگری و سایر جنبشهای رادیکال نیز رشد چشمگیری نمود .

بگذارید وقایع ایندوره اخیر که با اعتصابات مداوم و اعتراضات هر روزه شروع و منجر به خیزش های انقلابی دی ماه 96 و آبانماه 98 و شهریور 1401 گشت را کمی مورد بررسی قرار دهیم. اینکه در دی ماه سال 96 خیزش توده ای در آغاز با اعتراض به وضعیت فلاکتبار اقتصادی اعم از فقر، گرانی، بیکاری و تورم از یک شهر شروع میشود، اما دامنه همگانی آن فراتر از اوضاع اسفبار اقتصادی رفت و بسرعت فضای عمومی جامعه سیاسی شد و کل نظام حاکم را نشانه گرفت و سیل آسا صدها شهر در بیشتر استانهای کشور را نیز فرا گرفت، نشان از فرا رسیدن دوره رو به اعتلای انقلابی بود که در آن تغییر تناسب قوای مبارزات سیاسی و طبقاتی علیه مناسبات موجود بگونه ای اعجاب آور که تنها با پدیده انقلاب و شرایط اعتلای انقلاب قابل توضیح است. خیزش دی ماه 96 با هر کم و کاستیها در هماهنگی، سازمانیابی و تشکل یابی که داشت، داشت، اما به ذره از این واقعیت نمیکاهد، این رویداد یک انفجار اجتماعی بزرگی بود که جامعه را در بیان واقع شخم زد و لزره بر پیکر رژیم سرمایه داری ایران انداخت. بدنبال این واقعه مهم تاریخی، و برغم تشدید اختناق سیاسی، ما شاهد رشد بیش از پیش اعتراضات اعتصابات مداوم کارگران و فرود دستان جامعه در اقصی نقاط کشور بوده ایم. صف مبارزه و اعتراضات کارگران و توده های محروم، و ستمدیده اعم از زنان، معلمان، دانشجویان، پرستاران، بازنشستگان و... در برابر این شرایط اسفبار و تعرض به زندگی و معیشتشان برغم کمبودها فشرده تر و هماهنگ تر شد.

به معنایی دیگر طبقه کارگر بمثابه تنها طبقه انقلابی که هیچ نفعی در ماندن این مناسبات ندارد، تمام مخاطرات سر راه مبارزه را به قیمت جان خریده و پیه نبرد تا پیروزی نهایی آنرا به تن مالید. و نه تنها به این اسارت تن در نداده بلکه کماکان سنگر به سنگر نبردکنان در تلاشند تا با روشنیابی بیش از پیش صفوف خود را هماهنگ، متشکل و متحدتر کنند. متقابلاً رژیم وادار گشت سیاست و تاکتیکهایش را تغییر دهد. اینبار به این نتیجه رسید که باید برای مرعوب کردن و زهر چشم گرفتن از کل جامعه، بیش از پیش به طبقه کارگر تعرض کند. اما این تعرض تنها به استثمار همیشگی و حتی بگیر و ببند خلاصه نگردد، بلکه فضای اعتراضات و اعتصابات را به گونه ای امنیتی و پلیسی کند که کارگر نه تنها در محیط کار، کارخانه و کارگاه احساس امنیت نکند، بلکه در خانه و زندگی شخصیش نیز امنیت را از آنان و حتی خانواده هایشان سلب کند. تاکتیک لشکرکشی به اعتراض و اعتصابات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و سان نظامی رفتن و پادگان کردن کارخانه برخاسته از چنین استراتژی سیاسی بود. یعنی کارگران را نه تنها در هنگام اعتراض و اعتصاب مورد هجوم وحشیانه و ضرب و شتم قرار دادند، و اسیر و حواله پشت میله های زندان کردند، بلکه در روز روشن خانه شخصی آنها از سوی گله های امنیتی ضد شورش به رگبار گلوله بسته شد. شباهنگام به شیوه ای خوفناک خانه های ده ها فعال کارگری را به محاصره درآورده، و کارگران را برغم مقاومت خود و خانواده مورد اذیت و آزار شدید قرار داده، و آنها را بازداشت و به اسارت گرفتند. اما کارگران اینبار هم عقب نشستند و جنگیدند، تا تک تک رفقایشان که گروگان گرفته شده بودند را آزاد کردند، و رژیم عملاً به نتیجه مورد نظرش نه تنها نائل نگشت که جامعه را به این شیوه مرعوب کند، بلکه از ترس اینکه اعتصاب و نارضایتی هفت تپه و فولاد و هپکو به دیگر نقاط کشور سرایت کند، عملاً خود وادار به عقب نشینی شد. یعنی این استراتژی سیاسی هم ناکارا بود و پاسخ نداد. و تازه دیدیم مبارزاتی اعتراضی و اعتصابات در سالهای بعدی عمق و گستردگی بیشتری یافت و به بخشهای کلیدی تر تولیدی در جامعه هم سرایت کرد .

متعاقباً رسیدیم به خیزش آبانماه سال 98 . این خیزش نیز گرچه به بهانه گران شدن بنزین، شعله خشم بخش عظیمی از جامعه را برافروخت، اما چون تجربه و دستاوردهای خیزش 96 را پشت سر داشت، پیدا بود، به صرف خشم و نفرت در متن حتی اعتراض عمومی نمیتوان توازن را بنفع جامعه تغییر داد. لذا به تجربه اموخته بود بایستی هماهنگ، منسجم، متشکل و سراسری تر از خیزش 96 عمل نماید. کمااینکه در مسیر مبارزه توانست تا حدودی کاستیهای خیزش دی ماه را رفع و نقاط قوت آنرا تا حدودی ارتقا دهد. رژیم هم دقیقاً اینرا دریافته بود که اگر اینبار به جنگ تمام عیار با آن تجهیز نگردد، و برای حفظ بقایش نجنجد، دیگر بکلی موجودیتش در خطر است. به همین خاطر همان روزهای نخست متوحشانه خیابانها را با کشتار هزاران نفری غرقه در خون کرد. هزاران نفر را زخمی و به اسارت درآورد و هنوز هم از سرنوشت خیلی ها خبری نیست. اما برغم سرکوب متوحشانه، باز این خیزش به دستاوردهای غیر قابل بازگشتی دست یافت.

یکی از دستاوردهای بارز این دگرگونی اجتماعی این بود که تا حدود زیادی اعتماد بنفوس مبارزاتی در مقیاس توده ای را بالا برد، که تنها با اتکاء به نیروی تغییر خود میتواند تناسب قوایی ایجاد کرد تا اوضاع را از پایه دگرگون کرد. و این خیزش جامعه را چنان به جلو سوق داد که حاضر به هزینه های سنگینتر هست، اما به شرایط اسارتبار سالهای پیش تن نخواهد داد، و باز نخواهد گشت و برای خلاصی از آن خواهد جنگید، ولو سریعاً به پیروزی نهائی نائل نگردد. یکی دیگر از دستاورد و ویژگیهای مبارزاتی چند سال اخیر این بود با عروج مبارزه جنبش کارگری، جنبش کمونیستی، جنبش رهایی زن و دانشجویی و با برافراشته نگه داشتن پرچم سوسالیسم این افق را که بالقوه در جامعه ریشه قوی داشت دگرباره در مقیاس اجتماعی مطرح نمودند. و جامعه هم اینرا دریافت که در این تغییر تناسب قوای جدید باید انتخاب آگاهانه سیاسی کند. یعنی جامعه وقتی دید نبرد و کشمکش طبقاتی و سیاسی سمت و سوی رو به اعتلای انقلابی بخود گرفته به قطب سوسیالیستی و کارگری جامعه نگاه داشت و تکیه کرد نه به قطب راست و چپ بورژوازی. بعبارتی روشن، عملاً این سطح از رویارویی رادیکال، سیاست و سنت انفعالی راستها اعم از پوزسیون و اپوزسیون را که چهار دهه است، غرب و شرکای منطقه یشان روی آنها سرمایه گذاری کرده تا حدود زیادی جارو کرد. یعنی بواقع طی این خیزش نیز نشان داده شد جامعه برای طیفهای رنگاو رنگ که انقلاب را خطری جدی و در تضاد به منافعشان میدانند اعم از "شورای مدیریت گذار"، "اتحاد جمهوری خواهان"، "شورای دموکراسی خواهان"، "فرشگرد"، "سلطنتی ها و مشروطه خواهان" و "مرکز همکاری احزاب ناسیونالیست معامله گر کرد"، که همه در کمپین "گذر مبارزه مسمالمت آمیز و بدور از خشونت" به منبر رفته بودند و رجزخوانی میکردند، تره هم خورد نکرد!

در حالیکه هنوز خیابانها و نیزارها بوی خون و باروت میداد، هنوز هزاران نفر اسیر در شکنجه گاههای مخوف رژیم زیر شدیدترین اذیت و آزارها در حال جان دادن بودند، هنوز خانواده های هزاران جانباخته اندوهشان تسلی نیافته بود، ما شاهد اعتراضات مردم در شهرها علیه جنازه گردانی قاتل و جانی قاسم سلیمانی بودیم. و یا اعتراض و تظاهرات شهرها در پی رویداد تراژیک شلیک عامدانه سپاه به هواپیمای مسافربری اکراینی با 176 سرنشین که همه در یک آن جان عزیزشان گرفته شد تا رزم سرخ دانشجویان در آذر ماه همان سال.

به هزاران اعتصاب و اعتراضات هر ساله و خیزشهای توده ای در این جامعه پاندمی کرونا که جهان را در شوک و بهت فاجعه آمیز خود فرو برد بیافزاید بویژه اینکه رژیمی در این مناسبات وارونه این فاجعه را «مأئده آسمانی» بداند که از زیر ضرب مبارزات توده های بپاخاسته و ادامه خیزشهای طوفنده دی ماه 96 و آبانماه 98 و اعتصاب و اعتراضات مداوم که بر دیوارهای سرکوب و اختناق سیاسی شکاف انداخته بود، خلاص شود یا آنر به تعویق بیاندازد، تا با این شیوه مزورانه بتواند بقای خود را چند صباحی دیگر حفظ کند.

اما پاندمی کرونا هم نتوانست فریادرس رژیم باشد و جامعه ایران دگرباره زیر بار همه مصائب ناشی از هیولای رژیم حاکم و پاندمی کرونا نیز کمر راست نمود و مبارزه با وضع موجود را تنها راه خلاصی از این مناسبات وارونه ظالمانه، قاطعانه تر از خیزشهای پیشین دنبال گرفت. بگونه ای که هراس از یک برآمد توده ای پر خروش وجود همه سران دولت و سرمایه داران سودجو را چنان فرا گرفته، هر کدام دارند تاوان ایجاد چنین جهنمی برای توده های مردم را به گردن دیگری میاندازد! البته جدل و کشمکش های "درون خانوادگی" رژیم که تا آمده بیشتر و بیشتر سر باز کرده هر چند نشان از بی ثباتی و بشدت تحلیل رفتن قوای آنهاست، اما نباید اینرا از نظر دور داشت، همه جناحهای حکومتی مخرج مشترکشان بقای ننگین این نظام و هر کدام به روش خود دارند تلاش میکنند تا کشتی در حال غریق نظام را از طوفان خروشان بنیان برافکن جامعه که خصوصا طی چندین سال اخیر براه افتاده نجات دهند. ضمنا صف مبارزه و اعتراضات کارگران و توده های محروم اعم از رانندگان کامیون، جنبش رهایی زن و دانشجویی، معلمان، پرستاران و بازنشستگان گرفته تا مجتمع نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز، هیپکو و آذرباب تا صنایع پتروشیمی ها، پالایشگاهها، پایانه های نفتی و صنایع گاز تا صنایع ماشین سازی و مونتاژ، نیروگاه برق، کولبران و سوختبران با هر افت و خیز مبارزاتی، در متن شرایطی در حال پیشروی بودند که از یکسو فقر روزافزون، گرسنگی، بیکاری، گرانی، تورم و خفقان سیاسی اعمال شده عرصه کار و زندگی را به بخش اعظم جامعه تنگ و تنگتر کرده بود بر متن چنین وضعیتی بود رژیم که رژیم وحشتزده سایه خود را با تیز می زد و که اعتصاب و اعتراضات دوباره جامعه را به مرحله انفجار اجتماعی نرساند، نیروی ار اذل و اوباش در تهران مهسا امینی که همراه خانواده در سفر بود را به بهانه عدم رعایت قوانین اسلامی و نبود حجاب مورد هجوم قرار میدهند و زیر ضربات وارده به کما فرو می رود و ایشان را به بیمارستان کسری اعزام میکنند. از همان لحظات نخست تائید مرگ مهسا که پیکر بیجانش هنوز در بیمارستان کسری بود، مردم در تهران عزم جزم کردند باید پاسخ به این توحش را با سنبه پر زور اعتراضات و تسخیر خیابانها داد. برای چند روز متوالی جلو بیمارستان کسرا محل تجمع معترضین شد. رژیم مستاصل وقتی فضای شهر تهران در اعتراض به این قتل عمد دولتی ملتهب گشت دیگر جایز ندید پیکر مهسا را در تهران نگه دارد!

پیکر مهسا با نظارت نیروهای امنیتی رژیم روانه زادگاهش شهر سقز شد، علیرغم تهدید و فشارهای پلیسی دستگاههای امنیتی علیه خانواده مهسا مبنی بر اینکه باید جنازه را بی سر و صدا تحویل بگیرند و آنرا رسانه ای نکنند، نه خانواده مهسا و نه مردم معترض برای این فضای پلیسی و حکومت نظامی و چنگ و دندان نشان دادنها، تره خورد نکردند، و جنازه مهسا را در میان تجمع هزاران نفری زنان و مردان آزاده شهر سقز و سایر شهرها بدرقه کردند. بعد از مراسم با شکوه خاک سپاری مهسا مردم معترض شهر سقز بیدریگ به خیابانها آمدند، و سنج همیشه سرخ نیز سرسختانه به حمایت از آن برخاست، و مردم تهران نیز بنشانه اعتراض به این جنایت دولتی و در حمایت از مردم شهر سقز با در دست گرفتن پلاکارد و سر دادن شعار چند مسیر اصلی شهر را تسخیر کردند.

همین روزنه کافی بود تا دیوار سد رژیم در برابر سیل خروشان براه افتده توده های بپاخاسته شهرها که روز به روز فزونی میافت بشکند. کما اینکه چنین شد و رژیم تنها در تهران محاسباتش غلط از آب در نیامد که فکر کرد با انتقال پیکر مهسا مردم تهران به خانه هایشان بر میگردند، و چنین نشد، بلکه در کردستان هم محاسباتش و ارزیابیش از موقعیت مبارزاتی مردم تماما غلط از آب درآمد. نه تهدید نه حکومت نظامی و نه حتی حملات هوایی و زمینی در شهرهای ایران جهت به خون کشیدن مردم بپاخاسته شهریود 1401 که با مشت‌های گره کرده در هوا خیابانهای صدها شهر را تسخیر کردند، جلودار براه افتادن خیزش انقلابی توده های مردم نه تنها نبود بلکه سرکوب و کشتار برای رژیم بسیار پرهزینه و سنگینتر از خیزشهای قبل تمام شد و هنوز پس از گذشت نزدیک به یکسال از این خیزش بدلیل وجود اعتصاب و اعتراضات کارگری و سایر اقشار فرو دست رژیم بسختی قادر به تجدید قوا بوده و از وحشت عروج دوباره خیزشها کابوس مرگ می بیند!

زنده باد انقلاب!

ادامه دارد

18.08.2023

همانگونه در قسمت اول شرح گردید، جامعه ایران پس از دهه‌ها مبارزه بی وقفه و خصوصا طی یکدهه اخیر و آزمون دو خیزش دی ماه 96 و آبانماه 98 و اعتصابات و اعتراضات مداوم کارگری و سایر اقشار فرو دست چنان ملتهب گشت که وجود جرعه ای کافی بود، خشم و نفرت عمومی جامعه را دوباره شعله ور و در مقیاس توده ای به مصاف رژیم متوحش سرمایه داری ببرد. البته نباید از یاد برد، که به صرف خشم و نفرت در متن اعتراض عمومی و حتی خیزش توده ای نمی توان توازن قوا را تماما بنفع انقلاب تغییر داد. لاقلا نزد طبقه کارگر و خصوصا پیشروان طبقه و کمونیستها این اصل پذیرفتنی است که دینامیزم حوادث انقلابی مستقیما بواسطه دگرگونی های سریع و پر شور طی این چند دهه در روان طبقات قبل از انقلاب شکل گرفته، تعیین میگرد. طی این پروسه قدر مسلم به هر درجه طبقه کارگر که ستون فقرات انقلاب است در امر سازماندهی و رهبری به وظایف خود بهتر عمل کند، به همان میزان توده های بیشتری را به دور پرچم خود، بسیج و گرد خواهد آورد، و دست سرمایه داران و اعوان و انصارش را از دخالتگری و به بیراه بردن انقلاب کوتاه و به همین اعتبار تحقق کمونیزم را بیشتر تضمین خواهد کرد.

در خیزشهای پیشین نیز تجربه گشت تنها یک جرعه کافی بود، تا سد اختناق و سرکوب رژیم در برابر سیل خروشان براه افتاده توده های بپاخاسته شهرها که روز به روز در حال افزایش بود، بشکند. کما اینکه چنین شد و رژیم تنها در تهران محاسباتش غلط از آب در نیامد، که فکر می کرد با انتقال پیکر مهسا آن هزاران نفر از مردم تهران به خانه هایشان بر میگردند، و چنین نشد، بلکه در کردستان هم محاسبات و ارزیابیش از موقعیت مبارزاتی مردم تماما غلط از آب درآمد.

رژیم فکر کرد اگر در همان ساعت اولیه مردم به پا خاسته در تهران، سقز، سنندج و مریوان و چندین شهر دیگر که به خیابانها سرازیر شده اند و سنگربندی کرده اند را به خون بکشد، جلو توده ای شدن خیزش را خواهد گرفت و آنها را متعاقبا وادار به عقب نشینی کرده و به خانه هایشان خواهد فرستاد. اما مردم بپاخاسته وقتی دیدند نیروهای امنیتی و مزدور رژیم در مرحله آغازین خیزش از هوا و زمین بروی مردم بپاخاسته که خیابانها را تسخیر کرده بودند آتش گشود، عزم جزم کرده تر خود را برای یک نبرد سخت و بشدت نابرابر آماده کردند و برغم هزینه و تلفات سنگین هر روزه در بخشی عمده از استانهای کشور سنگربندیها برای مقاومت را استحکام بیشتری دادند. کشتار فاجعه بار به منظور سد راه پیشروی خیزش، مبارزین و انقلابیون پرشور در شهرهای کردستان، تهران، کرج، شیراز و خوزستان و سیستان و بلوچستان و سایر نقاط ایران را برغم کشتار ده ها کودک نظیر نیکا، سارینا، کیان، ذکریا، ستاره، پارسا، هستی، سدیس، آیناز، نیما، آرنیکا، مونا، پارمیس، امیر، دیانا، اسرا و صدف، میلاد سپهر و مائده و آرتین... و صدها دختر و پسر جوان تا دانشجویان و مردم میانسال که هر کدام هزاران امید به زندگی بهتر داشتند، نه تنها نتوانست به عقب نشینی وادارد، بلکه موجب تداوم خیزش گشت. مبارزه

ای که اکثرا زنان و مردان جوان سازمانده و لیدر آن بودند و تاکتیک های فکر شده و با علم به تناسب قوا و روحیه مبارزاتی در صفوف خود و صفوف ضد انقلابیون پیش پای تیمهای پیکار کننده قرار میدادند. یعنی آنجا که نیاز بود به نیروهای دشمن تعرض کنند، بدون اتلاف وقت پیشروی می کردند، نیروهای مزدور را گوشمالی و تار و مار مینمودند، در حین این نبرد هم برخورد انسانی با اسرای زخمی دشمن را نیز فراموش نکردند. و آنجا که تشخیص و ارزیابیشان این بود رویارویی و نبرد برایشان هزینه بردار است، عقب نشینی تاکتیکی می کردند! ایندرجه از سازمانیابی در اکثر شهرها روحیه و اعتماد بنفس مبارزاتی مردم بپاخاسته را بدرجاتی زیادی بالا برده، و خود عامل مهمی بود در اینکه روز به روز صفوف انقلابیون و مردم رزمنده گسترش و انسجام بیشتری بخود بگیرد، و برعکس صفوف نیروهای ضد انقلابیون بشدت بهم ریخته و روحیه باخته گردد.

رژیم طی چند هفته متوالی از خیزش، برغم اینکه تمام زور خود را جهت سرکوب و کشتار بکار بست، هزاران خانواده را در جای جای ایران داغدار نمود، اما در برابر تعرض مردم بپاخاسته بشدت سراسیمه و ناتوان مانده بود، ناچار گشت جهت رویارویی و نبرد با مردم شورشگر در این مناطق، قشون نظامی را از مناطقی که هنوز تماما به خیزش نپیوسته بودند به مناطقی که خیابانها را تسخیر و سنگربندیها را روز به روز استحکام میداند، گسیل دهد. اما چندی نگذشت، خیزش در مسیر اعتلای انقلابی و جهت به تحلیل بردن قوای رژیم وارد فاز بالاتری از مبارزه شد و در برابر تاکتیک قشون کشی رژیم دست به ابتکارات جدیدی زد. خصوصا دانشگاه ها و جوانان شاغل و بیکار اعم از زن و مرد حتی دانش آموزان نوجوان که جملگی ستون فقرات رویارویی در دانشگاه و مدرسه و خیابانها را بر دوش داشتند، در گسترش مبارزه به مناطق دیگر کشور و سراسری تر شدن گامهای مهمی پیش گذاشتند. مردم مبارز و خصوصا جوانان انقلابی وقتی دیدند رژیم برای رویارویی با مردم بپاخاسته و سد کردن مبارزه از سایر مناطق که تازه جهت پیوستن به خیزش آماده می شدند، قشون می کشد، بسرعت با ابتکارات خود و آزمونهایی که از خیزشهای پیشین داشتند و از طریق کانالهای ارتباطی که رژیم کنترل آن برایش ناممکن یا دشوار بود، دست بکار شدند، تا از یکسو مردم در این شهرها و روستاها که در یک نبرد و سخت نابرابر بسر می برند، جدا از تسخیر خیابانهای شهر، راههای برون شهری و بزرگراه ها را نیز بروی قشون کشی رژیم ببندند، و از دیگر سو از طریق همان کانالها که کنترل آن برای رژیم دشوار بود، مردم در مناطق نسبتا آرام را علیه این قشون کشی رژیم فراخوانند که توده های مبارز و انقلابی در این برهه دورانساز رویارویی و نبرد با صف ضد انقلابیون جایز نیست از دور نظارگر باشند، و اجازه بدهند رژیم جهت کشتار هموعان خود و انقلابیون بپاخاسته در سایر شهرها به آسانی نیرو گسیل دهد. همین استراتژی سیاسی تقابل و رویاروی دو نتیجه عمده در پی داشت، یکی اینکه بسرعت شهرهای دیگری نیز با خیزش ملحق گشتند و از ده ها شهر به صدها شهر عروج کرد و به لحاظ کمی و کیفی تناسب قوا را در برابر رژیم برفع مردم بپاخاسته تغییر داد، دوم گسیل دادن نیروی سرکوب را از شهری به شهر دیگر و از استانی به استان دیگر را با این موانع مبارزاتی جدی مواجه ساخت. بگونه ای که صفوف دشمن



در هفته های بعدتر چنان در برابر مقاومت توده ای مردم در هم شکسته و بی روحیه شدند، که صفوفشان بشدت در حال ریزش بود و حتی سران رژیم به صرافت این افتادند که خانواده هایشان بار و بندیل ببندند و از ایران خارج شوند. اگر رژیم در هفته اول شروع خیزش جهت سرکوب در تهران و کردستان و خوزستان و سیستان و بلوچستان... از تبریز و ارومیه و همدان نیرو بسمت این مناطق و شهرها میفرستاد، دیدیم در هفته های بعدتر این تاکتیک با پیوستن یکی پس از دیگری این مناطق به خیزش بگونه چشمگیری خنثی گردید. و تازه اینبار نیاز به نیروی کمکی برای رویاروی با مردم بپاخاسته در شهرهایی داشت که خود وسیعا به خیزش سراسری پیوسته بودند. ایجاد کمیته های نوین محلات در شهرها که در نوع خود ابتکار عملی بود در امر سازمانیابی و هدایت و انسجام مبارزات مردم بپاخاسته تاثیر فراوانی داشت. این کمیته ها هر چند از سالها قبل به فعالیتهای معین در حوزه های از کار و فعالیت دست بکار شده بودند، اما خیزش شهریور ملزومات رشد و تکثیر همه جانبه این کمیته ها و کمیته های نوپا را بیش از پیش مهیا کرد. کمیته های که در نبود حضور پر رنگ و یک رهبری منسجم جنبش کمونیستی و کارگری (البته در ادامه بحث بیشتر به دلایل این عدم آمادگی در دو جنبش کمونیستی و کارگری تا جائیکه به این خیزشها مربوط است، برخواهم گشت) وظایف و تکالیف بسی سنگین را برغم کاستیها جهت تعالی خیزش انقلابی در غالب شهرهای ایران به دوش کشیدند. صدها و هزاران زن و مرد جوان انقلابی، در شهرها و روستاها از فرزندان کارگران و مردم ستمدیده گرفته تا سایر اقشار اجتماعی، لیدر و سازمانده خیزش شدند، و همه مخاطرات سر راه مبارزه را با جان خریدند، و پیه نبرد خونین را به تن مالیدند، تا صف مبارزه در این نبرد در برابر رژیم متوحش تا دندان مسلح را کم هزینه تر هدایت و بتوانند سنگربندیهای مستحکمتری ایجاد کنند. کمتر شهر بپاخاسته ای در ایران هست که ده ها و صدها جلوه با شکوه از ابتکار عمل و سازماندهی این نیروهای انقلابی را در رویارویی با نیروهای مزدور رژیم در کارنامه مبارزاتی چند ماهه خود ثبت نکرده باشد. کمیته های سازمانده در محل و دانشجویان سازمانده در محیط دانشگاه و دانش آموزان رزمنده همه دیوارها و شکافهای جنسیتی، مذهبی، قومی و نژادی که به درازای عمر ننگین این رژیم و رژیمهای پیشین نیز دور آنان کشیده، و ایجاد کرده بودند، همه را فرو ریختند و کنار زدند. و چنان شکوهمند صف متحد و سراسری را در برابر دشمن تشکیل دادند که رژیم را به وحشت و هراس انداخته بود وای به روزیکه خیزش در مقیاس ده ها میلیونی به حرکت درآید!... خصوصا ظرف سه ماهه اول از خیزش، هر هفته که میگذشت، صف خیزش انقلابی وسیعتر میشد و تجارب و آزمونها و دستاوردهای فراوانی حاصل کرد و با پیوستن روز افزون سایر شهر و روستاها این نسل رزمنده و پر شور امید انقلاب را در دلها کاشته بود که خواب از سر ضد انقلاب پرانده بود. برغم اینکه رژیم از همان ساعات اولیه خیزش، اینترنت و راههای ارتباطی در دنیای مجازی را بست و سانسور را در کنار حذف فیزیکی دو صد چندان تشدید نمود تا بدین وسیله ارتباط جامعه را با دنیای خارج از خود و خصوصا صف آزادیخواهی در جهان قطع کند، اما باز با ابتکار عمل این مردم و خصوصا نسل جوان از طروق مختلف بخشی از دیوارهای حذف و سانسور کنار زده

شد، تا وقایع و رویدادها و جنایت و کشتارها را به بیرون مخابره کند و از چشم جهان پنهان نماند. هم کشورهای سرمایه داری غرب و هم کشورهای سرمایه داری منطقه ای این روند رو به اعتلای انقلابی در ایران را در تمارض و تضاد با منافع آتی خود چه در ایران و چه منطقه و جهان میدیدند. و به این اعتبار از همان روزهای عروج خیزش تا فروکش کردن آن، آگاهانه تلاش کردند نه تنها از پوشش دادن حتی اخبار آن نیز خوداری کردند بلکه وعده های مبنی بر در اختیار گذاشتن اینترنت هم پوچ از آب در آمد و در اوج ابتذال رژیم ایران با لابیگری و به کمک یکی از غولهای اقتصادی در کشور آلمان در نهایت ابتذال شبکه اجتماعی و پیام رسان، اینستا و واتساپ ... را فیلتر نمودند، تا رژیم در سکوت خبری جنایت را دو صد چندان کند. جدا از این کشورهای غربی تا جائیکه توانستند از یکسو رژیم را در رویارویی جهت سرکوب وحشیانه تر مبارزات مردم یاری رساندند. از دوربین های مدار بسته و گاز اشک آور گرفته تا اسلحه های پیشرفته و مجهز به دوربین ... تا سایر ادوات جنگی در اختیار رژیم قرار دادند، و از دیگر سو نیروهای راست و چپ پرو غربی و اعوان و انصارشان را چه در منطقه و چه در سطح جهانی بولد کردند تا در حد توان و نفوذ این خیزش را از پیمودن مسیر رو به اعتلای انقلابی و نهایتا انقلاب دور کنند. نهادها و سازمانهای "حقوق بشری و بین المللی" در ماههای نخست خیزش در واکنش به کشتار فاجعه بار مردم بیخاسته ایران فیگور توخالی مدافع "حقوق بشر و دموکراسی خواهی" بخود گرفتند و به شیوه تشریفاتی شماری از سران رده بالای رژیم را به اتهام جنایت علیه بشریت در لیست بلوکه کردن سرمایه هایشان انداختند، و برای قربانیان اعم از ده ها کودک زیر 18 سال اشک تمساح ریختند. اما ماهها بعد میلیاردها یورو از پولهای بلوک شده سران همین رژیم قاتل و جنایتکار را در غرب آزاد کردند تا رژیم بتواند با آن قوای نظامی در هم شکسته اش را ترمیم و تجهیز کند! پیامد این همکاریهای دول غربی و شرکای منطقه یشان برای رژیم حاوی این نکته مهم بود به هر جنایتی دست بزند، کشورهای سرمایه داری در جهان به روال همیشگی در برابر آن سکوت مرگبار خواهند کرد. آنهم نه در واقع بخاطر رژیمی که گمارده دست خودشان است، بلکه بخاطر هراس از انقلاب. و گر نه دول سرمایه داری به خاطر حفظ منافع حقیرخویش بر همه جرم و جنایتهايش چشم فرو خواهند بست، و اگر هر از گاهی گوشه هایی از رویدادها را پوشش خبری داده اند، تنها و تنها بخاطر خالی نبودن عریضه بوده و بس. کماینکه طی این چند دهه در همین راستا عمل کرده اند. و به همین خاطر رژیم از این بابت با خیال آسوده از هیچ جنایتی جهت خون پاشیدن به جامعه و بویژه این خیزش انقلابی تردید نکرد، مگر آنجا که دیگر زور و سرکوب و خون پاشیدنش وحشیانش، با قهر انقلابی توده ای مردم پاسخ گرفته، و نیروهای مغلوب مبارزات مردم شده اند. خیزش در سه ماهه اول سیر صعودی داشت و چنان در حال عروج بود، کمتر شهری بود در استانهای کشور ده ها صحنه با شکوه از حمله جوانان انقلابی را طومار نکرده باشد که جدا از تسخیر خیابان شهرها، با چه جسارات و کاردانی ستودنی و بی نظیر پاسگاهها و پایگاههای بسیج و کیوسک های اطلاعاتی رژیم تا مراکز بزرگ تبلیغ و ترویج ایدئولوژیکی روحانیون، تا دفتر امام جماعت و آخوندهای جنایت پیشه و قضات مرگ و ... تا بانکهایی که پول مردم

را بالا کشیده اند و پشتوانه نیروهای سرکوبگر بوده اند، با قهر انقلابی در هم کوبیده و نیروهای دولت را تار و مار کرده است. هر چند در سه ماهه دوم بمرور خیزش فروکش کرد و رژیم هم از اینکه فرصتی می یابد تا صفوف نیروهای مستاصلش را تجدید قوا کند در بیان واقع ناخشنود نبود. اما در بیم و وحشت اینکه دیر یا زود در تند پیچ بعدی در مقیاس ده ها میلیونی موج خروشان و سهمگین توده های کارگر و فرودستان اینبار فرا می رسد تا به امروز هم کابوس مرگ رهایش نکرده است.

این خیزش بدون تردید برغم فراز و فرودهای مبارزاتی، آزمون و دستاورد های زیادی در این جنگ تمام عیار با رژیم کسب نموده. خصوصا زنان و مردان انقلابی، و کارگران در ظرفیتهای فردی نه بعنوان طبقه از محل زندگی تا کوچه و خیابان تا دانشگاه و محیط کار و نوجوانان از محیط زیست تا مدرسه فارغ از شکاف جنسیتی، ملی و مذهبی که دهه های پیش بنوعی بر مبارزه متحدالشکل آنها سنگینی می کرد همچون حلقه زنجیر بهم متصل گشتند و جنگیدند. از جان و مال مایه گذاشتند و در مقیاس اجتماعی توان مبارزاتی خود را در برابر دشمن تا دندان مسلح از هر لحاظ سنجیدند، و کاستیها و نقاط قوت نبرد خود با رژیم را شناختند. بخش زیادی از دستاوردهای حاصله این خیزش غیرقابل پس گرفتن است. از این میان یکی از مهمترین دستاوردهایش این بوده که رژیم برغم اینکه ستون سرکوبش به یمن گردش چرخه تولید، هنوز از حرکت باز نایستاده، اما زیر ضربات این خیزش و تداوم مبارزه تا به امروز، دیگر ارکانش اعم از ستون سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیکی آن چنان بی اعتبار و شکافهای عمیق برداشته، دیگر جامعه برغم زور سرکوب و کشتار هم زیر بار فرامین حکومتی نمی روند، و رویارویی رژیم با مردم بسیار پر هزینه تر از گذشته تمام خواهد شد! اتحاد و همبستگی که طی خیزشها و خصوصا خیزش شهریور میان توده های بپاخاسته ایجاد شده نه تنها قابل باز ستادن نیست بلکه تداوم اعتصابات و اعتراضات هر روز در اقصی نقاط کشور بیانگر اینست مبارزات هر روزه گسترده تر و عمیق تر شده است! شاید این سوال پیش بیاید، پس چرا این خیزشها و اعتصاب و اعتراضات هر روزه تا کنون به پیروزی نهایی نرسیده اند و شانس بقای رژیم در مانده در چیست؟! این رژیم یکی از دلایل عمده بقایش عدم آمادگی طبقه کارگرسر تا در قامت یک طبقه متحدالشکل و مقتدر در کمترین زمان ممکن با این رژیم سرمایه داری تعیین تکلیف نهایی کند و آنرا به زانو در آورد، و پیمودن این مسیر متاسفانه برغم مبارزه و جانفشانی کارگران بسیار تدریجی پیش می رود و همین امر موجب گشته رژیم ایران با تکیه بر ستون نظامی و ستون اقتصادی نیمه فلج شده ( که بخش عمده درآمد حاصله از آنرا صرف ماشین سرکوب و لابیگری در خارج برای حفظ بقای ننگینش میکند) بتواند به حیات ننگینش ادامه دهد. ضمنا این فاکتور مهم را هم نباید از نظر دور داشت گرایشات و جنبشهای دخیل در این مبارزات و این خیزش و خیزشهای قبل نیز که رژیم را در چنین بن بستى لاعلاج گیر انداخته اند، مبرهن است، نه تنها دارای استراتژی سیاسی، افق و پراتیک و پرچم مبارزاتی یکسان نبوده و نیستند، بلکه بدلیل خاستگاه طبقاتی و سیاسی متمایز، بخشا تماما در تضاد آشتی ناپذیر با هم بوده و هستند. و همین امر مهم موجب شده، پروسه رشد اتحاد سراسری و به مضاف آوردن در مقیاس ده ها میلیونی را با موانع جدی مواجه سازد.

و دقیقا این فاکتور کنار سایر عوامل موجب شده مبارزه برای جنبش کارگری و کمونیستی در مسیر رو به اعتلای انقلابی دو چندان دشوار و دشوارتر گردد. می‌خواهم بگویم جنبش کمونیستی و کارگری در پیمون مسیر اعتلای انقلابی، تنها با موانع عینی رژیم متوحش سرمایه داری ایران مواجه نبوده، که با توسل به ماشین سرکوب و کشتار مانع پیشروی و پیروزی آنان در مبارزه گشته، بلکه رژیم توانسته طی این چند دهه متوالی با ایجاد موانع متعدد ذهنی از طریق نهادها و ارگانهای عریض و طویل دولتی و غیردولتی و خصوصا از طریق اشاعه گرایش‌های راست، ناسیونالیستی، رفرمیستی و پوپولیستی و چپ گل و گشاد در درون جنبشهای پیشرو اعم از جنبش کارگری، و حتی جنبش کمونیستی سد بزرگی بر سر راه پیشروی در مبارزه و اتحاد و همبستگی آنها جهت نیل به پیروزی و تحقق انقلاب کارگری ایجاد کند و توان و ظرفیت این دو جنبش که ستون فقرات انقلابند را تا حدود زیادی به تحلیل برد.

مبهرن است، جامعه طبقاتی ایران نیز محل تلاقی گرایش‌های متعددیست. که میتوان آنها را عموما در دو قطب اساسا دسته بندی نمود. قطب راست و چپ بورژوازیی چه در داخل یا خارج کشور که خود دو دسته اند، راستها از شاه الهی ها گرفته تا فرشگرد، ققنوس، شورای مدیریت گذار، شورای تصمیم، مشروطه خواهان و مجاهدین و سلبریتیهای دربار شاه و شیخ و اصلاح طلبان رانده شده از قدرت و مرکز همکاری احزاب کرد و اقمارشان را شامل میشود که در گرماگرم خیزش شهریور جهت مصادره انقلاب و از محتوای تهی کردن آن در رکاب غرب از هیچ تلاشی فرو گذار نبودند. و در نشست دانشگاه جورج تاون آمریکا و بعدا استنفورد سانفرانسیسکو و با انتشار "منشور مهسا!" بیشتر نقاب از چهره ریاکارانه شان افتاد که دنبال این هستند یکبار دیگر با ناظر کردن افق راست، انقلاب را به بیراهه بکشانند و سر طبقه کارگر و کمونیستها را زیر آب کنند. این طیف متلون از دیرباز و خصوصا در بزنگاههای تاریخی تمام زور خود را با حمایت دول غربی و شرکای مرتجع منطقه ای بکار بسته اند، تا هر تلاشی از سوی جنبش های پیشرو جهت اعتلای انقلابی را عقیم کنند. دسته دوم چپهای قد و نیم قد، اعم از رفرمیستهای چپ بورژوازی و سوسیال دمکراتها و لیبرالها که تحت عناوین پرطمطراق، چه در صفوف طبقه کارگر و سایر جنبشها چه در خارج از کشور در تلاش بوده اند تا به نیابت از خصوصا طبقه کارگر، افق چپ رفرمیستی را بر مبارزات جنبش کارگری و اقشار فرودست جامعه قالب نمایند. کمااینکه وقتی خیزش شهریور تب و تاب و شور انقلابی سه ماهه اول آن نسبتا فروکش نمود، این چپ رفرمیست طی منشورها و همایش در رقابت با راست پرو غربی تمام زور خود را زدند، تا افق رفرمیستی را بر مبارزه ناظر، و حتی بخشا آنرا محدود به مبارزه صرفا علیه حجاب تقلیل دهند، و پرچم فمینیستها متلون را در کنار پرچم چپ رفرمیست برافرازد و متاسفانه بخشی وسیع از کمونیستها با سوابق درخشان نیز سرخورده به درون این صف ریزش کردند. آلترناتیوی که در بهترین حالت این پرچمداران و مصلحین اجتماعی طرفدار "عدالت" در جستوی آن بوده و هستند، بر پائی سوسیال دمکراسی است. و اما قطب دیگر آلترناتیو کارگری و کمونیستی که جنبش کارگری و کمونیستی و فرودستانند و ستوان فقرات انقلاب آتی ایران را نیز در بر می گیرند. و دقیقا بدلیل عدم حضور در هیئت طبقه سازمانده، خیزش

شهریور نتوانست از مقیاس صدها هزار نفری فراتر رود و توده‌های میلیونی را در سراسر جامعه به مصاف آورد و از پیمودن مسیر منطقی باز ماند.

اصولا در دل این اوضاع و شرایط رو به اعتلای انقلابی انتظار می رفت بویژه جنبش کمونیستی و کارگری به وظایف خود عمل نماید و در قامت رهبری و پیشقراول خیزش انقلابی پا به میدان بگذارند و رویاروی و نبرد مردم بپاخاسته را با رژیم کم هزینه تر کنند و با تغییر تناسب قوا، گام بلندی برای توده ای کردن خیزش در مقیاس ده ها میلیونی و جابجائی نیرو برای یکسره نمودن کار رژیم بردارند، اما نه جنبش کارگری و نه جنبش کمونیستی این درجه از آمادگی را عملا از خود نشان ندادند. جنبش کمونیستی نه اینکه نخواستند در این خیزشها در جایگاه واقعی خود قرار گیرد و به وظایف و تکالیف کمونیستی خود عمل کند، نه، بلکه به اینخاطر که هنوز جنبش کمونیستی برغم جانفشانیها و تاریخ مبارزاتی پر فراز و نشیب با این رژیم، نتوانسته بدلائل عدیده موانع سر راه که یکی از فاکتهای آن وجود رژیم تئوکراتیک سرمایه داریست، رابطه وسیع و ارگانیک سیاسی و طبقاتی و تشکیلاتی با طبقه کارگر و کل جامعه برقرار کند. به این اعتبار نتوانسته در امر سازمانیابی، هدایت و انسجام بخشیدن به مبارزات چنان رشدی داشته باشد که در این تند پیچهای تاریخی در مقیاس سراسری و توده ای نیرو حول پرچم خود گرد آورد و جابجا کند. جنبش کارگری هم با وجود متحمل گشتن هزینه های بسیار سنگین، سنگر مبارزاتی علیه این رژیم استثمارگر و متوحش سرمایه داری را بدون وقفه با همه کمبودها و فراز و فرودها زنده نگه داشته است؛ باوجود اینکه با اعتصابات و اعتراضات مداوم و روز افزونش خصوصا در یکدهه اخیر فصل نوینی از مبارزه را در کل جامعه رهنمون شد؛ و به دلیل موقعیت عینی و اجتماعی در اقتصاد سیاسی زمینه عروج خیزشها را طی مبارزه با وجود همه کاستیها فراهم نمود؛ اما دقیقا بدلیل مواردی که فوقا ذکر شد و مضافا عدم امکان ایجاد تشکلهای مستقل از یکسو و از دیگر سو تا حدودی دست بالا پیدا کردن گرایش حزب گریز، این جنبش را بواقع از پیوند با کمونیستها و حزب مقتدر سیاسی و کمونیستی و به این اعتبار از وظایف و تکالیف اساسی خود در امر پیشبرد انقلاب بنوعی محتاط و دور نمود.

حال ممکن است این سوال پیش بیاید، آیا در صورتیکه خیزش دوباره قوام یابد، طبقه کارگر اینبار از این درجه از آمادگی برخوردار خواهد بود در هئیت سازماند و رهبری کننده جامعه عرض اندام کند! این رسالت بزرگ را یقینا طبقه کارگر ایران دیر یا زود بدوش خواهد کشید، کمالینکه برای تحقق و وقوع چنین رویدادی تاریخی ده هه هاست سنگ روی سنگ مینهد. طبقه کارگر ، خصوصا رهبران عملی و پیشروان این طبقه از یکسو با اتکا با آموزه ها، اندوخته و شناخت از مناسبات استثمارگرانه و از دیگر سو با آگاهی بر منافع خود و با اتکا به قوای مبارزاتی خویش به جنگ نهایی با سرمایه داران و نماینده سیاسی بورژوازی ایران همانا دولت حاکم خواهند رفت. دهه ها مبارزه مستمر آنقدر آنها را آبدیده نموده که دینامیزم حوادث رفتن به سمت اعتلای انقلابی را نه تنها به صرف اراده بلکه با سازمانیابی و ایجاد تشکلهای و با ابتکار و خلاقیت به سرمنزل مقصود برسانند.

ضامن اجرایی این اقدام در گرو اینست که چقدر طبقه کارگر صرفنظر از خود سازماندهی، پیشگام تغییر و آماده برای هدایت و رهبری است از یکسو و از دیگر سو در ارتباطی دو سویه با فعالان کمونیستی در داخل بتواند دینامیز ایجاد شکل های سراسری تا تشکیل حزب مقتدر کارگری و کمونیستی جهت بسیج توده ای حول افق کمونیستی را گسترش دهد.

طبقه کارگر ایران همین حالا دیگر موقعش است حتی اگر دیر نباشد که با همین ظرفیتهای و ابزارهای موجود تا تشکیل شوراهای وسیع و سراسری متکی به مجمع عمومی که در هفته تپه آزمون پس داده و در سایر نقاط ایران در حال تکثیر است، بطور هماهنگ و یکپارچه با تغییر تناسب قوا وارد عرصه تدارک انقلاب گردد .

می طلبد در برابر دشمنان رنگا و رنگ طبقاتی یکبار دیگر این اصل تاریخی را تصریح نمود، برغم همه کاستیها و عدم آمادگی جنبش کمونیستی و کارگری جهت عرض اندام در قامت رهبری جامعه، به ذره این حقیقت مخدوش نشده و نخواهد شد، این دو جنبش ستون فقرات انقلاب آتی ایرانند و تنها جنبشهای انقلابی اند که هیچ نفعی در تداوم این مناسبات استثمارگرانه و متوحش ندارند. این جنبشها دیر یا زود بایستی برای بفرجام رساندن وظایف خطریشان در برابر انقلاب کارگری و تحقق کمونیزم همه موانع را با اتکاء به نیروی زیر و رو کننده خویش از سر راه بردارند و افق کمونیستی، افق رهایی کل جامعه از قید و بند مناسبات منحط سرمایه داری را بروی جامعه بگشایند. انقلاب دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد!

زنده با انقلاب کارگری!

زنده باد کمونیزم!

26.08.2023

بیش از دو هزار نفر بر اثر زلزله در هرات و حومه جان باختند!  
یادداشت هفته

ساعت 11:11 روز شنبه 7 اکتبر 2023 زلزله ای با قدرت 6.3 در مقیاس ریشتر شهر هرات و ایالت‌های پیرامونش را در افغانستان بشدت تکان داد. گزارشها حاکی از اینست تا کنون بالغ بر دو هزار نفر جانباخته اند و هزاران نفر زخمی و یا هنوز زیر آوار مانده و ده ها هزار نفر نیز بی سرپناه مانده اند و چشم به صف آزادیخواهی و بشردوست در سراسر جهان دوخته اند تا به یاریشان بشتابند اگر "برده داری اسلامی تروریستی طالبان" در این کشور مانع آن نشود.

کشوری که در بیان واقع توده های میلیونی زنان و مردان و کودکان پایان اشغالگری آمریکا و متحدانش تازه شروع جنگ نیابتی دیگری بود که آمریکا و غرب ادامه آنرا به طالبان سپردند. این برداری اسلامی دو سال است آنجا کل جامعه را گروگان گرفته و معترضان و خصوصا زنان شورشگر را به گلوله میبندد و از دم تیغ میگذارند و زندگی جهنمی پیشین در اشکال متوحش آن و با نظارگری دول سرمایه داری در جریانست. حالا برای یک لحظه در نظر بگیرید زلزله هم در بخشی از ایالت‌های کشور بوقوع پیوسته، واضح است مردم اسیر این توحش وضعیتی دو صد چندان جهنمی را دارند سپری میکنند. چرا که طالبان هم نظیر سایر "امارات اسلامی" این پدیده زلزله را برای مردم خشم خدا بر بندگانش معنا میکند و میگوید «شما به زندگی کنونی تان معترض و ناراضی هستید و به این خاطر قهر خدا بر شما نازل گشته است!» جامعه افغانستان در چنگال متوحشینی اسیرند که با ابتدائی ترین نشانه های زندگی شهری بیگانه اند و به رسم پیشوایانشان در اعصار پیشین زندگی میکنند و حیات در جامعه افغانستان را به تباهی کامل کشانده اند. آوارگانش هم اگر جان سالم به در برند و به مکانی امن تر برسند، بعید نیست تا پایان زندگی کابوس دهه ها جنگ و کشتار رهایشان کند. و آنانکه به کشورهای همسایه افغانستان اعم از ایران و عراق و ترکیه مهاجرت میکنند اگر چه از مرگ خلاص میشوند اما باز مخاطرات جدی و زندگی مشقاتباری را پیش رو دارند. بدلیل اینکه رژیمهای حاکم بر این کشورها نیز سرنوشتی مشابه آنها برای شهروندان خودش بوجود آورده اند. و این رژیم ها نیز اگر چه آنها را بعنوان نیروی کار ارزان بخدمت میگیرند اما مناسبات تفرقه افکنانه و تبعیض آمیز از سوی خود این رژیمها چنان سیستماتیک در میان اقشار و لایه های مزدور خود در جامعه گسترانده که مهاجران افغانی زندگی بمراتب دشوارتر از شهروندان خود این کشورها را آزمون کنند. کما اینکه طی سالهای اخیر اشاعه سیاست بغایت فاشیستی افغانی ستیزی در این کشورها اوج بیشتری گرفته است و رژیم ایران هم از آن نهایت بهره برداری میکند. این رژیمها از یکسو کارگران افغانی را بعنوان نیروی کار ارزان اجیر میکنند و از دیگر سو سیاست ضد کارگری تفرقه فکنانه را میان کارگران تعقیب میکنند. با اشاعه سیاست ضد کارگری "کارگر بومی و غیر بومی و خودی و غیره خودی!" میخواهند به کارگران "بومی و خودی"

بقبولانند یکی از عاملهای پدیده بیکاری کارگران افغانی هستند و این خود بر وخامت اقتصادی کشور افزوده است و از اینطریق کارگران را با دسته بندیهای کاذب به جان همدیگر بیاندازند. مردم هرات اکنون در کشوری که در محاصره طالبان است زلزله هم خانه ها را بر سرشان آوار نموده. مردمی که هنوز کابوس جنگ و کشتار و مرگ دو دهه پس از رویداد تروریستی 11 سپتامبر 2001 بدست القاعده به بوج های دو قلو در آمریکا و متعاقبا اشغالگری این کشور از سوی آمریکا و شرکایش رهایش نکرده بود. کشوری که پس از دو دهه جنگ بین دو قطب تروریستی، تمام زیر ساختهای شهری آن ویران گشت و خاک مرگ بر آن پاشیدند و جهنمی به پهنای این سرزمین برایش ساختند. کشوری که دیدیم پس از بیست سال جنگ، وقتی استراتژی سیاسی اشغالگری آنها نه تنها در افغانستان بلکه در عراق و سایر منطقه با ناکامی مواجه گشت، چگونه 11 سپتامبر 2021 این اشغالگران که خود را پیام آور "دمکراسی غربی" به خاورمیانه قلمداد کردند (البته بخوانید پیام آوران مرگ) شروع به عقب نشینی قهرمانانه کردند و به شیوه از پیش برنامه ریزی شده بخش عمده پایگاهها را از نیرو تخلیه و تجهیزات نظامی آنها دو دستی تقدیم نیروهای متوحش طالبان کردند، تا بتواند شعله کشتار و جنگ نیابتی را برای دهه ها در این کشور بر افروخته نگه دارد و مردم از چنگال گرگ رها شوند و در چنگال کفتار طالبان گرفتار آیند! میخوامم بگویم اکنون بخشی از جامعه ای بالغ بر چهل میلیون که از یکسو گروگان نیروهای ارتجاعی ضد زن، ضد کودک و ضد هر درجه از تمدن است، و خانه هایی که هنوز از سوی طالبان بر سرشان خراب نشده بود، زمین لرزه آنها با خاک یکسان کرده و نیازمند کمکهای فوری هستند. کشوری که اکثر زیرساختهای شهری آن طی این چند دهه از سوی دو قطب تروریستی تماما نابود شده، حتی بادی تند بوزد یا سلی عادی جاری شود فاجعه ای در پیش باشد، معلوم است با چنین زلزله ای دچار چه فاجعه ای دهشتبار میگردد .

جا دارد از اینطریق با خانواده جانباختگان ابراز همدردی نمود و برای مصدومان آرزوی بهبودی نمود.می طلبد در سراسر جهان کمک های بشردوستانه را سریعاً بسوی زلزله زدگان در شهر هرات و سایر مناطق آسیب دیده روانه نمود تا حتی الامکان بتوان جلو تلفات بیشتر را گرفت. کمپین کمک های مالی از کانالهای مناسب براه بیفتد که برده داری اعمال شده طالبان نتواند آنها بالا بکشد .

09.10.2023

به یاری زلزله زدگان هرات بشتابیم



تعرض رژیم فاشیستی اردوغان به کردستان سوریه در پی مقاصد نژادپرستانه!

بدنبال خیزش توده های مردم سوریه در سال 2011 علیه رژیم بشار اسد، و تغییر تناسب قوای مبارزاتی بنفع مردم کردستان سوریه، رژیم اردوغان هرازگاهی در پی اهداف ننگین خود، قلدرمنشانه گانگستربازی علیه توده های مردم بیدفاع کردستان سوریه در اینسوی مرزها و کردستان عراق و بخشی از کشورهای منطقه در آنسوی مرزها را...به نمایش میگذارد.ظاهرا اینبار رژیم اردوغان به بهانه واهی دیگری مبنی بر "عملیات انتحاری" دو گریلای پ.ک.ک جلو وزارت کشور و مرکز فرماندهی عمومی سازمان امنیت ترکیه در آنکارا در روز نهم مهر ماه انجام گرفت، بار دیگر حمله وحشیانه خود به مناطقی استراتژیک از کردستان سوریه اعم از زیرساخت نیروگاه برق، آب و پالایشگاه نفت و مراکز خدماتی و مسکونی کردستان سوریه را آماج موشک پهبادها و توپخانه و جت‌های جنگنده خود قرار داده است. ساز و برگ اشغالگریهای رژیم اردوغان هر بار به بهانه ای پوچ تدارک دیده شده و اینبار از همیشه پوچ تر. مردم بیدفاع کردستان سوریه چرا باید تاوان این عملیات "انتحاری" در ترکیه را پس بدهند تنها فاشیستها میدانند که بویی از انسانیت نبرده اند. طی این هجوم وحشیانه رژیم اردوغان به مناطق کردستان سوریه تا کنون ده ها نفر جانشان را از دست داده، و صدها نفر نیز زخمی شده اند و هزاران نفر مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند. بگذارید حرف آخر را اول بگوییم نسل کشی اردوغان فاشیست در کردستان سوریه قویا محکوم است و باید متوقف گردد.

تعرضی متوحشانه از زمین و هوا تا در سایه آن از یکسو به مبارزات و اعتراضات توده های ناراضی در ترکیه چنگ و دندان نشان دهد و از دیگر سو با حملات متجاوزگرانه به خاک کردستان سوریه و عراق و سایر مناطق نشان دهد رژیمش نه تنها توان حل بحران سیاسی و اقتصادی و بن بست‌ی که بلحاظ داخلی با آن مواجهه بوده را داراست بلکه طی این حملات و تهاجمات هژمونی خود در منطقه را بزعم خود تامین و تضمین نماید! اما واقعیت امر خلاف این را نشان میدهد ترکیه اگر زور و سرکوب نظامی و حمایت دولتهای سرمایه داری منطقه اعم از روسیه و شرکایش و دول غربی اعم از آمریکا و ممالیات گری احزاب ناسیونالیست را بهمراه نداشت، همان توده های میلیونی بیخاسته و معترض در شهرهای آنکارا، استانبول و آنتالیا و ازمیر...وان، تا کنون رژیمش را فلج و به زیر کشیده بودند. سیاستهای ضدانسانی و فاشیستی اردوغان مدام از سوی ما کمونیستها و توده های ترقیخواه و آزاده افشا و محکوم شده. و هر بار تاکید کرده ایم سیاست میلیتاریستی دولت اردوغان تنها بر متن کشمکش های منطقه ای که در یک سمت آن مبارزه توده های مردم معترض به وضع موجودند و در سوی دیگر آن بلوک بندیهای منطقه ای و جهانی میباشند و در تداوم این تعرض و جنگ افروزی دینفعند، قابل توضیح است.

ادوغان بدون چراغ سبز دول قدرتمند در این بلوک بندیها که در یکسو آمریکا و کشورهای غربی قرار گرفته و در سو دیگر روسیه و چین و شرکایش به چنین اقداماتی متجاوزگرانه دست نخواهد زد. این امری محرز است هر جا مبارزات آزادیخواهانه و تقابل از سوی توده‌های عظیم مردم علیه دول مستبد و مختنق سرمایه داری در گوشه و کنار جهان به راه افتاده، این قطبهای سرمایه داری با دخالتگری های خود، بسته به منافعشان نقشه به انحراف کشاندن آنها در دستور کار دارند، تا آنها از پیمودن مسیر منطقی و اعتلای انقلابی دور کنند. نمونه بسیار بارز آن دخالت در خیزش همین توده‌های مردم جان به لب رسیده علیه رژیم اسد در سال 2011 به اینسو بوده که پس از 12 سال نبرد در برابر داعش و آزادسازی و اداره آن به شیوه کانتونها هر از گاهی مورد تعرض افسار گسیخته رژیم اردغان از هوا و زمین واقع شده. در حالیکه همان موقع هم بر همه نمایان بود در یکسوی این دخالتگری بلوک روسیه اعم از رژیم سرمایه داری ایران و بنوعی ترکیه (که با مواضع بینابینی میان دو بلوک روسیه و غرب در نوسانست) قرار دارد، در سوی دیگر دخالتگریها آمریکا و غرب و همپیمانان مرتجع منطقه یشان بودند. بلوک روسیه و چین اگر موقع اشغالگری عراق و افغانستان به حکم وتو کردن پیمان نامه نظامی ناتو جهت اشغال عراق و افغانستان نتوانستند آن چنان که میخواستند منطبق قلدریهای نظامی را طبق استراتژی که منافع آنها نیز به لحاظ منطقه ای و جهانی تامین کند، هدایت و مهندسی کنند، موضوع خیزش توده ای در سوریه اینبار فرجه برای وارد شدن فعالانه و دخالتگری بیش از پیش خصوصا روسیه را گشود. نهایتا دیدیم قطبهای جهانی هر کدام بمنظور تامین منافع و هژمونی طلبی خود وارد رویدادهای سوریه شدند و جنگ نیابتی را براه انداختند و تا به امروز رسیده. و با دامن زدن به تصفیه حسابهای مذهبی و ملی آنان را به جان همدیگر انداختند، و نتیجه این دخالتگریها با حمایت بلوک روسیه عملا به نفع رژیم اسد و بقای آن و به قیمت کشته و زخمی شدن میلیونها انسان بیدفاع، آواره و بیخانمان شدن میلیونها خانواده از این کشور منجر شده و کماکان ادامه دارد. دخالتگریهایی که در بیان واقع مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه سراسری مردم سوریه را از محتوا تهی و از مسیر اصلی خود که سرنگونی رژیم اسد بود منحرف کرد و کل شیرازه زندگی شهروندان را به تباهی کشاند. بجز چند کانتونی که با رزمندگی مقاومت تاریخی خود توده مردم، برغم کم و کاستیها و مماشتهایی که سران احزاب ناسیونالیست کرد پیش گرفتند، دژ مستحکمی در برابر داعشیان و دیگر همدستانشان را سازمان دادند.

رژیم اردوغان نیز در متن چنین اوضاع آشفته منطقه اگر یک دوره کوتاه توانست تا حدودی رونق اقتصادی را ایجاد کند مبرهن است حاصل اعمال استثمار هر چه افسار گسیخته تر و کار کشیدن از گرده طبقه کارگر و سرکوب صدای اعتراضات بوده. اختناق سیاسی که متعاقبا منجر به گسترش و

تعمیق اعتراضات کارگران، کمونیستها، آنارشویستها و آزادیخواهان در اکثر مناطق ترکیه اعم از آنکارا و استانبول... گردید تا مرحله رسیدن به رویداد مهم میدان تقسیم... میخوایم بگویم برغم چنین موقعیتی مبارزاتی رو به اعتلای انقلابی

بخاطر داریم آنزمان بخشهایی از گرایشات بورژوا ناسیونالیستی اعم از گرایش متأثر از پ.ک.ک نیز به روال معمول از سر دخیل بستن به پروژه سازش با حکومت مرکزی و توهم به پروژه "صلح و آشتی" بنوعی در جهت تضعیف این موج عظیم اعتراضات سراسری موضع گرفتند و با ایجاد فضای یاس و ناامیدی و شانتاژ راه انداختن چوب لای چرخ مبارزات توده های سرازیر شده به خیابانهای استانبول، آنکارا و دیگر شهرهای بزرگ گذاشتند یا در سکوت خفتبار، پشت مبارزات سراسری را بنفع گرایشات بورژوازی و حکومتی خالی کردند.

خلاصه طی چند سال گذشته آن درجه از رشد و ثبات نسبی اقتصادی دولت اردوغان هم بشدت رو به افول بوده. بحرانهایی که وقتی دیگر بگیر و ببند و سرکوب فله ای مخالفان هم نتوانست گره ای از مشکلاتش بگشاید، پرده آخر آن سناریوی به خون کشیدن مخالفان در اقدام شبه کودتای 16 ژوئیه 2016 بود که فکر کرد خاتمه خواهد یافت اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.

رژیم فاشیستی ترکیه از دو سو در موقعیتی شکننده قرار دارد. از یکطرف مواجه شدن با موج عظیم مبارزات و اعتراضات داخلی برخاسته از بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. از طرف دیگر دولت اردوغان نیز چون میخواهد بقای خود را در شکاف میان خصوصا دو بلوک روسیه و غرب جستجو و تضمین کند، این موضع بینابینی وضعیت بنین المللی آنرا نیز بشدت متزلزل نموده.

پیروزی شکوهمند مردم کوبانی و به دنبال آن مبارزه و مقاومتی که جهت آزاد سازی دیگر مناطق اعم از جزیره و عفرین و اداره این سه کانتون به شیوه خود مدیریتی پیش رفت، دقیقا بدلیل اینکه این تجربه برغم دستاوردهایش هنوز گامها از حاکمیت و اداره شورایی فاصله دارد، دیدیم بنوعی دستخوش هژمونی طلبی پی ی د و ی.پ.گ و با رهنمود پ.ک.ک قرار گرفت! بجای اینکه از مقاومت شجاعانه بی نظیر تاریخی مردم کوبانی و دیگر مناطق که زنان و مردان آزادیخواه، پیر و جوان در آن جانفشانی کردند، و به دور از تفاوت های جنسی، مذهبی، نژادی و ملی... در رقم زدن این پیروزی ایفای نقش نمودند درس بگیرند، بجای اتخاذ سیاست مستقل و متکی شدن به ظرفیت مبارزه آزادیخواهانه توده های مردم در دو سوی مرزهای سوریه و ترکیه، دیدیم از طرفی به زائده سیاستهای آمریکای تبدیل شدند و از دیگر سو در دام توهم فکنی پروژه های حمایتیهای اسد افتادند. دیگر این مثل روز روشن بود هم حمایت پشت جبهه و تسلیحاتی غرب مشروط و در پی اهداف خودشان است هم حمایت رژیم اسد که خود با

حمایت بلوک روسیه از سقوط نجات یافته، فاکتوری است که باید روی آن سرمایه گذاری کرد و بدان امید بست.

گانگسترهای نظامی و قشون کشی دولت اردوغان علیه مردم بیدفاع در کردستان سوریه بدون تباری و دخالت قطبهای جهانی اعم از آمریکا و روسیه و حکومت‌های مرکزی مرتجع در دو سوی مرزها نیست. به رغم هر اختلاف و رقابتهایی که این رژیمها با هم دارند، از هر زمانی بیشتر بر سر سیاست حفظ تمامیت ارضی کشورشان همسو و همنظرند. کما اینکه وقتی رژیم اسد حملات افسار گسیخته اردوغان در سال 2019 به کانتونها و قتل و عام مردم بیدفاع به بهانه ایجاد منطقه حائل امنیتی و اسکان دادن میلیونها آواره سوریه را مسکوت گذاشت. اسد این تجاوزگری به خاک کردستان سوریه از سوی اردوغان را بنفع خود دید. چرا که این اقدام تجاوزگرانه اردوغان در بیان واقع کار آینده رژیم اسد در قبال کردهای سوریه را آسانتر می کرد از یکسو. از سوی دیگر رژیم اردوغان نیز تجربه و دستاوردهای خود مدیریتی در این سه کانتون را که به ضرر خود ارزیابی کرده هر بار از طریق اقدامات تجاوزگرانه بزعیم خود مانعی بر سر راه پا گرفتن چنین رویکردی و مدلی در کشور خود خواهد شد. این جنگ افروزیها جزئی از نقشه بزرگ سیاستهای میلیتاریستی در متن شرایط منطقه ایست که هر بار با رضایت یکی از بلوک بندیها که در آن منتفع هستند پیش برده میشود. دولت ترکیه نیز نظیر دیگر رقبای مرتجع خود از شکاف و تقابلات قطبهای جهانی بر سر منافعشان میخواهد سهم بیشتری ببرد و به همین منوال در معادلات منطقه ای دنبال جا پا و وزن بیشتری نسبت به سایر شرکای خود میباشد.

اگر هیئتهای حاکمه در دو سوی جهان در پی منافع و مطامع منطقه ای و جهانی خود حامی و پشتیبان این متجاوزین منطقه ای هستند، که هستند، و یا بر جرم و جنایت و اشغالگری آنها علنا چشم فرو می بندند، می بندند، صف آزادیخواه و برابری طلب جا دارد در مقابل آن صفوف خود را جهت ایستادگی در برابر آنها متحد و استوارتر کند .

سرنگون باد رژیم فاشیستی و ضد بشری ترکیه

13.10.2023

## کارگران در تولید بزرگ و کوچک!

یادداشت هفته

جدال و رویارویی و مبارزات بی وقفه این چند دهه شما کارگران با حافظان مناسبات سرمایه داری ایران برغم همه فراز و فرودهایش در یکدهه اخیر وارد فاز نوینی شده است. بویژه اعتصابات و اعتراضات مداوم یکدهه اخیر و آزمون متکی شدن به مجامع عمومی که در هفت تپه و بعدا سایر بخشهای تولیدی اعم از فولاد و نفت و پتروشیمی و هیکو... کم و بیش تکثیر گشت و افق و پراتیک کارگری و کمونیستی را بروی این طبقه دگر باره گشود، هر چند هنوز پیشرویهایی آن پراکنده، تدریجی و تناسب قوای طبقاتی را بنفع شما عوض نکرده، اما یقینا در گسترش و تعمیق مبارزه تاثیرات شگرفی بجا گذاشته و خواهد گذاشت. طی ایندوره اعتصاب و مبارزه شما کارگران بیش از پیش به افق، پراتیک و سبک کار طبقاتی خود متکی است و همین خصیصه تغییر کیفی و کمی چشمگیری در مبارزه پیشاروینتان ایجاد نموده. کما اینکه که جهان امروز ایران را بعنوان یکی از کانونهای مهم مبارزه و پایتخت اعتصاب جهان می شناسد. اعتصابات که بستری شد برای خیزشهای دی ماه 96 و آبانماه 98 و شهریور 1401 و همزمان خود اعتصابات و شیوه جدال و مبارزه با رژیم سرمایه داری ایران را تکامل داد و تعمیق نمود. در بیان واقع جهان در ایندوره شاهد یک انفجار اجتماعی و مبارزه و رویارویی از اعماق جامعه با رژیم سرمایه داریست تا مناسبات موجود را از پایه دگرگون کند. کمااینکه اعتصاب و مبارزه هر روزه شما در ماههای مشرف به سال نو چه در بخش دولتی و چه خصوصی دوباره بخشهای تولیدی کوچک و بزرگ در نقاط مختلف ایران را فرا گرفته است. اعتصابات و اعتراضاتی که جهت پایان دادن به این اوضاع فلاکتبار اقتصادی و اختناق سیاسی دیرینه باید برود به سمت مبارزه هر چه متشکل و سراسری تر متحدانه! دیگر بر کسی پوشیده نیست، شما تنها طبقه عظیم بواقع انقلابی هستید که هیچ نفعی در بقای این مناسبات استثمارگرانه حاکم اقتصادی ندارید. برغم همه محرومیتها و محدودیتهایی که این مناسبات به شما حقه کرده، دیگر موقعش رسیده، با ارتقاء هر چه بیشتر تناسب قوای مبارزاتی به چنین بردگی مزدی اسارتباری پایان دهید. نگذارید طبقه ستمگر بیش از این به شما به چشم "نیروی کار ارزان و کارگر خاموش" نگاه کند و شرایط تولید و کار را دیکته نماید و مشتی سرمایه دار انگل در سایه سود حاصل از نیروی کار طبقه ما لم بدهند و بیاسایند و سهم بخش بزرگی از جامعه، زندگی آن مشابه اعصار پیشین باشد.

شما طبقه کارگر ایران نیز بر این امر مهم بخوبی واقفید، دوره پیشا انقلابی دوره گسترش و تعمیق بیشتر کشمکش، رویارویی و جدالهای سیاسی و طبقاتی است که زمینه رو به اعتلای انقلابی و پا گذاشتن به میدان انقلاب را روی زمین سخت و سفت این تقابلات دورانساز - گاهی کند و تدریجی و گاهی چنان با سرعتی خیره کننده - مهیا میکند که تصور آن دشوار است .

دوره ای که در آن مختصات انقلاب، در حال رشد و گسترش هستند. دوره ای که عزم مبارزاتی شما جامعه را عمیقا شخم خواهد زد، تا هر آنچه طی بیش از چهل سال مهر مناسبات برده و ارانه و از خود بیگانگی انسان را بر پیشانی خود دارد، زیر و رو کند، و مهر دوران اعتلای انقلاب پرولتری را به دور از هر گونه استثمار، تبعیض و نابرابری را بر آن حک کند. دوره ای که تنها پیشاهنگان طبقه با برنامه از پیش آماده برای سازماندهی نوین جامعه به میدان انقلاب می آیند. دوره ای که متقابلا بورژوازی نیز با اتکاء به قدرت حاکمه رو به زوال و شرکایشان، تلاش میکنند پشت آخرین سنگرهای باقیمانده مقاومت کنند، و این مناسبات و مظاهر استثمارگر عقبمانده را حفظ و پاسداری کنند.

رفتن بسوی دوره اعتلای انقلابی، دوره اتکاء به نهاد و ارگانهای برخاسته از اراده ما کارگران و کمونیستها و توده های فرودست است که اکثریت جامعه میباشیم و میخواهیم کل جامعه را از قید و بند مناسبات کنونی رها سازیم. دوره ای که کارگران خالق همه نعمات زندگی و کمونیستهای راستین عملا در سازماندهی و هدایت جامعه نقش ایفاء کنند، و پراتیک و استراتژی کمونیستی بر فعل و انفعالات جنبشی آنان مسلط گردد.

شما ضمنا بر اینهم بخوبی واقفید، خصوصا طی یک دهه اخیر توده های میلیونی محرومان و فرودستان نیز بشدت احساس کرده اند که بیش از این نمی توانند سلطه این رژیم را تحمل کنند. رژیم حاکم نیز به اینمرحله تماما نزدیک شده که دیگر به هیچ وجه قادر نیست حتی با زور و سرکوب سیستماتیک دولتی بقای ننگینش را حفظ کند. ما میتوانیم به این مرحله پا بگذاریم که در هدایت، سازماندهی و رهبری جامعه نقش پیشاهنگ ایفاء کنیم، بشرطی که بر موانع سر راه پیشروی اعم از پراکندگی کنونی بسرعت فائق آئیم. به همین اعتبار دیگر موقعش رسیده، تازه اگر دیر نباشد، ما کارگران، کمونیستها و اقشار فرو دست جامعه جدا از ظرفهای موجود مبارزاتی تا کنون که بواسطه آن جهت تحقق خواست و مطالبات علیه وضع موجود بکار بسته آئیم، ضامن اجرائی هر گونه پیشروی در دوره آتی را متکی به ایجاد مجامع عمومی و شوراهای و کمیته های کارخانه و محیط زیست کنیم، یقینا خواهیم توانست در برابر اعمال شرایط تولید و کار اسارتبار پر توانتر از همیشه مبارزه را بسیار کم هزینه تر از پیش در میدان نبرد خود با سرمایه به پیروزی نهایی برسانیم.

تجربه اعتصاب (حدودا سه ماهه سال 99) و تشکیل مجمع عمومی در همین سال در مجتمع نیشکر هفت تپه اگر در سایر بخشهای کارگری بطور هماهنگ انجام و گسترش و ادامه کاری پیدا میکرد، بطور حتم امروز امر ایجاد عاجلانه کمیته ها آسانتر انجام میگرفت. اما باز دیر نیست، خود نفس اینکه چنین ضرورتی میان کارگران حس شده، درجه ای از هماهنگی برای خلق فرصتهای بمراتب بیشتر را در بین بخشهای مختلف آنان بوجود خواهد آورد. و با ایجاد چنین مجامع و ظرفهای مطلوب شرایط و تکثیر آن در محل کار و زیست یقینا گامها به پیروزی نزدیکتر خواهیم شد. چنین گامی حتما بدون مانع نیست، اما در جریان خلق فرصتها و ابتکارات بسرعت از پتانسیل و ظرفیت مبارزاتی جهت برداشتن موانع سر راه برخوردار خواهیم گشت. بطور یقین پاسخ عملی به نگرانیهایی نیز خواهد داد که کم و

بیش در میان جامعه ایجاد شده مبنی بر اینکه آیا خیزشهای 96 و 98 و 1401 در پی سرکوب شدید و خون پاشیدن به جامعه، می توانند تداوم یابند و امکان بازگشت در مقیاس توده ای به خیابانها و تبدیل شدن به یک برآمد انقلابی را پیدا خواهیم کرد و ملزومات برای اعتلای شرایط انقلابی را بطور غیره منتظره ای آماده خواهد نمود. و در گامهای بعدی زمینه های مادی برای برپائی جنبش مجمع عمومی و شوراهای را عملاً با خود به همراه خواهد آورد. خصوصاً ما طبقه کارگر و احزاب کمونیستی در ایران نیز علاوه بر تجارب و دستاوردهای تاریخی کمون پاریس و فوریه و اکتبر روسیه، آزمونهای درخشان کمیته و شوراهای کارخانه و محله را در همان سالهای اول قیام لاقبل در استانهای تهران، خوزستان، کردستان و ترکمن صحرا را ولو کوتاه مدت، اما بعنوان دستاوردی ارزنده در تاریخ جنبش شورایی پشت سر داریم. تنها در پرتو چنین چشم اندازی است، ما هم طبقه یها، میتوانیم به کمک حزب کمونیستی و کارگری، که در رفتن بسوی قدرت سیاسی، هدفی بجز سپردن تمام قدرت بدست شوراها ندارد، زنجیر اسارت مزدی را نه تنها از دست و پای خودمان تماماً بگسلیم بلکه در قامت رهبری کل جامعه نیز عرض اندام کنیم. و عملاً به جامعه نشان دهیم، می توانیم آینده ای را که شایسته انسان امروز است تامین و تضمین کنیم. سیمای سیاسی جهان نیز گواهیست تناسب قوا بنفع انقلاب از پائین در حال تغییر و جهان امروز از همیشه بیشتر به کمونیسم پراتیک از جنس کمون پاریس و اکتبر نیازمندست

زنده باد اعتصاب 25.12.2023 !

کولبری و سوختبری ناچاراً شغل بخشی از ارتش بیکاران و مایه ننگ رژیم انگلی!

یادداشت هفته!

بر کسی پوشیده نیست اکثریت عظیمی از جامعه ایران در اوضاع فلاکتبار اقتصادی که این رژیم ننگین بر آنها اعمال نموده است، چندین مرتبه زیر خط فقر بسر می برند. بخاطر داشته باشید تازه این شرایط اسفبار زیستن زیر خط فقر شامل توده های میلیونی دارای شغل است که زیر شدیدترین قوانین ضد کارگری با دستمزدهایی که هیچ تناسبی با نیازمندیهای حتی حداقلی زندگیشان ندارد، دیگر استثمار عریان و دستمزدهای معوقه و داستانهای بگیر و ببند بماند، بسر می برند، نه ارتش چند میلیونی بیکاران فاقد شغل که از سر اجبار ریسک جانی می کنند و به کار در مرزها برای درآمد بسیار ناچیز روی می آورند، و بعضاً جانشان را از دست می دهند! در یک کلام اکثریت عظم جامعه چه آنانکه کار میکنند و چه ارتش ذخیره کار دارد مرگ تدریجی ناشی از عدم امکانات و حداقل استانداردهای زندگی شایسته انسان امروزی اعم از خوراک، پوشاک، مسکن، درمان، بهداشت و بیمه و... را چقدر دردناک تجربه میکند. و تازه به این پدیده مصیبتبار، اختناق شدید سیاسی و ده ها پدیده اجتماعی دیگر را بیفزائید تا روشنتر گردد این جامعه طی این چند دهه چه دوزخی را در سایه ننگین این نظام با رگ پوست و استخوان چشیده و آزمون کرده است. کولبران و سوختبران بخشی و تنها بخشی از این ارتش ذخیره بیکارانند که بر متن چنین اوضاعی برای اینکه زندگی شرافتمندانه کنند، همه مخاطراتی مسیری را که بتوانند لقمه نانی به کف آورند را به قیمت جانشان می خرند. بخشی از این ارتش ذخیره کار که به کار کولبری در مرزهای مشترک با کشورهای همسایه روی آورده یا کالاها را به دوش میکشند یا با چپاپایان و بعضاً وانت بارها از میله های مرزی صعب العبور گذر می کنند، کولبرانند. و آنانکه با وسائط نقلیه اعم از وانت بار و موتورسیکلت بنزین و گازوئیل و نفت و دیگر اقسام زندگی را از مرز سیستان و بلوچستان... به خاک کشورهای همجوار رد میکنند سوختبرانند. این ده ها و صدها هزار نفر فاقد شغل و درآمد در بیان واقع، دارند برای زنده ماندن در این مسیر پر خطر می جنگند! کولبران و سوختران از زندگی مایه می گذارند تا در برابر دستمزد بسیار ناچیز بخور و نمیر روز و شب خود و خانواده را تامین کنند. اما در این مسیر مدام دو دشمن طبقاتی بیرحم در کمینشان نشسته است. یکی کارشان را تصاحب میکند و دیگری جانشان را میگیرد! اولی تجار و بازرگانان و بازاریان و دلالان دو سوی مرزها که کارشان را به قیمت ناچیز تصاحب میکنند و خود کرور کرور از طریق کار آنها پول پارو می کنند و دومی پاسداران مرزی که حافظان اجر و مواجب بگیر این مناسبات ظالمانه رژیم هستند و بیرحمانه هر روز این بخش از ارتش بیکاران در پی درآمد ناچیز را به گلوله می بندد و از آنها کشته و زخمی می گیرد. این بخش از ارتش کار و ذخیره کار(اعم از مولد و غیرمولد) که بدلیل وجود مناسبات مشتی انگل سرمایه دار



چندین دهه است برای تامین حداقل مایحتاج زندگی به این مسیر پرمخاطره پا گذاشته، که در واقع شغل نیست بلکه بردگی عریانیست که هر آن مرگ تهدیدش میکند، بدلیل نبود تشکل مستقل و انسجام مبارزاتی، اگر بعضا اعتراضی هم کرده باشند، که کرده اند، همین نامتشکل و نامنسجم بودن، عاملی گشته، نتوانسته چنان سنبه اش پر زور باشد که دست رژیم را از کشتار آنها کوتاه کند و مرزها را برایشان به قتلگاه تبدیل نکند .

میخواهم بگویم دشواری کولبری تنها حمل کالا و اجناس توسط افراد و یا حیوانات باری در جاده های صعب العبور و طولانی نیست که سخت و طاقت فرسا باشد و به خستگی مفرط جسمی بیانجامد! کولبری و سوختبری در "میله های مرزی" به دلیل پاسبانان مزدور گماشته در دو سوی حدود چه در خاک ایران یا عراق یا پاکستان زندگی و حیات افراد و حتی بارکشهای آنها را نیز تهدید میکند. هر روز چندین بار تا یک قدمی مرگ می روند و اگر جان سالم به در برند، باید آنها "فال نیک" بگیرند!! بزرگترین تهدید برای این بردگان در میله های مرزی نخست خود رژیم و نیروهای گماشته شده توسط آنانست که چندین دهه است به بهانه حراست از مرزهای کشور این مناطق را به اشغال نیروهای مزدورش در آورده و آتش به اختیار در دل شب یا در روز روشن به این بردگان مرزی بدون ابا شلیک میکنند. بردگان بدون سلاح بعد از در کمین افتادن "نگهبانان مرزی" بخوانید ماشین کشتار، میزان تلفات انسانی هر چه بوده باشد را با اسیران به پاسگاه و کلانتریها تحویل و اموالشان را غنمیت می گیرند. در یک نگاه اگر بشود تصویر کنکرتی از کار بردگان مرزی داد، اینست که در بیان واقع در نبود شغل مجبور شده اند پا در میدانی بگذارند که دقیقا میدان جنگ و قتلگاه است. میدان نبرد و زندگی بردگان بدون سلاح جهت تامین معاش بخور و نمیر است با نیروهای تا دندان مسلح رژیم در اینسو و نگهبانان مزدور مرزی در آنسو "مرزها".

خطر جدی دیگر عبور از میله های مرزی بدلیل خروارها مینی است که در هر منطقه از سوی دولتها کاشته شده. گزارشهای نهادهای رسمی خود رژیم پرده از این حقیقت تلخ بر میدارد که 1400 کیلومتر مرز مشترک ایران با عراق در استانهای کردستان، خوزستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی به مین تنیده شده. همچنین آمارهای سالانه سازمان یونسکو نشان داده جدا از کشتار روزانه و سالانه کولبران در این مسیرها، بطور متوسط روزانه یک الی سه نفر از انسانهای بیگناه اعم از کودک و نوجوان و بزرگسال در این مناطق بواسطه انفجار مین یا جانیشان را یا اعضای از بدن خود را از دست میدهند .

ضمنا به حکم اینکه این مناطق غالبا صعب العبورند تا آنجا به میلیتاریزه کردن مناطق برای استقرار پایگاه و پاسگاهها جهت آمد و شد بر میگردد امکانات جادسازی جهت اشغال در آن مناطق تعبیه شده، بقیه مسیرها و محدوده های مرزی از امکانات و تسهیلات امروزی که زندگی رهگذران را به خطر نیاندازد

نه تنها در آن خبری نیست، بلکه بردگان مرزی بخاطر اینکه در کمین این نیروهای مزدور و گردنه بگیران نیافتند بایستی طولانی ترین و صعب العبورترین مناطق که هنوز بخشی از حیات وحش آن مناطق هستند برای جان سالم به در بردن طی کنند. خود این عمل نیز ده ها مخاطره را در پی دارد. یعنی برای دور ماندن از دید "نگهبانان مرزی" و جان سالم به در بردن از شلیک مستقیم آنان هر ساله ده ها و سدها نفر بدلیل سقوط با بار در دل شب به ته دره ها یا فرو ریختن بهمین در فصولی از سال مصدوم یا جانشان را از دست میدهند. تنها خانواده ها و کسانی که خود از مسیرهای صعب العبور گذر کردند و مخاطرات آنرا با جان خریدند میدانند بردگی مرزی چقدر دهشتناک است. اگر عضوی از این خانواده ها یا جزو کسانی باشید که شخصا تجربه عبور از این مناطق را دارند، یقینا بهتر عمق این پدیده تراژیک را درک و لمس میکنید.

میخواهم بگویم وقتی انسانهایی جزو ارتش ذخیره کار هستند و مجبورند به منظور تامین معاش از خانه بیرون بزنند به مقصد میله های مرزی، می بینی چه دلوپسپیهایی تمام اعضای خانواده ها را فرا میگیرد، تا لحظه برگشتشان و همه قلبشان در مشتشان است، نکند آن لحظه دردناک تجربه گردد در کمین آتش به اختیاران افتاده باشند؟! یا نکند بدلیل تعقیب و گریز مجبور به عبور از مسیری شده باشند که روی مینی پا بگذارند؟ نکند از کوههای سر به فلک کشیده سقوط کرده باشند؟ نکند در این فصل بهمین روی سرشان فرو ریخته باشد؟ و ده ها اما و اگر دیگر! آره دقیقا حضور در چنین آوردگاهی اردوی بیکاران را با حافظان سرمایه، "شغل کولبری یا سوختبری" میباشد!

تنها در عرض چند هفته گذشته ما شاهد کشته و زخمی شدن ده ها کولبر و سوختبر در مناطق مرزی بوده ایم .

طی یک هفته گذشته بدنبال خبری که در سایت کولبر نیوز درج شده بود مبنی بر اینکه: «شامگاه شنبه، ۳۰ دی ماه ۱۴۰۲، بر اثر شلیک مسقیم نیروهای هنگ مرزی در نوارمرزی نوسود بر روی گروهی از کولبران، یک کولبر با نام "صادق میرزایی"، ۳۰ ساله اهل جوانرود، متاهل و دارای دو فرزند کشته دو کولبر دیگر نیز به شدت زخمی شده‌اند. هویت دو کولبر زخمی تا زمان تنظیم این گزارش روشن نشده.» گزارشها حاکی از اینست پاسبانان مرزی اقلیم کردستان عراق تحت مسئولیت اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز، در منطقه اورامانات نخست چند نفر از کولبرهای شهر و روستای ایران را گرفته و دقیقا به سبک نیروهای مزدور رژیم ایران، آنها را مورد شکنجه و اذیت و آزار جسمی و روانی قرار میدهند. و چند ساعت بعد تعداد دیگری از کولبران را در این محدوده مرزی به رگبار گلوله بسته و متاسفانه یکنفر جانش را از دست میدهد و یکنفر هم بشدت مجروح میگردد. در منطقه زاهدان نیز طی روزهای گذشته دو سوختبر فاقد شغل که از طریق سوختبری درآمد ناچیزی بدست می آوردند، وقتی

که ماشین آنها تحت تعقیب نیروهای مزدور رژیم قرار میگیرد، از جاده منحرف شده و ماشین بر سرشان واژگون و هر دو میان شعله های آتش طعمه حریق میشوند، بگونه ای که بعد از دو روز هویت آنها مشخص میگردد .

ضمن ابراز تاسف جا دارد از اینراه با خانواده این عزیزان عمیقا ابراز همدردی نمود و برای مجروحان این رویدادهای ناگوار آرزوی بهبودی کرد.

بر چیدن بساط این مشت انگل سرمایه دار و اعوان و انصارشان، تنها و تنها با مبارزه متحدانه سراسری همه کارگران (اعم از ارتش بیکاران) و کمونیستها و آزادیخواهان و توده های محروم و زحمتکش جامعه میسر است. کولبران و سوختبران هم که بخشی از این ارتش ذخیره کارند، راهی ندارند جز اینکه تلاش و مبارزات روزانشان برای تغییر را به مبارزات در سایر بخشهای کارگری در جامعه ایران وسیعا گره بزنند. اعتصابات مداومی که همین روزها در گوشه و کنار ایران در جریان و رو به افزایش است، بارقه امید است که هر چه متشکلاتر و سراسری تر گردد جهت به زانو در آوردن انقلابی این رژیم و تحقق افق رهایی کامل جامعه از این توحش و بربریت و بنیاد نهادن جامعه ای سوسیالیستی .

22.01.2024

ننگتان باد حافظان سرمایه داری!

تزهایی درباره نسل کشی در فلسطین و راه حل کمونیستی!

«دولت محصول و تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آن جا، در آن زمان و در حدودی پدید می آید که تضادهای طبقاتی در آن جا، آن زمان و در آن حدود به طور ابژکتیف دیگر نمی توانند آشتی پذیر باشند. و بالعکس: وجود دولت ثابت می کند که تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند».

بر متن جنگ جهانی اول و دوم که ملزومات سرمایه داری انحصاری مالی و بانکی بیش از پیش مهیا گشت و کشورهای امپریالیستی در دو سوی جهان در سایه این دو جنگ بیش از پیش جهان را به زیر چنبره خود در آوردند اینبار جنگ دو اردوی نیروی کار و سرمایه می بایست در روبنای سیاسی اشکال دیگری داشته باشند، تا جدال و رویارویی طبقاتی و سیاسی این طبقه عظیم اجتماعی در تولید بزرگ در سراسر جهان نتواند در قامت یک طبقه متحد و متشکل برای سیادت بورژوازی خواه بلحاظ کشوری یا منطقه ای و جهانی خطر ساز باشد .

بورژوازی و هیئتهای حاکمه جهان وقتی با راه حلهای سرمایه دارانه نتوانستند بر بحرانها و بن بست که در آن افتاده اند کاری کنند، و دو جنگ جهانی هم نه برای شکست خوردگان و نه حتی فاتحان جنگ، نتوانست افقی پیش رویشان ترسیم و بگشاید که سیادت بورژوازی بر طبقات دیگر اعم از پرولتاریای جهانی را باب مرادشان سازمان دهند. و وقتی نه از طریق دو جنگ و نه از طریق ایجاد سازمان جهانی کار (آی ال او) که بزرگترین نهاد ضد کارگری و کمونیستی در جهان بوده و به نیابت از طبقه کار خواست افق مبارزاتی این طبقه را به چهارچوب نظم موجود محدود نماید و استراتژی رفرمیستی را بر افقشان ناظر کند و هم در تقابل با اردوگاه شوروی آنزمان، به آمالشان برساند، اینبار به بزرگترین پیمان و پایگاه نظامی جهان "پیمان آتلانتیک شمالی ناتو" و ایجاد اتحادیه اروپا و نهادهای دیگر جهت به شکست کشاندن رقبای جهانی خود از یکسو و از دیگر سو رویارویی و جدال بزرگتر با این طبقه عظیم اجتماعی که همچون شبی ترسناک بر فراز این دول سرمایه داری در گشت و گذار بود، دست زدند. بیش از پیش به صرافت این افتادند، تغییر در تناسب قوا را از طریق جنگ سرد و نیابتی در اینسو و آنسوی جهان را چون رویکردی بدون وقفه هدایت و پیش ببرند. فروپاشی دیوار برلین و شکست بلوک شرق سرآغاز "طلوع نظم خونین جهانی" از دل این رقابتهای ناکامیهای دو قطب اصلی سرمایه داری جهانی در اواخر دهه نود بیرون آمد. نظمی که یکبار دیگر بورژوازی به این ارکانهای سیاسی خود "دولت، ملت، میهن، و "مذهب" در ارتجاعی ترین شکل آن بیش از پیش متکی گشت. جنگهای خونین قومی و مذهبی در کشورهای اروپای شرقی راه انداخت. سرمایه داری بواسطه دولت آن دستگاه عظیم ارتش

دائمی و اداری، اینبار با کمک سرمایه های انحصاری مالی و بانکی نیز جهت صدور سرمایه به دور افتاده ترین نقاط جهان عرض اندام نمود. آمریکا تحت استراتژی سیاسی همین "نظم نوین جهانی"، خواب رهبری بلامنازع جهان را می دید و میخواست تنها ژاندارم منطقه و جهان بحساب آید و کل جهان بدان اقتدا کند. اما این نظم خونین هم در همان سالهای نخست با ناکامی و چالشهای عظیم مواجهه گشت. حتی تئوری پردازان کلاسیک اقتصاد سیاسی بورژوازی از بن بست این نظم فریاد برآوردند و اذعان داشتند: «شیخ کمونیزم بر فراز آمریکا و اروپا در گشت و گذار است!».

بدنبال دو جنگ جهانی دول سرمایه داری و در راس همه آمریکا به صرافت این افتادند، از طریق کشور سازیهای مشابه اسرائیل یا دولتهای گمارده شده در گوشه و کنار جهان صرفنظر از بزرگ و کوچک بودن، و تبدیل آنها به پایگاههای نظامی، استراتژی سیاسی خود را در مناطق مختلف تعقیب کنند و جلو ببرند. "دولت و ملت و میهن" اسرائیلی بر متن این شرایط ساخته شد تا زمینه های تعرض به نیروهای کار در خاورمیانه را از یکسو و از دیگر سو هژمونی تداخل در معادلات سیاسی منطقه که از سوی دولتهای ملی مذهبی در خاورمیانه اداره میگشت را بتواند با ایجاد تفرقه و جنگهای نیابتی حفظ نمایند. جنگ اسرائیل بر سر مسئله فلسطین برای غرب مقدس بود! در این "جنگ مقدس" البته آن جنگ مقدس نه بخاطر ماهیت مقدس آن بلکه وسیله ای بود تا دول مقتدر غربی از "دین یهود" در برابر "دین اسلام" حمایت کنند، تا در سایه این هویتهای کاذب از سیادت بورژوازی جهان پاسداری شود! مذهب و ناسیونالیسم به درازای قدمت تاریخشان دو ایدئولوژی ارتجاعی و در عین حال بسیار کارا در دست بورژوازی جهت تحمیق توده ها بوده و هستند.

دولت اسرائیل محصول ایندوره از کشمکش و تقابل جهانی است. دولتی که قرار است سیادت بورژوازی را از طریق طبقات استثمارشونده و تبدیل آن به یکی از پایگاههای نظامی غرب و ژاندارم منطقه با سببیت تمام اهداف سرمایه داری غرب را تامین و به پیش برد؛ دولتی که بند نافش از یکسو به سرکوب طبقه کارگر و فرو دستان داخل اسرائیل و از دیگر سو به نسل کشی در فلسطین بند است. دولتی که جدا از ژنوساید فلسطینیان در هزاره دوم، طی دو دهه از قرن بیست و یکم با بمبارانهای مکرر همه زیر ساخت ها و مناطق مسکونی کرانه های باختری و بلندیهای جولان تا غزه را ویران و بر سر ساکنان آن آوار نمود، و بیش از پیش بر لشکر بیکاران افزود تا در جهنی که برایشان بوجود آوردند تاب نیاورند، و برای زنده ماندن به کشوری روی آورند که دولتش هست و نیستشان را برباد داده است؛ دولتی که به کودک و جوان هم رحم نکرده و تا کنون هزاران نفر را تکه و پاره نموده است؛ دولتی که با هجوم وحشاینه حماس و اسلامیهتها در 7 اکتبر تنها در عرض چند هفته باندازه دو دهه پیش نسل کشی وسیع راه انداخت؛ دولتی که زنده زنده جوانان فلسطینی را چشم و دست بسته با تیر زد و در گورهای

دستجمعی خاک کرد؛ دولتی که حتی به کارگران مزدی مشغول کار و خانواده هایشان در اورشلیم و تل آویو رحم نکرد و آنها را گروگان گرفت؛ دولتی که در واقع اردوی نیروی کار و فرودستان را در دو سوی باروهای ساخته شده، از طریق بردگی مزدی تحت انقیاد در می آورد و در صورت مبارزه و رویارویی در اوج سببیت سرکوب و کشتار می کرد، اینبار در "سرزمین اسرائیل" و در حین کار هم آنها را گروگان گرفت. در یک کلام در قرن بیست و یکم دولتی اشغالگر با حمایت غرب و در راسشان آمریکا به وحشیانه ترین شیوه و جب به جب خیابانها و خانه های مسکونی، مدرسه، بیمارستان، مهد کودک ... شهر و روستاها را طی این چند هفته که حتی قابل مقایسه با نسل کشی در دهه های گذشته از جمله در صبرا و شتیلا نبوده در نهایت خونری بدون اینکه خم به ابرو بیاورد، بمباران نموده .

کل داستان ایجاد دولت اسرائیل در خدمت به این هدف بورژوازی جهانی است. بورژوازی خصوصا بر متن دو جنگ جهانی و پس از آن از این دو ستون بیشترین بهره برداری سیاسی کرده تا جوامع از پیمودن مسیر منطقی کشمکش و رویارویی طبقاتی و سیاسی دور کند و با جنگهای نیابتی بیش از پیش درگیر باشد. "جنگ مقدس" "یهودیت و اسلام"، جهت تشدید فاشیسم نتانياهو تا باد زدن ناسیونالیسم فلسطینها که منطقه را در چنین وضعیت اسفناکی فرو برده، دو روی یک سکه هستند. امروز فاشیسم نتانياهو از بالای سر جامعه و به اسم "مردم اسرائیل" دست بالا پیدا کرده است و ژینوساید میکند، فردا بورژوازی جهانی منافعش اقتضا کند زیر بغل پان اسلامیسیم و عربیسیم را بگیرد و اینبار نمایندگان پان اسلامیسیمها با ظرفیتهای ارتجاعی و بطور اخص با توسل به افراد مسلح در قامت دولت، شهروندان فلسطین و اسرائیل را ژنوساید میکنند کما اینکه اکنون حماس و سایر جک و جانوارن و حوش اسلامیستی میکنند.

\*\*\*

می طلبد برای بهتر روشن شدن مسئله فلسطین و موارد مشابه آن دو تز کمونیستی جهت رفع ستم ملی و راه حلهای ممکن آن را که تا کنون محل مناقشه بسیار بوده و گاه به راه حلهای متناقض هم رسیده فاکت آورد:

از منظر کمونیستی وقتی از طرح با هم بودن ملیتها در چهارچوب یک کشور صحبت میشود عمدتا دو حالت وجود دارد. حالت اول شرایطی ایجاد گردد که ملیتها آزادانه و داوطلبانه بتوانند رای به ماندن در چهارچوب یک کشور بدهند که در آن وحدت طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر و فرودستان حفظ گردد. حالتی که تاریخا بورژوازی آنها بر نمیتابد، چرا که برخاسته از سیاست و موضع اصولی انترناسیونالیستی کمونیستهاست و با منافع و اهداف سرمایه داران منافات دارد. حالت دوم الحاق است که در آن "حفظ

تمامیت ارضی کشور" و "تسخیر بازار داخلی" البته با سیادت بورژوازی هدف اصلی آنست و غالباً شوینسم از آن بیرون میاید، و استثمارکنندگان میلتهها در کنار هم یا در رقابت با هم، اینبار شروع با پایمال کردن حق و حقوق اکثریت جامعه میکنند. و مسئله ملی در کنار سایر ستمهای طبقاتی و سیاسی موجود در این مناسبات سرمایه دارانه تولید و باز تولید خواهد شد و به این اعتبار به وحدت مبارزاتی کارگران و فرودستان بزرگترین لطمه خواهد زد. بمعنای دیگر، شکل دیگری از ستم و نابرابری اعمال میگردد و انسانها را حول تعلقات ناسیونالیستی و سایر تعلقات کذائی به جان همدیگر میاندازد. اما طرح دوم، در این طرح نیز وقتی از جدائی و تشکیل دولت مستقل بحث میشود، باز دو حالت پیش رو میباشد. حالت اول جدائی که میتواند برخاسته از سیاست و طرح های بشدت ارتجاعی جنبش ناسیونالیستها باشد نظیر فدراتیویستها و کنفدرالیستهای امروز که نمونه آن در عراق و در گذشته در یوگسلاوی سابق تجربه شده است که چه تسویه حسابهای خونینی بر مبنای تعلقات ملی و قومیتی در تاریخ راه انداخته و خواهند انداخت. و مسئله ملی را در اشکال دیگری ابقاء میکنند. حالت دوم حق جدائی به شیوه آزادانه و داوطلبانه است که در آن دست بورژوازی سراسری و منطقه ای را از ایجاد شکاف حول ستم ملی و مسئله ملی و ضربه زدن به وحدت طبقاتی و مبارزاتی آنها کوتاه خواهد نمود و با موضع انترناسیونالیستی نیز تماماً همخوانی دارد، و راه حلی است که میخواهد این یوغ ملی را از گردن جوامع بردارد. حال روشنتر میشود نمونه های مهم تاریخی را ولو مختصر ورق زد.

برای نمونه به مسئله جدایی یا الحاق ایرلند شمالی و جنوبی در قرن هیجدهم میلادی نگاهی گذرا بیاندازیم. نخست کمونیستها خواهان جدایی ایرلند شمالی و جنوبی تا تشکیل دولت مستقل گشتند. دیری نپائید معلوم شد در این جدال و کشمکش بورژوازی سراسری در ایرلند و شرکایش در منطقه، با سیاست و تاکتیکها ارتجاعی و مزورانه به تکاپو افتادند تا مسئله حمایت کمونیستها از جدائی دو ایرلند را محملی کنند به همبستگی و اتحاد این دو بخش ایرلند در مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری حاکم اقتصادی لطمات جبران ناپذیری وارد نمایند، و این جدائی نابهنگام خود موجبات ایجاد دره ای عمیق میان دو بخش از اردوی نیروی کار علیه اردوی سرمایه شود و نهایتاً هر دو ایرلند مغلوب بورژوازی گردند. به همین خاطر در آندوره کمونیستها برای اینکه نگذارند طرح جدائی بر متن آن شرایط معین، به ابزار تسویه حسابهای ملی و قومیتی میان کارگران و فرودستان در دو بخش ایرلند تبدیل گردد و همسرنوشتی آنها در مبارزه علیه سیادت بورژوازی را تضعیف و به بیراهه ببرد، بدون اینکه نگران این باشند دو موضع متناقض اتخاذ کرده اند، اولویت را بر تحلیل عینی از شرایط عینی گذاشتند، یعنی بروشنی از با هم بودن آزادانه و داوطلبانه کنار هم حمایت کردند که در این حالت وحدت طبقاتی و سیاسی تضمین گشت و بورژوازی لاقلاً تا دهه ها بعد نتوانست از این زاویه در مبارزات اردوی نیروی

کار علیه بورژوازی سراسری در ایرلند شکاف بیاندازد و به مواضع بین‌المللی کمونیستها نیز نه تنها لطمه نزد بلکه آنها را در مبارزه علیه سیادت بورژوازی و سیاست ارتجاعی و ناسیونالیستی سایر دشمنان طبقاتی گامها به جلو سوق داد.

نه تنها مسئله ایرلند بلکه در اروپای شرقی بحث جدایی چک، اسلاو جنوبی و کشورهای بالکان نیز وقتی مطرح گشت کمونیستها اعم از مارکس و انگلس از آن حمایت نکردند. نخست این جدائی برخاسته از سیاستهای بشدت ارتجاعی تزاریسم بود که میخواست "جنبش ملی و" بسته بندیهای قومی و مذهبی " که از ارکان این ارتجاع بودند و تزاریزم میخواست مبارزات طبقاتی و رادیکال را با راه انداختن جنگ ملیتها و تسویه حساب ناسیونالیستی و مذهبی سرکوب و به خون بکشد تا از آن برای تثبیت موقعیت سیاسی خود در آنزمان بهره بگیرد. ثانيا این جدائیهها تماما مغایر با مواضع انترناسیونالیستی کمونیستها پیرامون حل مسئله ملی بود که بخشی از کمونیستها در خصوصا لهستان و مجارستان از سر مواضع اپورتونیستی که داشتند به دام دفاع از این جدائیهها افتادند و از آن حمایت کردند.

کما اینکه ما در دهه های بعدتر و در اوایل قرن بیست در سال 1905 نیز شاهد موضع غیر کمونیستی در حین طرح مسئله جدائی نروژ از سوی مجلس خودمختار نروژ از سوئد بوده ایم. موضع بخشی از کمونیستها و بطور اخص کمونیستهای لهستان آنزمان این بود، از این جدائی دفاع نکردند. و جالب این بود استدلال میکردند، مرزهایی را که بورژوازی در روند تاریخی و انکشاف سرمایه داری، بسته به منافع خود از میان برداشته، اکنون با حمایت از رای به جدائی بنوعی رای به باز گرداندن این خطوط مرزی است. لابد دفاع از طرح جدائی به اتحاد و یکپارچگی طبقه کارگر و فرو دستان لطمه خواهد زد. بخش عمده کمونیستهای لهستان طی ایندوره، بیشتر دید اکونومیست امپریالیستها را در مورد مسئله ملی را بیان می کردند، نه نظر کمونیستها و مارکسیستها را. جالبتر از همه طی ایندوره کمونیستهای لهستان برخلاف مواضع همیشگی که مخالف هر گونه الحاقی بودند، بیشتر الحاق گرائی را تبلیغ کردند که با مواضع پیشین خود در مورد جدائی و الحاق تماما در تضاد بود و بنوعی دچار تناقض گویی شدید ی گشتند که از افق کمونیستی خود دور شدند. اما کمونیستها واقعبین و از این میان بلشویکها از این جدائی دفاع کردند. اتفاقا طبقه کارگر سوئد با نهایت هوشیاری طبقاتی به این سیاست در آنزمان برخورد نمود و نگذاشت بورژوازی سراسری با سیاست ارتجاعی الحاق، وحدت طبقاتی و سیاسی مبارزاتی کارگران در این دو کشور را تحت تاثیر قرار دهد، و آنها را از وحدت طبقاتی دور و به جنگ ناسیونالیستی که ارتجاع در سوئد در تعقیب آن بود، بکشاند. اینجا هم چون بورژوازی میخواست ستم ملی در اشکال دیگر را رواج بدهد و اساسا شرایط آزادانه و داوطلبانه ای در کار نبود تلاش میکرد با سیاست الحاق



مسئله ناسیونالیسم را ابزاری برای حفظ سیادت خود بکار گیرد و وحدت طبقاتی کارگران در این دو کشور را نشانه بگیرد و سیادت خود بر آنان را تامین کند.

«کمونیستهای لهستانی چنانچه (نظیر اکونومیستها) برای عدم شناخت نسبت به چگونگی تحلیل از مفاهیم و مقوله های سیاسی اینقدر اصرار نمی ورزیدند، مسلما متوجه این مسئله می شدند. نروژ خودمختار، تا سال 1905 بمثابه بخشی از سوئد، از خودمختاری برخوردار بود، اما دارای حقوق مساوی با سوئد نبود. فقط از طریق جدائی بود که عملا نشان داد و ثابت کرد در حقوق برابرست (همین آزادی جدا شدن بود که زمینه نزدیکی فشرده تر و دمکراتیک تر-براساس برابری حقوقی را بوجود آورد) تا زمانیکه نروژ فقط خودمختار بود، آریستوکراسی سوئد از یک امتیاز برتر برخوردار بود و این امتیاز هیچگاه «تخفیف» پیدا نکرد (چونکه جوهر رفرمیسم تخفیف درد است، نه از بین بردن خود درد) بلکه از طریق جدا شدن بطور کامل ملغی شد».

\*\*\*

اکنون با شناخت از این پیچده گیها حول پدیده "دولت ملت" تا تشکیل "دولت مستقل" بر متن اوضاع پیشارو برگردیم به مسئله طرح تشکیل دو دولت اسرائیل و فلسطین از سوی راستها و بویژه چپ رفرمیست .

راست که تاریخا منظورش از دولت را چیزی فراتر از دول موجود نبوده و بدون لکنت زبان آنرا بیان کرده است که سیادت بورژوازی را تامین میکند. اما چپ رفرمیست چرا در مسئله فلسطین آنهم بر متن این شرایط خواهان تشکیل دو دولت مستقل است. و تازه بخشی مدعی است از زاویه کمونیزم دارد دم از استقلال فلسطین می زند! این چپ جهانی وقتی از کمونیزم رویگردان گشت تلاش کرد با حفظ ظواهر کمونیستی، کمونیزم را از محتوا تهی نماید و آنرا به بیراهه ببرد. این چپ از دیر باز بر سر پدیده "دولت، ملت، میهن" و "مذهب" تبیین اپورتونیستی و سانتریستی و ناسیونالیستی داشته و تماما بی ربط به کمونیستها بوده اند، هر چند سوگند یاد کرده باشند از زاویه کمونیزم دارند به این پدیده ها می پردازند. این چپ رفرمیست و سوسیال دمکرات مدام حامل تناقض است. وقتی از دولت نژاد پرست اسرائیل سخن بمیان میاورد آنرا دست ساز غرب میداند، که هست. اما وقتی از «دو دولت مستقل اسرائیل و فلسطین» حرف می زند بطور اعجاب آوری فراموش میکند قبلا گفته بود این دولت دست ساز غرب است. یعنی اصلا برایش مهم نیست بعد از اینکه بقول خودش "مردم فلسطین" 80 سال ژنوساید گردید، اکنون دولت فلسطین از نظر سازمانها و هیئت های حاکمه برسیمت شناخته شود و اینکه برآمد کدام تناسب قواست، تماما نزدشان فاقد ارزش است. این چپ رفرمیست از زاویه ناسیونالیستی دارد از تشکیل دولت مستقل فلسطین حمایت میکند. چپی که میداند در نامادگی یک

آلترناتیو سوسیالیستی زمینه برای رشد گرایشات قومی و مذهبی چنان بوجود آمده که در صورت توافق جهانی بر سر مسئله تشکیل دولت مستقل فلسطین نامحتمل نیست قدرت دست همین گرایشات ارتجاعی نیافتد و بجای طالبان در افغانستان حماس و جهاد اسلامی و حزب الله و... بیفتاد و وضعیتی از دهه های پیشین بسی اسفناک تر بر آنها سایه گستراند!

این چپ ملی دولتگرا از حمایت کمونیستها برای تشکیل دولت مستقل نسخه ای برای تمام ادوار پیچیده است. در حالیکه کمونیستها دفاع از جدایی تا تشکیل دولت مستقل را منوط به شرایط آزادانه و داوطلبانه میکنند که در آن توده های عظیم کارگران و فرودستان شرطبقات حاکمه را در دو سوی این مرز و باروهای ساخته دست سرمایه داری، از سر خود برداشته یا به حداقل برسانند.

ارزیابی راست و چپ رفرمیست در این کشمکش و جدال که نتیجه آن ژنوساید فلسطینان و کشتار مردم بیدفاع فلسطین و اسرائیل در دو سوی این "جنگ مقدس" است از این دو سطح فراتر نمی رود: «دولت اسرائیل دست ساز غرب و در راس همه آمریکاست» و «غربیها حدود هشتاد سال پیش یهودیان را به این سرزمین آوردند و دولت اسرائیل را ایجاد کردند تا تدریجا "مردم فلسطین" را که با فلاخن و سنگ و کلوخ در برابر دولت تا دندان مسلح اسرائیل به مقاومت های تاریخی دست زده اند، نیست و نابود کنند، رژیم ایران هم 44 سال است با تبیین مشابه آن پشت مردم بیدفاع فلسطین سنگر گرفته است». و این کمپ متخصص عرصه تشخیص معلول جنگ میشوند که کدام اولین موشک را پرتاب کرد و کدام بهانه دست دیگری داد. کمااینکه حملات وحشیانه موشکی حماس در 7 اکتبر امسال فرصت دیگری دست دولت فاشیستی اسرائیل داد تا در راستای خدمت به منافع سرمایه داری در منطقه دگر باره به ژنوساید چندین دهه خود علیه فلسطینان اعم از کودک و جوان و پیر دست بزند.

متاسفانه در ارزیابی و تحلیل راست و چپ رفرمیست شهروندان دو سوی این مرز و باروها در دو قالب هویتی عام کاذب "مردم اسرائیل" و "مردم فلسطین" بسته بندی و ریخته میشود. در این ارزیابی و تحلیلها از جامعه طبقاتی اسرائیل حرفی بمیان نمیاید از نظر آنها این جوامع طبقاتی نیستند و اگر باشند با هم سازش کرده اند. این افق را آگاهانه یا نا آگاهانه پذیرفته اند هر چه هست مردم اسرائیل است و از فراز آنها دولتی با زور تاسیس شده در تاریخی معین. جامعه ای که در آن طبقات وجود ندارند. فلسطین در جایگاه "مردم مظلوم" واقع شده که نه بعنوان "دولت" و نه ملتش برسمیت شناخته نمی شود و آنها هم "مردم فلسطین" هستند. از منظر راست و چپ رفرمیست، فلسطین هم فاقد طبقات است، هر چه هست مردم فلسطین است. و در نبود "دولت مستقل"، "مردم فلسطین" از سوی پان عربیسم و اسلامیستها به شیوه نیابتی نمایندگی و متقابلا از سوی دولی که منافعشان را در تعمیق این شکاف قومی و مذهبی دنبال میکنند، مورد تظلم واقع میشوند. کمااینکه برغم تفاوتهایی که این دو

صف در تبیین از مسئله اسرائیل و فلسطین دارند، دارند، یکی پشت دولت نژاد پرست اسرائیل که خود پشت این باروی "مردم اسرائیل" سنگر گرفته، قائم میشود و دیگری آگاهانه یا ناآگاهانه کنار پان عربیسم و اسلامیهستها اعم از حماس، حزب الله و جهاد اسلامی و فتح که خود او هم پشت مردم فلسطین سنگر گرفته بخت میشود. این در حالیست که اگر هشتاد سال قبل یهودیان به خواست خودشان هم به این سرزمین کوچانده شده باشند، چیزی از این حقیقت کم نمیکند، از همان فردای روز بعد از شهرسازیها در اسرائیل هم دو اردو موجودیت پیدا کرده است. صرفنظر از اینکه تناسب قوا چقدر به ضرر اردوی نیروی کار و بنفع اردوی سرمایه باشد.

این نیروی اردوی کار در اسرائیل اگر از همان روز تاسیس دولت بورژوازی اسرائیل تا به امروز نتوانسته تناسب قوا را بنفع نه تنها شهروندان اسرائیلی بلکه ساکنین غزه و ... هم تغییر دهد، باز نمیشود آنرا بعنوان یک طبقه دست کم و یا نادیده گرفت و صورت مسئله را سرمایه داری غرب در اینسو و آنسوتر دول دیگر سرمایه داری در منطقه از سر یهودی ستیزی یا عرب ستیزی مبارزه آنرا به بیراهه بکشاند و وجود این طبقه را از معادلات سیاسی، منطقه کمرنگ کنند. کمالینکه در آنسوی این مرز و بارو هم که اردوی نیروی کار بدلیل ژنوساید این دولت فاشیستی از یکسو و از دیگر سو زمینه جهت رشد گرایش ناسیونالیستی و مذهبی نتوانسته ارتجاع را عقب بزند و با اردوی خود و فروستان نه تنها در درون خاک فلسطین بلکه با هموعان خود در اسرائیل بعنوان یک طبقه واحد ابراز وجود کند، از این حقیقت نمیکاهد و نمیشود با جنگ مذهبی و قومی وجود این طبقه عظیم اجتماعی را نادیده گرفت.

دول سرمایه داری با استفاده از این دو رکن "دولت، ملت، میهن" و "مذهب" خارومیانه را بیش از سایر مناطق در جهان درگیر جنگی فرساینده کرده اند که در آن حقیقت گم و گور شود! حقیقت اینست سرمایه داری جهانی به این "جنگ مقدس" "مذهبی و قومی" که به ژنوساید و نسل کشی منجر شده است، میخاهد با تحمیق توده ها و دمیدن در جنگ شانسی را که دو طرف مرزها در مبارزه با این اردوی سرمایه بخواهند پیش ببرند چنان دره عمیقی ایجاد کنند که آنها را از طریق تغییر تناسب قوای طبقاتی و سیاسی در مسیر ایجاد تغییر و از سر راه برداشتن این دولت سازی و ملت سازیهای جعلی و کاذب دور کند. حقیقت به این سادگی خط بطلان کشیده می شود. حقیقت اینکه سرمایه داری وقتی راه حل های سرمایه دارانه اش برای انکشاف سرمایه داری با بحرانهای عمیق و در واقع بن بست مواجهه شده راه را برای حفظ بقای خود در میلیتاریزم ارتجاعی و نسلی کشی جستجو میکند تا بشریت از وحشت نابودی کامل به توحش و بربریت این دنیای وارونه توسط مثنی انگل سرمایه دار تن دهند.

سخن آخر!

در موقعیتی که دول سرمایه داری غرب اسرائیل را بعنوان یکی از پایگاههای نظامی ناتو برای اهداف استراتژیک خود در کل منطقه بکار می گیرد؛ در موقعیتی که دولت نژاد پرست اسرائیل پشت توده های بیدفاع اسرائیل و نیروی کار میلیونی کارگر و فروستان و بارویی که بین آنها و فلسطینیان کشیده، سنگر گرفته؛ در وضعیتی که نیروی میلیونی بیکار فلسطینی زندگیشان در دو سوی باروها هم از سوی رژیم فاشیستی و از دیگر سو پان اسلامیستها به تمامی گرو گرفته شده و با سببیت دارند نسل کشی میشوند، تنها راه موجود اینست این دو نیروی عظیم بدون چشم داشت به کمکهای دموکراسی خواهان شیاد غربی، بدون تبدیل شدن به سپر جبهه تروریسم پان اسلامیستی، به ظرفیتها بالقوه مبارزاتی خویش متوسل شوند و خواهان توقف فوری حملات رژیم فاشیستی نتانیاها شوند و برای خلع یدش از قدرت عاجلانه دست بکار شوند. خصوصاً طی این چند هفته که به فرمان نتانیاها هولوکاست علیه فلسطینیان و جب به وجب شهرها را بمب کاشتند، برخلاف آنچه مدیا غربی و دولت دست راستی اسرائیل میخواستند به افکار عمومی القاء کنند که زیر پوست هر فلسطینی لایه ای از "یهودی ستیزی" موجودست و یا ایدئولوگها را آوردند تا عوامفریبانه استدلال و آسیب شناسی آکادمیکی کنند و در بوق و کرنا بدمند که زیر پوست هر شهروند اسرائیلی هم لایه ای از "عربی ستیزی" وجود دارد و فلان و بهمان!"، نیروی میلیونی کارگران و صف آزادیخواهی هم در اسرائیل و هم در فلسطین در حین همین ژنوساید خلاف این امر را نشان دادند و در خیابان و میداین شهرها در اسرائیل و فلسطین و خارج کشور نیز اذعان داشتند، اینها دروغهای شاخدار است که تنها و تنها این طرفدارن "جنگ مقدس" از زبان آنها بازگو میکنند و بس. اگر کسی منکر این صف وسیع ضد فاشیسم در اسرائیل باشد باید تهدید رئیس پلیس تل و آویو و اورشلیم را زیر فرش کند که علنا و رسماً زیر فشارهای مبارزاتی آزادیخواهان در اسرائیل که خواهان توقف فوری نسل کشی بودند، در شبکه های تی وی اذعان داشته بود: «هر شهروند اسرائیلی به این وضعیت معترض است راه باز است می تواند برود غزه!». این اقدام رئیس پلیس معلوم است از سر دست و دلبازی نیست، بلکه از ترس وسیع شدن و رشد اعتراضات در اسرائیل و جهان به این نسل کشی در فلسطین است. کما اینکه در کشور آلمان هم وقتی آقای شولتس میگوید اسرائیل "خط قرمز ماست!" تنها حاوی حمایت دیپلماتیک از نتانیاها نیست بلکه صف معترض به این هولوکاست را که در کشورش در حال عروج می باشد، دارد تهدید میکند که خفه خون بگیرند. به همین اعتبار این نیروی عظیم اجتماعی اگر یکپارچه به صحنه بیایند رژیم نتانیاها باوجود اینکه متکی به ارتش و تجهیزات پیشرفته کشتار و نسل کشی است، و دول غربی را هم پشتش است، اما نمی توانند در برابر قهر انقلابی آنها زیاد دوام بیاورد. کما اینکه لشکر بیکار و فرو دستان فلسطینی نیز پس این هالوکاست دیگر بواقع چیزی برای از دست دادن ندارند، بجای اینکه از سوی نیروهای تروستی اسلامیستی گروگان گرفته شوند و سیاهی لشکر و گوشت دم توب این نیروی وحشی گردند، می توانند یکپارچه و متحد در

هماهنگی با اردوی نیروی کار آنسوی باروهای ساختگی دولت اسرائیل و غزه و بقیه مناطق را از وجود این نیروهای ارتجاعی پاک نمایند. روشن است خصوصا بر متن شرایط کنونی پیمودن این مسیر اصلا کار آسانی نیست و حتما با مخاطرات و موانع سخت مواجه خواهد شد، ولی مخاطرات این راه حل برای شهروندان اسرائیلی و خصوصا فلسطینی، از این نسل کشی که دهه هاست راه افتاده، بیشتر نخواهد بود، اما دستاورش قطع به یقین از آنچه سالهاست در پروژه صلح و دمکراسی دول غربی تا به امروز بدان امید بسته اند، اگر بیشتر نباشد کمتر نخواهد بود. نسل کشی که در فلسطین در جریانست، تهدیدیست علیه کل بشریت. اگر جلو رشد فاشیسم در جهان را سد نکنیم، دیروز در شکلی دیگر در اکراین فاشیسم جنایتها آفرید و امروز در فلسطین فردا معلوم نیست در نقاط دیگر جهان نیز با فجایع بسیار هولناک تر از این توحش و بربریت مواجه نباشیم! (\*)

زنده باد کمونیزم!

کارگران جهان متحد شوید!

08.11.2023

(\*)

چنین نیست که کمونیست‌ها از طرح جدائی یا با هم بودن ملیت‌ها تا تشکیل دولت نسخه ای برای تمام ادوار بیچند. بسته به اینکه در هر دوره این دو طرح و حالت‌های ممکنه آن چقدر بنفع وحدت و همبستگی طبقات استمار شونده و آحاد جامعه می انجامد، مورد حمایت یا عدم حمایت کمونیست‌ها واقع میشود.

کما اینکه در لهستان هم مبارزه و کشم‌های طبقاتی و سیاسی در اواخر نیمه اول قرن نوزده شروع گشت و بعدا در نیمه دوم روز به روز عروج پیدا کرد، هنوز بخش‌های عمده ای از روسیه از این لحاظ بنوعی در سکون و آرامش بودند و هنوز بحثی از جدائی نبود. نهایتا سالها گذشت و مبارزات در این کشور تا میامد رادیکالتر میشد و بلاخره خواهان جدائی شدند. و بر متن شرایط آندوره بود بخشی از کمونیست‌ها از جدائی لهستان صریحا دفاع کردند، چون این موضع هم به لحاظ کشوری موقعیت لهستان را در برابر سیاست‌های ارتجاعی تزاریزم تقویت میکرد، و هم به لحاظ موقعیت بین المللی سیاست ارتجاعی کشورهای پیشرفته سرمایه در اروپای غربی نظیر فرانسه که الگوی تزاریزم بود را دور می زد. و از دیگر سو نیز وحدت طبقه کارگر و فرو دستان آلمان و سایر کشورها را بیشتر تحکیم میکرد و بطور اخص لهستان را نیز در موقعیت بسیار مناسبتری برای مبارزه علیه سیادت بورژوازی قرار میداد. اما بخشی از کمونیست‌های لهستان با نسخه از پیش آماده، از جدایی لهستان دفاع نکردند، و سیاست دفاع از جدائی لهستان و استقلال آنرا با این بهانه واهی زیر سوال بردند، گویا اینکار عدول از اصول کمونیستی است و مبارزه علیه بورژوازی را تضعیف خواهد کرد و سیاست ملت ستمگر علیه ملت ستم کش را ابقاء خواهد نمود و مرزهای اضافی را بوجود خواهد آورد.



## دو تز کمونیستی جهت رفع ستم ملی و حالت‌های ممکنه آن:

از منظر کمونیستی وقتی از طرح با هم بودن ملیتها در چهارچوب یک کشور صحبت میشود عمدتاً دو حالت وجود دارد. حالت اول شرایطی ایجاد گردد که ملیتها آزادانه و داوطلبانه بتوانند رای به ماندن در چهارچوب یک کشور بدهند که در آن وحدت طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر و فرودستان حفظ گردد. حالتی که تاریخاً بورژوازی آنرا بر نمیتابد، چرا که برخاسته از سیاست و موضع اصولی انترناسیونالیستی کمونیستهاست و با منافع و اهداف سرمایه داران منافات دارد. حالت دوم الحاق است که در آن "حفظ تمامیت ارضی کشور" و "تسخیر بازار داخلی" البته با سیادت بورژوازی هدف اصلی آنست و غالباً شوینسم از آن بیرون میاید، و استثمارکنندگان ملیتها در کنار هم یا در رقابت با هم، اینبار شروع با پایمال کردن حق و حقوق اکثریت جامعه میکنند. و مسئله ملی در کنار سایر ستمهای طبقاتی و سیاسی موجود در این مناسبات سرمایه دارانه تولید و باز تولید خواهد شد و به این اعتبار به وحدت مبارزاتی کارگران و فرودستان بزرگترین لطمه خواهد زد. بمعنای دیگر، شکل دیگری از ستم و نابرابری اعمال میگردد و انسانها را حول تعلقات ناسیونالیستی و سایر تعلقات کدائی به جان همدیگر میاندازد. اما طرح دوم، در این طرح نیز وقتی از جدائی و تشکیل دولت مستقل بحث میشود، باز دو حالت پیش رو میباشد. حالت اول جدائی که میتواند برخاسته از سیاست و طرح های بشدت ارتجاعی جنبش ناسیونالیستها باشد نظیر فدراتیویستها و کنفدرالیستهای امروز که نمونه آن در عراق و در گذشته در یوگسلاوی سابق تجربه شده است که چه تسویه حسابهای خونینی بر مبنای تعلقات ملی و قومیتی در تاریخ راه انداخته و خواهند انداخت. و مسئله ملی را در اشکال دیگری ابقاء میکنند. حالت دوم حق جدائی به شیوه آزادانه و داوطلبانه است که در آن دست بورژوازی سراسری و منطقه ای را از ایجاد شکاف حول ستم ملی و مسئله ملی و ضربه زدن به وحدت طبقاتی و مبارزاتی آنها کوتاه خواهد نمود و با موضع انترناسیونالیستی نیز تماماً همخوانی دارد، و راه حلی است که میخواهد این یوغ ملی را از گردن جوامع بردارد.